از جملهٔ آثار مهم ذهن و اندیشهٔ ایرانی فلسفه و عرفان است. سهم بزرگی که ایرانیان در تاریخ فلسفهٔ اسلامی داشته‌اند بر اهل تحقیق پوشیده نیست. در این باب بسیاری از دانشمندان و محققان ایرانی و غیرایرانی مطالب و مقالات فراوان نوشته‌اند. اما شاید هنوز حق این معنی چنانکه باید ادا نشده باشد. بیشتر حکیمان و عارفان بزرگ ایرانی اندیشه‌های خود را به زبان فرهنگی زمان خود، یعنی عربی نوشته‌اند و به این سبب غالباً به خطا، از جملهٔ متفکران عرب شمرده شده‌اند.

بسیاری از آثار این بزرگان که به زبان فارسی نوشته شده نیز هنوز صورت چاپ و انتشار نیافته است. و تحقیق دقیق درباره خصوصیات اندیشهٔ ایشان و آنچه در فرهنگ جهان اسلامی خاص ایرانیان بوده است نیز هنوز از جملهٔ کارهای ناکرده است.

به این سبب بنیاد فرهنگ ایران می‌کوشد که تا می‌تواند آثار متفکران ایران را از حکیم و عارف، آنچه به فارسی است و منتشر نشده و یا نسخهٔ کامل و دقیقی از آنها فراهم نیامده است با دقت هرچه بیشتر تصحیح کند و در دسترس پژوهندگان بگذارد، و درباره آنچه به زبان عربی است، اگر لازم باشد متن‌ها را به فارسی نقل کند، یا دربارهٔ حاصل اندیشه‌های ایشان و خدمتی که به شناخت هستی و جهان کرده‌اند تحقیقی دقیق انجام دهد و در دسترس فارسی زبانان بگذارد. سلسلهٔ کتاب‌های «فلسفه و عرفان ایران» به این منظور به وجود آمده است.

دبیرکل بنیاد فرهنگ ایران

دکتر پرویز خانلری

فلسفه و عرفان ایران
«۲۲»

روضة المذنبین و جنة المشتاقین

تصنیف

شیخ الاسلام ابونصر احمد جام نامقی
معروف به
زنده پیل

در سال ۵۲۰ هجری قمری

با
مقابله، و تصحیح، و مقدمه، و توضیح

دکتر علی فاضل

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
«۲۱۹»

پنجاهمین سال
شاهنشاهی دودمان پهلوی

از این کتاب

۱۲۰۰ نسخه در سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ شمسی)

در چاپخانهٔ حیدری چاپ شد

روضة المذنبین احمد جام
آن نهنگ محیط بحر آشام
آسمانی است پر مه و پروین
بوستانی است پر گل و نسرین

شاه قاسم انوار
۸۳۷ - ۷۵۷

. . . هر که کتابی سازد ، و یاچیزی برجایی‌نویسد لابد در دل کند که این سخن قومی فرا ستانند ، و قومی رد کنند ؛ و اگر نه چنین کند رنجور گردد ، ودرجمله کارها چنین است .

حق و باطل ازهر نوعی که باشد قومی فرا ستانند ، و قومی رد کنند ؛ پس دل از گفتِ مردمان فارغ می‌باید داشت ، وحق می باید گفت آنچه دانی تا رستگار باشی .

(از «احمدجام» در: « سراج السائرین » ـ باب چهارم)

سپاس داری

از لطف دانشی‌استاد عزیز جناب سناتور دکتر پرویز خانلری دبیر کل و مدیر عامل بنیاد فرهنگ و رئیس فرهنگستان ادب وهنر ایران صمیمانه تشکر می کنم که چاپ این کتاب را درسلسلهٔ «متون فلسفه و عرفان» ایران اجازه و تصویب فرمودند.

مزید توفیق استاد پژوهنده و سخنور را در ادامهٔ فعالیّت ها و خدمات بسیار قدرمند وبی‌ریا و کم نظیر فرهنگی و علمی کشور از درگاه پروردگار جهان جدّاً خواستارم.

علی فاضل

فهرست مطالب کتاب

الف : مقدمه مصحح (۱۷ـ۱۴۰)

مشتمل بر :

عکس‌ها : (در بخش مقدمه)

☆ ☆ ☆

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین

رب ّ زدنی علماً وعملا والحقنی بالصالحین

عنوان درست، وکامل کتاب حاضر: **«روضة المذنبین وجنة المشتاقین»**، وصورت کوتاه تر، وشناخته تر آن: «روضة المذنبین» است: یکی از تصنیف های ارزشمند صوفی صمدانی، و عارف پاك باز ربّانی، **«شیخ الاسلام ابو نصر احمد نامقی جامی»** مشتهر به: **«ژنده پیل»** نگاشته شده در سدهٔ ششم از هجرت پیامبر اسلام، محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم.

کتاب درسال **۵۲۰** یعنی حدود ۸۷۶ سال پیش ازاین، درروزگار سلاجقه، ودرعصر **«سلطان سنجر»** (معزالدّین، ابوالحارث، احمد بن ملك شاه ـ ولادت ۴۷۷ یا ۴۷۹، وفات چهاردهم ربیع الاوّل ۵۵۲) آخرین پادشاه ازسلالهٔ سلجوقیان بزرگ نوشته شده، و **«شیخ احمد جام»** درآن هنگام در ۸۰ سالگی می زیسته است، در دوره ای از زندگی شکوفا، وپربار خویش به شهادت این قرینه ها:

« سراج السائرین » از آثار «شیخ جام»به سال۵۱۳ هـ . ق . تصنیف شده است ؛ نویسنده درمقدمهٔ این کتاب چنین می نگارد :

«. . . ۷۲ ساله بودم که این کتاب نبشتم و در ۷۳ سالگی تمام شد »

پس با این حساب«شیخ» درهنگام نوشتن «روضه»(= ۵۲۰ هـ . ق .)،یعنی ۷ سال پس از آن ۸۰ساله بوده است .

سندی دیگر نیز عمر نویسنده را در حدود همین تقریب تصریح می کند ، وآن کتاب : « بحار الحقیقة » است ، یکی دیگر از آثار وی که به سال ۵۲۷ نگاشته آمده ، یعنی هفت سال پس از اتمام : « روضة المذنبین » ـ نویسنده درآن چنین می گوید :

« . . . به چشم حقیقت بنگرید ! تا مقصود خود از این کتاب حاصل کنید . وما نیز که این کتاب را تصنیف می‌کنیم ، نه از بهر هوی ، یا برای روی وریا ، یا تعصبی می‌کنیم ؛ مارا هشتاد واند عمر است و در این کار فرا سرآورده‌ایم ـ از دیباچه کتاب ، ورق ۸ » .

* * *

« شیخ جام » کیست ؟

درنام ، ونشان ، وشرح نسب « احمد جام » از این پیش فصلی مستوفی با اشاره به منابع موجود معتبر ، در مقدمه کتاب های : « مفتاح النجات » ، و « انس التأبین » ، « چاپ بنیاد فرهنگ ایران » نگاشته شده است ؛ هر گاه جوینده گرامی خواستار تفصیلی در این خصوص باشد می‌تواند به آن کتاب ها مراجعه کند ؛ زیرا این مبحث

علی العجاله بیشتر موقوف بر بیان نکته هایی تازه درباره : « **احمدژنده پیل نامقی** » خواهد بود که حتّی الامکان از این قبل گفته نیامده ، وچاپ نیافته باشد .

با این همه ، باز بنابر توصیه گران قدر « ملاّی روم » در آغاز دفتر پنجم ، از « مثنوی معنوی » :

ان شیئاً کله لا یدرک اعلموا أن کله لا یترك :

گرچه نتوان خورد طوفان سحاب کی توان کردن به ترك خورد آب ؟

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

دراین مورد نیز گزیری نمی‌یابیم که شناس نامه : « ژنده پیل » را اگر چند شتاب زده ، و فهرست وار برای خواننده ارجمند ورق بزنیم ، واز این رهگذر اورا با احوال و آثار نویسنده ــ ولو به اجمال ــ آشناتر سازیم :

* * *

۹۵۶ سال قبل یعنی در ماه محرّم سال ۴۴۰ هجری قمری در قریه « **نامق** » از شهر « **ترشیز** » (**کاشمر**) ، واقع درخراسان بزرگ ، درخاندانی از بقایای دوده صحابی نامدار : « **جریر بن عبدالله بجلی** » (= جدّ اعلای « احمد جام ») کودکی به هم رسید ؛ اورا « **احمد** » نام کردند .

پدرش را « **ابوالحسن** » می خواندند ، این « **أحمد** » را بمدهادر بزرگی « **احمد بجلی** » ، وبه‌مناسبت‌زادگاهش « نامق » ، « **احمد نامقی** » ،

و پس از انتقال به: « جام » ، و ، «**أحمد نامقی جامی** » گفتند . « **شیخ الاسلام**» ، « **قطب الاوتاد** » ، «**حضرت ژنده‌فیل**» ، «**شیخ‌احمد ژنده‌پیل**» ، « **غوث السالکین** » ، « **مرشد المضلین** » ، « **پیر جام** » ، « **و شیخ جام** » ، بعضی از شهرت ها ، ولقب‌های اوست .

برابر با شیوه مرسوم در آن روزگاران « **احمدجام** » با اسم ولقب خویش ، کنیه ای نیز همراه می برد ، وآن : « **أبو نصر** » بود ؛ به نسبت یکی از پسرانش : « **برهان الدین نصر** » (۱) .

در گذشت « شیخ جام »

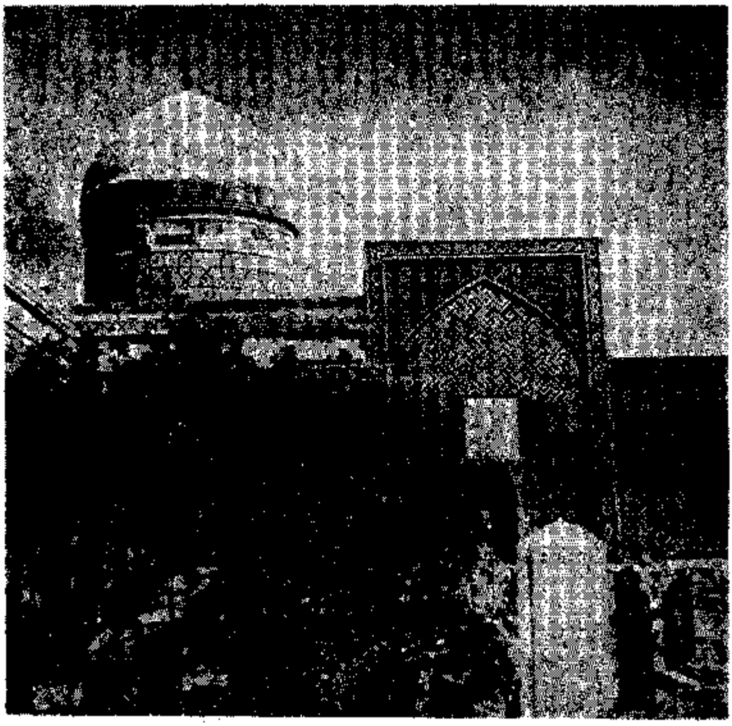
درباز پسین سال زندگی ، « **أحمد جام** » به یك سفر عبادی دست زد ؛ او در قافله ای از خدا جویان مرید ، وشائقان کعبهٔ ذوالجلال ، راهی خانه خداشد. پس‌ازبازگشت‌ازاین‌سفربود که در دهم محرّم‌سال **۵۳۶** هـ . ق . (موافق باماه «اوت» ۱۱۴۱مسیحی) ، درشهر «جام» ، در

۱ ـ «أبوالمکارم‌بن‌علاءالملك جامی» درکتاب : « خلاصة المقامات » ، صفحه های : ۱۸ ، و۱۹ ، ذیل باب سوم (در ذکر اولاد وازواج حضرت شیخ قدس سره) ، درجایی که از هفتمین فرزند « أحمد جام » نام می برد ، از او چنین یاد می کند :

« . . . « **برهان‌الدین نصر** » ـ مدفن او در « کاریز صاعد » است به ناحیت « زیرپل » : واورا دختری بود : « هبة الرحمن » ، ووالده او از « بوزجان » بود » .

بعضی از اشعار این « برهان الدین نصر » ، در بخش مربوط به معرفی « آثار فرزندان شیخ جام » که پس از این ملاحظه می‌شود ، درج شده است .

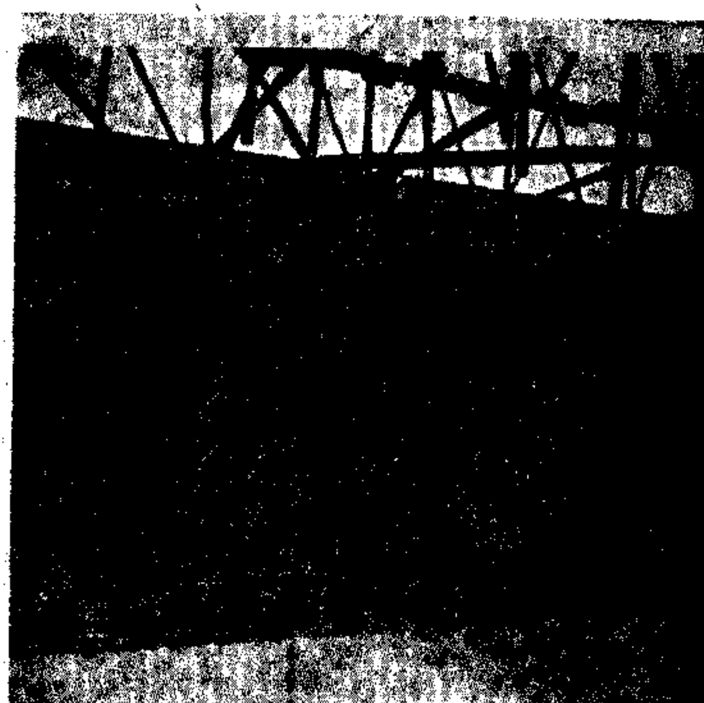
خانقاه خویش چشم از عالم خاك فرو بست ، ورخت جاودانگی به‌حرم دوست کشید :



منظره گنبد معروف «فیروز شاهی» و درخت پسته کوهی در کنار مرقد «ژنده پیل»

قالب خاکی ، سوی خاکی فکند
جان وخرد سوی سماوات برد
جان دوم را کـه ندانند خلق
مصقله ای کرد ، وبه جانان سپرد

صاف بد آمیخته با درد می
برسر خم رفت، وجدا شد ز درد[1]

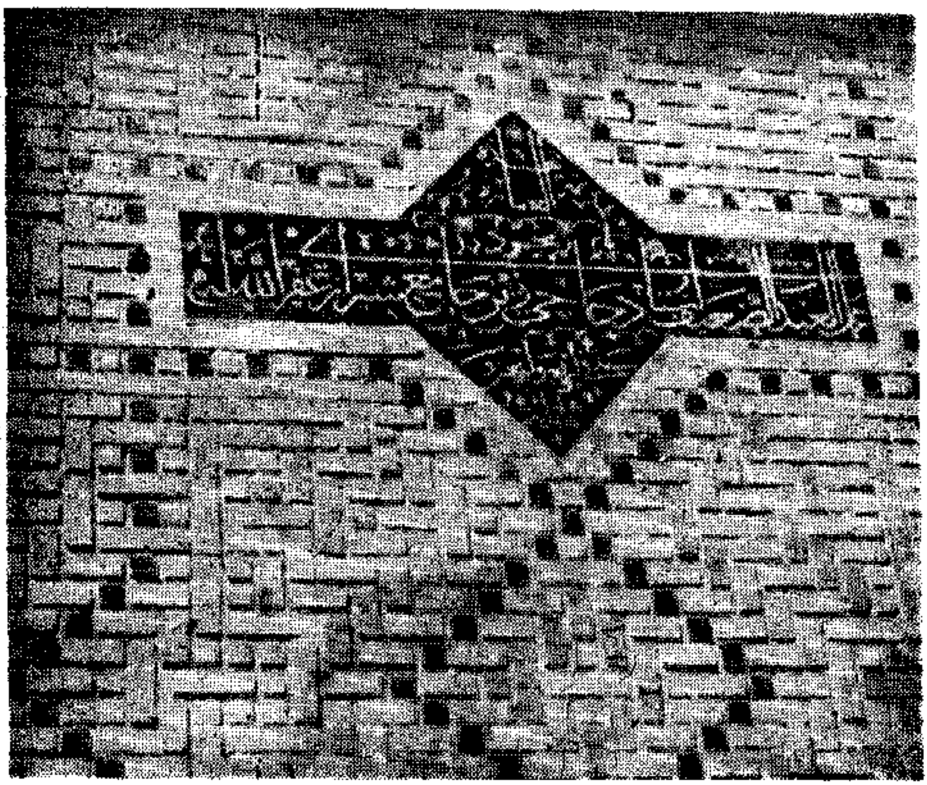


جزئی از کاشی کاری داخل ایوان صفه مزار « شیخ جام »

۱ ـ این بیت ها سروده « رودکی سمرقندی » است ، درسوگ : «أبو الحسن مرادی » که به مناسبت در این جا نقل شد ـ ر . ف : « محیط زندگی واحوال واشعار رودکی » تألیف استاد روان شاد : سعید نفیسی ، ص ۴۹۶ وکتاب: «أبوعبدالله رودکی ـ آثارمنظوم رودکی » از : « عبدالغنی‌میرزایف» ، چاپ مسکو ، ۱۹۵۸ مسیحی ، ص ۴۵۹ .

یکی از سخنوران معاصر « أحمد جام » ، « **میر معصوم بکری** » متخلص به : « **نامی** » این دو بیت را به مناسبت تاریخ در گذشت او سروده است :

مرشد نامی ، شیخ گرامی « أحمدجامی » عمّ برّه
گر زتو پرسند : سال‌وفاتش ؟ « **احمد جامی قدس سره** »

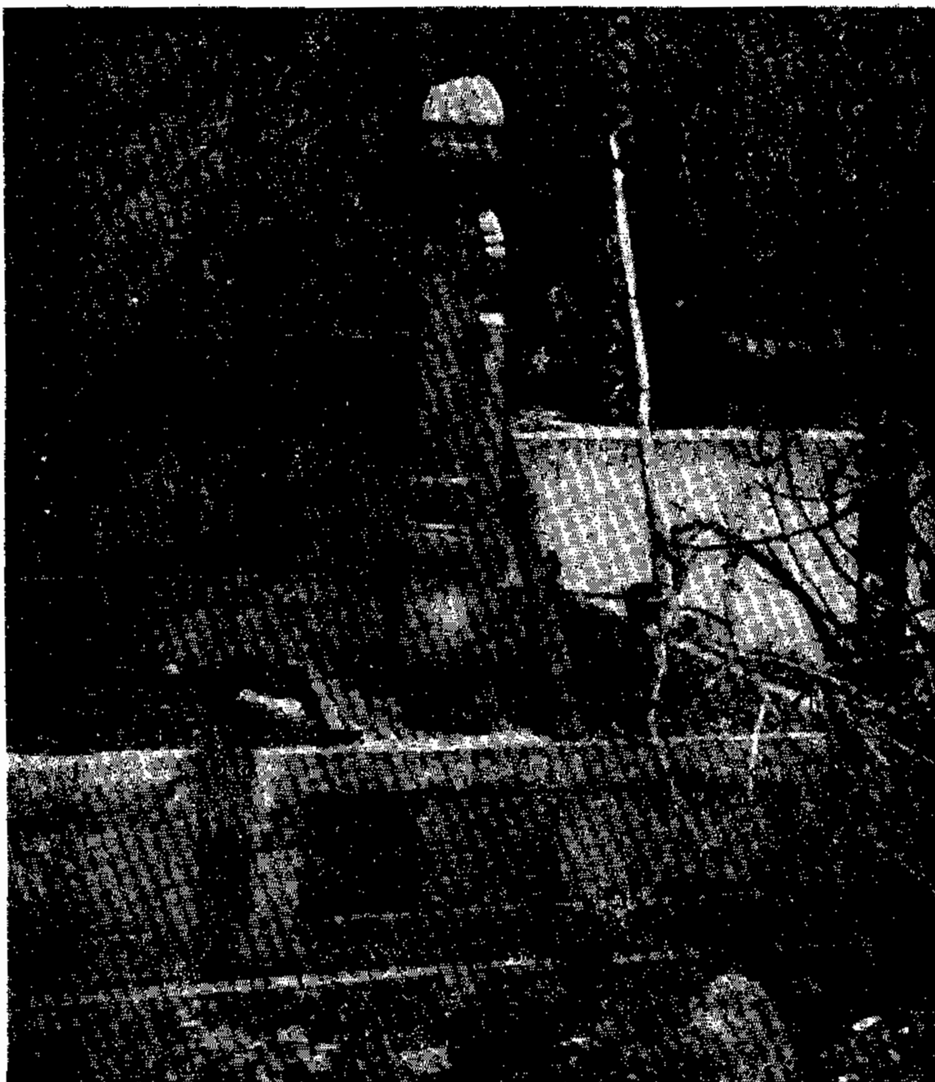


کتیبه دیوار سمت راست ایوان مزار « شیخ جام »

که مصرع چهارم (= احمد جامی قدّس سرّه) به‌حساب جمّل موافق است با سال وفات شیخ الاسلام أحمد جامی نامقی (= ۵۳۶ ﻫ . ق .)



قسمتی از بنائی که به مسجد مزار « ژنده پیل » می پیوندد دراین عکس دیده می شود . مؤذن کهن سال از اعقاب « احمد جام » معروف به :« **مؤذن احمدی** » بر فراز بام اذان می‌گوید ، و مؤمنان خدا جوی را با نوای دلنواز وروحانی خویش به موجب فرمان مقدس و شکوه مند :« **یا ایها الذین آمنوا اذا نودی الصلوة . . .** » به نمازدعوت می‌کند . شیوهٔ «مؤذن احمدی» براین است که پیش ازآغاز به « اذان » چند بیت از اشعار « احمد جام» راباصدای رسا بخواند.(عکس ازیادگارسفرنگارنده به‌تربت جام ـ سال ۱۳۴۱ خورشیدی)



تربت شیخ الاسلام احمد جام نامقی (ژنده پیل)



باب روضه مزار «شیخ جام» که تاریخ ماه رجب ۷۳۳ قمری برآن دیده‌می‌شود



محفظه قرآن های خطی در موزه مزار « شیخ احمد جام » ۱

۱ ـ موزه کوچکی برسرمزار «شیخ‌جام» ترتیب داده شده است که فعلا چند نسخه دست نویس ازقرآن‌کریم به خط خوش و بعضی بالنسبه کهن درآن نگهداری می شود . این نسخه هارا زائران درروزگار پیشین برمزار «شیخ‌جام» وقف نموده‌اند.دراین‌جایادآورمی‌شود که **دوره کامل قرآن و تفسیر کبیر امام ابوبکر عتیق بن محمد سور آبادی** هم از جمله موقوفات بر تربت « شیخ » به شمار می‌آید . این دوره هفتاد سال پس ازتألیف در اختیار یکی از نوه‌های «شیخ‌احمد» موسوم به : ابو الفضل قطب الدین محمد بن مطهر قرار گرفت (وی همان صاحب‌کتاب : «حدیقة الحقیقة» است‌که درفصل مربط به‌فرزندان شیخ معرفی شده است) . ــــ

امروز تربت « شیخ جام » در خراسان ، زیارتگاه اهل دل ،

ــ« قطب الدین محمد » که مدتها در « معدآباد » به عنوان قائم مقام جد خویش تمشیت امور خانقاه اورا برعهده داشت ، این قرآن وتفسیر را برمزار « شیخ احمد » وقف نمود ، وبه مدت هفتصد سال درآنجا می بود ، تا به سال ۱۳۱۶ شمسی به منظور اعمال احتیاط وحفاظت بیشتر به موزه ایران باستاندر تهران منتقل گردید .

مجلد دوم این تفسیر گران قدر درسال ۱۳۴۳ شمسی برای شرکت در « نمایشگاه هفت هزار سال هنرایران » به امریکا برده شد . (ر . ف : مفتاح ـ النجات ، ص ۲۳۰)

در بین اشیاء این موزه آفتابه ولگن نفیسی موجود است ، وچنین‌شهرت داردکه اهدایی سلطان سنجر سلجوقی است .

درتابستان۱۳۵۴شمسی ، به منظور بازدید دیگری از مزار «شیخ‌احمد» سفری به «جام » اختیار کردم .آقای فیروزکوهی مدیرکل آموزش و پرورش این شهرستان تسهیلات بسیاری برای این بازدید فراهم آوردند ، ازلطف‌ایشان فراوان سپاسگزارم . هم دراین موقع با مساعدت نماینده اداره فرهنگ و هنر آن شهرستان از موزه مزار نیز دیدن نمودم ، واز یادگاری تاریخی دست‌نبشته: « نصیر الدین محمد همایون پادشاه هند » که فعلا در موزه نگهداری می‌شود عکسی تهیه کردم .

« محمد همایون » به سال ۹۵۱ هجری قمری برای زیارت مزار «شیخ احمد » به « شهر جام » سفر نمود وخاطره خود را از این سفر بامرکب سیاه برمحجر مزار چنین‌نگاشت :

ای رحمت تو عذر پذیر همه کس ظاهر به جناب تو ضمیر همه کس
درگاه و در تو قبله‌گاه همه خلق لطفت به کرشمه دستگیر همه کس
سرگشتهٔ بادیهٔ بی سرانجامی ـ محمد همایون ، ۱۴ شوال ۹۵۱

ومطاف زائران قبله پارسایی و صفا از ایران و سایر کشورهای جهان است [1].

۱ ـ ر . ف : « مفتاح النجات » صفحه ۹ ـ ۱۲ ، در باره وضع و موقع : « مزار شیخ جام » درشهر : « تربت جام » ، واطلاع بریادگاری‌هایی که زائران بقعه «شیخ» برسینه ایوان ، وصفه‌ها ، ودیوار مزار ، ومحجراطراف قبر « شیخ جام » نگاشته اند .

نگارنده دریکی از سفرها به تربت جام بعضی ازآن یادگاری هارا به خاطر مضامین دلکشی که دارند به یادداشت های خود منتقل نمود ؛ اینك سه فقره ازآن‌ها در این‌جا به عنوان نمونه آورده می‌شود :

نی‌کیست ؟ همدمی شده از خویشتن تهی
چون سالکان ز سیر مقامـاتش آگهی
آزرده‌ای کـه نالهٔ جان سوز می کند
هر جا ز پای تا سرش انگشت می نهی

سویت از دیر دیر مـی آیـم
نبود این ز قدر و پـایهٔ من !
حیف می آیدم کـه تیره شود
آستان درت ز سایـهٔ من !

یارب ز شراب شوق یك جامم بخش
وز طاعت و بندگی سرانجامم بخش
هرچند گناهکارم ای یار خدای !
آزاد کن ، و به احمد جامم بخش

و نیز ر . ف : مقالهٔ محققانه شاعر، ونویسنده‌گرامی‌آقای «مؤیدثابتی» تحت عنوان : «یادگاری‌های مزار شیخ جام» در مجلهٔ سخن ادبی ، شمارهٔ ۶ ، از سال دهم .

دودمان « شیخ جام »

خاندان بزرگ و مشهور « شیخ أحمد جام » در حقیقت از سلسله های بسیار معروف وشوکت مند ایرانی هستند که نزدیك به ۹۰۰ سال از قدرتی دیوانی، وسلطه ونفوذی روحانی جداً برخوردار بوده اند. افراد این‌خانواده که‌بیشترشان ازعنوان‌ارجمند: « خواجه» وشهرت: « جامی » یا « جامی الاحمدی » برخوردار بوده اند، غالباً از زاهدان پاك رو، وپارسا مردان بزرگ، وعارفان پاکیزه سیرت عصر خویش بوده، وبه « مشایخ‌جام » حسن شهرت می‌داشته اند.

فرزندان شیخ هم چنین صاحب تصنیف ها و مؤلفاتی ارجمند بوده اند، ومکتوبات، واشعاری نغز ودل پسند در مضامین صوفیانه از خویش به جای نهاده اند. ایشان علاوه برسمت ارشاد و راه بری خلق از قدرت شکوه مند معنوی، و نیروی شگرف روحانیت خویش که محلّ قبول وحرمت بزرگان وپادشاهان وقت بوده، در جهت بهبود حال مردمان، و رفاه عامّه وتمشیت امورشان سود می‌جسته، و قدرتی این چنین را در خدمت بینوایان، وکارگشایی مستمندان، وبه ویژه رهایی‌مظلومان وبی‌گناهان ازچنگال سیاست وعقوبت حکّام وامرای متعدّی جدّاً به کار می‌گرفته اند[1].

نامهٔ « أبوبکر تایبادی » به « امیر تیمور » درباره « فرزندان شیخ جام »

دراین‌جا بخشی از سپارش نامه مولانا «**زین‌الدین‌ابوبکرتایبادی**»

۱ـ ر . ف : « مفتاح النجات » ص ۱۲ــ۱۵ .

از مشاهیر عرفا در نیمه دوم قرن هشتم هجری را به عنوان « **امیر تیمور گورکان** » درباب بزرگ داشت فرزندان « شیخ جام » و تعظیم ایشان می‌آوریم :

« . . . حضرت معبود طریق بهبود ارزانی دارد، انّه رؤف بالعباد. خدای عزوجل مر تشیید ملك داری ، ومبانی جهان داری را وسیلتی بزرگ نهاده است ، وآن مشیّت به التفات خاطر پاکان درگاه ، ومشایخ آگاه قدّس الله ارواحهم ، که به حقیقت پادشاهان دین ودولت اند ، وشاهان دنیا درنظر عنایت ایشان اند .

چنان که شیخ الاسلام « أحمد جام » قدس الله روحه العزیز فرموده‌اند :

شاهان دلق پوش که کمتر حمایتی

زیر گلیم شان جم وخاقان وقیصر اند

واز قبیل تشبث به ارواح آن پاکان است که از برای تعظیم ایشان رعایت جانب فرزندان ایشان کنند ؛ قطع نظر از آن که آن فرزندان بهذات ومعاملت خود مستحق آن نظر باشند . . .

پس حمایت آن فرزندان سبب عنایت وحمایت آن پاکان است . اولاد ایشان آنچه این جا اند به شدت مؤنات مبتلا ، وآنچه نه این جا اند با این به هم درزحمت جلا اند . ازحضرت احدیت توفیق کرامت باد ، تا فرزندان شیخ الاسلام شیخ ابو سعید ابو الخیر ، وفرزندان شیخ الاسلام احمد جام قدس الله روحهما ، وفرزندان کسی دیگر از مشایخ که باشد به نظر عنایت منظور گردند .

بدان نظر که تودانی به حال ایشان رس

که قدر وقیمت این منفعت نداند کس

« خنك آن را که برد راه بدین دولت وبخت » ــ فی الجمله چون این مسکین غریق نعمت آن حضرت است ، وآنچه اورا صلاح دولت دنیا وعقبی نماید ، اختفای آن نوعی ازخیانت باشد ، بدین‌سبب بدین نوع سخن جرأت نمود . . . »[1]

نامه « معین الدین جامی » به : « امیر تیمور » در توصیه وی به : « دادگری » .

نامه های اخوانی ، وهم چنین مکاتبات فرزندان شیخ جام با پادشاهان عصر خویش ، وحکام وزمام داران ، ونیز نوشته ها ، واشعار ایشان به طور پراگنده ، در کتب تاریخ ، وتراجم ، وتذکره ها در ادوار مختلف منعکس است ، ومطالعهٔ آنها البته بعضی از فواید لغوی ونکات ادبی ، وتاریخی را متضمن . اینك برای نمونه سواد نامه ای را که « خواجه معین الدین » از فرزندان شیخ « به أمیر تیمور » نوشته است در این جا نقل می کنیم .

پیش از شروع نامه باید بگوییم که این « **معین‌الدین جامی** » از افاضل عصر خویش به شمار می‌رفته ، ومؤلّف « حبیب السیر » دراحوال او چنین آورده است :

« . . . نسب سامی آن قدوه اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلامی به چهار واسطه بدان حضرت می‌رسد ... و والده آن‌جناب صبیّه ملك

۱ـ ر . ف : « اسناد ومکاتبات تاریخی ایران » ص ۱ــ۳ ، وشرحی که در صفحه نخستین این کتاب در معرفی«ابوبکر تایبادی » نوشته شده است .

شمس‌الدین محمد کهین بن‌ملک شمس‌الدین محمد بن ابی بکر کرت بود .

وخواجه معین الدین از جمله مشایخ واکابر علمای خراسان به وفور فضل وکمال ، وازدیاد جاه وجلال ، وعلو همت ، وشمول لطف ومکرمت امتیاز فراوان داشت . وملاذ اکابر واشراف بوده ، وهمواره به قلم سخاوت نقش برّ واحسان برالواح خواطرطوایف انسان می‌گماشت .

ودر مصاحبت خال خود ملک غیاث الدین محمدبه گزاردن حج اسلام وطواف روضه نبویه علیه الصلوة والسلام فائزگشت . ومنشآت نظم ونثرش به فصاحت ، و بلاغت ، از سخنان ومنظومات افاضل سخندان درگذشت . فوت آن حضرت در ولایت جام ، در شهور سنه ۷۸۳ واقع بود . مدفنش متصل به قبر مطهر حضرت شیخ الاسلامی روی نمود . ازمنظومات‌آن‌بزرگ فرخنده صفات این رباعی مشهور است :

از باد صبا دلم چو بوی تو گرفت
بگذاشت مرا وجست وجوی تو گرفت
اکنون ز من خسته نمی آرد یاد !
بوی تو گرفته بود ، خوی تو گرفت

از «خواجه معین الدین» سه‌پسر فضیلت قرین یادگار ماند، و بزرگترین ایشان به‌حسب سنّ ونسب فضایل و کمالات : « ضیاءالدین یوسف بن‌محمد» است ، ومادر آن جناب دختر « ملک غیاث الدین محمد » است که خال پدر صاحب کمالش بود ، وخواجه‌یوسف دردرس علامه تفتازانی به اکتساب کمالات انسانی فائزگشت . . . » [1]

۱ ــ جزء دوم ازجلدسوم :«حبیب‌السیر » ، صفحه های : ۷۷و۸۷ــ و : « رجال حبیب السیر » صفحه‌های ۵۹ و ۶۰ .

واینك متن نامه :

« . . . هوالملهم بالصواب. اللهم ایدنی بروح القدس ؛ هوالله‌الذی لااله الا هو . به‌مقتضای نص : «وکان حقاً علینا نصرالمؤمنین» ،وبرکت حدیث نبوی : « انّ احبّ الناس الی‌الله یوم القیامة وادناهم‌مجلساً امام عادل » .

جناب قصرجلالت بلند بادچنان
کەاوج ذروه افلاکش آستان باشد

شاهباز نصرت الهی ،وهمای‌همایون فتوحات پادشاهی جل‌جلاله، وعزّ نواله ، از کنگره آسمان وفرق فرقدان ، چون نسرطایر اقبال‌از برای نصرت اعلام آرای ،وسنجق کشور گشای حضرت فرزند خسرو اعظم ، نویان اعدل اکرم ، مالك رقاب الانام فی‌الآفاق ، وارث سریر الملك بالاستحقاق ، باسط بساط الامن والامان ، ناشر العدل والاحسان.

خورشید تخت‌گاه ایالت به‌هردیار
جمشیدبارگاه حکومت به‌هرمکان

المنصور بنصرة الملك الدیان **«امیر تیمورگورکان»** ،نصرالله رایات عزه و علائه ، ومدّ الی یوم العرض اطناب خیام بقائه درپرواز باد ، و مکارم‌اخلاق آن‌خسروجهان ، قانون‌حساب‌اصحاب‌دین، وفهرست‌کارنامه ارباب یقین ،وید عادیه ایام ازجناب‌آن‌حضرت مصروف ، بالملك‌الرؤف .

مخلص‌ترین دعاگویان ، وصادق‌ترین دولت خواهان آن‌خلاصهٔ نوع انسان ، صحایف تحف تحیّات ،ووظایف طرف ثناودعوات ،مقتبس

از شرایف اوقات : «ان لربکم فی ایام دهر کم نفحات» ، مرقوم ومعروض می گرداند ، و از روح پرفتوح شیخ الاسلام ، سلطان اولیاء الله العظام ، صاحب الکشف والالهام ، قدوة المحققین ، برهان الواصلین ، ابی نصر معین الحق والدین ، احمد الجامی قدس الله روحه ، وزاد فی الجنان فتحه وفتوحه ، مهبود دارین ، ونیکونامی منزلین آن خسرونیکونام که در سلك فرزندان شیخ الاسلام «احمد جام» درآمده می طلبد . ـ یارب به اجابتش قرین دار ! بمحمد وآله الاطهار ، وصحابته الاخیار .

چون قلم بر کاغذ نهادم ، بشارت رسید که : « **فرزند** » نویس !

چون اجداد تو علیهم الرحمة والرضوان پادشاهان را «فرزند» می نوشته اند ، توهم بنویس تاسعادت دارین بیابد ، وشکرانه این دولت را که فردای قیامت درپای علم احمدی از فرزندان ایشان خواهد بود ، در عدل وداد و رعایت رعایا ، وعباد ، و مشایخ ، وعلماء ، وزهاد کوشند !

داد کن ! دادکن! که دارالخلد منزل خسروان دادگر است

چون حق سبحانه وتعالی آن فرزند را دولت داده است ، ارواح صدیقان ، وپاکان ، به تخصیص ارواح مقدسه آباء کرام و اجداد عظام علیهم الرحمة من الملك العلام مددکار ایشان خواهد بود .

خراسان را بدو دادند ، می دانم که میداند
به هر ملکی که خواهد رفت ، خواهد رفت تسلیمش

☆ ☆ ☆

ماییم کزازل زسماوات منزل است
آیات عزّ وعلم وکرامت به شان ما
همچون همای سایهٔ اقبال گسترد
هرطایری که بریرد از آشیان ما

سلطان الاسلام الاعظم، مالك رقاب ملوك العالم، ظل الله ابوالحارث سنجر بن‌ملکشاه انار الله برهانه، وثقل بالمبرات میزانه که پادشاه همه‌جهان، وخسرو کیهان بود، کماقیل فیه:

هوالقابل المحیی لدی السخط والرضا
هوالمانع المعطی، هوالآمر الناهی
وسلطان ارض الله شرقاً و مغرباً
وبحراً وبرّاً، سنجربن ملکشاه

فرزند ومرید حضرت شیخ احمد قدس سره بوده است. فقیر حقیر، معین الدین الجامی، عفی‌الله عنه بکرمه وخصه بمزید لطفه ونعمه، از اکابر عظام واجداد کرام خود چنین استماع دارد، که سلطان وقتی که به‌خانقاه ملك‌پناه‌حضرت‌شیخ‌آمدند: درویشان‌ایشان‌گل‌می‌کشیدند.. سلطان‌نیکونام‌نیك اعتقاد برخاست، وچندکرت گل بربام خانقاه برد، وناوه کشید..

شیخ فرمود که: ای پادشاه باتاج! ترابدین چکار؟ سنجر گفت که: اگر حق‌تعالی‌فردا ازمن پرسد که پادشاهی همه جهان به‌تودادیم، واز برای ماچه کردی؟ گویم‌که: در عبادت جای ولیبی از اولیای تو، ناوه‌ای چند گل کشیدم.

به‌پیش زنده پیل حضرت‌حق غلام‌ناوه کش بوده است‌سنجر

بدین اعتقاد، حق تعالی سنجر را دین ودنیا وعمردراز کرامت فرمود، ومدت شصت واند سال به استقلال سلطان زمان وزمین بود؛ کس برتوزیان نکرد وماهم نکنیم.

روزی «حکیم‌ایلاقی» که مشهور است، ودرالسنهٔ اهل‌خیر به‌خیر مذکوردر مجلس «سلطان‌سنجر» بود، جمعی از بزرگان نقل کردند که

«شیخ الاسلام احمد جام» هرچیز که در دست مبارك خود می گیرد، زرولعل ومرواريد می گردد. «حکیم ایلاقی» گفت که: ایشان را کبریت احمر وعلم کیمیا باشد. سلطان فرمود که : غلط کرده‌ای! مرتبه ایشان از آن قوی‌تر است که تصور توان کرد، ومن مشاهده کرده‌ام.

حکیم «ایلاقی» به‌حضرت شیخ‌الاسلام نامه نوشت که می‌شنوم که شما را علم کیمیاست! ما را از آن اعلام فرمای، وبراخلاط آن دلالت کن! شیخ الاسلام در جواب نامهٔ ایلاقی نوشت‌که : به نزدیك ما علم‌کیمیا این‌است که : اول یك خلط از : نحن قسمنا بگیرد، ددیگر : قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء، وتنزع الملك ممن تشاء، وسدیگر خلط : ومن یتوکل علی‌الله فهو حسبه، و چهارم خلط : « ومن یتق‌الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لایحتسب»، وپنجم خلط : «واعتصموا بالله هو مولیکم فنعم المولی ونعم النصیر» .

این پنج خلط را فرا گیرد! و در « قدح » : « والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا» به « آب قناعت » بیامیزد!، وبه « کفچهٔ » : « افوض امری الی الله » در دهن نیاز کند، و « دریچهٔ بی‌طمعی » بر دیدار منعم فروکشد، ودر «بوتهٔ صبر » باز دارد، وبه‌آیت: «وواعدنا موسی ثلثین لیلة واتممناها بعشر» حسوکند ـ یعنی بیاشامد ـ ، وبه «آتش‌محبت » درسویدای قلب‌بگدازد و به « دلالت معرفت » برگیرد ،وبر« سندان محبت » نهد، و به «خایسك»: نهی النفس عن الهوی فرو کوبد، « ورنگ اخلاص » بروی آمیزد، و به مهر توحید از سرای ضرب بیرون آرد، و در « کیسه » ورع و تقوی نهد، وسر بند : «من‌صمت نجا» بروبندد ــ وچون این‌معنی حاصل آید، « کبریت احمر » گردد، وهر کجا بوی او می‌رسد، رنگ او می‌گیرد .

و مرد چون بدین مقام رسد، برتخت بخت ملوك وار بنشیند، و در خاکدان . . . آیت جهانیان گردد، وکل دنیا : حجر، ومدر، وشجر ،وثمر

جمله او رازرسارا گردد . چنان‌که به آخر کارکه به بازار برد ، به هردیناری دین‌داری ، و به هر نظری اثری آید.

آنچه از این علم به نزدیك‌این دوست بود ، بذل‌کرده آمد :«لایکلف الله نفساً الا وسعها» ـ انشاءالله مقصودحاصل آید که سخت مجرب‌است . اگر خللی افتد از بی یقینی افتد ! تا معلوم باشد ! والسلام علی من اتبع الهدی، فلله الاخرة والاولی .

ای فرزند نیکواعتقاد بدان ! که‌این پایه ومرتبه مردی‌است که درمقام‌عزّت وتمکین ، قبای زیبای دیبای بابهای : « الفقراء والصّبرهم جلساء » به طراز : «انّ الله مع الصابرین » برقدّ حدّ او دوخته باشند وبه شعلهٔ انوار : « افمن شرح‌الله صدره للاسلام فهو علی نورمن ربّه » ظلمات ، و کدورات دنیا را ازباطن اوزدوده ، و از صفّ النعال :الدّنیا ماشغلك عن‌الله‌به ، صدرصفّه‌ایوان کیوان: «وللمجالسة اقوام آخرون» برآورده ، و در حریم حرم محترم : « لی مع‌الله وقت » برسریرسلطنت: « من قنع بنا عمّالنا نحن له ومالنا » نشانده ، واز خم خانهٔ وحدت شراب ناب : « وسقیهم ربّهم شراباً طهوراً » به جام : « ویسقون فیها کأساًکان مزاجها زنجبیلاً » بر جان پاك او ریخته . لاجرم چشم همّت در مرتبه منادمت جز بر راست کامی

او من و من او بدم ، که من بدم ساقی که او
باده رها رطل گران ، تا روز نوشانوش بود

نمی داشت ، و بارنامهٔ ندای :

دوش ما را ناگهانی لیلة المعراج بود
وآنکه‌مستغنی‌ترازما اوبه مامحتاج‌بود

لقد صرت عن تعداد ذکرك عاجزاً

لـذلك واحصی علیـك ثنـاء

آری هر بنده را که حق سبحانه وتعالی ، از کارخانهٔ : «قل اللهم مالك الملك» رقم اختصاص : «تؤتی الملك من تشاء» بر ناصیهٔ او کشید ، وتاج کرامت : « اولوالامر منکم » برچکاد آن نیك بخت نهاد ، وقبای دیبای : « آمنوا بمانزل علی محمّد » برقامت او دوخت ، ومنشور پر نور : « انّ الله یأمر بالعدل والاحسان » به دست قدرت او داد ، وتیغ بران « وجاهدوا فی‌الله حقّ جهاده » برمیان او بست ، وبه وعدهٔ صادقه : «ان تنصروالله ینصرکم » جان و دل او را خرّم و تازه گردانید ؛ بر ذمت همت او واجب باشد که سجدات شکر : «الحمدلله الذی هدانا لهذا وما کنّا لنهتدی لولا ان هدانا الله» به تقدیم رساند . تا باشد که مناجات : « ربّ قدآتیتنی من‌الملك» حطام فانی‌ را به‌نعیم جاودانی متصل گرداند.

چون اعتقاد صافی ، وهمت وافی ، و نیت درست ، ورحمت بسیاردر بارهٔ خلایق هست ، وامید است که به عنایت بی‌غایت الهی پادشاهی جاودانی رسد « وما ذلك علی‌الله بعزیز» ...

بی‌شك اولیاءالله از خواص باریافتگان حضرت‌الله‌اند ؛ پس اعزاز و اکرام ایشان ، ونگاه داشت خاطر درویشان ، وگوشه نشینان که « اهل‌الله و خاصته » درشأن ایشان است ، واجلال و تعظیم فرزندان ایشان سبب روح و راحت ونیکونامی دنیا و آخرت باشد . . .

سخنی‌چندازراه اخلاص و دعاگویی نوشته شد ؛ توقع ازمکارم‌اخلاق وطیب اعراق علمای بی‌مانند سمرقند ، وبزرگان ارجمند که از کمال بزرگی بر آن خرده نگیرند ، وعذر بپذیرند ، وهذه کفایة .

حکایت به ملامت وفصاحت به‌خجالت انجامید . ایام ضعف وپیری‌است

وعمر قریب هشتاد ؛ وقت رعایت عبارت و استعارت ، و خوبی خط و بلاغت نیست . وقت عذر آوردن است ، استغفرالله العظیم . ذات شریف و عنصر آن فرزند جوان بخت در ضمان امان پروردگار جهان باد ؛ آمین ، آمین ، یا رحمن امینا .

بقیت معیناً للکرام و انما لك‌الله فی‌کل‌الامور معین ...[1]»

دربین‌نامه‌های راجع به‌فرزندان«شیخ جام» باز نامه قابل‌توجهی در دست است متضمن حکم نشان : «سلطان ابوسعید میرزا» در اعطای منصب شیخ الاسلامی‌ولایت جام ، وتولیت او قاف تربت «شیخ احمدژنده پیل » به « **خواجه رضی‌الدین احمدالجامی** » [2] ، از فرزندان « شیخ » .

نیز ر . ف : فتح نامه « شاهرخ » مشعر بر غلبه بر : «قرایوسف و مردن وی » که در آن « شاهرخ » به زیارت مزار « شیخ احمد جام» واستمداد دعا وهمّت از او تصریح دارد [3] .

---

۱ ــ « اسناد و مکاتبات تاریخی ایران ــ از تیمور تا شاه اسماعیل » صفحه‌های : ۴ تا ۱۲ . دوست فاضل آقای دکتر عبدالحسین نوائی مؤلف این کتاب نوشته اند : . . . مجموعهٔ منشآتش (منشآت معین الدین) از نظر سبك ترسل ونگارش مکاتیب رسمی قابل ملاحظه است . از منشآت او یك نسخه نسبهٔ نفیس در کتابخانه ملی پاریس موجود است ــ (بااین نشانه) :

Bib Nat. pers. Sup. 1825.

۲ ــ «اسناد و مکاتبات تاریخی ایران» صفحه‌های ۳۱۴ و ۳۱۵ــنسخه این نامه در « کتابخانهٔ ملی پاریس » با این نشانه مضبوط است :

Bib. Nal. Fond. Pers. Sup. 1815

۳ ــ « اسناد و مکاتبات تاریخی ایران » صفحه‌های : ۲۰۲ تا ۲۰۵ .

« ابو المکارم علاء الملك جامی » و : « خلاصة المقامات »

از اعقاب دانشور « احمد جام » «**خواجه ابوالمکارم بن علاءالملك** جامی » است که در نیمه اول قرن نهم هجری می‌زیسته است . «خواند میر » او را بدین‌سان معرفی می کند : « . . . خواجه ابوالمکارم علاء الملك ، خانزاده مجیر الملك ، بنت خانزاده علاء الملك ترمذی بود که از نقبای ترمذ به مزید جاه وجلال ممتاز و مستثنی می نمود . و خواجه ابوالمکارم باوجود علوّ نسب به وفور فضل وادب ازسایرمشایخ جام بل که از اکثر اکابر و صنادید آن ایّام امتیاز تمام داشت ، و به جودت طبع نقّاد ، وحدّت ذهن وقّاد موصوف بود .

به قلم بلاغت رقم ابیات ، ومنشآت فصاحت آیات براوراق روزگار می‌نگاشت . به جود و سخاوت مشهور ، و به محاسن اخلاق و کرایم اطوار برالسنه وافواه مذکور . آن جناب را خاقان سعید میرزا **شاهرخ** در اواخر ایّام حیات به ریاست بنگاله مأمور گردانید . . .

از خواجه ابو المکارم سه پسر ماند : خواجه ابوالفتح ، خواجه ابو الوفاء ، وخواجه ابو القاسم . . .

امّا خواجه ابوالفتح درولایت جام ، قائم‌مقام پدر ذوی الاحترام گشت، و به‌سبب‌مکارم‌اخلاق، صیت‌بزرگی اواز فرقدین درگذشت...[1] »

« **ابو المکارم بن علاء الملك جامی** » کتابی داردبنام:**خلاصةالمقامات** که‌در حدود سال ۸۴۰ ، در عهد : **شاهرخ** فراهم آمده است . ازمطالعه این کتاب به خصوص در شناخت : خاندان شیخ جام، و تصنیف‌ها ،

---

۱ ــ جزء سوم از جلد سوم « حبیب السیر » ص ۱۴۵ ــ ۱۴۶ ، و : « رجال کتاب حبیب السیر » ص ۱۰۱ .

و به‌طور کلی آثارایشان سودهایی توان‌جست . مقصود مؤلف از نگاشتن این کتاب را از بیان خود او بشنویم :

«... پس روحانیت شیخ‌الاسلام حضرت‌احمد الجامی النامقی البجلی قدس‌الله روحه ، بنده رابه ارشاد مراقبه حالات ، وبه التفات مطالعهٔ تالیفات خود راه نمود ، وفرمود که از مقامات ما شمه‌ای ، و از تألیفات ما نسخه‌ای انتخاب باید کرد ، و به شرف عرض پادشاهی رسانید . . . » از دیباچهٔ کتاب .

کتاب بر روی هم مشتمل است بر ۳ مقاله ، و ۲۴ باب که باب سوم آن به ذکر فرزندان و ازواج شیخ اختصاص داده شده است .

از مطالعهٔ کتاب چنین برمی‌آید که نویسندهٔ آن ، آثار منثور و منظوم جدّش « شیخ احمد جام » رانیك می‌شناخته ، ونسبت به آنها آگاهی درستی می‌داشته است . همچنین نویسنده بامالکیّت نسخه‌هایی از اشعار ، ونوشته‌ها ، ومقالات خویشان خویش ازفرزندان «شیخ‌جام» از آن‌ها به مناسبت در کتاب خود آورده است . نویسنده چکیده ، و وزبدهٔ مطالب بعضي از تصانیف «شیخ» را نیز در کتاب خود نقل‌نموده است[1] .

☆ ☆ ☆

۱ ــ درحال حاضر این نسخه ها را از این کتاب می شناسیم :

الف : نسخه ای است که به اشارهٔ « خواجه شمس الدین فرزندخواجه ضیاء الدین‌الجامی‌الاحمدی» ، ازنبیره های شیخ جام ، ساکن هرات ، بوسیلهٔ ملا محمد قاسم کتاب فروش (ناشر) در ماه رجب سال ۱۳۳۵ هـ . ق . (شصت سال پیش از این) در قندهار ــ افغانستان چاپ و منتشر شده است . بر روی صفحهٔ نخستین ازاین کتاب به خطا چاپ زده شده است : « خلاصة ـ المقامات » از تألیفات ! . . . حضرت زنده فیل احمد جامی . ←

قطب الدین محمد بن مطهر ، و : حدیقة الحقیقة :

۹۶ سال پس از درگذشت سرسلسله « مشایخ جام » یعنی : «شیخ احمد ژنده پیل » یکی از نوه های کتاب خوانده و آگاه او ، موسوم به : « **شیخ ابو الفتح قطب الدین محمد** » فرزند : ۲ أبو المعالی شمس الدّین مطّهر جامی » ، در « **شهر جام** » ، بر سر روضهٔ « شیخ احمد » کتابی تصنیف نمود (= سال ۶۴۱ هـ . ق.)وآن‌را : «**حدیقة الحقیقة** » نام کرد . هدف مصنّف از نگاشتن این کتاب را در دیباچه چنین می‌خوانیم :

« . . . این پیر فقیر را چون براین حال اتفاق افتاد ، از سر غیرت دین آنچه سماع داشت از پدر خود شیخ الاسلام شمس الدین مطهر ، وازپیر وعم خود : شیخ الاسلام ظهیر الدین عیسی ، واز کتب شیخ الاسلام احمد

(بقیه زیرنوشت صفحه قبل) :

این نسخه را دانشمند گرامی و شاعر آزاده استاد احمد گلچین معانی برای مطالعه در اختیار بنده گذاردند .

ب : نسخه ای است دست نویس به خط نستعلیق زیبای کشمیری [در ۱۰۶ ورق ــ کاغذ رنگی (طلائی)] تاریخ کتابت نسخه اواخر قرن ۱۱ هجری ، مضبوط در موزهٔ آسیائی پطروگراد (سن پطرزبورگ ــ لنین گراد)

ج : دست نویس دیگری است از آن مضبوط در : « کتابخانهٔ دیوان هند » انگلستان (*India Office Library*) با این علامت :

(*Persian Manuscript Delhi Persian 641*) که ورق‌های اول وآخر آن با مهری به عبارت :

« *The Government of India, Delhi Mss.* » مشخص‌شده است . خط آن نستعلیق خوش .

عکسی از این نسخه به مرحمت : پر فسور « راجرز سیوری » استاد تاریخ ایران در دانشگاه‌های انگلیس و کانادا ، برای تحقیق در اختیار بنده گذارده شد .

واز علما ، ومشایخ ، وروندگان دیگر که به خدمت ایشان رسیده بودیم ، واز تجربت که در این راه درخدمت ایشان افتاده بود ، وطریق سالکان این طریق ، وروندگان این سبیل در قلم آورد ؛ تا اگر کسی را رغبت این راه بود ، وطلب این طریق کنند . . . »

نویسنده در این کتاب به مناسبت از اشعار خویش ، واز گفته‌ها، وسروده های جدش « شیخ جام » ، وهم جمعی از معاریف فرزندان او جای جای نقل می کند . از مطالعهٔ « حدیقة الحقیقة » چنین مستفاد می شود که آثار منثور و منظوم « شیخ جام » و فرزندانش دست مایهٔ واقعی مؤلف دراین تألیف بوده است . از این روی با توجه به نزدیك بودن زمان نگارش این کتاب به عصر « ژنده پیل » ، ونیز اشتمال آن بر مباحثی سودمندوارزنده درباب احوال واقوال «شیخ جام» وفرزندانش هرگاه این کتاب را به عنوان یکی از منابع مستند برای اطلاع بر احوال وآثاراین خاندان برشماریم سخنی به گزاف نگفته ایم ؛ واینك نمونه هایی از مطالب کتاب :

شعری از : « أحمد جام » ـ باب نهم :

صابری و عاشقی هرگز نیاید سازوار
گرکسی گویدکه: آید! ازوی این باورمدار !
آتش سوزان بسوزد هرچ آید پیش او
کی دهدآتش کسی راهرگز ازخودزینهار؟!

ونیز از : « احمد جام » ـ باب دهم ، « فی خصال القلب » :

. . . معنی‌هاست دردل که در جوارح دیگر نیست ، امّا خداوند دل باید تا بداند ، ودریابد . **وشیخ الاسلام احمد قدس الله روحه در این معنی قطعه‌ای بس پرمعنی فرموده است : القطعة هذه :**

به کار دل فرو رفتم زمانی همی جستم ز حال دل نشانی
که تا چون است احوال دل ما ! که ازدل‌بافغان بینم جهانی !
تأمل کردم اندر دل بسی من ندیدم هیچ خالی زو مکانی
بهر جایی که گوش‌ودیده رفتند دل‌آن جامیر،این‌ها پاسبانی!
بدانستم که از دل نیست آگاه نه‌هر قاری، نه‌هر صاحب‌زفانی
خداوند دلی‌داند که دل چیست چه داند قدردل‌هر بی‌روانی؟!
عزیز است‌آن‌دلی‌کاو بازطبع‌است نجوید جز رضای غیب دانی
میان عارف و معروف این دل همی گردد بسان ترجمانی
که داند قیمت‌آن دل مگر او خداوند کریمی مهربانی
ایا احمد دلت تسلیم کن زود بشکرانه برو!کن‌جان‌فشانی
که داری نعمت از جبار عالم نداری نعمت از دست عوانی

وبازدرباب چهاردهم ازاین کتاب ، ذیل‌عنوان : « فی بیان‌تهذیب الطّریق وآفاته ، وکیفیّة غلطاته » ، پس از ذکر مقدّمه ای در باب اوصاف آن گروه که «مقدّمان وپیشوایان حزب‌الله بودند ، و در بادیهٔ حیرت گم گشته اند . . . » چنین آورده :

. . . امّا بدان که ایشان آن کسانی‌اند که بی زورق و کشتی دربحر تحیّر برامید وصال می‌باشند : کشتی وزورق‌ایشان لطف‌وعنایت او ، لباس ایشان سرّ جوار حضرت او ، قوت ایشان ذکر آلاء و نعماء ومنّت او ، شراب ایشان رحمت ومحبّت او ، دیدارایشان انتظار جمال عزّت او .

حبل رضای خویش با رضای او بسته ؛ نه ایشان را با هیچ کار کار ونه هیچ کار را با ایشان کار . هرچه شان افتاده است باخود ، وکار خود افتاده است : سرّی پور نور ، وسری پر گرد ، ودلی پرسرور وسینه ای پردرد ، ورخانی افروخته وگونه ای زرد ، وجگری سوخته

وبادی سرد.

وقت باشد که اگر کسی در ایشان نگرد، ویاایشان در کسی نگرند زهره آب گردد! از بس‌شراب محبت که ایشان نوش کرده باشند، گویی که سر عیّاران عالم ایشان‌اند؛ روی‌های ایشان چون آتش رخشان، ورخسارهای چون آفتاب‌درفشان. وقت باشد که چون نهنگان از بحر عشق برآیند، عالمی خراب کنند، وخلقی فروبرند؛ ووقت باشد که از آن دریا چندان درّ، وگوهر، ولاّلی برآورند از هرگونه وهر رنگ، وبرعالمیان نثار کنند که جمله توانگر ومستغنی گردند. احوال ایشان یك‌سان، ویك‌رنگ باشد اما تو مختلف بینی! درایشان وکارایشان‌البته هیچ تصرف‌نتوانی کرد که‌ایشان‌هرچه کنند‌به فرمان کنند،وتودرنیابی‌وندانی...وشیخ‌الاسلام احمد قدس الله روحه‌قطعه‌ای **فرموده است حکایة عن‌الله عزوجل، والقطعة هذه:**

یاتوپنداری که ماراعشق‌سوزان نیست؟ هست!
یازبیم فرقت او چشم گریان نیست؟ هست!
یادل ماساعتی خالی‌شده است از درد عشق؟
یازمانی بردل ماداغ هجران نیست؟ هست!
یادل ودیده کسی را دید جز بربوی او؟
آن‌نظر برمااگر گویی که‌تاوان نیست؟هست!
مذهب وجان وروان وهرچه بد در باختیم
یازشرع آیدهمی فتوی که فرمان نیست؟هست!
خلق عالم آفرید ایزد زبهر دوستی
یابراین گفتار برگویی که برهان نیست؟ هست!

خاك کویِ اوهمه پرخونِ صدیقان شده است
نفس‌هاشان برسرِ آن کوی قربان نیست؟هست!
آتشی کز مهرِ خود اندر دلِ عشاق زد
یاتو گویی کان‌فزون ازصدهزاران نیست ؟هست!
ماغلامِ خاكِ پایِ آن که دارد دردِ او
عشقِ او را یاتوگویی دردمندان نیست ؟ هست !
احمدا تا چند گویی عشق ودرد عاشقی ؟
عاشقی‌رایاتو گویی‌خوب‌رویان‌نیست؟هست !

☆ ☆ ☆

واز باب سیزدهم کتاب :

. . . و آن بی‌خبران خبرندارند که راه بەدرگاه ربوبیّت بر عبودیت است نه‌بر کسالت وغفلت ! و شیخ الاسلام مختار الدین بن صفی الدین‌محمود بن شیخ الاسلام احمد قدس‌الله ارواحهم در این معنی قطعه‌ای فرموده است ، و القطعة هذه :

گربه الله ترا هیچ کسی راه برد
نالهٔ نیم شب ، وآه سحرگاه برد
مرد الله طلب باید تانیم شبان
تحفهٔ درگهٔ الله همه آه برد
به سزا خود نبرد راه به‌الله کسی
به سزا راه به الله هم الله برد
تابه خود شاه کسی راندهد راه کرا
زهره باشد که کسی را به‌بر شاه برد ؟ !
هیچ چاوش نکند دور زدرگاه ترا
گربه درگاه ترا حاجبِ درگاه برد

مرد تاهست یکی، ره نبرد جز به یکی
مرد چون نیست یکی، چون به یکی راه برد؟
مرد عاشق شده باید که برد راه از آنك
مرد غافل شده را دیو به ناگاه برد
هم‌رهی آر ! در این راه تو مختار به کف
زانك این راه به سر، مرد به هم‌راه برد

* * *

وازباب هشتم کتاب :

. . . الفصل الثالث ـ فی معاملة الورع : بدان ! وفقّك الله که معامله ورع آن است که هرچه دل بپسندد دست از آن کوتاه کنی ! . . . تا به غیر حق، از حق نمانی . . . و خود را در این منزل از دست دزد نفس نیك گوش باید داشت ! . . . بیگانه است آنکه نرسیده است، وآشناست آنکه رسیده‌است . تاتوخود رایی ، هرچه حق‌راهست هیچ آن ترا نیست ؛ و چون تو حق رایی ، هرچه حق‌راهست جمله آن ِ تست .
وشیخ الاسلام شهاب الدین اسماعیل در این معنی قطعه‌ای فرموده است ،
القطعة :

تاتو با خویش آشنا باشی
محرم ِ راز ِ ماکجا باشی ؟
چون ببرّی زهرچه‌دون ِ من‌است
آنگهی بامن آشنا باشی
من وهرچ آن ِ من ترا باشد
گر تو یکبارگی مرا باشی

از دل وجان همیشه باش! مرا

گر نباشی مرا، کرا باشی؟

در ما گیر زین پس اسماعیل

بر در این وآن چرا باشی؟!

* * *

واز باب ششم کتاب:

... وشیخ الاسلام شهاب الدین اسماعیل که‌راوی این‌حدیث‌است، این حدیث را شرحی فرموده است، وآن شرح این‌است:

چون ترنّم آن آواز خوش، ومعنی آن بیت دلکش، به گوش هوش حاضران مجلس رسید، مرغ ارواح ایشان از روح آن سماع در قفس قالب‌ها در اضطراب آمد؛ وجدی روی نمود، وحالتی ظاهر شد. رداء خواجه کائنات از کتف مبارك او بیفتاد؛ چون برق آن وجد درگذشت، وجزر ومدآن سیل‌درگذشت، وسکر به‌صحو بدل شد، هر یك از صحابه به‌مکان خود باز شدند.

معاویه‌در آن‌مجلس‌حاضر بودوبدان‌جمع ناظر: امااز حالت‌حاضران غایب‌بود. چون درصورت‌کار نگریست، ازحقیقت آن غافل ماند: «من‌لم‌یذق لایدری» ـ اهل ذوق‌دیگراند، و اهل شوق دیگر؛ وارباب صورت‌دیگراند، واصحاب معنی‌دیگر! وشیخ‌الاسلام شهاب الدین دراین معنی قطعه‌ای فرموده است، والقطعة هذه:

جماعتی که به صورت به عشق می‌نگرند

زحال عاشقی وسرّ عشق بی خبراند

زحالتی که در آنی به عاشقان منگر !
از آن که زمرهٔ عشاق زمرهٔ دگراند
به زیر پای در آرند تارکِ افلاك
جماعتی که رهِ عشق او به سر سپرند
ز دست ساقی عشقش هزار شربت زهر
به یاد او بستانند و چون شکر بخورند
ز وصل او نفسی گر به من یزید دهند
هزار جان بفروشند و آن نفس بخرند !
نسب به عشق نیاید درست قومی را
که عاشق خود و در بندِ نسبت پدراند
به راه عشق دل وجان بباز ! اسماعیل
که عاشقان رهش پاك بازو بی‌خطراند

معاویة چون به‌صورت کار نگریست، گفت : ما احسن لعبکم ! چه خوش بازی بود، این بازی شما ! سیّد عالم ﷺ گفت: مه ! یامعاویة! لیس بکریم من لم یهتز عند السماع ! ـ هرکه به وقت سماع در اهتزاز نیاید نام کریمی او را جز مجاز نباشد ، وهر که ذکر دوست را شنود و در او اثری نبود او جز بی خبری نبود :

چو نام دوست شنیدی بجنب ! عاشق‌وار
زخویشتن سفری‌کن به سوی دوست‌گرای !
مباش ! کمتر از آن اشتری که بارگران
سبك همی‌شمرد بر حدی و بانگ‌درای

از « شیخ شهاب‌الدین اسماعیل » رساله‌ای به جای مانده است با

این‌عنوان : « دراثبات بزرگی‌شیخ‌جام» ـ ر. ف: «مقدمه مفتاح‌النّجات».

* * *

از باب دوازدهم کتاب :

. . . این قطعه درشهر **آمل** بر سر روضه قطب الاولیاء **ابوالعباس قصاب** نوّر الله حضرته ، وطیّب تربته ، **در معنی دل** اتفاق افتاده بود به رمز ؛ در شهور سنة ستّ وعشرین وستّمأته (= ۶۲۶) ، والقطعة هذه :

جمال حق به دل زان می نماید
که دل مرآت جانان می نماید
اگر خواهی جمال دل ببینی
طلب دار ! از دلی کان می نماید
ولی دل‌را طلب کردن‌نه بازی است
که کارِ دل نه آسان می نماید
دُر ار خواهی طلب کردن ز دریا
قدم در نه ! گر عمّان می نماید
دو کون وهرچه دروی هست درباز
تن و جان نیز کارزان می نماید
گر آری‌شه‌به‌کف‌لشکر چه گنجد
درآن‌موضع که‌سلطان‌می‌نماید ؟ !
ولی دربان قتّالی است بر در !
که اندر تیغ او جان می نماید

به ترك جان بگو ! ابن مطهر !

وگرنه قف ! که دربان می نماید

قدم در نه ! محمد ! همچو مردان

که این ره ، راهِ مردان می‌نماید

از باب چهاردهم کتاب :

. . . قطعه ای برسر روضه سلطان الاولیاء ابو سعید قدّس الله روحه اتّفاق افتاد فی غرّه شوال السنة ثلاث وعشرین وستّمأئه (=۶۲۳)؛ چون بدین سخن موافق بود ، وسالکان را به طریق رمز واشارت در آن فواید بود ، این‌جا ثبت افتاد ؛ آن فایده حاصل آید إن شاء الله تعالی، والقطعة هذه :

دل از دنیا به کلی بسته دارید !

به دین وراه حق پیوسته دارید !

دلی را کوه به بحر فقر افتاد

به زنجیر شریعت بسته دارید !

چو در تیه تحیّر کرد جولان

عنان مرکبش آهسته دارید !

گر از حیرت به بحر عشق افتاد

طریق عشق از وی جسته دارید !

به باغ نطق او گر بشکفد گل

گل گفتار او را دسته دارید

اگر در وادی دعوی شود او

به حکم شرع، وی را خسته دارید !

وگر حبل هوی را بگسلد او
طناب دوستی پیوسته دارید!
چو سکرش از شریعت باز دارد
دل ودامن از او بگسسته دارید!
اگر خواهید در دل روح قدسی
نهال فقر دردل رسته دارید!
هرآن کس کو بودصادق‌دراین راه
ورا در دل چو جان وابسته دارید!
محمد را در این‌سهوی گر افتاد
به آب عفو آن‌را شسته دارید!

* * *

از مقدّمه کتاب:

... روندگان این راه را، در این راه هرچه افتاد و می‌افتد از جهل می‌افتد؛ ... **وشیخ‌الاسلام ظهیرالدین ابوالمفاخرعیسی بن‌شیخ‌ـ الاسلام احمد قدس‌الله روحهما در این معنی قطعه‌ای فرموده است، والقطعة هذه:**

در دیده زغصّه آب خون شد
سررشته چو از کفم برون شد
تمییز ز راه خلق برخاست
آخرچه شداین حدیث، چون‌شد؟!
تحقیق چو کیمیا نهان شد
حق در کف مخرقه زبون شد

احوال روندگان این راه
نزد همه مردمان جنون شد !
خوار است بر خلایق آن کس
کاو در همه باب ذوفنون شد !
زین بر خر رسم از آن نهادند
کاین توسن سرکشان حرون شد !
ای عیسی احمد این مصلّی
پاك‌ازهمه‌وحشتی کنون‌شد

* * *

از اواخر باب چهارم، ذیل فصل « در بیان خطاب » :

« ... چه گویم؟ که عرصه بس تنگ است، و حریفان بس نامحرم، و رفیقان ناموافق. چون میدان تنگ بود و مرکب لنگ، عنان سخن گوش داشته آمد ... » پس آن‌گاه مؤلف این دو بیت را از : « برهان‌الدین نصر» می‌آورد (پیش از این اشاره شد که «شیخ جام» کنیهٔ « ابونصر» را به خاطر همین « برهان‌الدین نصر » برگزیده‌است)ـ و اینك ابیات :

اسرار توان به پاك بازان دادن
لکن نتوان به نو نیازان دادن
هر چند که صعوه را زمرغان شمرند
او را نتوان لقمهٔ بازان دادن!

و باز در باب نهم از همین کتاب، دو بیت دیگر از او می‌یابیم :

خواهی که دل تو محرم فقر آید
باید که دلت به دون او نگراید
چون‌ازخود وهردو کون‌بیرون‌آید
شد محرم فقر ، فقر او را شاید

و امّا صاحب : « روضات الجنان و جنّات الجنان » ، در روضه دوم ، ص ۲۱۴ در باره « باباسمعیل» یکی ازفرزندان « شیخ‌جام »چنین آورده است :

« . . . مرقد ومزار آن زبدهٔ اولاد ژنده پیل ،« بابا اسمعیل » علیه رحمة ربه الجلیل ، در : « دو منار سرخاب » است ؛ و آن خانقاهی است که صاحب دیوان سعید ، خواجه سعدالدین ساوجی طاب‌ثراه بنا کرده . حضرت بابا ازجمله فرزندان‌حضرت شیخ‌الاسلام نامی ، احمد جامی است قدّس‌سرّه گوییا ثمره ولایت همیشه در آن خانواده می‌باشد .

عارفان بسیار ، ومجذوبان بی‌شمار از اولادآن‌بزرگوار دین‌دار پیدا شده‌اند ؛ یکی از آن جمله : «باباسمعیل» است که صاحب‌حال ، وزبده رجال بوده . . . »

و باز مؤلّف «حبیب السیر» درمعرفی «**خواجه یوسف برهان**»یکی دیگر از فرزندان « شیخ » می‌نویسد :

« . . . در سلك اولاد شیخ الاسلام « احمد جام » بود ، ودرطریق فقر وتجرّد سلوك می‌نمود . **از فن موسیقی و قوفی تمام داشت ، و گاهی نقش تألیف ، ونظم اشعار بر لوح خاطرمی‌نگاشت . ازمصنفاتش ترسلی مشتمل**

بر منشآت اکابر سلف در میان مردم مشهور است ، واز اشعار آبدارش این بیت در «مجالس النفائس» مسطور :

رسید موسم شادی و ذوق وعیش وطرب
اگر گدا به مراد دلی رسد چه عجب [1]

* * *

۱ ــ «رجال کتاب حبیب السیر» ص ۱۴۰ .

« ژنده پیل »

در :

دو چهره متفاوت

جای شگفتی است که تاروپودحیات « **احمد جام** » باافسانه‌هایی رنگارنگ فروپیچیده شده ، وبه خصوص درباره سنین کودکی ، وعهد تازه جوانی ، وروزگار باده خواری او روایاتی غریب وغیر معقول نقل کرده‌اند که در حقیقت دعوی است بلادلیل ، و منشأ آنها را باید در زمینهٔ تصوّرات ذهنی مشتی ازعامان خام گزافه باف جست وجو کرد.

ازیك‌سومریدان ژرف نگر، وپیروان‌بینادل ، وعقیده‌مند «احمد» که دل بر شیوه پاکیزه اوداشته ، وچشم جان بر سخنان نرم وگرمش دوخته‌اند ، در مقامات معنوی ، وارزش‌های اخلاقی « شیخ » نکته‌ها پرداخته‌اند ؛ تابدان درجه که وی را بدعت گذار مکتبی‌نو، درطریقه صوفیان راستین می‌دانند .

این دسته مقالات شیوا ، ونشئه ناك « شیخ » را که از احساسی شورانگیز، واندیشه‌ای‌تابنده وزیرکانه مایه‌می گیرد، ازدرخشنده‌ترین

نمودارهای فکری، وارج‌دارترین نغمات روح بشر برشمرده، ومحتوای آنها را در قالب دستور العملی ساده وگران قدر برای دست یابی به نیك بختی وبه روزی آدمیان به حساب می‌آورند.

هم این طبقه اقوال وشایعات بی‌پای مربوط به دوران شادخواری، وخوش گذرانی «ژنده پیل»[1] یعنی همان دست‌آویز پوسیده‌ای را که معاندان سر سخت «شیخ جام» بالجاجی تمام بر آن چنگ زده‌اند به چیزی نه انگاشته و آن را امری کاملاً گذرا وغیرقابل اعتنا می‌دانند وبا اتّکاء بر باز گشت جدّی ونصوحانهٔ وی ازمناهی وعصیان، بر نظیر بل نظایر فراوان آن، در سوانح حیات جمّی غفیر از مشاهیرخود ساختهٔ جهان ما از طبقه: نقّاشان، پیکر تراشان، آهنگ‌سازان، شاعران، نویسندگان، و حتی پیران راه، واقطاب نام بردار، ومشاهیرصوفیّه استناد نموده، وخطاب به حرف گیران گفته‌اند:

«وایّ ناس لیس له عیوب»[2].

کنون رابنگریم خود «شیخ احمد» در باره این گونه مردمان چه‌سان می‌اندیشد؟ او درجایی ازنوشته‌های خود این گروه ازآدمیان را که منکر بروز هرگونه شوریدگی، و آشفته احوالی، و انقلاب درونی ناگهانی در کسانی از قبیل «احمدجام» اند، وآن را پاك باور

---

۱ ـ ر. ف: مقدمه «انس التائبین».

۲ ـ نقل از: «التمثیل والمحاضرة» ـ قولی است از: «ابوالعتاهیة» (= ابواسحاق اسماعیل بن قاسم) از فحول شاعران تازی زبان در قرن‌سوم هجری، و از لحاظ مقام شاعری، در ردیف: «ابو نواس اهوازی»، «و بشّار برد تخارستانی».

نمی‌دارند بدین گونه مخاطب می‌سازد :

« . . . آنك کسی گوید که خدای عزوجل کسی را به فضل خویش چیزی ندهد ــ و روا نباشد که دهد ـ آن سودا است ، نگر تا نشنوی ؛ زیراك جز به فضل او از کلیسیا به مسجد نتوان شد ، وجز به فضل او دل گشاده نشود ، وهیچ کور بینا نشود ، و هیچ کر شنوا نشنود ، وهیچ گنگ گویا نشود ، وهیچ نادان دانا نشود .

پس در دنیا که ظاهر ، وباطن ، وسرتا پای ما همه بر هوس ، و بر فضول ، و مالیخولیاست ؛ کس را زهره آن نیست که گوید: این چرا چنین است ، یا آن چرا چنین کردی ؟ ! یکی نیکو ، ویکی زشت ، و یکی عاقل، و یکی دیوانه ، یکی کر ، ویکی‌کور ، ویکی گنگ ، ودیگری شنوا ، وبینا، وفصیح .

یکی را نه دست ونه پای ؛ ویکی راچندان زور که اگرمشت برپیشانی فیل زند از پای بیفگند ! ویکی را چندان قوت ندهد که مگسی از خود باز دارد ! یکی را شب و روز در کار سخت افگند و یك تا نان فرا وی ندهد ! و یکی را نه دست و نه پای وچندان املاك فرا وی داده که حساب آن بر نتواند گرفت !

و دو کس به علم خواندن شوند ؛ استاد یکی ، و آن جهد که یکی کند، دیگری‌همان‌می‌کند؛یکی‌راامام جهان‌گرداند ، و دیگری را گواره‌وان دیه کنند ! یکی را از نسب بزرگ ، و از میان نعمت بر انگیزاند به گدایی وخوشه چیدن‌فرستد ! ودیگری را ازگدایی وخوشه چیدن‌برانگیزد، و برسر مملکت نشاند ؛

یکی را از پشت امامی بیرون‌آرد وبه خرابات فرستد به دزدی‌وقتالی؛ ویکی‌را از پشت خراباتی بیرون آرد ، و بر امامی ، وقضا ، وفتوی نشاند؛ وندا به عالم در دهد که :

تولج اللیل فی‌النهار وتولج النهار فی‌اللیل وتخرج الحی من‌المیت وتخرج المیت من الحیّ وترزق من تشاء بغیرحساب (=آیه ۲۶ ، ازسوره :

« آل‌عمران») اندر آرد شب اندر روز، واندر آرد روزاندر شب ! وبیرون آرد زنده از مرده ، وبیرون آرد مرده از زنده ، و روزی دهد آن را که خواهد بی شمار (ترجمه از تفسیر طبری افزوده شد) نقل از : « سراج السائرین » باب ۴ .

* * *

از دیگر سوپندارباقان ، وبدسگالان «احمد جام » از طبقه‌های مختلف ، به تعبیر خود او : مدعیان بی‌علم‌وسخن فروش ،خواجگی‌جویان کور دل ، مریدان شکم باره وتنبل ، پیران کرکس طبع ، ناموس گراندنیا ساز ، نیم دانشمندان دین سوز ، مفسدان مصلح نمای ، خانقاهیان دکان‌دار، مشایخ مردارجوی ، زاویه‌داران جاهل ، عالمان سازش کار ، قرآن خوانان حرام‌خوار، شب‌خیزان بی‌تمیز ، پارسایان روی‌درمخلوق ، ونمازگران‌ریاکار و بسیار کسان دیگر . . . که لبه تیغ ، ونیش تیز قلم انتقاد « ژنده پیل» همواره روی به سوی ایشان می‌داشته ، و سیمای واقعی و کریه‌شان را بی‌هراس رسم ونقش می کرده است ، باتلاشی پی گیرقصد جانش کرده، و جامه‌هایی از تهمت وزشت نامی بربالای رسای او دوخته‌اند [1] .

در چنین اوضاعی « ژنده پیل » به کار خود نیك مصمّم و معتقد است ، و آرمان بس بزرگی را دنبال می کند ؛ یعنی رسالت مقدّسی را که باایمانی راسخ درپیکار بافسادجامعه ، ومبارزه بابدکاران ،وراهزنان شریعت ، و مخالفان عفّت عمومی که روا از ناروا جدا نمی گرفته‌اند آغاز کرده است هم به پایان می‌برد . در دفاع از ناموس « حقیقت » که البتّه امری است خلاف رسوم عادی و متعارف ، پایدار است ، و شکست ناپذیر ، وبه هیچ روی‌پروای ناخشنودی بداندیشان نمی کند ،

۱ ــ د. ف : « مفتاح النجات » صفحه‌های : ۳تا ۱۰ ، و«انس‌التائبین» صفحه‌های : ۱۵ تا ۲۲ .

زیرا خوب می‌داند که :

« . . . حق گفتن کاری سخت عظیم است ، وعظیم‌تر آن است که کسی حق شنود ، وفرا تواند شنود . . . آدمی نصحیت دوست ندارد که تلخ‌است، ونمامی و دروغ بهتر خرد . ما آنچه دانستیم که حق است برادران خود را نصحیت کردیم ، و از گردن خویش بیرون کردیم ؛ هرچند می‌دانیم که این دشنام وزشتی بار آرد در این جهان ، و در این روزگار ؛ ولکن : « الحق مرّ » . واگر ندانستمی که اهل روزگارچنین‌اند ، من‌خوداین چرا بایستی گفت ؟ ! . . . » « سراج السائرین » باب‌های : دوم ، دهم ، ونوزدهم .

گویی زبان حال « احمد جام » در پاسخ طاعنان ، مصدوقهٔ قول « حکیم گنجوی » نظامی است [1] :

بسا منکر که آمد تیغ در مشت
مرا زد تیغ ، و شمع خویش راکشت!
بسا گویا که با من گشت خاموش
درازیش از زبان آمد سوی گوش
من از دامن چو دریا ریخته درّ
گریبانم ز سنگ طعنه‌ها پر

* * *

نگاهی به آثار « شیخ جام »

« شیخ احمد جام نامقی » از صاحبدلان همّت آفرین ، واز صوفیان نظروری است که درصف نخستین از آن کسان جای گزیده است که با سزاواری تمام برمسند ارشاد عارفانه تکیه زده‌اند . وی

۱ ـ « خسرو وشیرین نظامی » ـ به کوشش : « وحید دستگردی » ، ص ۴۴۶ ذیل عنوان : در نکوهش حسودان .

نوشته هایی مغزدار ، وتکان دهنده درمباحث تصوف ایرانی ، وعرفان اسلامی ازخویش باز گذارده ، وبا این یادگار گرامی گنجینه فرهنگ وادب مارا گران بهاتر ، ومایه ورتر ساخته است .

« احمد » دارای زبانی رسا است : یعنی در استخدام الفاظ به نسبت واقعیتی که درمعانی آنها می‌جوید توجه دارد . ازفضل آفرینی، وتوسل به پیرایه های بارد مستعار نفور وگریزان است ، وهم ازمبالغه وگزافه‌کاری سخت به دور .

«شیخ» صوفی درون بین وپاك زبانی است باتقوی وطهارت‌ضمیر ؛ وصاحب رفتار و سلوکی پاکیزه منبعث از کشاکش و سیلان روحی شدیدی که‌آسان وارزان یافت نشده ، بل به‌یقین مولود تهذیب خاطر ، وترویض وتربیت نفس‌سرکش قتّال ، آن : « **امارة بالسوء** » بوده‌است ؛ کاری بس شگرف ، ودشوار ولایق مردان کار .

تحقیقی حقیق و بی طرفانه در آثار « احمد جام » این نکته را محقّق می‌سازد که این نوشته ها به طرزی طبیعی از دوخاصیّت ممتاز بار ونیرو گرفته اند ؛ به بیان دیگر ، درعین قدمت وفصاحت ، از نوعی تازگی وحداثت وتنوع نیز برخور دارند ، و همین خصیصه است که درسخن دیگر کسان بس نادر افتاده است :

آثار دیرینه سال « شیخ احمد جام » که به صورت سندی کهن ودرعین حال معتبر و گران بها ، خوشبختانه از چنگال تطاول ایّام جان به در برده وهنوز برتارك ادب ایرانی هم چون گوهری قدرمند وفروزان می‌درخشد ، مشتمل است‌بریك سلسله مقالات‌شیوا ، ومضامین

شیرین ودلنواز عارفانه ، همراه باچاشنی ازتازگی وابتکار ، وتمایزی بیّن وآشکار با آثار مشابه خویش . این نوشته ها که به ویژگیهایی چشم گیر متّصف است : ازسهولت‌وسلامت‌ترکیب ، لطف کلام ، فصاحت الفاظ ، در حقیقت برای پویندگان طریق تحقیق در ادبیات ومعارف عرفانی سندی است سالم ودرعین کهنگی باخطوطی خوانا وجان دار ، وبرای‌تسهیل درکاررروندگان طریقت‌توشه ومددی‌توان بخش‌وارزشمند به شمار می‌آید .

وامّا از لحاظ تازگی وحداثت وتنوّع ؛ آثار منثور شیخ جام عموماً با اشتمال برمقدار فراوان ازترکیبات نغز وآهنگین ، ولغات و واژه های سره و دست نازده و اصیل خراسانی ، از یك نوع روانی وبی‌پیرایگی مخصوصی برخوردار است . بدین‌معنی که بعضی از قواعد خشك ، وبدعت‌های‌بی‌روح کتابی‌درآن‌ها رسوخ نیافته ، وافکارومفاهیم پوسیده و بی‌جان‌ومنجمد که غالباًدست‌مایهٔ لفاظان بی‌هنر است ، ومایه دل مردگی ، و سردی خواننده می‌شود گریبان گیر الفاظ آنها نشده است . بدین ترتیب‌با بهره گیری ازاین دونیروی یادشده ، این‌نوشته‌ها مطبوع طبع جوانان ، ومرکوز ذهن کهن سالان واقع شده . وبرروی هم قبول عامّه واقبال خاصّه یافته است . هم درعصر ما نیز به آسانی می‌تواند به صورت سرمشقی بدیع وارجمند ، والگویی زیبا و پرلمعان درکار نگارش وترجمه خیال افروز نویسندگان ، ومددکار مترجمان باشد .

* * *

آثارمنثور ومنظوم « ژنده پیل »

در حال‌حاضر از « احمد جام » برروی هم یك‌رساله ، و۱۳ کتاب ویك دفتر شعر شناخته شده است[1] که دراین فصل فهرست واز آنهارا معرفی می کنیم :

۱ ــ رسالهٔ سمرقندیه[2] :

رساله ای است مختصر ، مشتمل برنامه های « شیخ » در پاسخ پرسش هایی که از یاران ، و هواخواهان ، ومریدان وی ازهرطبقه ،

۱ــ ر . ف: « خلاصة المقامات » ، ذیل : باب چهارم ، ص۲۰ .

۲ــ بخشی از این رساله ضمیمه‌کتاب : مقامات « ژنده پیل » در سال ۱۳۴۰ شمسی به اهتمام آقای دکتر حشمت مؤید سنندجی ، به توسط بنیاد ترجمه ونشرکتاب درتهران به طبع رسیده است . امااین رساله به طورکامل ، همراه با دو رسالهٔ دیگر ، ویك دیوان شعر از « احمد جام » ، ونیز کتاب : « مقامات » مکتوب رجب سال ۸۳۵ هـ . ق . درمجموعهٔ ناقذ پاشا دراستانبول مضبوط است ، وعکسی از آن به همت محقق‌گران مایه ، ومفضال استاد مجتبی مینوی‌تهیه‌شده ، واکنون دربایگانی‌نسخه‌های‌عکسی ازنسخ خطی ، درکتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود (= شماره عکس ۱۱۴۳ ، وشماره میکرو فیلم ۵۸۷) .

این مجموعه به پایمردی فاضل ارجمند و خیرخواه آقای محمد تقی دانش پژوه برای تحقیق در اختیار این بنده قرارگرفت .

رسالهٔ سمرقندیه دراین مجموعه پیش ازکتاب « مقامات » سدید الدین غزنوی شروع می‌شود . این رساله در ۳۷ ورق ۱۷ سطری کتابت شده ، واز مشخصات نسخه آن است که‌درحاشیهٔ ورق اول مهری باعبارت : « وقف‌مولوی خانه باب جدید » دیده می‌شود .

وهرجا ، به خصوص ازساکنان شهر « سمرقند » به عنوان او می‌رسیده است . در بین این پاسخ نامه ها جوابی است به نامهٔ سلطان وقت : « سنجر بن ملکشاه سلجوقی » دربارهٔ پرسش وی از نشان دوستان‌حق .

۲ ــ « انس التائبین » : (دریك مجلد ، و ۴۵ باب) .

این کتاب پیش از سال ۵۲۲ هـ . ق . نوشته شده ،ودر حال‌حاضر ۵ نسخهٔ خطی از آن سراغ داریم : سه نسخه در خارج از کشور (کتابخانه‌انجمن آسیایی‌بنگال‌در کلکته ، کتابخانه دانشگاه‌تاشکند، ویك نسخه در شهرهرات) ــ دو نسخه دیگر یکی در کتابخانه شخصی مرحوم ملك در تهران ، ودیگری‌در کتابخانه‌مرکزی دانشگاه تهران موجود است .

«ایوانف» خاورشناس‌فقید روس نسخهٔ متعلق‌به کتابخانهٔ انجمن آسیایی‌بنگال راخوانده ، ودرمقاله‌ای‌جان‌دار که‌به‌سال ۱۹۲۴مسیحی در فهرست دست نویس‌های مضبوط در کتابخانهٔ مزبور نگاشته است ، به نقدومعرفی تفصیلی آن پرداخته است .

«ایوانف» در این مقاله چنین ابداء رأی نموده است که کتاب : «انس التائبین» برویژگیهای قابل ملاحظه‌ای مشتمل است ، و از این لحاظ می‌تواند بازبان : « انصاری » در: «طبقات الصوفیّه» مقایسه‌شود.

«می پرسند که : شاهد بازی شاید یانی ؟» عنوان باب‌چهلم از این‌کتاب است ؛ همان باب که «ایوانف» عقیده‌مند است که از سایر باب‌ها بیشتر سزاوار اعتنا وتوجه است .

این کتاب (مجلد اول) ، بامقابله نسخه‌های پنج گانه شناخته

شده ، وتصحیح ، مقدمه ، وبعضی از توضیحات و فهرست‌ها ، به همّت «بنیاد فرهنگ ایران» ، درتابستان سال ۱۳۵۰ خورشیدی ،در تهران، در ۲۰۰۰ نسخه چاپ ومنتشر شد .

۳ـ « مفتاح النجات » (در یك مجلد و ۷باب) .

این کتاب در آخر ماه شعبان سال ۵۲۲ هـ . ق . نوشته شده‌است در حال حاضر از این کتاب ۵ نسخهٔ دست نویس می‌شناسیم :

۱ـ نسخهٔ مضبوط در کتابخانه وموزه سلطنتی وین ۲ـ نسخهٔ متعلق به کتابخانه اسعد افندی(سلیمانیّه) ترکیّه ۳ـ نسخه‌ای که‌در موزهٔ قونیه نگهداری می‌شود ۴ـنسخهٔ مضبوط در کتابخانهٔ دانشگاه توبینگن[1] . ۵ـ و نسخهٔ محفوظ در کتابخانه وزارت اطلاعات و کلتور در کابل ـ افغانستان .

تصحیح‌این کتاب بامقابله دقیق نسخه‌های ۵گانه‌صورت گرفته، وبامقدمه وتوضیحاتی‌مبسوط ، به‌همت:«بنیاد فرهنگ ایران»درامرداد ماه ۱۳۴۷ خورشیدی ، در۱۵۰۰ نسخه در تهران طبع ونشر شده‌است .

۴ـ « سراج السائرین» : (در ۳ مجلد ، و ۷۵باب) ـ این کتاب به سال ۵۲۳ هـ . ق . تصنیف شده است .

۵ـ «روضة المذنبین » : (دریك مجلد ، و ۲۳ باب) یعنی : « کتاب حاضر» ، که‌در صفحه‌های آینده به شرح معرفی می‌شود .

۶ـ«بحارالحقیقة»: (دریك مجلد ، و۱۸ باب) ـ این کتاب به

۱ـ میکرو فیلم این نسخه به مرحمت دوست دانشمند وشاعر گرامی استاد دکتر احمد علی رجائی بخارائی در اختیار بنده قرار گرفت .

سال ۵۲۷ هـ . ق. نوشته شده است .

۷ـ «**کنوز الحکمة**» : (دریك مجلد ، و ۸ باب) ـ این کتاب به سال ۵۳۳ هـ . ق . نوشته شده است[1] .

۸ـ **دیوان شعر «احمدجام»** : (درجای خود به تفصیل معرفی خواهد شد) .

* * *

کتاب‌هایی که از آثار «شیخ‌جام» مفقود شده است :

خواجه « ابوالمکارم بن علاء الملك جامی » ازنبیره‌های فاضل و معروف « شیخ » در تالیف خویش به‌نام : « خلاصة المقامات »[2] (باب چهارم ـ در تصانیف شیخ) از این ۸ کتاب از آثار شیخ جام با همان تعداد از مجلّدات نام می‌برد ، و تصریح می کنند که : « آن کتاب‌ها در ۹ مجلد حالا ، در دست درویشان است ؛ و ۵ مجلّد دیگر از آن‌ها در فترت چنگیزخان مفقود شده‌است . چنین‌می گویند که : ۱۴ کتاب آنچه حاضراست ، وآنچه غایب است ـ درهندوستان ، درخزانهٔ‌فیروز

۱ ـ در سفر نگارنده به‌سال ۱۳۴۲ خورشیدی به « تربت جام » نسخه دست نویس دیگری از این کتاب به معرفی و توصیه آقای محمد نعیم جامی الاحمدی معروف به «حاج قاضی» ، مفتی اعظم ، امام جمعه ، وپیشوای‌بزرگ مذهبی ، از اعقاب محترم « شیخ احمد جام » ، ومتولی مزار او دراختیار بنده قرار گرفت . محبت‌های بی‌دریغ ایشان همواره به یاد خواهد بود .

۲ ـ این کتاب ونویسندهٔ آن پیش ازاین درفصل مربوط به : «فرزندان شیخ جام »صفحه سی و سه‌معرفی شده است .

شاه بوده است . »

مؤلف پس آنگاه از « کتب مفقوده » چنین یاد می کند :

۱ ــ فتوح الروح (یك مجلد) .

۲ ــ اعتقاد نامه (یك مجلد) .

۳ ــ تذکیرات (یك مجلد) .

۴ ــ زهدیات (یك مجلد) .

۵ ــ « سراج السائرین » از ۴ مجلد یك مجلد .

اینك فهرستی مشتمل بر بعضی از مباحث کلی که « احمد جام » در نوشته‌های خویش بیشتر روی بدانها دارد ، برای اطلاع از برابر خواننده ارجمند می‌گذرد :

سماع چیست ، وسماع شاید یانی ؟ و سماع مفسدان ! (و به مناسبت بحثی درباب : قوّالان ، سرود گویان ، دف زدن ، بالش زدن ، نای زدن ، بیت خواندن ، ونکته‌هایی ازاین دست) ــ راه صدّیقان وابدالان ، وسیرت مردان خدا ، وصفت ارباب حقیقت ــ کن ومکن (امرو نهی)، ونگاه داشت فرمان حق، واستقامت برآن. ــ توبه وچگونگی سلوك تائبان ، وروش نشست وخاست باایشان ــ اهل صفه؟ ــ اندر خرابات و احوال خراباتیان،وفضیلت خرابات خراب بر بعضی از مجالس به اصطلاح سماع صوفیانه !

« زاویه » ، زاویه‌داری ، وآداب و مراسم آن ــ قرآن چون‌می‌باید خواند ؟ ــ فقر ، قیمت گوهر فقر ، و ارزشمندی مقام فقرای راستین ــ پنداشت در سر آدمی ازکجاست ؟ــ صفات وخصوصیات «دیو»، ونشانه‌های « دیو مردم ! » ــ ژاژخایی پیران‌نیم دانشمند ناپارسا ، و داستان‌هایی‌عبرت آموز ومستند از نابکاری ایشان ، وآن « پیر » کیست که اقتدارا شاید ؟ ــ علم سرّ وآنچه بدان تعلق‌دارد ــ «خرقه» خرقه دری وقوّال افگنی ، وآداب

وسنت‌های وابسته به خرقه ؟ ـ وصف بسامانان و نابسامانان ــ فرق « صوفی» و « درویش » ؟ ــ توحید چیست ، و موحد کدام است ؟ در نکوهش تقلید مقلدان ــ شناختی از « قر"ائی » ، وقرایان‌گزنده ، وگزندی جان کاه که از رفتار ایشان به آدمیان می‌رسد ؟ ــ در حرمت مؤمن گناه‌کار ، و قدر مؤمن مخلص ــ اندر داشت ، و ناداشت ؟

صفت آدمی و مجاهده او ــ در نعمت منعم و چگونگی گزارد شکر آن؟ ــ مجاهده خاصگان واسرار ربوبیت با ایشان ـ معرفت چیست ، وعارف کیست ؟ احوال مبتدیان ومنتهیان ؟ ــ درویشان وحلقه ایشان ؟ ـ «درشاهد» وشاهد بازی ! و آیا شاهد بازی شاید یانی؟ ـ یارکیست ، ویاری چیست ؟ در سخن محققان ــ گفتاری در باب مشایخ بزرگوار طریقت ــ اندر کسب‌وکار اهل صلاح ــ در رحمت باعاصیان .

اهل تشبیه کیان‌اند ، و اهل تعطیل کدام‌اند ، و اهل بدعت کیستند ؟ فرائض وفضایل، ویادکرد احوال فضایل‌گزاران مرائی که فرائض را ازدست فروهشته‌اند؛ ــ در سنت وجماعت ، وقاعده‌های ده‌گانه آن ؟ ــ درشناخت ایزد تعالی ــ در فرق میان پیری و خواجگی جستن ؟ ــ تفاوت واماندگی وحیرت؟ ــ علم ظاهر وعلم باطن ؟ ــ اندر کشش حق وروش بنده ــمؤمن کیست ، ومسلمان کدام است ، وطریق مسلمانی چیست ؟ ــ فرق تمامی کردن ونصحیت گفتن ؟ ــ نماز وراز ، و فرق نماز تا به نماز ؟ ــ کار خدا وکار خلق ــ فرق مریدی کردن به اخلاص ، با تنبلی وبیکارگی ؟ ـ حال ومحال ـ معجزه چیست ، وکرامت کدام است ؟

در شناسایی مدعی صادق ، و مدعی کاذب ؟ ــ فرق عشق با هوس ، وتفاوت‌های دنیای عاشقان و هوسناکان ؟ ــ خانقاه‌داری ، و دکان‌داری ؟ـ حرص وهمت ؟ ـ در ذکر احوال و مقامات بعضی از مشاهیر صحابه وسیرت ایشان ــ فصلی در باب آزجویان دنیاخوار !

ونیز تعریفاتی روان ، وآموزنده ، وباشرح وبسطی عارفانه وسازوار بادرك و ذوق همگان در باره بعضی‌ازمصطلحات صوفیان ، همچون : قناعت، تسلیم ، رضا ، معرفت ، زهد، تقوی ،اخلاص ، طلب ، توکل ، تفویض ،صبر، شکر ، وقت ، خوف ورجاء ، حال ، فتوح ، وجد ، واز این دست . . .

* * *

چکیده‌ای از آنچه گفته شد :

بی‌تردید نیم رخ تاریکی که با قلم بدخواهان از قیافهٔ نجیب «احمد جام» ترسیم شده‌است ، نمی‌تواند به هیچ‌روی نمایشگر شخصیت حقیقی و راستین این صوفی صافی ، و پاك نفس باشد ؛ بل که شناسایی او به واقع ، ودرك اصالت اندیشه ، وخصایص شیوه مرشدانه « شیخ‌جام» البتّه ، موقوف است بر بررسی‌دقیق وارزش‌یابی منصفانهٔ آثار او لا غیر که : « انّ آثارنا تدلّ علینا» ـ و : « حال ما خواهی اگر در گفتهٔ ما جست‌وجو کن ! »

فریاد رنج بار « شیخ‌جام » روشنگر واقعیات تلخ ، و درد خیز جامعهٔ روزگار اوست ؛ اگر چند در مواقعی این فریاد به گونهٔ تلاشی نومیدانه در فضای زمان «احمد» طنین می‌افگند. اما شیخ مبارزه‌جو ، بی باکانه ملامت‌ها ودشنام‌ها را به جان می‌خرد ، در بازجستن مفاسد ، ونابسامانی‌های اجتماعی وبیماری‌های‌اخلاقی، وارائه راه درمان‌آنها پی‌گیر است ، وبرسان صخره‌ای صماء استوار و پا برجا .

او با تهوری در خور اعجاب ـــ همان گونه که یاد شد ـ در تصویر زشت کاری‌های زاهدان نماز فروش ، و واعظان اهریمن خوی ، و پیران ناسره کار که مریدان سلیم دل‌راچون گوسفندبی‌زبان به دنبال‌خودمی‌کشانند و گرگ آسا با بهره برگیری ازمحیط تاریکی که ساخته‌اند ، درتیه ضلالت کارد بر حلق‌شان‌می‌کشند ، « نقاشی چیره دست ، وقلمزنی « ناخدای ترس» است ؛ و راه راست کاری را این چنین نشان می‌دهد :

« . . . نجات آن است که به قول این مردمان هیچ کار نکنی ! نه به قول عامه خلق می‌گویم ؛ به قول مفتیان ، و مذکران ، و امامان می‌گویم ـ این سخن را خصم بسیار خیزد ، لکن باك نیست . . . [۱] »

* * *

۱ ـ « بحار الحقیقه» ورق ۳۱۴ .

اینك نمونه‌ای چند از آن نوشته‌ها ؛ در حکم دانه‌ای از انبار ، و مشتی از خروار . باشد که خواننده عزیز با مطالعهٔ آنها بر اسلوب نگارش وشیوه تفکر «ژنده پیل» بیشتر پی‌برد ، ودر یابد که کالای او از چه دست است ، ومتاع او چگونه است ، و از چه بازار می‌آید ؟ وهم آگاه گردد بر راز ستیهندگی ، وبدخواهی بدکاران ، ونابسامانان با « احمد جام نامقی».

« مرید » و « پیر » چگونه بایستی ؟ پیران ناخلف پیر نمای !

فرق میان مریدی کردن پیران را ، وکاهلی کردن ، وبی‌کاری ، بسیار است : وهرجا که پیری ، ویا کسی که او را هیچ حرمتی‌باشد به نزدیك مردمان ، اگر نانی فرا کسی دهد چندان بی‌کاران وکاهلان بینی که آنجاگرد آیند، که پیرومرید را ازحقیقت وشریعت درهمه‌کارهاسیر کنند؛

درجهٔ مریدی درجه‌ای بلند است ؛ هر که مرید باشد نه کاهل وبی کار وتن آسان باشد ؛ خدای تعالی پیر ومرید صادق را دوست‌دارد و مردمان ایشان را دوست دارند ، و کاهل وبی‌کار را همه کس دشمن دارد ، وخدای تعالی اورا دشمن دارد . . .

این چنین مریدی پیری را باید که پیر باشد ، نه سالوس گر وقرّاء ، و پیرنمای . پیری که خاطر اوترجمان حق باشد هر چه آن پیر گوید برآن بباید رفت ، اگرچه مرید رامی معصیت نماید درآن هیچ نباید پیچید که آن زیان کار باشد...

مرید اگر دانستی او را خود پیر به چه کار آمدی ؟ ؛ و اگر پیر نه آن فرماید که خدای ورسول گفته است ، او خود نه پیر است ، پیری دیگر طلب باید کرد ؛ . . .

این همه‌آفت‌ها که می‌بینی که در میان امت محمد افتاده است همه از این پیران ناخلف پیرنمای افتاده است ، و از این نیم دانشمندان مطمع ،

واز این مریدان بی‌کارکاهل!

(سراج السائرین ـ باب پنجم)

* * *

الحذر ! از این مشایخ دین فروش دنیاخر !

مشایخ اسلام، سالکان‌راه جان‌ها بذل کرده‌اند ، وراه تحقیق بیان کرده‌اند و در میان خلق نشر کرده‌اند ؛ قومی به لباس ایشان بیرون آمدند ، وراه خدا را برراه روان مشوّش کردند ، و چندان خرابی‌ها افکندند که هیچ کس آن را باصلاح نتواند آورد !

سه قوم در میان مسلمانان ـ هم از مسلمانان ـ راه دین برامت محمد مشوش کردند : اول ؛ قومی از این علماء عوان طبع دنیا ساز دین سوز ؛ دیگر ؛ قومی از میان این درویشان بیرون آمدند ، و به درویشی ، و شیخی دست بیرون کردند ، وقومی نادان کم عقل سر در پی ایشان دادند . . .یارب! توشر ایشان از سر مؤمنان ، وحلقة درویشان کفایت کن ! . . .

دیگر ؛ آن قرایان نماز فروش دنیا دوست ؛ دین اسلام در سر این قوم شد . ای مسلمانان ! از این سه قوم حذر کنید ! اگر می‌خواهید که دین به سلامت ببرید .

می‌دانم که‌اغلب‌مردمان بدین‌سه‌قوم‌تولی دارند ، وهمه مرا بدخواهند گفت ، ومرا به دشمنی گیرند . . . حق می‌گوییم ، و از خلق باك نیست !

(سراج السائرین ـ باب ۱۵)

. . . قوم چهارم که بر درگاه باشند ، و دعوی خاصگی کنند، وحاجبی ، و وکیل دری کنند ، و راه فرا ندانند که چه می کنند ، وچه می گویند ، واز کجا می‌آیند ، وبه کجا می‌شوند ؟!

حکایتی‌چندبیاموزند آن‌جنید ، وشبلی، وابویزید بسطامی ،وابراهیم ادهم رحمةالله علیهم اجمعین ـ ومی‌پندارند که به حکایت ایشان کار راست آمد؛ و به‌دکان‌ایشان بنشینند، وحکایت مشایخ طریقت ، وارباب حقیقت‌فراگفتن گیرند نه بر بصیرت ؛ که هرگز او را نه از کار اولیای خدای عزوجل خبر باشد ،ونه شناسندکه‌ایشان خود که بودند ، ونفس‌وقدم ایشان درچه کاربود ؟! همین حکایت چند برخی دروغ ، و برخی راست می‌گویند ، واز سر ناپاکی خلق بدان صید می‌کنند ؛ ذوق وحلاوت هیچ چیز ناچشیده ،وبه جز ازگفت وگوی نصیب او نیامده ! . . .

(بحار الحقیقة ـ باب ۱۷)

* * *

شکنجه با اشاره « شیخ » ، وتوصیه « خواجه امام » !

. . . بر این سخن مرا حکایتی یاد آمد : روزی از یاران معتمد سپهسالاری به لشکر خود بازرسید ؛ نزدیك ما آمد . مراگفت:مراکاری عظیم پیش آمد که از همه علما ، مشایخ ، وپارسایان سیر شدم! گفتم : سبب چیست ؟ گفت : درسرای مستجب بودم ؛ فلانی که او را شیخ الشیوخ گویند ، و فلانی که او را خواجه امام خوانند، ایشان در آمدند ، و گفتند : نیك است که تو امروز در (این) جایی ! که چندروز است‌تا این خواجه عمید ما را چیزی فرموده است و امروز و فردا می‌کند ، و به ما نمی‌رساند ؛

از جهت ما شفاعت بباید کرد تاامروز ما را گسیل کنند ، که ما یك ماه است تا این جا بمانده‌ایم از جهت این حکایت ! ، و امروز و فردا ، واین ساعت وآن‌ساعت می کنند ! اکنون آن ترا شفاعتی بباید

کرد، تاما را از بند این‌سخن بیرون آرند.

گفتم: نیك‌آمد- گفت: من‌درباب ایشان سخنی بگفتم خواجه عمید مستجب گفت: هنوز ایشان را گسیل نکرده‌اند؟! مردی که موکل بود گفت، **ازآن جا که تو فرموده‌ای بسیار شکنجه کردیم هیچ بنداد. گفت: بروید؛ وشکنجه سختر کردن کنید؛ تا این خواجه امام و این شیخ از بند بیرون آیند؛**

گفت: مگر شکنجه نه سخت می‌کنید؟! **آن موکلان گفتند: شکنجه برسرش نهادیم، وطشت پرآتش برسینهٔ وی نهادیم؛ ندانیم تاسختر ازاین چگونه کنیم؟؛**

یکی از یاران ایشان گفت: **شکنجه توان‌کرد اورا که به یك‌ساعت هزار دینار بدهد!!!** مستجب گفت: این چنین فلایان! راچه گویم؟ **سپهسالار گفت: من از آن جا برخاستم، گفتم: کاشکی من هرگز در این سرای نیامدی؛ — اکنون قوت علما ومشایخ این چنین افتاده است؛...**

حرام‌تر ازگوشت‌خوك!

... از بس شبهات بسیار هر گونه که در میان مسلمانان افتاده است، اگر کسی‌را دردآن بگیرد که مرا می‌باید تا قوت‌خود ازحلال سازم؛ برخیزد و به نزدیك دانشمندی ! شود، اگر به نزدیك شخصی شود تا من از او بپرسم تا چون کنم که این قوت من حلال باشد؟!

چون یك بار، و دو بار به نزدیك وی شد، و در سیرت و احوال وخوردن او نگریست گوید: الحمدلله که من باری ازاین نمی‌خورم؛ که این از گوشت خوك حرام‌تر است؛ کارهای ما امروز اغلب بر این جمله است ...

(کنوز الحکمة ــ باب ۲۰)

* * *

چون نمك تباه شود ، گوشت به چه باصلاح آید ؟ !

. . . براین روزگار ، و براهل این زمانه می‌باید گریست ، که اکثرفرا یان امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم باچنین قوم افتاده که کار بر بدل گردانیده‌اند : چون فرا روزی رسد ، با ایشان گویی که حق تعالی می‌فرماید : وما من دابّة فی الارض الاّ علی الله رزقها (= ونیست هیچ جنبنده‌ای در زمین مگر بر خداست روزی آن) ؛ گویند که: برو ! ای سلیم دل که تویی ! اوچون من و چون تو بسیار کشته است !

و چون فرا طلب دنیا رسد گویی که حق تعالی می‌فرماید : نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدّنیا (= مابخش کردیم میان ایشان زیش ایشان ، وجهان داشتن ایشان درزندگانی این جهانی) ؛ گویند که : در خانه‌رو ! تا هیچ بدره سیم ، یا زر از کاز خانه فرود می‌آید ؟! یا نه برو ! کاری بکن ! این هوس هاست نخری ! که همه سودا باشد !

و چون به عبادت رسد ، گویی که : برخیز ای پارسا ! که کار خدای کنیم که می‌فرماید : فسبح بحمد ربّك وکن من‌الساجدین . و اعبد ربّك حتّی یأتیك الیقین (= خداوندخویش را به پاکی‌می‌ستای! و از پرستکاران می‌باش . و خداوند خویش را پرست ! تا آن که به تو آید آن روز که همه خلق بی‌گمان‌اند در آن روز) ؛ گوید : خدای راعزوجل به‌عبادت ماچه حاجت‌است؟! ازعبادت ما توانگر نخواهد شد. برو ! که حق تعالی از ما بی‌نیاز است !

واگر شغل بیهوده‌بردست گیرد، گویی که: مکن! که‌نه‌نیکوست: گوید که: من‌قضای‌خدای‌راعزوجل‌نتوانم گردانید! وچنین‌می‌خواهد،

قسمت او چنین است !

چون گویی که امر ونهی نگاه بایدداشت که حق تعالی می گوید: والّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا (= و ایشان که می کوشند از بهر ما به راستی که ایشان را راه نماییم راه‌های خویش) ؛ گوید که: به جهد ما چیست ؟ تا توفیق او نباشد، ما هیچ نتوانیم کرد !

هر چه به کار دین رسد ، وفرا امر ونهی رسد، حواله باقسمت‌افگنند؛ و به توکل پیش باز شوند ؛ چون به کار دنیا رسد ، و چیزی که حق تعالی ما را از آن نهی کرده است ، همه جهدها به جای‌آورندتا : آن جا که توکل فرموده جهدکنند ؛ و آنجا که جهد فرموده توکل کنند ! واز آنچه فرموده حذر کنید ، درآن رغبت کنند ؛ وازآنچه‌فرموده که بگویید ، نگویند ؛ و از آنچه که نهی کرده که مگویید ، می‌گویند . . .

همه کارها بر بدل گردانیدند ؛ و با این حماقت و جهل هر یکی از ایشان پیشوایی قومی‌گرفته‌اندکه ما قطب وقت‌ایم ؛ وولییی از اولیای خدای عزوجل ؛ اما نمی‌دانیم که ایشان جاهل ترند ، یا آن قوم که بدیشان اقتدا می‌کنند ؟ ؛ ضعف الطالب والمطلوب ؛ هر دو در خون یکدیگراند ؛ چنان‌که گویند : کالبحر ، کالسفینة ، کالملاح ؛

زمان تا زمان کارها بینی که پیدا آید . تانمك بر جای باشد ،گوشت راباصلاح توان آورد، و بر جای توان‌داشت ؛ چون نمك‌تباه شد ، گوشت به چه باصلاح آید ؟ ؛

امّا چون اهل‌صلاح ! وقرّایان امّت محمّد چنین شدند ، وصوفی و درویش ! بدین علامت که می‌بینی ــ اولیا و اوتاد ارض را می‌نبینیم که اینان دعوی این می کنند ! سخن ایشان می‌شنوی که چیست ، و چه طریقه بر دست گرفتند ؟ اکنون می‌نگر ! و گریه می کن ! بر چنین روزگار ما که گرفتار آمده‌ایم . . . **اکنون خود بهترینان امت**

چنین‌اند ؛ می‌نگر که کار به چه درجه است ؟ ! . . .

انس التائبین ـ باب ۴۰ (پارسی آیات قرآنی در مبحثی که گذشت از تفسیر : « کشف الاسرار وعدّة الابرار » نقل و در داخل پرانتزها درج شده است .)

* * *

به هوش باش ! که درکار شیوخ وخواجه امامان داوری نکنی ، وبر آن ماجرایی نیاری ، که در خون خویش شوی ! ! !

نهاد این قوم و راه ایشان آن است که اوّل گویند : نگر ! تا برمردان ! خدای عزوجل داوری نکنید ، که آنگاه هلاك گردید ! **هرچه ایشان می‌کنند ، نگر ؛ تا بر آن ماجرایی نیارید ، که درخون خویش شوید ، که در راه ایشان ماجرایی نباشد ؛ بر هرچه ایشان را بینی داوری نکنی ؛ که ایشان را کارها پیش آید ؛ ایشان باخودنباشند ، وبرزبان ایشان سختی‌رود که هر کس آن را در نیابد ؛ زینهار که بر ایشان داوری نکنی !**

چون مرد را بر این کار واعتقاد راست کردند ـ که هرچه ما می کنیم چنین می‌باید ـ مریدرازبان دربند کردند . بعد ازآن اگر مریدی‌چیزی بیندو گوید که:آن‌چیست؟ گویند که: هان! نه‌ترا گفتیم که : این راه تو نتوانی رفت ؟ ! وقصّه خضر وموسی در پیش گیرند ، وزندیقی خویش در میان آن پنهان کنند :

شما راه می‌ندانید ؛ این درچشم شما کژمی‌نماید ؛ راه‌راست این‌است نبینی که هرچه خضر می‌کرد ، موسی را کژ می‌نمود ؟ ! ـ اما راه حق آن بود که خضر می‌کرد ؟ !

* * *

ریسمان پوسیده پیران دروغین !

زینهار ! ای دوستان ، وبرادران ! که بدان رسن در چاه نروید که آن بس سست است ، زود بگسلد ، و ترا در چاه هاویه افگند ! **زینهار ! زینهار ! الحذر ! الحذر ! با این قوم منشینید که ایشان از همه مفسدان وخراباتیان بتراند ! که در خرابات می‌دانند که گناه می‌کنند ــ و توبه باید کرد ــ گناه راگناه می‌دارند. واین قوم بترین گناهان می‌کنند، و بهترین نام‌ها بر خویشتن نهاده‌اند** ! واین گناه عظیم را گناه‌ندارند و حلال می‌دارند ، و عبادت می‌شمرند ! **و با این تباه روزگاری‌دعوی کرامات اولیاء می‌کنند ، ومی‌گویند که : صاحب کرامات‌ایم !**

داد این سخن نه این باشد که می‌پندارند که ما ایشان راپوستین کردیم ؛ باش ! تا فردا که داد این سخن‌ها را از ایشان ، و از علما ، و سلاطین بستانند ، وازجمله مسلمانان که‌دین خدای‌عزوجل ، وشریعت رسول ﷺ را بردام بسته‌اند ! و ویران می کنند ، وهیچ کس ایشان را ازآن باز ندارد ؛ تاچنین بدعت‌هاراآشکارا کردند درمیان‌مسلمانان، و در عالم پراگندند . . .

وابیات‌آن‌حکیم عاقل ماحال خواجه ! باز خواند که‌می گوید:

اگر این راه حق وسنت و تقوی وهدی است ؟
روزگار تو شد ای پیر ! سراسر پدرام !
ورنه این است ، به عمری تو زیان کار شدی
ای فرو کرده یکی دام و در افتاده به دام !

. . . ای بس که پند من ترا یاد آید ، و فایده وسودی ندارد ! باری درنگری تا به کدام آیت از قرآن اقتدا می کنی ، یا به کدام

خبر ازرسول ﷺ ، ویا به کدام پیر طریقت؟ این‌راه از کجا آوردی؟ ما را خبری بازده ! یـا چیزی می‌دانـی که ما در این راه هیچ چیز نشنیده‌ایم . هر چند که می‌نگرم پیر ابو مّرة ! این طریق را نیك‌داند؛ مگر از وی تعلیم گرفته‌ای ، و در عهد وی می‌باشی ، ومرید اویی ؟ ! که او پیری دیرینه است ! در هر چندگاه قومی مریدان ، ونایبان فرا دست آرد . . .

ما آنچه شفقت در راه مسلمانی بود باز نمودیم؛ اگر چنانچه بپذیری و باز گردی ، ترا بهتر باشد ؛واگر بازنیاییآنچه شفقت بود ما بازنگرفتیم وآنچه نصیب بود دریغ نشده است ، ولکن لاتحبون الناصحین .

(انس التائبین ـ باب ۴۰)

* * *

نوطئه سکوت! ـ خاموشی‌فرمایشی !

. . . «من صمت نجا» بردام بسته‌اند ، وبر خلق‌می‌خوانند ، و ابلیس قومی از نایبان خود بر این قوم احمق گماشته است تا ایشان‌را دراین طریق‌درویشان کشیده‌است ، وخاموشی بردام ایشان بسته‌است... وهر چه ازشریعت ، وسنّت ، وفریضه ، وسیرت مصطفی ﷺ فراایشان گویی ، **جواب ایشان این است که ، پیران ما ، ما را به خاموشی فرموده‌اند؛ وگفته‌اند که : سخن حجاب راه است !**

و اگر مریدی به نزدیك ایشان شود ، وگوید : مرا از فریضه ، وسنت وفضایل ، وادب ، وامرونهی چیزی بیاموزید؛ گویند: این نه دبیرستان‌است! وگفت را راه نیست . . . علم آموختن پیشهٔ علما وکار عامه درویشان است ! خاموش بنشینید ، و از هیچ کس هیچ چیز نپرسید ! . . .

وروزگار خویش درچنین چیز ومانند این ببرند. کار ایشان آن است که: بنشینند، وچیزکی خوش می‌خورند، و قوّالی خوش‌آواز بنشانند، وبیتکی می گویند. و اگر دل او به کسی نگران باشد او را بیارند، وبا خود بنشانند ــ تا دل او جمع شود، وجای دیگر نشود، و روح او آسوده باشد...

شما را از هیچ کس سوال علمی نباید کرد؛ که روزگار ببشولد.

چون آن بیچاره دیو برده بر این پرده راست بایستد که: مارا از هیچ کس هیچ نباید آموخت!... پندارد که در جملهٔ اسلام‌هیچ کس از او فاضل‌تر، وبهتر نیست، واورا به هیچ کس حاجتی نیست..

وهر که‌اوبر نمازجماعت ،وجمعه، وفضایلات رغبت دارد گویند:

او نه درویش است؛ **درویشی که او شریعت ورزد، وپارسایی کند، او درویش محقق نباشد؛ زیرا که این همه بند راه درویشان است؛ درویش باید که‌در هیچ بند نباشد؛ وهرچه در پیش او آید بدان بتوان رفت؛ وبه‌ترك‌شریعت بتواند گفت؛ و در بند حرام وحلال نباشد؛**

واگریکی فرا ایشان گوید: این نه راه است؛ این نه راه رسول است، ونه‌آنِ صحابه، ونه‌آنِ مشایخ سلف! اگر این مرید که این سخن خاموشی شنوده باشد در جواب آید، پیران ایشان بشنوند، اورا مهجور کنند، وملامت وغرامت کنند، چنان که دیگران بدان عبرت گیرند! و گویند: اگر تو به نزدیك وی نرفتی، واز وی سخن‌نپرسیدی وبدو و به علم اوتبرك‌نکردی، اوخود ترا چنین وچنین فتوی‌نکردی؟!

باری چند فاشما بگفتم که: فرا نزدیك این دانشمندان مروید که راه شما بزنند؛ وشمامی‌روید به نزدیك ایشان، وما را دردسر می‌آرید؛ اکنون

هرکه از شما این بار به نزدیك‌دانشمندی شود ، وعلم پرسد ، او الزمانیست؛ این جا آنچه ترا می‌باید هست ؛ تاترا از جای دیگر نباید پرسید ؛ . . . چون مرید این‌چنین‌سخن‌از وی بشنود، نیزهرگز به نزدیك هیچ عالمی‌نشود.

وچون چنین شود ابلیس بیاید ، ونایبان خودرا بیارد ، ودرمیان ایشان‌بنشاند ، تاخاطرهای فاسد، واندیشه‌های محال ، وسخنان به‌جهل بر زبان و بر دل ایشان افگند ، و ایشان با یکدیگر راست بایستند ، و با یك دیگر آن می گویند تا آنگاه که همه برراه یك دیگرراست شوند ، وآنگاه علم حماقت به صحرا زنند ، وحلقه‌های گرم برسازند! که امروز هیچ جای این رونق خیر نیست که در ماست ، و در حلقهٔ ماست !

وپنجاه تن ، وصد تن در یك حلقه بنشینندکه یکی از ایشان طهارت، وغسل به شرط نتواند کرد ، والحمد راست برنتواند خواند، و فریضه‌نماز ندانند ، وشرط روزه ندانند ، و حرمت علم وشریعت ندانند ! از همه علم آن دانند که باری چند سرگرد برآرند ، وعف عفی چند بکنند ؛ تاهزاربار سرگردان‌تر از آن شوند که هستند ؛

ای مسلمانان ! این چنین سیرت در کدام خبر است ؟ و سیرت کیست از مشایخ طریقت ؟ و راه کدام یاراست‌ازصحابه رسول ﷺ؟... **مکنید! دانشمندان مطمع ،وعام‌پرست، وقبول دوست !** که این همه جرم شماراست ؛ بهرآن‌را تا کسی‌ازایشان‌درمجلس‌شما نعره‌ای بزند،یاسری درشما فشاند ، شمامداهنت پیشه گرفتید ، تااین کارچنین بالاگرفت ؛ خدای تعالی داند تا فساد این تا کجا رسد ؟ !

اگر نه تا با ایشان هم طبع آییمی ، وهم شریك ، وهم راه آییمی ، چرا حق فرا ایشان بنگوییمی ؟ ؛ چرا چون فرا علم و شریعت رسد خاموشی

پیشه گیرید؟ . . .

این قوم کم دانشان، وگم شدگان آن جا که سخن باید گفت نگویند، وآن جا که نباید گفت می‌گویند . . . اما خاموشی که نه به فرمان خدای عزوجل ورسول باشد، جز به فرمان شیطان نباشد.

خدای عزوجل دویست جا درقرآن فرا رسول ﷺ بیش می گوید که: بگوی! یا محمد! و هیچ جای نگفت که: اسکت! یا محمد! و هیچ رسول خدای عزوجل به خلق نفرستاد که او را فرمود که: خاموش باش! همه را فرمود که: بگویید! و مردمان را شریعت آموزید! ودر آموختن آن سود بسیار باشد.

اگر مهتر ﷺ خاموش بودی، این چندین اخبار کی به ما رسیدی؟ **و اگر علما وحکما خاموش بودندی، این چندین سخنان نیکو، وحکمت‌های زیبا، وجان فزای روح نوازکی به ما رسیدی؟! اما نادانان را هیچ بهتر از خاموشی نیست:**

در مجلس «بوحنیفه» رخ داد:

درحکایت است که امام مسلمانان ابوحنیفه رحمةالله علیه مجلس می‌داشت؛ هر روزی مردی در آمدی، و در پهلوی کرسی ابوحنیفه بنشستی. ابوحنیفه را از وی دهشتی می بود که نباید این مرد برمن چیزی بگیرد!

روزی ابوحنیفه را از روزه داشتن مسئله پرسیده بودند که: روزه کی باید گرفت، و کی باید گشاد؟ ابوحنیفه رحمةالله علیه بیان می کرد آن مسئله را که: چون صبح صادق اثر کند روزه باید گرفت

تا آن گاه که آفتاب فرو شود. این مرد نیکو لباس . . . آواز داد که رحمةالله ! اگر صبح نیم شب برآید چون باید کرد ؟ ! ابوحنیفه گفت: الحمدلله که من از بند او بیرون آمدم .

آن چنان مرد را سکوت اولی‌تر ، و خاموشی ستر او بود . . .

در جمله کم گفتن نادانان را بهتر از گفتن ؛ و اگر پیری مریدان خود را گوید : خاموشی پیشه گیرید ، و هیچ مگویید ؛ آن خطاست که به نادانی ایشان بدیشان‌داد ، واین مرید پنداردکه‌این‌کاری است‌که آن پیر به جای ایشان می‌کند ، و به جای ایشان بکرده است .

هر که در این سخن بایستد ، وبه نزدیك علما نرود ، وخاموش بنشیند، ونگوید، ونشنود، احمق‌وجاهل‌وبی‌شریعت‌بماند. به‌همه‌شریعت آموختن ، و گفتن ، وشنیدن است ، وخاموشی ؛ چون خاموش‌بنشینی، و نپرسی ، ونگویی جمادی یا انعامی باشی از حساب : اولئك کالانعام بل هم اضلّ ، واین هر دو به نزدیك علما وعقلا بس قدری ندارد .

« شیخ جام » وخاموشی در ولایت « هرات » :

ومن این سخن نه از قیاس می گویم : یك سال زیادت است‌تامن در این ولایت هرات آمده‌ام ، وجست وجو می کنم ، تا هیچ کس یابم که از وی چیزی یاد گیرم ، واگر ازآنچه ما دانیم ، و داریم چیزی به وی دهیم ؛ هیچ کس نیافتم ! **سخت نومید گشتیم ، واین سخن ازبسیار کس پرسیدیم، ازهمه‌جواب‌این‌آمدکه: پیران ماچنین گفته‌اند که: قیل و قال راه درویشان نیست ؛ این راه طریق مردم عام است ؛**

گفتم : چون این راه عام است ، آنچه شما را روی نموده است ما را خبری دهید ! هیچ کس ندیدم که از وی آوازی یاخبری‌بیرون

آمده که در آن چیزی و نفعی بود ؛ و هر چه دیدم نه طریق علما بود و نه طریق زهّاد، و عبّاد، و نه طریق عقلا، و اهل خرد، و اهل معاملت و اهل معرفت بود.

در این طریق سخت متحیر و سرگردان شدم، و از آمدن در این ناحیت پشیمان شدم. گفتم: کاشکی نیامدی! . . . کاشکی باری چندان حسد، و کینه، و تعصب، و عجب ندیدمی! . . . سخت رنجه دل، و ممتحن و متحیر شدم از این باره کار مسلمانی چنان شد که هیچ کس را درد آن نگرفته است که از کسی چیزی آموزد، یا از کسی خبری داند بر رسد . . .

(کنوز الحکمة ـ باب ۲۰)

***

مردار جویان مردار خوار!

. . . امروز در این روزگار کارها همه بر بدل است، و رنگ آخرالزمان گرفته ؛ چه از علما، و چه از مشایخ، و چه از فقها، و چه از سلطانان، و چه از امراء، و چه از قضات، و حکام، و زهّاد، و عبّاد، و چه از عامّه خلق همه امروز رنگ آخر الزمان دارند ـ و نه چنان است که می باید. هر کسی از نوعی دیگر این دنیا را قبلهٔ خود ساخته اند، و هر چه نه آن است سر به آب فرو داده اند ـ مگر اندکی که نه چنین اند.

این قوم مردارجوی مردار خوار هرجایی که گند مردار دنیا می آید جان برآن بدهند؛ خواه حلال باش، و خواه حرام، خواه دین دربهای آن ده، خواه جان، خواه زن، و فرزند، و حرمت، و شفقت، و حشمت، و هرچه خواهی فدای دنیا می کنند. چون دنیا به چنگ آمد، هرچه به زیان

آید شاید !

. . . بهترین کارها در میان خلق علم است وآسایش مردمان ؛ و بدترین کارها جهل‌است‌وآزار مسلمانان و دروغ گفتن ، و دین به‌دنیا فروختن . وهر که امروز ازاین نوع بر دست دارد عزیزترین‌مردمان است ! وهر که بر راه علم ، وصلاح ، وزهد ، وتقوی ، وتوکّل ، وتوبه می‌رود به‌نزدیك مردمان‌خوارترین همهٔ مسلمانان‌اوست ! تالاجرم‌همه خلق‌روی‌سوی باطل نهادند ، وحق‌بگذاشتند ، وصلاح در باقی کردند وبا ظالمان یار شدند ، واهل صلاح وزهد وتقوی را هزیمت کردند .

وهرجا سختی بلندتر ، وشنیع‌تر که بر هیچ کس نتوان یافت براهل صلاح یافتند و بگفتند ؛ و هر مسخرگی که بر هیچ کس نرود بر اهل دین واهل‌صلاح بگویند ، تاکارها چنین‌شدکه‌می‌بینی ، وفتنه‌ها برخاست ، وزمان تا زمان کارها ببینی که پدید آید .

(سراج‌السائرین ـ باب چهارم)

* * *

راه اولیاء و مردان خدا نه این است که نشان داده‌اند !

. . . امّا اگر کسی را می‌باید که از قول و گفت و گوی این مقلّدان راه زن باز رهد ما این کتاب را از بهر این کار می‌سازیم ؛ تا اگر درویش معنوی در بندچنین چیزی مانده باشد ، خود را از بند آن بیرون آرد که پیشهٔ قومی آن است که راه اولیای خدای تعالی مشوّش کنند ، و ایشان را در دل مسلمانان سرد گردانند ، و اعتقاد مردمان در ایشان فاسد گردانند .

بنا وقاعدهٔ سخن از این جانهند که : اولیای خدای عزوجل را کسی

نبیند ؛ وایشان به زن وفرزند التفات نکنند ؛ و ایشان در میان خلق نباشند و از این طعام که امروز در دست خلقان است نخورند ؛ و جامهٔ نرم وپاك نپوشند ؛ وباخلق نیا میزند؛ وبر خواجگان سلام نکنند ، و طعام خوش نخورند ، و درخشم نشوند ، وبخندند ، وایشان را دنیا نباشد ، و با دنیا داران نشست وخاست نکنند ، وسرای ، وخانمان ، وجامه ، ومتاع ، و فرش ، واوانی ، ازاین نوع هیچ چیز ندارند !

این همه بامدح وثنا ماند که این کسان می گویند درحق اولیای خدای عزوجل! امّا جمله دراصل بد گفت‌است که ایشان می گویند...

(بحار الحقیقة ـ باب سوم)

* * *

توبه ؟ کاری ناروا ! :

. . . اگر کسی‌خواهد که با راه صلاح آید نتواند ازبیم مردمان و امروز اثر آن پیداست: نمی‌بینید که هر کار که مردمان می کنند جمله خلق از آن منهی‌اند؟ ! همه می گویند : سره کردی ! پی ازاین به سر نمی‌شود ! **واگر گویندکسی توبه کرد ، ازاین چند مفسد مصلح نمای بیایند ، وگویند : این چرا کردی ؟ مردم را از این کارها در این روزگار چاره نیست !**

یکی سوگند به خدای می‌خورد ، ودیگر به طلاق می‌خورد ،و دیگر به رسول وبه قرآن سوگند می‌خورد ! روی از وی بنگردانند تا توبهٔ او بنشکنند . . .

(سراج السائرین ـ باب ۴)

. . . چون ازاین نیز در ماند از گونهٔ دیگر در آید ، و گوید: اکنون که تو ، توبه کردی و در نماز ، ودعا ، و روزه ، وعبادات ، تن دردادی ـ این نیکوست که می کنی ـ امّا نگر ! که دنیا را از دست ندهی ، که فردا درمانی ، و کس ترا فریاد نرسد !

می‌بینی که روزگارچون است ، واین مردمان برچه‌سیرت‌اند؟! که هیچ کس امروز به‌یك تا نان مر کسی را به کار نیاید . . . **چیزی که داری نگاه‌دار ؛ بر باد ندهی ؛ که مشتی افسوس خواره بیایند و بخورند وتو فردا درمانی ! ونیازمند ودل مشغول گردی ؛ وزن و فرزند تودرمانند. یا گدایی باید کرد ، و نان باید جست ، ویا به خوشه چیدن بایدرفت ودانی که به در مردمان شدن‌کاری عظیم است ! اکنون چون توبه کردی‌برو وهمان شغلك خویشتن می‌کن ، وچیزی که داری می‌دار !**

تو مردی عزیزی ؛چون‌کار نکرده‌ای نتوان دانست که کار عالم چون گردد ، ومرگ ، وبیماری ، واندوه ، وشادی ، باشد ؛ وازدنیا کس راگزیر نیست ، وهمه خلق در این‌اند ، تو مرد توکل نه‌ای!

زینهار ! ای برادران ، وعزیزان ! که فرمان آن ملعون نبرید که او شما را بدین تعلیم به چهار معصیت عظیم می‌دارد : اوّل : از سخاوت فرابخل می‌دارد ، وهیچ خصلتی مؤمن را از بخل بتر نیست . ..

(انس التائبین ـ باب ۴۳)

. . . و اگر کسی روی به راستی نهد ، از این هزار مدبر سیه گلیم سیاه دل بینی که شب و روز دست در پوستین وی کنند ، و هر چه‌شان فرا زبان آید می گویند ، و دیگران که می‌شنوند خوش می‌خندند ! کس نگوید که : این نه نیك است !

وقومی بینی از این ناموس گران دین فروشان دنیا خربرخاسته،

و از بهر طمع دنیایی ایشان ، ایشان راسجود می کنند ، و صدق الشیخ می‌زنند ؛ تا آن مفسدان از آن‌جا در مسلمانان اعتقاد بد می کنند ، و می‌پندارند که مسلمانان مصلح ، و اولیای خدای تعالی همه هم چنین باشند !

و قومی دیگر از نیم دانشمندان دین‌سوز دنیا ساز ، هم‌این‌عمل بر دست گرفته‌اند. ای ناجوانمردان ! این دانشمندی به کسی که‌علم داندبگذارید ! تاآن شین برعلما نباشد ؛ وای ناموس گران ! این‌پیری به مشایخ بگذارید ! تا آن را که خدای تعالی نهاده ، و آن کار را برانگیخته است می کند . . .

پیری‌که نه‌پیرباشد، وپیری‌نماید ، او ازتو دین بستاندوهم‌دنیا ، وهم جان ، وهم ایمان . اما پیری که پیر باشد ، اگر در راهی می‌رود ، سایهٔاو برتو افتد ، از برکات سایهٔ او نجات یابی ، چون او را معتقد باشی .واگر دست وی فراگیری به اعتقادی ، پیش از آن که دست از دست وی جداکنی، خدای تعالی به برکات اعتقاد درست ، و برکات انفاس آن پیر ، بر هر دو رحمت‌کند.

(سراج السائرین ـ باب۴)

***

پناه برخدا ! ازچاهِ خواری :

. . .امّا آن که در راه خدای تعالی قرّائی ، وپیری بردام بسته است ، تا دنیا و حرمت یابد ، او منافق طبع است . بسیار فسادهاست **که از قرایان در این امت پیدا آمده است ؛ ــ نه از همه می‌گویم ؛ قرایانی که نیك باشند ، ایشان عزیزان‌اند .**

قال رسول‌الله ﷺ : استعیذوا بالله من جُبِّ الخزی ! قیل : یا رسول‌الله ! وماجُبُّ الخزی؟ قال: وادٍ فی‌جهنّم أعدّت للقرّاءالمرائین.

پارسی خبر آن است که رسول (ص) می‌فرماید : بازداشت خواهید به خدای از چاه خواری ؛ گفتند : یا رسول‌الله ؛ چاه خواری کدام است ، وچه جای است ؟ گفت : آن وادی است در دوزخ که ساخته‌اند قرایان را که کار به روی وریا کنند . . .

(سراج السائرین ـ باب ۴)

* * *

همه در وادی سرگردانی :

. . . همه سرگردان شده‌اند . . . : نه در مردان حمیّت ماند ، نه‌در زنان شرم ماند ، ونه در کودکان‌ادب ماند، ونه دربزرگان‌شکوه ماند ، و نه در پیران خرد ماند ، و نه در جوانان حرمت ماند ، نه در قومی که صلاح می‌نمایند صلاح ماند ، نه در قرآن خوانان خشوع ماند ، نه درپارسایان پارسایی‌ماند ،نه‌درعالمان وقار ماند ، نه‌درزاهدان پرهیز ماند ، نه در تجارت‌ها برکت ماند ، نه در دل‌ها صفاوت ماند ، نه در سلطانان عدل ماند ، نه در وزیران انصاف ماند ، نه در رعیّت سلامت ماند ، نه در چهار پایان برکت ماند ، نه درمال داران‌سخاوت ماند ، نه در درویشان فراغت ماند ، نه‌در دین داران صلابت ماند ، نه در پیشه داران امانتَ ماند ؛ هم چنین هرقومی ، و هر جنسی سر بر پی یکدیگر نهاده‌اند . . .

ای برادران ! بیایید تا در این کار بنگریم ، و در اندیشیم ، وتدبیر ومشاورت با یکدیگر بکنیم که زمان تا زمان ما را بگیرند ! نه فرا تدبیر

گذارند، و نه هیچ حیلت سود دارد ، و نیز هیچ کس ما را فریاد رسد .باری بیایید ! تا معترف شویم به کردار بدخود ، و توبه کنیم که هنوز توبه سود می‌دارد که نباید چنان شود که از تاریکی گناه ، و قساوت دل راه فرا توبه نبینیم که این کار نه بازین ساخته است . . .

اگر امر و نهی بگذاری ، وستوروار افسار از سرفرو کرده می‌روی راه راست تا به دوزخ ! . . . اکنون می‌نگر ! اگرصواب بینی تا سرپی‌شویم و راه صواب گیریم این کار را جز به توبه هیچ درمان نیست .

بیایید ! تا همه برادروار دست فرا دست دهیم ، وتوبه نصوح‌بکنیم زهر قاتل خورده‌ایم و پای زهر ماجز توبه نیست ، و امروز پای زهر در دست ماست . نباید که اگرفردا خواهیم‌که توبه کنیم ، و تریاك خوریم‌دست ما بدان نرسد . . .

(سراج السائرین ـ باب ۵)

* * *

فرق « نماز » تا « نماز »

. . . باید بدانی که « نماز کردن » از « نماز نمودن » جداست و ازنماز کردن ، تا نماز نمودن فرق بسیار است . . . **نماز در اصل‌خود دعا گفتن است ، و مناجات کردن است با حق تعالی ؛ چون کسی می‌داند که چه می‌کند ، وکجا ایستاده است ، و خدمت که می‌کند ، و راز با که می‌کند ، خود عین کار است . . .**

امّا از نماز تا به نماز بسیار فرق است ؛ امّا این فرق در نماز کننده افتد نه در نماز . زیرا که دو تن نماز کنند ، و هر دو روی فرایك قبله کنند ، وهر دو مسلمان باشند ، وهر دو رکوع و سجودهم چون هم کنند ، و از نماز یکی تا به نماز دیگری چندان فرق افتد که از آسمان به زمین . . .

بدین راست نیایدکه : قومی منافق‌وار درآیند ، وآب دستی درخورد خویش کنند ، ونمازی که نه ظاهر ونه باطن بازان بود ، باری چند سرفرا زمین کوبند ، وبه درمسجد بازبیرون آیندکه ندانند که‌چه کردند ، وندانند که چه خواندند ، وندانند که چند کردند ، وندانند که کجا ایستاده‌اند .. . هر چند سر در زمین بیش کوبیم ، سیه‌دل‌تر آییم . . .

قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم : من لم ینهه صلوته عن الفحشاء لم یزدد من‌الله الا بعداً

رسول ص می‌فرماید : هرکه وازد نکند او را نماز او از زشتی ، نیفزاید او را آن نماز مگر دوری از خدای تعالی . . .

این نماز خود دوری ، وسیه رویی بار آرد ؛ اگر می‌خواهی که‌مقام نماز کنندگان یابی ، واز نماز فرا رازآیی اول باری طهارتی پاك بیار ـ نه از آب می‌گویم طهارتی بیار ! از توبه ، و از چنین نماز کردن توبه کن ...

تا کی از این توبه به رسم ، واز نماز به عادت ، و از ذکر به غفلت؟!

توبه به حقیقت بکن ، و کار از سر گیر ؛ پس آنکه به لب آب‌رو ، و غسلی بکن باندامت وحسرت ، و در مسجد آی با تشویر وخجالت‌تمام و روی‌ظاهر به‌قبله‌آر و روی‌دل‌ازهمه‌مخلوقات برگردان،و به‌حضرت‌اوفرست

و از سرشرم ، وتشویر ، وخجالت ، وضعف ، ودرد دل ، وسوز معرفت ، وصدق واخلاص ، دست بردار وجمله مخلوقات رابا پس پشت‌کن ، وکل‌دنیا وعقبی‌را درزیر قدم‌آر ، واز سراین کوی زبان‌صدق بگشای ، وتکبیر بکن ؛ چنان که به زبان بگفتی : الله اکبر ! دل را با زبان همراه کن . . .

چون بدانی که کجا ایستاده‌ای ، و سخن با کی می گویی ، آنکه از آن نماز ترا چیزی روی نماید. . . آنکه چون چنین نماز باری چند کرده‌آید ، مرد در مقام راز آید . . . وهر حرفی ، وکلمه‌ای با وی سرّ نماز می‌گوید : به تن در نماز ، به دل در راز ، به روح در ناز ، به سرّ درنیاز ــ مقام راز در نماز چنین باشد ! . . .

آنچه رسول ﷺ گفت: «المصلّی یناجی ربّه» باز جای آمد

چون بازهد و محبت باشد، ازراز فرا پرواز آید، وچون محبت عشق گردد از پرواز فرا ناز آید، چون عشق استقامت گیرد، از ناز فرا ساز آید، و نیز با هیچ کس نسازد الا بازو، ومحبت و رضای او . . .

هرکه در مقام نمازدرست آمد در همه نیکویی‌ها بروی گشاده شد، ودر همه بدی‌ها بروی بسته شد، ودیو از وی رمیده شد، وفرشته قرین‌وی گشت، وکار وی‌بالاگرفت، ورایت دولت او در ملکوت اعلی برافراشتند...

چراغ نخست در خانه، وآتش گاه، ومطبخ فراگیرند، پس آنگه به صحرا آرند؛ نور نخست از نماز خیزد! . . .

(سراج السائرین ـ باب ۱۲)

* * *

این «دکان» است یا «خانقاه» ؟!

. . . فرق میان خانقاه داری و دکان داری بگویم، فراشنو! و چنان فرا شنو که من می‌گویم، نه چنانك ازاین دستاویزی برسازی وپوستین دانشمندان، ودرویشان، وصوفیان فرا کردن گیری ازیراك اهل‌خانقاه این‌سه قوم بیش نیستند، وهرچه ازایشان نیك‌اند، بهترین مردمان‌اند، وهرچه از ایشان بداند، آخر از مردم عام و روستایی واپس‌تر نیستند!

و هرکه خانقاهی کند از بهر این دو چیز یکی کند: اگر از بهرآن کند تا قومی آن جا می‌آسایند، واگر از بهر علم خواندن؛ و دردنیا هیچ کار در مقابل این دو نیوفتد، از بهر آن که،

کسی کاروان سرایی کند، یا رباطی، چندان مزد وثواب او را به حاصل آید که خدای داند. و درآن کاروان سرای دزد، ومفسد

ولشکری ، وبد ، ونیك باشد . و در آن‌جا کار بد کنند ، و کار نیك کنند ـ وازثواب هیچ کم نشود؛ زیراك اوّل بنیاد آن بهرخدای‌تعالی بوده است ، اگرچه بسیاری کارهای بد می‌رود ، مزدو ثواب آن به جای خویش است .

پس‌چون خانقاهی که جای علم وعبادت است ، وهیچ گناه‌بنرود الاّ قلیل ، وآنچه افتد از خطا باشد ؛ پس هرگز از ثواب وفایده دو جهانی خالی نباشد ... **پس خانقاه ساز، وخانقاه داران عزیزان‌اند ؛ امادر میان هر قوم دوده‌هایی باشد که دیگران را بدنام کند . . .**

و دکان داری چه از کعبه برسازی ، و چه از مسجد ، وچه از خانقاه، وچه از نماز ، وچه از روزه ، وچه از حج ، وچه از غزو ، وچه از زهد ، وچه از قرّایی، وچه از صوفی‌گری ، وچه از پارسایی ، این همه دکان‌داری است ، وشین دین است . . .

« طمع » : سه حرف میان تهی :

وطمع ۳ حرف میان تهی است ، و از میان تهی جز آواز نباشد و در او هیچ لُبّ نباشد ، واخلاص وحقیقت نباشد که طمع همه ببرد هم‌چون طبلی میان تهی که آوازی باشد ، وهیچ معنی نباشد ، و هر کسی او به کار خدای‌تعالی دنیا ستاند ، ودنیا سازد ، آن آتش‌دوزخ است که می‌ستاند . . .

اگر این کس که در خانقاهی بنشست آن را بنشست تا مردمان به‌جای من نکویی کنند ، ومرا پناهی باشد ؛ وچون نکنند خانقاه پدرود کند ، و به خشم برود ، و مردمان را مساوی فرا گفتن گیرد ، و زبان ملامت و غیبت درایشان دراز کند ، لابداین کس‌از همه دکان‌داران ملوم‌تر است ، و هر چه ستاند هیچ حلال نتوان گفت؛ زیراك بنیاد نه راست‌است ، وقاعده نه برجای

خویش است ، آتش دوزخ است که می‌خورد . . .

هان وهان ؛ گوش‌دار، که همه‌کشت‌ها به برخواهدآمد ، وهیچ‌ضایع نخواهد شد . ای آن کسانی که شما خانقاه‌داری می‌کنید ؛ چنان کنید که‌دین خویش، وآن بسیار خلق در سر آن تکنید !

و خانقاه دار آن چنان کی در اوّل باب گفتیم از سه قوم‌یکی باشند : اگرصوفیان باشند ، واگر درویشان باشند ، واگر دانشمندان باشند . . . اگر صوفیان‌اند ؛ به اهل صفه باید نگریست تا راه وسیرت ایشان چه بود ، وچه گونه می‌زیستند ، ایشان را آن باید کرد !

ودرویشان را ؛ ... درفقرای صحابه باید نگریست ، تاراه ایشان چون بود ، و ایشان چه می کردند ، چنان باید کرد !

ودانشمندان را ؛ در فضلای صحابه باید نگریست ، تا ایشان‌چه می کردند ، و راه ایشان چه بود ، وبرچه می‌رفتند ، و سنّت و سیرت رسول چه بود ؟ . . .

هرکه بر سیرت ایشان رود خانقاهی که سازد آستانهٔ بهشت است ، و مرغزار بهشت است ، و در دنیا فاضل‌ترین جای گاهی آن است ، و دکانی است آخرتی‌که درباز کرده است ؛ وهر که نه بر این سیرت ، دکانی بازکرده است دنیایی وهر دکانی که در بازار باز کرده‌اند بهتر از آن است ؛ زیراك ایشان همه آخریان دنیا بر دام بسته‌اند تا به دنیا ، دنیا به چنگ آرند . و این کس خدای ، وکار خدای بردام بسته است ، تا دنیا وخلق به چنگ‌آرد؛ و این در راه اسلام و بر مسلمانان شین است ، و بزرگ شینی است ؛ خدای تعالی ایشان را و ما را توبه ارزانی دارد . . .

واگر در این شهر ، و دراین ده ، کلیسیا کردندی بهتر بودی ازاین که خانقاه کردند !

(سراج السائرین ـ باب ۳و۴)

* * *

« روضة المذنبین » چگونه کتابی است ؟

یکی دیگر از متون گران قدر در زبان فارسی که تا به‌امروز کم‌نام مانده ، و به زیور طبع آراسته نشده بود کتاب « روضة‌المذنبین» است . این کتاب در ۲۳ باب (ر . ف : عنوان باب‌ها صفحه‌های ۱۱ و ۱۲ ، از مقدمه مصنّف) نوشته شده ، و همان‌سان که از عنوان آن به خوبی بر می‌آید مشتمل است بر مباحثی شیوا و ارزنده بالحنی گیرا وبرادرانه ، و سبکی دلنشین و آموزنده در : امیدوار ساختن نومیدان شکسته‌دل ، وعاصیان‌بشولیده‌روزگار ، وبه ویژه تازه جوانان بزه کار که اکنون دست از بی‌راهی ونابسامانی پاك شسته و آگاهانه جویای راست کاری و بهروزی آمده‌اند .

یعنی آن کسانی که از درگاه خلق رانده شده و به درگاه حق پناهنده شده‌اند ؛ بدین بویه که ایزد ساتر العیوب ، و غفّار الذّنوب قلم عفو بر گناه گذشته‌شان کشد و گوش جان ایشان از ساحت‌رحمت یزدانی این ندای روح نواز بازشنود که :**«زعفوش بهره‌ورتر هر که‌افزون ترگنه دارد »** [1] .

نویسنده دراین کتاب همان گونه که می‌بینیم در همه جاروی سخن با چنان آدمیان دارد : او به کار افتادن نیروی عظیم این گروه تصیفه شده ، و تازه نفس را در جهت نیك بختی جامعه و تکان دادن خواب آلودگان بد کار ارج می‌نهد ، و آن را به هیچ روی نا دیده نمی‌انگارد .

---

۱ ــ نقل از دیوان « فرخی سیستانی » به تصحیح استاددکتردبیرسیاقی .

«شیخ احمد جام» در این تصنیف با آوردن تمثیلاتی نغز و دلپذیر، و از راه توسل به آیات واحکام و اخبار، واستناد به قصص وامثال پر مغز پیشینان در زمینه فضیلت توبه، ومزد بازگشت از گناه، و گران قدری پاداش و درجتی که تائبان راستین راست، به جان می کوشد که این طبقه را از توبهٔ خویش سیر و پشیمان نسازد؛ بل که ایشان رادل دهد، وجرأت بخشد، ودرمسیر تازه‌ای که با امیدفراوان گام هشته‌اند صمیمانه یاری‌شان کند. مبادا ازبد گفت کژ اندیشان بد کنش، ونکوهش جان‌آهنج ایشان بیندیشند، و ریشخند عابدان ریاکار و زاهدان خشك نابکار را به چیزی بشمارند پس آنگاه سپر افکنند و میدان برای جولان ایشان خالی کنند.

دراین کتاب «احمدجام» از این گروه نوتائبان در می‌خواهد که پیکاری پی‌گیر را که با خواست‌های پلیدنفس بهیمی، ورفتارهای ناهنجار اهریمنی آغازیده‌اند مردانه به انجام برند، باشد که درصف آزادگان ونیك سیرتان جهان جای گزینند.

این است ـ کوتاه سخن ـ هدف عالی، وغرض غائی نویسنده‌از نوشتن این کتاب مستطاب؛ رسالتی بس شگرف وشکوهمند که تبلیغ آن از «شیخ جام» و دیگر پیران راه می‌سزد.

مصنف مقصود خویش‌را ازاین تصنیف با خواننده چنین باز می‌گوید:

... واین کتاب را «**روضة المذنبین‌وجنة المشتاقین**» نام نهادیم‌تا مذنبان‌دراین‌مرغزارچرامی کنند، ومشتاقان‌دراین‌جنّت‌تماشامی کنند

و این کتاب از بهر شکسته دلان ، و گناه کاران عارف مخلص راست ؛ تا ایشان در این مرغزار لطف لطیف چرا می کنند ، و اعتصام خویش به فضل خداوند خویش کنند ، و ما را به دعا یا دارند . و از این نوع سخن که دراین کتاب است ، واین امیدهاکه گناه‌کاران را دراین روضه است کم کسی گفته است ، و این سخن هرعامی رانشاید ، واین حدیث در نیابند؛ امّا هر گناه‌کاری که او مرد مؤمن وعارف مخلص باشد چون این سخن بشنود شاد شود ، وبه بدکاری خویش از رحمت خدای نومید نگردد... (صفحه‌های ۶ و ۷) .

این کتاب از بهر آن کردیم تا باری به بدکاری خویش ازرحمت خدای نومید نشوند ، که آنگاه به یك‌بارگی سردربیابان هلاك نهند چون بد می‌کنند ، ومی‌دانند که بد می‌کنند ، واعتقاد دارند که این بداست وحق را مقر باشند مگر نجات یابند . . . (صفحه ۹)

امّا مامی‌بینیم که قومی از این مؤمنان ازطاعت وعبادت‌لاغرند لابد مرغزاری بایست تا ایشان در آن مرغزار چرایی بکنند ، . . . و قوی دل ، وقوی ایمان گردند ، واز خدای عزوجل به بدکاری خویش نومید نگردند . . . ما مرغزاری پیدا کردیم ، و خوان رحمت بنهادیم ؛ هرکه مهمان‌آید فرمان‌اوراست ، وهرکه نیایدلاغروگرسنه می‌باشد او داند . ما این کتاب را از بهر مذنبان ، ومجرمان ، ونیازمندان ساختیم ؛ هرکه سیر است از زبر سیری طعام نشاید خوردن ! . . . (صفحه ۱۱)

اما آن مؤمنان ومذنبان را که ایشان عاقل ، و عارف ، ومخلص‌باشند ایشان را نگریستن در این کتاب مسلم باشد ؛ اما آن کسانی که ایشان نه‌عاقل، ونه عارف ، ونه مخلص باشند ، ایشان را نگریستن در این کتاب مسلم نیست، زیرا که ایشان را خواندن این کتاب جزانکار ، وخسارت بار نیاورد . واین از آن گفتم که مرغزار گناه‌کاران است که مطیعان وعابدان را خود بمشرب

عبادت و پنداشت پرورده، و بر آخور مراد بسته‌اند...

اما این قوم گناه‌کاران، و شکسته‌دلان، که‌سرافگنده جرم خویش‌اند و عمر به باد داده‌گان‌اند، و خجل و تشویر زده تقصیراند، و در دام صیاد گرفتارند، و کارد مشیت به تقدیر حکمت بر حلق ایشان نهاده‌اند، و ایشان به دیده معرفت در ظل حمایت و هدایت متحیر، و جان به لب رسیده و دل از دل برگرفته، و در انتظار رحمت او که: آخر مارا برما نگذارد، و به‌کرد ما با ماکار نکند.

چون ایشان چنین کوفته روزگار باشند، و از خود وکار خود نومید باشند، لابد ایشان را امید می‌باید، و ریش ایشان را مرهمی باید، و آتش ایشان را آبی باید، که ایشان ضعیف، و شکسته دل، و نومید و لاغرند... (صفحه ۱۴).

... این کتاب چنان کسانی را باید که هیچ کس در ایشان ننگرد، و او گندهٔ همه خلق باشند، و دست تهی و آلوده گناه، همه خلق از ایشان اعراض کرده، بشولیده روزگار، خجل، و تشویر زده، و رد کرده همه رد کردگان باشند... (صفحه ۲۲۲). و هم ر. ف: صفحه‌های ۱۷۶، و ۲۲۶.

* * *

نسخه‌هایی دست نویس که از این کتاب می‌شناسیم.

نسخه محفوظ درکتابخانه مرکزی دانشگاه تهران: [1] نسخه‌ای است

---

۱ ـ عکسی است فراهم آمده از همان نسخه دست نویس که کاتب و مالك ارجمندآن آقای «**محمد اعظم جامی الاحمدی**» ازاعقاب محترم«شیخ احمد جام» ساکن هرات، به پایمردی و معرفی دانشمند ایران دوست آقای مایل هروی شاعر و نویسنده افغانستان همراه با چند نسخه دیگر از آثار«شیخ جام» برای مطالعه وپژوهش در اختیار بنده گذاردند (ر. ف: انس‌التائبین، صفحه‌های ۴۲ و ۴۳). نسخه‌ها البته پس از رفع احتیاج برای مالك محترم آنها باز پس فرستاده شد.

جدیدالتحریر، شماره عکس ۶۴۶۶، وشماره فیلم۳۳۲۵، در۲۱۳ ورق به‌خط نستعلیق بالنسبه خوش و گاهی شکسته، آیات شریف قرآنی، واخبار واحادیث نبوی، و به طور کلّی ادعیه، وعبارات عربی به خط نسخ متوسّط کتابت شده است وعنوان باب‌ها با قلمی درشت‌تر از قلم متن.

اگر چند غلطهای املایی، وسقط، و تصحیف در آن درمقایسه با نسخه دیگر از این کتاب که به زودی معرفی می‌شود (با نشانه‌رمز «م») کمتر است، لکن در آن صورت قدیمی و کهنه بعضی از کلمه‌ها، با کلمات جدیدتری جابه‌جا شده است! برای مثال: «اگر» به معنی «یا» که در نسخه «م» به فراوانی دیده می‌شود، دراین نسخه به همان صورت «یا» در آمده است: و یا «ددیگر» عدد ترتیبی که پس از آن غالباً «سدیگر» به کار رفته، به صورت «و دیگر» نوشته شده، و هم چنین است «اینت» که به جای آن «اینست» کتابت شده. و باز حرف «با» که در نسخه «م» در مواردی بسیار به جای «به» آمده در این نسخه به همین صورت امروزین «به» ضبط گردیده؛ و چنین است درمورد کلمه‌های کهنه دیگر که صورت تازه‌تر وامروزین بدانها داده شده است. کاتب کسره‌های نشان اضافه را به «ی» بدل ساخته است. معنی پارسی بعضی از احادیث با قلم ریزتر در ذیل آنها نوشته شده، اما آنها را در متن وارد نساخته است. از باب هجدهم است که کاتب نسخه به تدریج زیرنویس پارسی برای بعضی از اخبار وآیات با قلم ریزتری ترتیب می‌دهد.

برخی از خصوصیّات لهجوی کاتب نسخه را از ثبت حرکات

برای حروف بعضی از کلمه‌ها می‌توان دریافت ، مانند : دُرفشان ، کُلو، سُرُب ، تیرو . تورش ، واز این‌قبیل. افتادگی‌ها درحاشیه باقلم ریزتری به ثبت رسیده ، وباضبط نشانه‌ای درمتن خواننده بدان هدایت شده است ، و موید این معنی است که این نسخه با نسخه‌ای کهن و مضبوط مقابله شده است. کاتب خود در آخرین ورق نسخه در این‌باب چنین تصریح می کند :

« پس از اتمام تحریر این نسخه مبارکه با اصل مقابله شد هرجاکم و زیاد و سهو شده بود مطابق به کتابی که این از روی آن تحریر شده تصحیح گردید . »

و باز کاتب در پایان نسخه این چنین نوشته است :

« تحریر این نسخه شریفه مسمی به روضةالمذنبین به تاریخ یوم جمعه دوازدهم شهر ربیع المولود سنه ۱۳۵۷ قمری مطابق ۲۳ ثورسنه ۱۳۱۷ شمسی اختتام پذیرفت . . . احقر المذنب العاصی **محمد اعظم‌بن سلطان احمد الجامی الاحمدی . »**

نشانه رمز این نسخه در مقدمه وزیر نوشت‌ها « د » است .

نسخه مضبوط در کتابخانه مجلس شورای ملی :

نسخه‌ای است کهن که به شماره ۷۶۲۸ در این کتابخانه نگهداری می‌شود . نسخه در ۷۲ ورق ۱۹ سطری به طول ۲۶ و عرض ۱۰ سانتیمتر ، و به خط نسخ متوسط کتابت شده‌است .

کاتب نسخه شخصی است باشهرت «اسفزاری» ، وتاریخ کتابت نسخه که در دوجا ثبت شده‌محرّم سال ۸۵۶ هجری قمری است .کاتب

در پایان نسخه از خواننده کتاب خواستار دعای خیر شده‌است:

«تمت الکتاب بعون الملك الوهاب الضعیف الراجی فیض الله اسفزاری غفر ذنوبه وستر عیوبه تحریراً فی‌تاریخ‌شهر محرم الحرام‌سنه ۸۵۶ آمرزیده باد که‌کاتب این کتاب رابه‌دعای خیر یاد (کند)آوری نماید.»

کاتب سپس این دوبیت شعررا نوشته است:

ای دل زکمان آشنایی‌توبه زاندیشه قرب کبریایی توبه
گرعزوجلال‌پادشاهی‌این‌است از زهد وصلاح پارسایی توبه

این نسخه در مقایسه بانسخه دیگر (نسخه «د») بسیار کهنه‌تر وحفظ صورت اصیل و کهن واژه‌ها در آن بیشتر مراعات شده است. یك بررسی کلی درباره رسم خط کاتب وچگونگی شیوه او درضبط بعضی از کلمه‌ها به‌شکل‌واقعی خویش این نکته را می‌رساند که‌کاتب کم سواد، نسخه‌مضبوط‌و کهنه‌تری‌زیردست‌داشته‌اماتاسفانه درمواردی که‌راهی به‌فهم درست کلمه نمی برده‌است، در آن باسلیقه وپنداشت خویش تصرف‌هایی نابه‌جا روا می‌داشته است.

از این روغلط‌ها وتصحیفات‌فراوان در این نسخه راه یافته‌بدان حد که در مواردی بسیار عبارت ناخوانا ومحرّف وغیرمفهوم است. هم چنین غلط‌های املایی بسیار فراوان دارد که از ذکر آن‌ها خود داری می‌شود.

به‌جاست که نمونه بعضی از کلمه ها که کاتب نسخه در درست خواندن وصحیح نوشتن‌آنها ناتوان بوده‌است به‌دست داده‌شود:

روز	به جای	زور (=زبر)
فکرت	»	نکرت
نجنده	»	مخنده
نپوشد	»	نپیوسد
پنجاور	»	بیخاور (بیخ آور)
اینست	»	اینت :
نیز گفتار	»	پیر گفتار
برابر کنند	»	براو گنند
خاصان	»	خاسران
شیطان	»	نسیان
نخست	»	نسخت
آن آشنا	»	آن شما
خزنده	»	چرنده
آن کار	»	انکار
فهم	»	مهم
ازیر	»	ارزیز
عیبی	»	غبنی
پیش روی	»	پس‌روی
شرح	»	سرج
متعلم	»	معلم
جمد	»	خود

مشیت	»	مسبب
ثریا	»	ثری
روز غم	»	روز غیم

در کتابت آیات‌واحادیث‌بااملای ناصواب،وسقط کلمه، یا کلمه‌ها، ودر مواردی جمله یاجمله‌هایی از متن آیه یاحدیث هنگامه کرده است! یکی از خبرهای متن موافق باضبط کاتب نسخه برای نمونه آورده می‌شود:

سخن معاشر الانبیاء اولاد غلات دنیا واحدا وشراعقا فتخلفة (صورت درست آن، درباب ۱۹ کتاب صفحه ۱۷۹ ملاحظه می‌شود).

وبازنمونه یکی ازجمله‌ها مطابق بادست نوشته کاتب: فرشتگان بزودی بجدرد بگفتند! به‌جای: **فرشتگان بروی به‌جدل بگفتند**، ومانند آن بسیار است.

خصوصیات‌لهجوی کاتب در نوشتن بعضی از کلمه‌ها چنین آشکار شده است:

مشتهد (مجتهد)ـ **توشه** (تشنه) ـ **کلیمه** (کلمه)ـ**سیخته** (سوخته)ـ **بوستون** (بستان) ـ **خوشك**(خشك) ـ **بکشد**(بکشت) ـ **فرومندگان** (فروماندگان) ـ و مانند: **يك‌ته‌نان، بهُ بردم، قلاش،شیشم،هیشدهم،** و از این دست...

نشانی رمز این نسخه در مقدمهٔ کتاب و زیرنوشت‌ها «م»است.

* * *

روش تصحیح در این متن ؟

اکنون با اطلاعی که از چگونگی نسخه‌های موصوف از این کتاب به دست داده شد، بدیهی است که اعتماد کلیّ بر هر یك از آنها و چاپشان جداگانه و بالاستقلال بی‌اعتناء به نسخه دیگر کاری است البته خطا و ناصواب از بسیاری غلطها، و سهوهای کاتبان، و تصرفات نابه جای ایشان، و تصحیف وسقطات فراوان که متأسفانّه بر هر دو نسخه طاری شده است.

با این وصف برای تصحیح متن وبیرون آوردن نسختی پاکیزه از کار ــ که هرچه بیشتر به اصل نزدیك باشد ـ واجب آمد که مقابله و مطابقه نسخه‌ها در بی‌طرفی، و با رعایت امانت، وبذل حوصله، و دقتی تامّ و تمام صورت گیرد بدان‌سان که ناچیزترین سهمی نصیب اعمال نظر وسلیقه شخصی نگردد. بدین سبب پیشروی در این کار با تأنّی و کندی بسیار صورت گرفت، و در تمشیت آن مدتی مدید صرف شد.

آیات شریف مذکور در متن کلّاً با قرآن مجید مطابقه شد، وهیئت تمام و درستی از آنها موافق با عین صورت مضبوط در مصحف عزیز، باقید شماره آیه، ونام وعدد سوره، در فهرستی یاد داشت و به متن ضمیمه شد (صفحه ۲۲۷ به بعد).

درباب روایات واحادیث مورد استناد مصنّف در این متن بدین شیوه عمل شد که با فحصی بلیغ و استقصایی پی‌گیر منابع حدیث از صحاح ستّه، ومسانید اربعه، وامّهات کتبی که درمعرفی طبقات محدثان

نام بردار، وطبقه بندی و شناخت اقسام حدیث فراهم آمده، و بعضی از تفاسیر معتبر عامّه وشیعه امامیّه که همدوش باتفسیر آیات مبارکات به اخبار وروایات به مناسبت‌اشاراتی دارند به مطالعه دقیق گرفته شد و صورت درست ومتیقّن هر حدیث استخراج وثبت گردید.

و از آن جا که کتاب «روضة المذنبین» متنی صوفیانه است، نویسنده این‌سطور گذشته‌ازانتخاب‌صحیح‌ترین‌ومستندترین‌صورت هر حدیث‌ازمیان‌همه‌وجوهی که برای‌آن ذکرشده بود،خدمت دیگری را نیز به موازات این کار برخود لازم دید و آن تالیف معتقدات واقوال ابدال، واقطاب صوفیّه، ونظرات صاحبدلان و بزرگان اهل تمیز در باره آن احادیث بود که با مراجعه‌ای دامنه‌دار به منابع معتبرازمناقب عرفاء و مقامات‌اولیاء، ومقالات مشایخ کبار صوفیّه، بعضی‌از رموز و اشارات‌صوفیانه، ونکته‌های بدیع وقدرمند عرفانی درباب آن‌احادیث فراهم آمد، و در مجموعه‌ای با ذکر نام و خصوصیات کتب مرجع‌به متن‌الحاق شد. (ازصفحه ۲۴۳ کتاب به بعد)، تا مگر پویندگان این راه را سودمند افتد، و این افتاده ناچیز را به دعای خیر یاد کنند.

وامّا در مورد ضرب‌المثل‌های تازی وپارسی، وسخنان حکیمان که در این متن آمده است، درست‌ترین صورت آنها در کتب امثال‌و اخلاق وقصص پیشینیان جست وجوشد ویادداشت گردید.

«شیخ جام» دراین کتاب اشعاری ازخویش به مناسبت آورده است که‌آنها نیز ازتصرف نسّاخ جان‌سالم به درنبرده، وغالباًدستخوش اختلال وزن، وازهم گسیختگی نظم طبیعی واز دیاد ونقصان درکلمات

وتقدیم و تأخیر مصاریع وابیات شده است . این شعرها با آنچه درآثار دیگر « شیخ » ، و کتاب شعر او(ر . ف: مفتاح النجات ص ۲۴ ـ ۲۹) به ثبت رسیده ، وهم چنین با اشعار کتاب «حدیقة الحقیقة» قطب‌الدین محمّدبن مطهّر نوه وی که در فاصله زمانی نه‌چندان زیاد ازجدّ خویش می‌زیسته و از کتاب شعرش به مناسبت در « حدیقة » نقل نموده است مقابله شد ، وصورت درست‌تر آنها استخراج وبه متن منتقل گردید .

برای سهولت مطالعه و پیش گیری از ملال خواننده از آوردن اختلاف نسخه‌ها وذکر تفاوت‌های بدیهی البطلان خود داری گردید ؛ بدین قدربسنده شد که صحیح‌ترین صورت‌کلمه‌ها ، واصیل‌ترین ساخت جمله‌ها وعبارات یافته شود و در متن ضبط گردد ، وآن صورت دیگر که واجد وجهی از صحت باشد در زیر نوشت جای گیرد .

کلمه‌ها و عبارت‌های ساقط شده از یك نسخه از نسخه دیگر ترمیم شد .

بعضی‌ازحروف یا کلمه‌هایی‌ساده که‌درهیچ کدام‌از نسخه‌ها نوشته نبود ، لکن وجود آنها برای رعایت ربط و نظم سخن لازم می‌نمود در دو کمان جای گرفت وبه متن افزوده شد .

با همه پژوهشی که به عمل‌آمد عاقبت چند کلمه مفهوم نشد . دراین موردصورت نسخه کهنه‌تر درمتن جای گرفت ، وصورت‌مذکور در نسخه دیگر باقید نشانه پرسش در زیر نوشت آمد .

مقداری از واژه‌های مذکور درمتن « روضة المذنبین » صورت بنلادی محلّی دارد که در حقیقت از الفاظ متداول و معهود در خطّه پهناورخراسان بزرگ به شمارمی‌رفته‌است ؛ به‌منظور دریافت صورت

اصیل آنها در سایر نوشته‌های «ژنده پیل» تفحص شد، وشکل صحیح و کهن آنها ضبط گردید.

در آغاز تصمیم‌براین بود که‌توضیحی‌متناسب با واژه‌های‌نادروآن دسته‌ای‌ازترکیبات کهن‌متن که ممکن است‌برای‌بعضی ازخوانندگان امروزین تازگی داشته باشد همراه گردد، و یادداشت‌های بسیاری‌در این باب گرد آوری شد؛ امّا از آن جا که در کتاب حاضر به نقد و معرّفی تفصیلی افکار و آراء «شیخ جام» و فرزندان وی، و هم چنین تنظیم بخش مبسوط و مشروح احادیث و توضیحات عرفانی آنها سهم بیشتری اختصاص داده شد، ازچاپ آن یاد داشت‌های توضیحی دراین جا فعلاً خودداری شد، وبه موقع دیگری موکول گردید تاچاپ متن بیش ازاین در بوته تعویق نماند، ونیز کتاب به حجمی غیر طبیعی دچار نگردد. علی‌العجالة فهرستی‌مفصل والفبایی از واژه‌ها وترکیبات متن فراهم آمد و با ذکر شماره صفحه های مربوط بدانها به کتاب الحاق گردید.

* * *

شیوه نگارش این کتاب.

هم زمان با معرفی آثار «شیخ جام» در بحثی مشروح بعضی از خصوصیّات نثر اورا در نوشته‌هایش برشمردیم؛ و اینك به اختصار یاد آور می‌شویم که کتاب حاضر همان‌گونه که از این پیش اشاره شد، متنی است صوفیانه و کما بیش واجدهمان خصوصیّات که درباره سایر آثار «شیخ جام» گفته‌آمده است، یعنی دارای نثری غیر مصنوع، با

جمله‌هایی کوتاه، روان، وساده، وپخته، وعاری از هر تعقید وپیرایه لفظی، وبیشتر نزدیك به زبان محاوره وتخاطب.

اینك به چندنکته درباره سبك انشای این کتاب به اجمال اشاره می‌شود:

چرا کتاب به پارسی نگارش یافته است؟

«... وکاری که کسی می‌کند باید که فایده همه نگاه دارد: امّا اگر این کتاب را به تازی کردمی خاص را واهل فضل را فایده بودی، وعام بی‌نصیب ماندی؛ پس ما این کتاب رابه پارسی انشاء کردیم تا هم خاص را وهم عام را بهره باشد...» ص ۶.

مباحث این کتاب از دل به کاغذ می‌رود، و نه از کاغذی به کاغذ دیگر:

«... وما را ازاین کتاب از آن رنج می‌رسد که هر که کتابی کند، اغلب آن باشد که از کتاب‌های دیگر، و نبشته‌های دیگران چیزی بر گیرند؛ ما این کتاب‌ها که می‌کنیم از دل به کاغذمی‌بریم، نه ازکاغذ به کاغذ می‌بریم، رنج ازاین است. امّا این سخنان بکراست ودست زده وزبان‌زدهٔ هر کس نیست. مرد مردانه باید تاازبکرحلاوت تواند یافت؛ اگر کسی را درمردی وشهوت خللی‌باشد، هرگزحلاوت بکر نیابد. نامرد بکررا دشمن دارد؛ زیرا که نامردی و سسترگی اوپیدا آید. ازبکرحلاوت مردان مرد یابند. سخن بکررا نیزحلاوتی دیگر باشد، و خوانندهٔ آن لذتی دیگر یابد، که از دیگر سخنان مستعمل نیابد، وسخن بکر اگرچه به الفاظ نیکو نباشد، دروی‌حلاوتی

ولذّتی دیگر باشد . » باب دهم ص ۹۹ .

سر رشته مطلب را از دست فرو نمی‌گذارد :

« . . . اکنون با سرِ سخن اول شویم که مقصود از این فصل آن است که ... ص ۱۹۶. اکنون آمدیم به حدیث آنچه از این فصل مقصود بود . . . ص ۱۹۸ . اکنون باسرِ سخن شویم و در اصل و مایه خویش بنگریم . . . ص ۱۰۰ . آمدیم باسرِ سخن که می گفتیم که‌درهر کاری ص ۱۱۳ . اکنون با سرِ سخن شویم و با سر آن درج که گفتیم که سرباز کرده آید . . . » ص ۶۲ .

نمونه‌ای از حکایت پردازی‌ها برای بهره‌گیری از مبحثی که طرح شده است :

« . . . شترخراسی باشتر کاروانی مناظره کرد . شترخراسی گفت: خدای‌عزوجل بامن فضل بسیار کرده است که مرا بریك‌جای می‌دارد، وشما را درتاك وپوی ورنج در افگنده است !

شتر کاروانی گفت : حال خویش مرا بر گوی ! تاتورا چون می‌دارند که تواین‌همه شکرمی کنی ؟ ! شتر خراسی گفت : من‌دریك روز ده خراس بکنم و خداوند من مراچشم بازبندد ، ودر آن خراس می گرداند،تاآنکه که روغن‌از کتان‌بیرون‌آید . گفت : چندبار کشی؟ گفت : آسیا سنگی‌می کشم ، وجوالی پرریگ‌ـ این‌هردو بار کشیدن من‌باشد . گفت : چه خوری ؟ گفت : کنجاره ، وکاه ، وپنданه ! شتر کاروانی را خنده آمد ؛ گفت : ای بی‌چاره ! که خبرنداری از آن

تماشاهای ماوصحراهای‌پر گیاه، ومرغ زارهای خوش. وهرروز جایی دیگر، وشهری‌دیگر دیدن، ودرصحرایی‌دیگر تماشا کردن، وبرمراد خویشتن رفتن، وخوردن، وآشامیدن.

و تو چنین بر من افسوس می‌کنی، با این همه رنج و بند که در پیش داری! اما تو معذوری که از راحت جهان جز خراس نصیب تو نیامده‌است: قومی از مردمان سخنی چند به تقلید از مقلدی دیگر فرا گرفتند، و آن را اصلی ساختند، ومی‌پندارند که جز ازاین هیچ کاری دیگر نیست. اگر ایشان از قدم تقلید مقلدان بیرون آمدندی، بدانستندی که به جز ازآن‌که ایشان درآن اند، کارهایی‌دیگراست، و به جز ازآن خراس جهانی دیگر است ...)

ازباب ۱۶ ص ۱۴۸ ـ ۱۴۹. وهم‌چنین ر. ف: داستان آن مرد از اسرائیلیان که گناه بسیار می کرد، و ماجرای توبه وی، ص۵۴. و حکایت: «خواجه امام‌اسعد» که براو فتوی کفر کردند، ومقرر گشت که برسرچهار سوی نیشابور بردارش کنند، ص ۶۱. وحکایت پادشاه ومردکاردگر، ص۱۶۶. وحکایت جوانی که‌درکوی‌رزان‌تیرمی‌انداخت وبرپسر مهتر آمد، ص ۱۷۰. وحکایت مادر بافرزندش در روز عید، ص ۲۲۲ و حکایت‌های دل‌انگیز دیگر.

نمونه تمثیلات‌نغز:

«مثل اهل معنی چون مثل سنگ آتش زنه است: اهل دعوی آتش از اهل معنی فراگیرند، ودرپاره‌ای چوب وخاشاك ودرمنه زنند؛ روشنایی نماید، ولیکن هم درساعت بازفرونشیند که نه‌آتش ماند ونه روشنایی، ومردمدعی‌درتاریکی وگمراهی بماند که نه‌راه فراپس‌داند، ونه‌راه فراپیش...» ص۴۷.

«. . . درشرع چنین است که : هر که بنده‌ای بخرد به‌عیبی که می‌داند که اودارد ، اورا بدان عیب بازنتوانداد ، وخود بازندهد.

چون مارا به ظلومی ، وجهولی بخرید هرچه ما می کنیم که بد است از نادانی می کنیم . اگر این عیب بر دست خریدارافتاد ، هم‌توخریدی ! و اگر معیوب بودیم هم تو می دیدی ، بدین عیب ما را بخریدی ، در کرم نسزد که باز دهی ، بوذر بوزجانی راست :

تو به علم ازل مرا دیدی　　دیدی آنگه به عیب بخریدی

تو به‌علم‌آن‌ومن‌به‌عیب‌همان　　وا مزن ! آنچه‌خودپسندیدی

ص ۱۴۳ـ۱۴۴

نیز ر . ف : صفحه‌های ۳۶،۱۱۶ ، ۱۲۹ ، ۱۴۵ ، ۱۴۷ ، ۱۵۱ ، ۱۶۳ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، و ۲۰۲ .

استشهاد به‌آیات شریف‌قرآنی :

مصنف در بیان مطلب محض تیمن وتأیید گفتار خویش گاهی به‌آیتی تمام از کلام ربّ العزّة استشهاد می‌جوید ، وگاهی به ذکر اجزایی از یك آیه بسنده می کند ،(ر . ف : فهرست آیات قرآنی در آخر کتاب) ، وبه‌هر تقدیر کم می‌افتد که پارسی آیات را به دست دهد جز در مواردی نادر ، که مفاد آیت را باز می گوید : یرید الله بکم الیسر ولایرید بکم العسر = خداوند سبحانه و تعالی می گوید که : **من که خداوند پروردگارشما ام می‌خواهم بشما آسانی، ونمی‌خواهم بشما هیچ رنج و دشواری** » ص ۵۳ .

گاهی به‌عکس این‌عمل می‌نماید ، یعنی‌محصل آیتی‌را درعبارتی پارسی حل می کند بی‌آنکه آن آیت را بیاورد : حق سبحانه وتعالی

در کتاب عزیز خویش می گوید که : «ماایـن شمس وقمر را دونشان کردیم و شب و روز را دو نشان کردیم تاآیت جهانیان باشند در این آیات و نشان بسیاراست :یکی آن که تاجهانیان‌عددسال ، وماه ، وایام . . . وتاریخ روزکارها بدانند» باب ۱۹ ص۱۷۹ ـ که نویسنده دربیان این‌مطلب ناظر بهآیه‌های پنجم‌وششم ازسوره «یونس» ـ سوره دهم، از قرآن مجید بوده است .

استناد به روایات واحادیث نبوی :

احادیث واخبار بسیاری در این‌متن مستند نویسنده است که فهرست تفصیلی آنها همراه باتوضیحاتی در « بخش احادیث » درپایان کتاب دیده می‌شود .

در این باب شیوه مصنف براین است که حدیثی را به مناسبت مطلب ذکر می کند ، وسپس پارسی آن را بهدست می دهد ، وهمین پارسی‌هاي اخبار است که علاوه برباری دادن خواننده در درك بیشتر مفهوم هرحدیث، بهخاطراشتمال آنهابرمقادیری قابل‌اعتنا ازواژه‌های سره و کهن فارسی نیز بسیاری سودبخش می‌افتد .

وپیش می‌آید که پارسی‌خبری را نقل می کند بی‌آنکه صورت آن را در متن عربی بهدست داده باشد . مثال در صفحه‌های ۵۳ ،۵۵، و ۱۶۵ واینك يك‌نمونه : « رسول ﷺ روزی به گورستانی بگذشت ؛ گفت : اهل این گورستان بیشتر از چشم زدگی در این گورهااند ! گفتندیارسول الله! مرد ازچشم‌زدگی‌در گورشود ؟! گفت : آری. چشم بداشتررا دردیك کند ، ومردرادر گور» ص ۶۵ ـ برای اطلاع براین

حدیث نبوی ر . ف : «جامع الصغیر» ج ۲ ص ۶۹ ، «شرح تعرف» ج۲ ص۲۳ ، «سفینة البحار» ج ۲ ص۳۰۲ ، «واحادیث مثنوی» ص ۱۵۱ .

بعضی از معادل‌های پارسی که نویسنده برای لغات و ترکیبات عربی آورده است : رحم الله خلفایی = رحمت خدا برخلیفتان‌من‌باد ! (ص ۲۳) .فلیعمل ماشاء = گوکار کن‌هرچه خواهد (ص ۵۷) ،لن‌یلج الجنة احدکم‌بعمله = در نشودهیچ یك‌از شما در بهشت به‌عمل‌خویش (ص ۹۱) . الم اعلمك ماانزلت علی رسولی ؟ = نه من ترا قرآن در آموختم آنچه بررسول خویش فروفرستادم ؟ (ص ۹۳) . طویت‌الصحف وجفّ العلم = نسخت در نوردیدند وقلم خشك شد (ص ۴۴) ، من لم یذق لم‌یدر = هر که‌نچشید نداند (ص۱۱۴) .فاتته = ازوی درگذرد (ص ۱۱۳) . لم‌یزدوا فی‌ملکی جناح بعوضة = بنیفزاید در مملکت‌من به‌پرسارخکی (ص ۱۶۸) لم‌ینقص ذلك منی شیئاً الا کما لوأن احدکم مرّ علی سفر البحر فغمس فیه ابرة ثمّ انتزعها = نقصان نیاید درملك من چندانی که از شما یکی به کنار دریائی بگذرد ، و بدان دریا سوزنی فرو برد و باز بر کشد (ص ۱۶۹) . الا فکلّکم راع و کلکّم مسؤول عن رعیّته = بدانید وآگاه باشید؟ که شماهمه‌نگاه باناناید ، و پرسند شما را از آنچه شما را بر آن نگاه‌بان کرده‌اند (ص ۱۷۷) . اهل ذکری فی نعمتی = کسانی که مرا یاد کنند و به یاد کرد من نازند در نعمت من‌اند (ص ۱۸۸) . یسّروا ولا تعسّروا فانّ

مرّ رسول الله و ابصر رجلاً یصلّی فجعل ینقر کماینقر الغراب؛ فقال رسول الله ﷺ: لومات علی هذا لمات علی غیر دین محمّد = رسول ص

به جایی می‌گذشت ، مردی را دید که نماز می‌کرد ــ سر بر زمین می‌زد هم چنان که کلاغ چنگ بر زمین زند ؛ مهتر گفت ص که : اگر این مرد برچنین نماز بمیرد ، نه بر دین محمد میرد (ص ۱۱۱) نیز ر . ف: صفحه‌های ۴۷، ۵۳ ، ۶۵ ، ۸۲ ، ۹۱ ، ۱۱۲ ، ۱۶۵ وموارد دیگر .

برای ارائه شیوه ارزنده « شیخ احمد جام » در کیفیّت پارسی کردن لغات وترکیبات عربی ، علاوه بر نمونه‌های بسیاری در این متن که خواننده درحین مطالعه برآنها آگاهی می‌یابد، مثال‌های دیگری نیز در این خصوص از کتاب « سراج السائرین » به لحاظ اهمیّتی که دارند ، در این جا نقل می‌شود :

اللهم انّی اعوذبك من شرّ ما علمت و من شرّ ما لم اعلم = **ای بار خدای ! من به تو باز داشت می‌خواهم از بدی آنچه می‌دانم ، وازبدی آنچه نمی‌دانم .** (باب۱۸)

اذا احبّ الله عبداً ابتلاه ، و اذا احبّ الحبّ البالغ اقتناه = **چون خدای‌تعالی بنده‌ای را دوست دارد او را آزمون کند به بلا ، و چون نهمار دوست دارد او را اقتناکند (باب ۹) .**

جذبة من جذبات الحقّ خیر من عبادة الثقلین = **یك کشش از کشش‌های حق بهتر است از عبادت‌ها که پری و آدمی کرده‌اند . . .**(باب۹)

ولکنّهم یحلفون ویأثمون = **ولکن ایشان سوگند می‌خورند و بزه مند می‌شوند** (باب ۱۸) .

انّ اللّه یحبّ الابدال الاخفیاء الاتقیاء = **خدای‌دوست داردآن نیکو روزگاران پوشیده کار را که متقی باشند** . (باب ۱۹)

انّ من مکارم اخلاق النبیّین والصدّیقین والصّالحین البشاشته اذا تزاوروا . . . = **از نیکوئی أخلاق پیغمبران و ساما نان است همیشه گماران بودن به وقت زیارت‌ها** (باب اول)

وجعل رزق الاتقیاء من حیث لایحتسبون = **وروزی‌پرهیزگاران از آن جاگیرند که بنبیوسند** (باب ۲)

ایّاکم وکثرة الحلف فی البیع = **بر شما بادا که حذر کنیداز سوگند بسیار در خرید وفروخت** (باب ۱۸)

انّ اللّه یحبّ کل محترف = **خدای دوست دارد مؤمن‌پیشه‌دار را** (باب ۷)

افحسبتم انّما خلقنا کم عبثا = **یاشما پندارید که شما رابرای بازی آفریده‌ایم !** (باب ۷)

واشوقاه الی لقاء اخوانی = **ای کاشکی ! بدیدی برادران خود را** (باب ۱۱)

یحسب احدهم انّه علی شیء ولیس علی شیء = پندارند که برکاری‌اند ، وبرهیچ کارنباشند (باب ۸)

لیسوا بانبیاء ولاشهداء ؛ یغبطهم الأنبیاء والشهداء = نه‌پیغمبراند ونه شهیداند ؛ اما پیغمبران و شهیدان به ایشان پژهش برند . (باب ۱۰)

یتعلّمون‌القرآن‌علی کبرسنّهم=قرآن‌رامی‌آموزندبه‌پیری‌آموزی (باب اول) .

انّ الفاجر یری ذنوبه مثل ذباب مرّ علی انفه فذبّه عنه = بد مرد گناه خویشتن را چنین بیند که مگسی بر بینی وی نشیند آن را از خود باز کند (باب ۱۹) .

انّ المؤمن کیّس فطن ، و المنافق همزة لمزة = به درستی که مؤمن در یابنده و زیرک‌بود ، ومنافق بدزبان بود از پس پشت وروِ یا روی (باب دوم) .

یقدم‌علی ربّه سیّداً و شریفاً = بازرسد با خدای خود به مهتری و بزرگواری (باب ۴)

وُکّلَ علیه قرینة من الجنّ = بر او گماشته اند قرین او از دیوان .

انّ الله یؤیّد هذا الدّین = خدای نیرو دهد این دین را (باب اول) .

رکبوا دوابّ الهمالیج - برنشسته باشند اسبان رهوار (باب ۱۵)

انّك اذاً من اخوان الشیاطین = چون چنین‌است تو از برادران دیوانی . (باب ۲۰)

اذا غابوا لم یفتقدوا =چون غایب شوند ایشان را باز نجویند؟ . (باب ۱۷)

اولئك هم المتطهّرون =ایشان اند پاکی کنندگان (باب ۲۰)

تطوی فیه العافیة = بساط عافیت در نوردند (باب ۱۴)

علیکم بالصّدق = برشما باد بهراست‌کاری‌وراست‌گفتاری(باب۱۲)

النّاکح النائم افضل من الصائم القائم = خواب آن کس که زن دارد فاضل‌تر از نماز وروزه‌آنك‌زن ندارد (باب ۲۰) .

ما بال اقوام یقولون کذا و کذا ؟ =چه‌بوده‌است‌این‌گروهانی را که چنین و چنین می‌گویند ؟ (باب ۲۰) .

من جعل شهوته تحت قدمه فرّ الشیطان من ظلّه =هرکه‌آرزوی خود زیر قدم آرد ، دیو از سایهٔ او بگریزد (باب ۲۴) .

واخوانه صالحین = ودوستان او بساماتان باشند (باب ۱۹) .

أدخلوا جنّتی - در روید در بهشت من (باب اول) .

هم الاسفلون - ایشان فروترینان اند (باب ۱۶) .

تزوّج و الاّ انت من المذنبین = زن‌خواه یا نه تو از نکوهیدگان باشی (باب ۲۰) .

جبال الرواسی = کوه های بیخ آور (باب اوّل) .

زوجنی قبل أن أبرح = مرا زن ده پیش ازآن که فراتر شوم (باب ۲۰) .

اعتزلوا ! = به‌یك سوشوید! ازمیان این‌جمع (باب اول) .

یستغفر له = آمرزش خواهند اورا (باب اول) .

انجی = رهاننده تر (باب ۱۲) .

افضل الجهاد ترك الجهل - فاضل ترین غزاها دست بداشتن است از جهل (باب ۶) .

اختصاصات دستوری

برای ارائه نمونه به چند نکته از خصایص دستوری این متن کهن به اجمال در این‌جا اشاره می‌شود :

«اگر» به معنی «یا» که به استناد قول صاحب « المعجم » از خصوصیّات لهجه مردم خراسان خاصّه اهالی سرخس است ، در این متن به فراوانی به‌کار رفته است :

هر کجا زمینی ، یا بیشه ، و **اگر** جایی باشد که ۳۵ . وچون آتش نباشد یك‌شاخ هیمه ، و **اگر** یك‌خروار ، به‌صدسال در پیش‌خود بنهی ۳۷ . هر سخنی که تو از این به اوّل برخوانی ، و **اگر** بر کسی دیگر عرض کنی ۶۱ . اگر درمی در همه عمر خود خرج کرده باشد اگر از بهر خدای ، و **اگر** از بهر ریا ۱۱۳ . قومی عشق را بیش از این مصوّر نه‌اند که : اگر زنی ، **اگر** مردی بر یکدیگر عاشق شوند ۱۲۶ . و اگر تقدیم کنیم که بیابانی ، **اگر** کوهی که ۱۲۹ . هر که او چیزی نبر دوستی خدای عزوجل اختیار کند، و **اگر** چیزی از آن بهتر داند ۱۳۲ . و اگر جایی جراحتی رسدش ، **اگر** بیماری ، **اگر** دردسری

رمدش ۱۴۳ . و نیز در صفحه‌های ۱۰۴ ، ۱۱۷ ، ۱۴۲ ، ۱۴۴ ، ۱۵۲ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ ، ۱۶۸ ، ۱۷۸ ، ۲۰۱ ، و ۲۰۲ .

«اینت» ! : کلمه اشاره مرکب با ضمیر مفرد مخاطب :

اینت پارسامردی که اوست! ۲۱۵ اینت قومی پرپنداشت و احمق که ماییم ! ۸۴ اینت مردی نیك که منم ! ۱۶۰ اینت ادبار ، و اینت سیاه گلیمی و بدبختی که دراین کس کام یافته است ! ۱۷۸ اینت نیك‌شوانی که تو هستی ! فردا از عهدهٔ رمه بیرون توانی آمد ؟ ۱۷۶ .

به کار بردن عددهای ترتیبی « ددیگر » (= دوم) ، و « سدیگر » (= سوم) :

خدای عزوجل فرزندان آدم به چهار قسمت کرد : یك قسمت انبیا و رسل‌اند ، و ایشان بهترین‌خلق‌اند . **ددیگر** قوم‌مؤمنان ومخلصان و عارفان‌اند ، و ایشان عزیزان دوجهان‌اند . **سدیگر** قوم منافقان‌اند و جای ایشان درکهٔ اسفل است . قوم چهارم کافران‌اند ۱۵۸ .

. . . اوّل که بخوانند به حساب گاه مردی را خوانند که قرآن جمع کرده باشد . **ددیگر** مردی را که در سبیل خدای کشته باشد . و **سدیگر** مردی را که خداوند مال بسیار باشد ۹۳ .

... اکنون این کیمیاهای دینی بدان که چیست : اوّل کیمیای هدایت ومعرفت است . **ددیگر** کیمیای اخلاص و صفاوت است . **سدیگر** کیمیای عقل و علم و حجّت است . چهارم کیمیای تقوی و زهادت است ۱۱۴ .

... ددیگر قوم که دل در مسبّب بسته‌اند ۲۰۱ .

و هم‌چنین به صورت اضافی :

قوم سدیگر از مؤمنان ۱۵۹ . **بار ددیگر** در گناه افتاد . . . **بار سدیگر** کرده بیامد ۲۲۵ .

ترکیب « با »+ضمایر ، و اسمهای‌اشاره به‌صورت :بازان (فازان) ، بازین ، بازو ، بازیشان :

بازان ، فازان = با آن : آب چشم که توش معرفت و محبّت **بازان** یار نباشد ، سقّا یك مشك به یك‌تا نان فروشد ۳۷ . صحبت خلق چون زهر کشنده است چون پادزهر **بازان** به هم نباشد ۱۷۴ . چون ندامت دل و استغفار زبان **بازان** یار گشت سبب رحمت گردد ۴۵ . این کلمه از سر تحقیق گوید ، و اخلاص **بازان** به هم باشد ۴۶ . و هر کجا که از آن معنی بویی بود ، ومعرفت **بازان** قرین‌بود...۷۸. نور معرفت و چراغ هدایت او را **بازان** اصل خویش رسانید ۱۲۲ . اگر معصیت‌داری که‌ندامت **بازان** باشد به اضعاف‌مضاعف‌بر گیرند۱۷۳ . کار این **بازان** مزدور برابر نتوان کرد ۱۳۱ . برسر هر راهی‌شیطانی ایستاده است شما را **بازان** راه می‌خواند ۲۱۲ .

بازین (= با این) :

در تقبیح و تخلیط برادر مسلمان مکوش که طاعت و عبادت **بازین** پای نیارد ۸۳ . ما را که نه طاعت مطیعان است ، و نه عبادت عابدان ، و نه زهد زاهدان ... **بازین** همه‌عجب و تکبّر و حسد و ریا هر روزی کمترین ده مسلمان ازمابیازارد۸۴. مارا **بازین** شکسته‌دلان

کارهاست که با مطیعان و عابدان نیست ۱۶۵ . فضل دوستی از فضل قیل وقال جداست : این بازان و آن بازین هیچ مناسبت ندارد ۱۳۲ .

بازو (= با او) :

و چون می‌داند که کار نه‌چنان است که او را شاید ، و امید او به کار خویشتن باشد ، خود دوست ندارد که بازو رسد و از کار کردن نومید شود ۴۱ . هر چه مؤمن مخلص به من گمان برد من بازو آن کنم ۵۲ . کیمیای عشق هم طبع و طعم آتش دارد : سوزنده است ، و نیست کننده ، و خورنده ، و فروزنده است ؛ تا نخورد نیفروزد ، و هرچه بازو باز کوشد ، تا نیست نکند ، و پاك بنسوزد ، آرام نگیرد۱۲۹ . کاردوستان آن باشد که : نبینی مگر اورا ، و نستانی مگر از او . . . و نشنوی مگر از او ، و نخوری مگر بازو ، و ننشینی مگر بازو ، و نخسبی مگر بازو ۱۳۳ . یوسف باید که بمملکت رسد ، و ابن یامین بود که بازو بود ۷۶ . اگر همه عقل عقلا آن یك تن را باشد که بازو علم نباشد در وی هیچ نفع نباشد ۱۹۸ .

بازیشان = با ایشان :

برظاهر فرمان‌ها دهد ، و درباطن بازیشان نشانی‌ها دارد ۱۶۳ . عقل و علم و معرفت هر سه در این مسئله موافق شدند من بازیشان برنمی‌آیم ۱۶۹ . این تیر من در فاخته انداختم . . . و این زخم من زده‌ام ، اکنون تو هرچه بازیشان می‌خواستی کرد با من کن ! ۱۷۱ . انبیا و رسل را که به خلق فرستادند اسباب آن بازیشان بفرستادند ،

و پادزهر آن به‌دست ایشان دادند ۱۷۴ . چون روز قیامت آید ایشان می‌آیند بامن با خروارهای گناه ومعصیت وخطا ؛ من‌حساب **بازیشان** به کرم خویش کنم ۱۹۱ .

« **فا** » به جای « **با** » :

در افواه خلق در است که گویند **فا** روی فلان کس چنین گفت . . . و چون از پس پشت گفته باشد گویند سهل است هر چه نه **فا** روی وی گفت ۷۴ . و راه فرا هیچ کس نمی‌دانست مگر **فا** ما ۱۶۵ . اولیای‌خدای عزّوجل به‌چیزی عزیزاند که‌خلق **فازان** نبینند ؛ مجاهدت ایشان هم‌چنین است که خلق **فازان** نبینند ۲۱۸ .

به کار بردن پیشاوند کهن « فرا » از مختصات زبان دری به‌فراوانی به صورت ساختن ترکیباتی از آن با اسم ، ضمیر ، و فعل .

چون از فرا پیش او فراترشود ۶ . هرچیزی که از من به شما رسانند که موافق قرآن باشد فرا ستانید ، و هرچه نه موافق قرآن باشد فرا مستانید ۵۳ . همه اجناس‌خلق که فراآدمی‌رسند ترسند۷۸ . و هر چه حق که فرا ایشان بگویی یکی قبول نکنند و فرا نستانند ، و به جفای مردمان دست بیرون کنند و هرچه‌شان دست فرا رسد از بدی بکنند ۱۱۲ قیاسی فرا دست تو دهم ۱۲۵ . و چون یکی از ایشان جایی فرا دیدار آید هم‌چنان می‌کنند که چون آن کلاغان‌بازی رابیینند همه گردآیند ، وقاغ‌قاغ‌فرا کردن گیرند۱۵۱. ای مرد کم خرد نادان ! اولیای خدای عزّ و جل از انبیا فراتر

باشند، و از صحابه رسول فراتر باشند، و از جمله ائمه اسلام فراتر باشند ۱۵۱ . وهر که فرا نخواهد دید، وفرا نخواهد نپوشید ...۱۶۳. و آن فرا گفتن گیرند که ایشان فرا گفتن گیرند ۱۵۱ . از من راه فرا خواهید تا شما را راه نمایم . . . فرا خواهید از من تا شما را روزی دهم ۱۶۸ . و هرچه کودك کند فرا وی گوید چرا کردی؟ ۱۸۲ . تا مکر . . . برکات اعتراف و توبه فرا ما رسد ۱۹۲ . روی فرا قبله بندگی کرده‌اند ۱۹۵ . هر کسی راه فرا این کار . . . نداند ۱۹۵ . چندانی علو نماید و برتری فرا جستن گیرد . . ۲ . باد لطف فرا وزیدن آید، و برق ندامت فرا جستن آید، و رعد محبّت فرا غرّیدن آید، و باران فضل فرا باریدن آید، و نور معرفت فرا رخشیدن آید ۲۰۵ .

استعمال « می » پیشاوند استمرار به صورتهای گوناگون :

۱ ـ فاصله شدن یك یا چند کلمه بین « می » و فعل تالی :

زیرا که می قرآن گواهی دهد ۲۱ . همه‌را می چنان باید که به‌کار ایشان برایشان رحمت کند ۵۳ . قومی که ما ایشان‌را می بترین مردمان دانیم ۱۱۲ . هزاربار گناه کنی و چشم تو بر گناه تو افتد، می‌بهتر از آن که سالها طاعت کنی ۶۵ . هرروز می‌بروی خوانند ۷۱ . ابو هریرة از رسول ﷺ می نقل کند ۵۷ . آتش دوزخ که همه سر کشان را و جبّاران را می به دونیم کند، و همه خلق از بیم او می قرار نیابند، او را می بی‌آتش معرفت‌عارفان بیم کنند ۴۹ . نیز ر.ف. صفحه‌های : ۵۵، ۶۶ ، ۱۰۱ ، ۱۱۵ ، ۱۲۱ ، ۱۴۳ ، ۱۶۳ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴

و ۲۱۵ .

۲ ـ الحاق « می » به فعل امر :

امّا می دان به حقیقت که . . . ۱۳۲ . می نگر که به یك‌حسد که درکار آدم بکرد ۸۴ . در فرق این و آن می‌نگر ۴۷ . می‌دان که امرونهی برتست ۱۴۶ . اکنون می‌نگر تا از این چه برس آمد ۹۳ . چون در میان بار تعبیه معرفت باشد بار هرچه خواهی می دار ۱۷۲ . می‌نگر تا در کار خدای بر کجایی ۱۱۱ .

اوراد و عبادت خویش هم‌چنان می‌ورز ۲۰۱ . تو هرچه خواهی می‌گوی ! ۷۶ .

۳ ـ مقدم داشتن « می » بر پیشاوند نفی :

از هزار یکی بر غربا می سلام نکنند ۸ . ما را چرا می نان ندهد ۷۶ . از بی‌همّتی و غافلی و بی‌عقلی می در نه‌اندیشند ۱۱۵ . به کسی امید می ندارد ۳۹ . و راه فرا هیچ کس می ندانست مگر فرامن ۱۶۵ .

استعمال بسیار لفظ : « مر » : علامت مفعول له با « را » از نوع مفعول‌هایی‌که نویسندگان خراسان مانند « ناصرخسرو » در آثار خود آن‌را زیاد به کار برده‌اند :

قرآن معجزه بود مر محمّد را ۲۱ . رسول ﷺ می‌گوید مر عبدالله عبّاس‌را ۴۴ . فرمان حق‌سبحانه و تعالی مر جمله‌انبیا و رسل را صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین این‌بوده‌است که‌مر گناه‌کاران‌را و رمیدگان را با درگاه ما خوانید ۵۱ . خدای عزّوجل مر عیسی را گفت ۱۵۰ . مر او را اسم شهیدی داد ۱۲۶ . امّا قومی مر قومی را از راه مرتفع

ووسط به‌راه دون کشیدند ۸۲ . چه‌خوشتر است درجهان مر مؤمنان را ۶۴ . شکر گزاردن او مر خدای را عزّوجل برغذای روح‌باشد ۱۰۵ .

فاصله شدن یك یا چند کلمه بین حرف نفی « نه » و فعل مربوط :

هر نازشی که نه به‌یاد اوست همه مذلّت‌است ۶۴ . وآن که بود که در کار آدم و آدمی بدی گفت یا بدی کرد که نه خدای عزوجل او را در این جهان و در آن جهان نکالی کرد؟ ۱۳۷ . و هر که نه عارف و عاقل است اگر هزار چندان بگویی و برخوانی هیچ سود ندارد ۱۴۵ . و هر توبه که کسی کند که آن توبه نه از سر نیاز و نوش‌دل و آتش ندامت باشدآن‌را بس‌قیمتی نباشد ۱۶۰ . اگر کسی صد سال عبادت کند که توحید نه پاك گوید و ایمان نه به اخلاص دارد . . . همه روزگار وی ضایع باشد ۱۹ . و هر گناهی که نه او از سر استحلال و انکار باشد ۷ . کسانی که ایشان نه عاقل و نه عارف و نه مخلص باشند ۱۴ . و اگر جواب نه به صواب دهد ۳۱ . ما این لاف نه‌از خود می‌زنیم ۱۰ . نه‌من ترا قرآن درآموختم؟ این نه علامت سعادت باشد ۱۱۵ .

« باء تأکید » بر سر افعال منفی

هنوز حقیقت کار **بندانسته است** ۲۱۷ . **بنیفزاید** در مملکت من به پر سارخکی ۱۶۸ . منازل رجا چنان که شرط است **بنرود** هرگز **به‌هیچ** مقصودنرسد ۳۹ . و هرچه درمیان ازل و ابد است به‌نور معرفت **بنشناخته است** ۱۱۹ . تا نیست نکند و پاك **بنسوزد** آرام نگیرد ۱۲۹ . **بنتوانی** جست ۱۷۳ . مجاهدت‌خاص **بندانند** ۲۱۸ . زمام شکر از دست

مجاهدت بنگذارد ۱۰۷ .

تقدیم داشتن فعل بر متعلقات آن

فرمودند مرا که جهاد کن با مردمان ۲۴ . نرهد از شرّ آن روز کارمگر مؤمنی ومؤمنه مخلصی۹. باز گردد بدان سرای جاوید۱۷. بیامرزیدم بنده خویش را ۵۷ . بنویسد او را ثواب شهیدی ۲۶ . شکر کرد خدای عزّوجل را ۷ . ما این کتاب را بنا کردیم بر قول خدا و رسول ۱۳ . باز گردد بدان برای شادی و جاوید ۱۷ . بنا کند او را حق تعالی به هر روزی شارستانی در بهشت ۲۶ . آن کسانی که در راه ما جهد کنند بنماییم ایشان را راه‌های ما ۲۱۱ .

قلب نکردن همزه اصلی به « یاء » در فعل‌های منفی :

هر که به اوّل به راه رجا درآید و در راه خوف نه‌افتد ۴۰ . مسلمانان را در رنج و گفت و گو نه‌افگند ۶۰ . فرزندان و دختران وی نه‌اند ۲۱ . آلاء را به دولت نه انگارد ۱۰۱ . جز به فساد مشغول نه‌اند ۸ . برخوانی و در نه‌اندیشی ۴۶ . بر آن نه‌افزایم ۳۳ . بد نه‌اندیشی ۲۸ .

الحاق یاء مجهول به افعال به جای «می» و «همی» برای افاده معنی « استمرار »

مهتر عالم آیینه زدوده روشن بود ، هر که در وی نگریستی خود را بدیدی ۱۸۹ . این آن ژنده‌پوش بی‌قدر است که ما در آن منزل دنیا او را در سرای نگذاشتیمی و بر وی سلام نکردیمی ۱۸۶ . پس از آن زاری و تواضع و فروتنی کردی و این دعا گفتی ۱۸۲ .

هر وقت که درماندی پناه به کوه بردی ۲۱۱ .

نمونه‌های الحاق « یاء شرطی » به فعل :

اگر می‌توانستندی آورد مانند این قرآن بیاوردندی تا او را مقهور کردندی ۲۰ . اگر (خدای را) به عقل توانستی شناخت همه عاقلان خدای‌شناس بودندی و نیستند ؛ و اگر به معلم بودی هر که تعلیم‌یافتی خدای‌شناس بودی ۱۶ . به همه‌حالی رحمت‌را معصیت‌باید ، و اگر نه در رحمت چه فایده بودی ؟ . . . و اگر بنده معیوب نبودی خداوند بی‌عیب چه بایستی ؟ ۶۷ .

اگر این ظنّ نیکو که ما به خویشتن و کار خویشتن می‌داریم به خدای داشتیمی بهتر بودی ۵۷ . ونیز ر. ف : صفحه‌های: ۴۲، ۷۱ ، ۱۰۹ ، ۱۱۳ ، ۱۱۵ ، ۱۹۰ و ۲۱۰ .

به‌کار بردن ضمیر مخصوص به ذوی العقول در مورد غیر ذیروح :

اما مقدّمات معرفت بباید برزید تا او روی به تو نماید ۱۸ . معرفت چون چراغی است در طاقی نهاده که آبگینه‌ای در پیش او بود ۳۵ . هر گناهی که او نه از سر استحلال و انکار باشد ۷ . و طبع خاك آن است که چون با آب قرین گردد یکی بدو (به او) دهی ده باز دهد ۱۹۷ . چون آن‌نور وهدایت در دل بنده‌آید ،آن دل فراخ گردد ، و شرح و بسطی در او پدید آید که هر چه مخلوقات است در او ناچیز گردد ۱۷ . نیز ر. ف : صفحه‌های : ۳۷ ، ۱۷۶ ، ۱۸۵ ، ۲۰۰ و ۲۱۰ .

تخفیف به صورت حذف یکی از دو حرف مکرر ، یا قریب المخرج :

افتادن یك یا دو حرف از یك کلمه ، و نزدیکتر شدن آن به زبان محاوره و تخاطب :

ندیدم **بتر** از ترك شکر ۱۰۳ . معجب بودن به‌کار خویش **بترین** همه کارهاست ۹۴ . قومی که ما ایشان را می **بترین** مردمان می‌دانیم ، ومی گوییم که‌ایشان **بترینان** امت محمّد‌اند... ۱۱۲. مانند این سورتی یا ده آیت **بیارید** ۲۱ . هم‌چنان که هیمه‌با آتش پای **نیارد** گناه با معرفت پای **نیارد** ۳۵ . هرگز تکبّر و پنداشت **نیاری** ۱۸۱ . شك در ایمان خویش و آن ایشان **نیاری** ۲۷ . و باشد که **هفصد** بازدهد ۱۹۷ . گفت: چه خوری ؟ گفت : کنجاره ، وکاه ، و **پندانه** ۱۴۹ . هر که طبع **بوزنه** دارد فردا **بوزنه** برخیزد ۴۹ . دو رکعت نماز از آن مردی که دل او در دنیا بسته نباشد ... به‌خدای عزوجل **دوستر**ازهمه‌عبادت عابدان۸۲، ما تهی دست و تهی دل رویم **دوستر** از آن داریم که با ظاهر خلق‌پسند ، وبا باطن‌خراب ، و از حق‌دور ۸۴ . بدو ظنّ نیکو می‌برم ، **دوستر** دارم از آن که بدو ظنّ بد برم ۱۷۰ . و خاطری نبود **راستر** از آن که با وحی آسمان راست آمد ۹۰ . در حال که **درستر** آید و در شأن که‌**راستر** آید ۶۳ . در**هیچی** آرام نگیرد ۱۸۱ . **هیچی** دیگر نخورد ۲۱۳ . **هیچی** نمی‌دانند ۲۱۰ . **هیچی** نروید ۲۲۱ .

« به » در معنی‌های گوناگون

برای افاده تأکید : بر سر افعال :

مثلی بزد مردمان را ۴ . بیاموخت ۱۰۶ . همه را بیامرزد ۷ . خداوند تعالی ما را بستود ۲۸ . من بدانم که او را که کشت ۱۷۱ .

فکرخویش ببايد کرد ۱۷۳ . دلیل این بشنو ۲۰۹ . همی گویم بباش ، فی الحال آن‌چیز بباشد ۱۶۹ . خداوند را چشم بر چه عیب افتاد که آن را بشکست و بینداخت ۱۶۶ . و نیز ر . ف : صفحه‌های : ۱۸ ، ۲۶ ، ۱۲۱ ، ۱۲۴ و ۲۱۵ .

در معنی : علت وسبب :

من ایشان را به مصیبت ها و بلاها پاك کنم ۱۸۸ . ما راستی پیغمبران به قول وی دانستیم ۲۱ . نیز ر . ف : ۸۳ ، ۱۱۲ ، ۱۰۶ ، ۱۲۱ ، ۱۸۱ .

در معنی : استعانت :

خدای‌را به‌تعلیم توان شناخت۱۷ . این به‌تعلیم هیچ‌معلّم راست نیاید مگر به عون هدایت او ۱۷ . جز به‌نورهدایت هادی او را نتوان شناخت ۱۸. توحید گفتن‌وایمان گفتن به‌تقلید معلّم‌بتوان شناخت ۱۶ .

« به » در معنی « با » :

هیچ‌چیز به آتش پای نیارد ۳۵ . هر که راه خوف و رجا به‌هم برود ۴۰ . اخلاص‌بازان به هم باشد ۴۶ . چون به هم باشند نفع دهند ۱۹۸ .

« با » در معنی « به » :

اگر این قول از دل گفته باشد و براین با خدای رسد ۲۷ . نادانی وی را عذاب کند پس با بهشت آرد ۳۱ . با خود حواله کنی به‌ازآن باشد که . . . ۳۲. ولی با ولی وباخداوند رسد ۱۱۶ . ایشان را باصلاح آر ۳۶ . با سر استغفار و ندامت شود ۴ . تا ایشان با درگاه

ما آیند ۵۱ . پناه با مادر و پدر برد ۱۴۳ . او را از راه دوزخ با راه بهشت آرند ۱۷۰ .

« آن » از ادوات ملکیت و تعلق

شك در ایمان خویش و آنِ ایشان نیاری ۲۷ . و هر که عاقل و خردمند باشد ، داند که راه راست و اعتقاد پاك راه رسول ﷺ و آنِ یاران او . . . است ۳۳ . مالئیم‌ایم و او کریم ؛ ما پیشهٔ خویش می‌کنیم ، و او آنِ خویش ۵۶ . کار بی‌نیاز بر آنِ ما قیاس نتوان کرد ۶۸ . نماز و روزه ایشان در جنب آن کیمیاها چنان است که آنِ دیگر مردمان در جنب زاهدان ۸۳ . در خون خویش و آنِ دیگران سعی نکند ۶۲ . در پناه کسب دست خویش و آنِ دیگران نرود . علم و تقدیر و حکمت حق سبحانه و تعالی از آنِ مهندسی کم مدان، و اگر از آنِ دیبابافی ، واگر از آنِ لوّافی ۱۴۴ .

ترکیبات وصفی :

ادبار گرفته ۱۳۶ ، ۱۴۱ ، ۱۷۸ . سالوس کر ۱۴۷ ، ۲۲۱ . بشولیده روزگار ۱۳ . بیمار دلان ۱۵۶ . پنداشت‌آلود ۱۶۰ . شیر چنگ ۴ . تشویرزده ۱۴، ۱۶۶. راست‌پیکر ۱۰۶ . راست‌نهاد ۱۰۶. مختصرهمّت ۱۴۲ . دین‌سوز ۱۷۶ . جاماسپ عقل ۴ . حرام‌گفتار ۱۱۴ . دنیاساز ۱۷۶ . شاکر نعمت ۱۰۰. بسته‌زبان ۱۶۵. بدبنده ۵۷ . صدیق نقل ۴ . سبب بین ۲۰۲ . زنگار گرفتگان ۱۶۶ . عدوبند ۴ . بددین ۸۱، ۱۵۲ . بداعتقاد ۵۲، ۱۴۲، ۱۵۲. زیان‌کار ۴۰ ، ۶۴ ، ۷۰ . شیرگیر ۴ . هشیار دل ۴ . سپید هفت اندام ۱۵۴ .

شقاوت‌زده ۱۳۶ . روسپی بچـّه ۸۹ . بد دل ۲۲۰ . بیخ‌آور ۲۰۹ ، ۱۲۹ . سیاه گلیم ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۴۱ ، ۱۷۸ . زرق‌آمیز ۱۶۰ . کم‌دان ۱۷۵ . کم‌دانش ۱۹۴ . کوهی نهاد ۲۱۱ . فضایل گزار ۲۱۴ . صحبت نایافته ۱۴۸ . راست دلان ۱۵۶ . درست‌اندام ۱۰۶ . مختصردیده ۱۴۲ . با فرهنگ ۴ . فرهادزور ۴ . کوفته روزگار ۱۴ . روز کور ۱۳۶ . صورت‌پرست ۸۶ .

مصدرهای مرکب از جزءهای فارسی :

ستیهندگی کردن ۳۰ . بر او کندن ۳۷ . پای آوردن ۴۹ . بیم کردن ۵۱ . خوش خوردن ۶۴ . فرمان گزاردن ۷۲ . افسوس کردن ۱۴۹ . فرا ستاندن ۱۱۲ . نهفته داشتن ۱۲۵ . بالا گرفتن ۱۲۹ . داوری کردن ۱۳۷ . شارستان کردن ۱۴۳ . باز رهیدن ۱۵۶ . خراس کردن ۱۴۹ . بی‌خای‌بودن ۱۵۴ . فرو کشتن ۱۶۶ . بنیاد فرو نهادن ۱۷۶ . شوانی کردن ۱۷۷ . بردادن ۱۹۷ . پس روی کردن (= پی‌روی) ۲۱۲ . شب‌خاستن ۲۱۵ . انباز آوردن ۲۲۱ . نرم خواندن ۲۲۴ . پژهش‌بردن ۲۴ . رخنه افکندن ۲۹ . پیچ‌آوردن ۶۱ . گوش داشتن ۱۷۷ ، ۱۸۷ ، ۱۹۶ .

مصدرهای مرکب از دو جزء عربی ـ فارسی :

جحود کردن ۱۱۰ ، ۱۶۳ . سخریّت کردن ۹ . اسناد افکندن ۲۳ . مدروس‌شدن ۶ . تولّد کردن ۱۹۷ . توحید دانستن ۱۰۹ . اوراد خواندن ۲۱۵ . نسخت در نور دیدن ۴۴ . ضلالت

کردن ۱۴۸ . سجود کردن ۱۳۹ . استعانت خواستن ۴۴ . مراغه کردن ۱۰۷ . خاسر گشتن ۴۰ . سبق بردن ۱۱۴ . اقتدا داشتن ۱۵۲ .

جمع بستن کلمه‌های عربی با نشانه‌های جمع در فارسی :

با : **ان** : خلیفتان ۲۴ . عارفان ۵۸ ، ۱۸۶ . مؤمنان ۳۱ ، ۴۸. مفسّران ۳۲ . وارثان ۱۷۵ . مقربّان ۱۳۶ . مصلحان ۲۲۳ . ضعیفان ۳ . زاهدان ۸۳ ، ۲۱۰ . منافقان ۱۸ . راویان ۲۶ ، ۹۲ . موحّدان۶۱ . صادقان ۸۴. راغبان ۲۱۳ . ذاکران ۲۱۹ . عاصیان ۸۸ ، ۱۲۹ . داعیان ۱۷۶ . راسخان ۳۲ . معجبان ۹۴ . حاجبان ۴۹ . صدّیقان ۴۰ . مطیعان ۲۲۳ . مشرکان ۱۵۰ ، ۱۸۲ ، ۲۰۶ . رسولان ۲۰ . راجیان ۵۸ .

با : **ها** : آیت‌ها ۵۹ ، ۶۰ . بضاعت‌ها ۱۸۵ . آفت‌ها ۱۸۷ . اعزازها ۷۰ . رمزها ۷۰ . نبات‌ها ۲۰۴ . منزل‌ها ۱۸۶ . نیّت‌ها ۸۵ . صحراها ۱۵۰ . تطویل‌ها ۲۴ . طریق‌ها ۹۸ .

جمع بستن کلمات مختوم به هاء غیر ملفوظ با « ان » :

سوختگان۳۷. برگزیدگان۱۰.رمیدگان۵۱. فروکشتگان ۱۶۶ . خفتگان ۱۶۰ . فروماندگان ۴۸ . بازداشتگان ۱۶۰ . ناشناختگان ۹ ، ۱۱۴ . جنبندگان ۸۶ . کار کنندگان ۱۶۰ .

جمع آوردن اسم‌ها موافق با اوزان جمع در زبان عرب :

ابرار ۹۸ . اجلاّء ۱۲۸ . ابناء ۱۰۵ . خزاین ۱۶۶ . اوزار

۷۹ . اقویاء ۲۰۹ . آلاء ۱۰۱ . برکات ۱۹۲ . اوراد ۲۰۱ ، ۲۱۴ . دعوات ۱۸۳ . یواقیت ۱۸۵ . نوافل ۲۱۴ . تشبیهات ۳۳ . فصحاء و بلغاء ۲۱ . تفصیلات ۲۱ . قضات ۲۸ . غنوم ۴۲ . مهلکات ۴۲ . مجازات ۴۷ .

جمع بستن جمع‌های عربی باردیگر با نشانه‌های جمع در فارسی :

ابدالان ۱۲۷ . کتب‌ها ۵ .

به کار بردن مصدرهای ابواب ثلاثی مزید در زبان عرب :

استحباب ۲۱۴ . اعتصام ۶. اعزاز ۴۲، ۱۳۶. استغفار۱۳۹ . تکاثر ۸۶ . استحلال ۷، ۱۷۲ . اغتسال ۱۰۹ . انابت۱۰۶ . التجاء ۱۳۳ . افتراق ۲۹ .

ساختن اسم مصدر با افزودن یای مصدری به آخر صفات مشتق از مصدرهای زبان عربی :

جهولی ۱۴۳ . خاسری ۱۳۱ . ستّاری ۱۵۷ ، ۲۲۵ . ناصحی ۱۴۸ . کریمی ۱۵۷، ۲۲۵ . غافلی ۱۱۵ . غفّاری ۶۷ . حریصی ۱۰۵ . مهجوری ۱۸۰ . جبّاری ۴۹ ، ۱۲۳، ۱۴۹ . رحیمی ۱۵۷ ، ۲۲۵ . صانعی ۳۰ . شهیدی ۱۲۶ . عاشقی ۱۲۴ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶ . غفوری ۲۲۵ . متکبّری ۲۰۹ . خسیسی ۱۰ . کافری ۸۴ . ولیبی ۱۱۶ . مؤمنی ۱۱۷ ، ۱۵۴ . بخیلی ۱۲۸ ، ۱۸۷ . لئیمی ۱۵۷ . رعنایی ۱۸۱ . غوّاصی ۶۰ ، ۹۹ . شیخی ۱۷۶ . قهّاری ۶۸ .

استعمال مصدرهای مرخم به جای مصدر کامل

شناخت ۱۰، ۱۰۴، ۱۰۷. داشت ۱۲۱، ۱۷۷. نواخت ۲۱۹. یافت ۲۱۹. خواست ۶۶. ناشناخت ۱۸. گزارد ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۷. گفت ۴۳، ۴۴، ۱۱۹، ۱۴۱. یاد کرد ۷۹، ۱۲۶، ۱۸۸. ستد و داد ۶۸. پنداشت ۱۲، ۱۸، ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۶۰. بد گفت ۱۴۱، ۱۵۷. جُست ۷۸، ۲۱۳. نشست‌و خاست ۲۱۸. کرد ۱۴.

اسم‌های مصدرشینی

بالش ۱۹۷. توش ۳۶، ۱۰۹، ۱۲۹، ۱۶۰. تازش ۶۴، ۱۱۵. کاهش ۱۹۷. پذیرش ۵۶. پرورش ۲۰۹. مالش ۱۳۸، ۱۴۰، ۲۱۵، ۲۱۳. آلایش ۹۵، ۱۵۷. آفرینش ۹۸، ۱۰۶، ۱۰۷. پژهش (پژهان بردن = غبطه) ۲۴. روش ۴۰.

آوردن کلمه‌های: «سخت»، «عظیم»، «صعب»، و نظایر آنها به صورت قید کیفیت و تأکید:

این‌دعا گو **سخت**شاد شد ۷. وغریب در این‌روزگار **سخت** خوار است ۸. اگر عذاب نکند **سخت** نیك باشد ۱۱۱. **سخت** عزیز سخنی است ۱۷۵. ظنّ نیکو به خدای عزّوجلّ **سخت**نیکوست ۱۷۰. **عظیم** دور می‌افتد میان این و آن ۹۵. از آن **صعب** غم‌ناك شد ۱۸۲.

تتابع اضافات:

ای‌بدبخت ادبار گرفته در چه افتاده ۱۷۸. ای بی‌عقل حاسد کم دانش ۱۲۶. چندان شر ر دلسوز جان فزای روح‌نواز... ۳۷.

آن ملعون مدبر روز کور سیاه گلیم ۱۳۶ . ای ناجوان‌مرد بدبخت سیاه گلیم ادبار گرفته ۱۴۱ . وچون مؤمن موحّد مخلص عارف همه صفات خدای عزّوجل می‌داند ۷۲ .

مطابقه صفت و موصوف در افراد و جمع :

ای ناجوان‌مردان ناخدای‌ترسان ۲۱۶ . مؤمنان عارفان قومی کریم طبعان‌اند ۱۰ . این دوستان خدای عزّوجل قومی عزیزان‌اند ۱۳۸ . امّا نه همچنان که مردمان قرّایان و پارسایان ۲۱۸ . ای درویشان ژنده‌پوشان ستم کشان ۱۸۶ .

« اما » حرف تفصیل و تأکید :

اما قومی گفته‌اند که آن « ید » ، ید خاصیّت بود ۷۵ . **اما** به حقیقت بباید دانست ۱۸ و ۱۹ . **اما** بعد بدان ۱۹ . **اما** باری بباید دانست ۱۲ . **اما** ما می‌بینیم که قومی‌از این مؤمنان از طاعت و عبادت لاغرانند ۱۱ . **اما** تا کسی نباشد که او را قبله فضل و جود و کرم او باشد او این سخن قبول نکند ۱۱ .

اشاره بیان جنس : به‌کار بردن « **از این** » پیش از اسم ، با الحاق یاء نکره به‌آخر اسم : هر کجا که **از این** دانشمندی ، حرام‌خواری ، و حرام گفتاری . . . ۹ .

ترکیب دو کلمه هم‌جنس یا غیر هم‌جنس باآوردن الف‌واسطه (الف وقایه) در میان آن‌ها :

. . . مطیعان را خود روزقیامت بردا برد خواهد بود ۱۶۴ .

. . . مقیم را یك شبا روز و مسافر را سه شبا روز ۲۹ .

به کار بردن «مگر» در موارد «استثنا» ، «شك و تردید» ، و «استفهام» :

راه فرا هیچ کس نمی‌دانست مگر فاما ۱۶۵ رقم دوستی برهیچ کس نکشید از اجناس خلق مگر بر این قوم که ایشان از آلایش خویش خبر داشتند ۱۵۷ شادمان نشوی مگر بدو و اندوهگین نشوی مگر از او ۱۳۳ شما همه گناه کاران‌اید مگر آن که من او را ازآن گناه نگاه دارم ۱۶۸ این به تعلیم هیچ معلم راست نیاید مگر به عون و هدایت او ۱۷ تا شب جان و جگر خورد تا مگر دومن نان به دست آرد ۱۳۰ مرد باید بود تا مگر برتوبه از این جهان بیرون شوی ۱۵۹ همیشه در طلب او باشد تا اورا کجاباید تامگرامید اواز او برآید ۳۹ مگر به خدای و رسول ایمان نداری؟ ۱۷۸ .

به‌کار بردن «را» ازنشانه‌های مفعول‌له، ومفعول به‌واسطه به‌جای: «برای»

این قدر که یاد کرده آمد تمام است مرد مؤمن سنّی را ۲۴ . این همه مرد عارف محبّ مخلص را باشد ۱۱۵ . سرّ ازل و ابد . . . دراین حرف تعبیه‌است مرد عارف وعاقل را ۱۴۵ ، این دریاهای‌رحمت همه عاصیان را و گناه کاران را آفریده‌ام ۳۶ .

را + برای :

احکام مؤمنان بروی می‌رانند برای قول‌شهادت را ۲۷ . ازبرای اظهار لطف و نعمت را ۲۱ .

از بهر + را :

او را ناسزا می‌گویند **از** بهر خوار داشتن او **را** ۱۳۹ ـ دوستان او را دوست داری **از** بهر او **را** ۱۳۱ . از بهر اظهار قدرت **را** ۲۰ **از بهر** این یك حجت **را** ۱۶۹ . رنج خلق و قهر هوی سخت مفید باشد **از بهر** دو چیز **را** ۲۰۳ . در این جهان و در آن جهان به غیر بازنگریستن **از بهر چراست** ۲۲۰ .

« زینهار ! » و « هان » ! (= ازاصوات) ، برای تحذیر و تنبیه :

زینهار ! که دست شفقت از سرایشان بر نگیرید ! ۱۹۵ **هان !** ای مردی که دربند او راد ، و رکعات ، عبادت خویشی ؛ **زینهار!** دست از مجاهدت باز مداری ! ۲۰۱ **هان** ! ای برادران ! تا قفل مشیّت او نگشایید ، و در قضا و قدر مکوبید ! ۱۳۷ **هان** ! ای امراء و علماء و مشایخ اسلام ! گوش فرا کار خویش دارید ! ۱۷۷ **هان وهان** ! ای برادران و عزیزان ما ! قومی که عنایت حق سبحانه و تعالی در باب ایشان بدین جای‌گاه باشد که این همه فضل و کرم و جود و لطف با ایشان بکرده است ؛ ای ناجوان‌مرد بدبخت سیاه گلیم ادبار گرفته ! چرا زبان ادب در کام پرهیز نکشی ، و از بد گفت ایشان حذر نکنی ؟ ! ۱۴۰ .

علماء عارف‌عاقل چون شوان است ، وعلماء طامع و مقلد چون‌گرگ و دزد . هان! ای برادران ! رمه‌را از دزد واز گرگ نگاه دارید ! در شب فتنه دزد ، و در روز غیم گرگ نیرو زیادت‌کند ، و شب تاریك‌است ؛ اگر شوانی به نصیحت نکنی ، گرگ و دزد رمه را تاراج کنند ، و غرامت بر تو باشد . مگوی ! که آنچه بر من بود بکردم ، و رمه به چراگاه بردم ؛ رمه

به چراگاه بردی ؟ باز آر ! نه که چون شب تاریك گردد ، رمه را در دشت در میان گرگ ، و سباع ، و دزد بگذاری و گویی : آنچه بر من بود بکردم ! . . . به صحرا بر ، و گوش‌دار ، و باز آر ، تا شوانی به نصیحت کرده باشی! واگرنه رمه برتو تاوان‌باشد . هر زیان‌که افتد غرامت برشوان باشد ، ۱۹۶ .

☆ ☆ ☆

اکنون که مقدّمه کتاب را با عنایت پروردگار و محبّت‌های بی دریغ یاران وفادار در « بنیاد فرهنگ ایران » به پایان می‌برم بر خویش لازم می‌بینم که از همکاری‌ارزنده وصمیمانه مشفق فاضل آقای محمّد رضا هدایتی در استنساخ و مقابله منظم نسخه‌ها و تهیّه واژه نامه متن صمیمانه سپاسگزاری کنم .

دانشمند عبدالحمید مولوی از کتاب شناسان و فضلای مشهور و خیر اندیش خراسان عکس‌هایی را که در صفحات : ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۳، ۲۵و۲۶ ملاحظه می‌شود برای‌استفاده دراختیار این بنده گذاردند ؛ از لطف ایشان بسیار متشکرم .

همسرم « منصوره » در تنظیم ومطابقه یادداشت‌هایی که به‌سال‌ها از آثار دست نویس متلعق به « شیخ‌احمدجام » فراهم آمده و به‌بعضی ازآنها به مناسبت درآغاز و انجام‌این کتاب استناد شده است یاری‌های سودمند ارزانی داشت .

تهران . به تاریخ ۵ شنبه بیست و یکم اسفند ماه ۱۳۵۴ خورشیدی ، مطابق با دهم ماه ربیع‌الاول ۱۳۹۶ هجری ، وموافق با یازدهم مارس ۱۹۷۶ مسیحی .

علی فاضل

متن کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ربّ العالمين ، والعاقبة للمتّقين ، ولا عدوان إلّا على الظّالمين ، والصلاة والسّلام على محمّد ، وعلى آله ، وأصحابه ، وأزواجه ، وذرياته ، واتباعه الطّيبين الطّاهرين ، وعلى جميع الانبياء والمرسلين .

خواجه امام زاهد ، شيخ‌الاسلام ، قدوة الابدال ، الداعي‌الى‌الحق المشفق على الخلق ، حاكم العدل في بلاد الله ، **ابونصراحمد بن ابى‌الحسن النامقى الجامى** قدّس الله روحه العزيز خواست که در دوستدارى ، و هوا خواهى ، ودعا گويى سلطان عالم : شهنشاه اعظم خلّد الله ملکه وسلطانه ، خاصّيّتى نمايدبردعا گويان ؛ هرچند نگريست‌استحقاق‌آن نداشت که به هيچ نوع از انواع بر کسى زيادت آمدى ، که بردرگاه شاه جهان وپيش تخت‌سلطان عالم ، شاهنشاه‌اعظم ، سرورمشرق‌ومغرب خسرو خراسان ، وپهلوان جهان ، وخورشيد زمين وزمان ، وسرورغر مؤمنان ، و عدوّ بى دينان ، و ولى مسلمانان ، وملجأ درويشان ، وپشت وپناه ضعيفان : **سنجر بن ملكشاه بن الب ارسلان** خلّد الله ملکه ، ودرسايهٔ دولت او چندان امراى با شجاعت ، ودين داران با صلابت ، ومبارزان

شیر گیر ، وعدو بندان بی‌نظیر ، ویلان فرهاد زور ، وغلامان شمشیرزن، وسرهنگان لشکرشکن ، و وزیران جاماسپ عقل، وخردمندان صدیق نقل ، وندیمان هشیاردل ، واامامان‌فاضل ، وخادمان‌بابرکت ، ومقبلان باسعادت ، وسروران‌بافرهنگ ، ودلیران شیرچنگ ، همه ازیکدیگر زیباتر ونیکوتر .

چون چشم احمد براین لشکر ، وبراین تعبیه افتاد ، گفت : من خود را به چه نوع این جا پیدا توانم آورد ، و درچنین لشکری ، ودر چنین زمره ای ، خود را به چه آشکارا توانم کرد ؟ هم از فرّ ، و اقبال ودولت ، وسعادت سلطان عالم خلّد الله ملکه الهام ربّانی در آمد که : اگر می‌خواهی که درباب سلطان عالم خلّد الله ملکه ، ودر دعا گویی وی خود را خاصیّتی نمایی ، چنان که تا فردای قیامت ترا واورا نیك افتد ، بر نام او کتابی ساز ، تا پیوسته دعا گویان در آن می نگرند ، وذکر تو واو برزبان می‌رانند ، وخاصّ وعامّ ، ووضیع وشریف ، ازآن بهره می گیرند ، ودر مجلس ودرمحفل ذکر وثنای او تازه می‌دارند ؛ که‌سلطان جهاندار وجهان‌آرای شاه مبارك است ، واز وجوداوضعیفان را آسایش هاست ، و در تخت و بخت او ، و در درگاه او مسلمانان را راحت هاست ، و در آسمان رفعت او اقبال ها و دولت هاست ، که او مؤمنان ودرویشان را آفتابی دُر فشان است ، و قمری رخشان است ، و نجمی انور است ، و خورشیدی ازهر است ، و جسمی مطهّر است ، وشخصی معطّر است .

شاهی که : کان جود و سخاست ، و معدن صدق و وفاست و ولّی اولیاست ، وعدوّ اعداست ، وسلوت دلهاست ، وفرج غمهاست ، وراحت

روح هاست ، ومعین مظلومان است ، ودستگیر ضعیفان است .

چون این خاطر از حق سبحانه و تعالی درآمد ، این دعا گوی گفت : سلطان عالم را درهمه جهان کتب هایی نیکو باشد ، در کتابی که من سازم کجا نگرد ؟ به خاطر این دعا گوی درآمد که : ما ترا کتابی الهام کنیم که مثل این سخن ازهرجایی نیاید .

اکنون احمد بن أبی الحسن النامقی الجامی این کتاب را به الهام‌حق سبحانه وتعالی ، بر نام سلطان عالم خلد الله ملکه ، در ماه محرم سنه عشرین وخمسمائة (۵۲۰) آغاز نبشتن کرد .

چون قلم بر کاغذ نهاد ، از فرّ دولت واقبال سلطان عالم خلّدالله ملکه چندان فیض [1] والهام ربّانی درآمد ، وچندان کاروان های لطف و کرم و جود [2] درآمد ، **تا این کتاب را ابتدا کردیم و از دل به کاغذ آوردیم نه از کاغذ به کاغذ بردیم** : وچه عجب باشد که فرّ دولت ، واقبال شاه جهان که ملجأ مشرق و مغرب است ، برفهم و خاطر این دعا گو تابد ، تا اوچنین کتابی بر نام سلطان عالم خلّدالله ملکه انشاء کند ، که دریمن یمین او ، ودرسعد سعادت او [3] چندانی رحمت وبرکت است که برهمه جهانیان تافته‌است ، وخاص وعام ، ودرویش وتوانگر همه‌نصیب یافته اند ، ومی‌یابند ، وجمله به شکر او زبان بر گشاده اند .

این دعا گوی نیز خواست که با دوستان وبرادران موافقت نماید وشکر وثنا ودعا بهترازاین ندید ومفیدتر که بر نام سلطان عالم خلّدالله ملکه ، این کتاب براین‌نهاد تمام کند ، تادوست ودشمن ، وخاص وعام

۱ ــ د : مدد .

۲ ــ د : ... ونفرهای فضل‌وجود واحسان او...

۳ ــ ه : ودر سعادت سعد او.

و وضیع و شریف ، تا دامن قیامت می‌خوانند ، تا دوستان شادمان و فرخنده می باشند ، و دشمنان مقهور و گدازنده می باشند ، و هردو را جاوید باد بحق محمد و آله اجمعین .

چند گاه است تا ما را به دعای سلطان عالم فرموده اند ـ وآن خود پیوسته گفته می‌آمده است ـ **اما غرض از نبشتن این کتاب نه‌آن بوده است تا فضلی نموده شود ، ویا فصلی گفته آید** ؛ مقصود از این کتاب آن است که هر کس که کسی را دعایی ، یا ثنایی ، یا فضلی ، یا شعری گوید درپیش روی آن کس ، چون از فرا پیش او فراتر شود ، زان نیز کم گویند ، وآن مندروس شود ومنسوخ گردد ، **اما چون کتابی باشد که خاص وعام در آن می‌نگرند ، واز آن بهره می‌گیرند ، آن ذکر هرروزه تازه تر و مشهور تر گردد** ، و تا دامن قیامت آن ذکر به جای خویش باشد ، واین دعا می‌رود .

وکاری که کسی می‌کند باید که فایده همه نگاه دارد : اما اگر این کتاب‌را به تازی‌کردمی خاص را واهل فضل را فایده بودی ، وعام بی‌نصیب ماندی ؛ پس ما این کتاب را به پارسی انشاء کردیم ، تا هم خاص را و هم عام را بهره باشد واین‌کتاب‌را : روضة المذنبین وجنة المشتاقین نام نهادیم تامذنبان‌دراین‌مرغزارچرامی کنند ، ومشتاقان‌دراین جنّت‌تماشامی کنند **و این کتاب از بهر شکسته دلان و گناه کاران عارف مخلص راست ،** تا ایشان در این مرغ زار لطف لطیف چرا می کنند ، واعتصام خویش به فضل خداوند خویش کنند ، ومارا به دعا یاد دارند .

و از این نوع سخن که در این کتاب است ، و این امیدها که گناه کاران را در این روضه است ، کم کسی گفته است ، **واین‌سخن هر عامی را نشاید ، واین حدیث در نیابند** ؛ امّاهر گناه‌کاری که اومردمؤمن

و عارف مخلص باشد، چون این سخن بشنود شاد شود، و به بدکاری [1] خویش از رحمت خدای نومید نگردد ـ و هر گناهی که نه او از سر استحلال وانکار باشد، و می داند که ناکردنی است، خدای عزّوجلّ همه را بیامرزد إن شاء الله؛ و در این یك فصل نیك تأمّل باید کرد که غرض از این کتاب این بوده است.

دیگر؛ دیر گاه بود تا این دعاگوی‌را می‌بایست تاسلطان عالم‌را خلّد الله ملکه دعوتی نیکو سازد، امّا اسباب آن میسّر نگشت. چون این الهام درآمد ازحق سبحانه وتعالی که: این کتاب را انشاء کنی بر نام سلطان عالم؛ این‌دعاگوی‌سخت‌شادشد، وشکر کردخدای‌عزّوجلّ را، و گفت اینك اسباب دعوت راست آمد. آن دعوت طعام و شراب و آن مهمانی خود هر کسی سازد! و آن جز نصیب نفس، و گوشت وپوست وهوانباشد، امّا این‌دعوت تادامن قیامت‌بماند، وجمله گناه‌کاران امّت محمّد صلّی الله علیه وآله وسلّم با سلطان عالم بر این خوان رحمت بنشینند، و روزی خویش می‌خورند، ودعا وثنای شاه جهان می گویند.

وشرط نیست‌ملوك‌وپادشاهان‌را، ومهتران وعزیزان‌را تنهادعوت ساختن به خوردن، وایشان را مفرد برخوان نشاندن؛ آنچه در توان این دعاگوی درآمد، این دعوت بساخت تا بر طفیل سلطان عالم همه امّت محمّد صلّی الله علیه وآله وسلّم برین [2] خوان تماشا می کنند، دعا وثنای او می گویند إن شاءالله تعالی، که خدای عزّوجلّ قبول کند.

۱ ـ م: بدکرداری.

۲ ـ م: بدین.

و هر که این کتاب بر خواند باید که به اعتقاد درست بر خواند واین اعتقاد که در اوّل کتاب نوشته است معتقد خویش سازد ، اگر به پری روی زمین گناه دارد به یك استغفار وندامت ایزد سبحانه و تعالی همه را بیامرزد ان شاء الله تعالی . واین سخن نه از سر مجازی می رود بلکه ازسر تحقیق ، وصدق ، وصفاوت ایمان می‌رود ، وازنور دل وهدایت خدای عزّوجلّ می‌رود ؛ بر تصدیق این حدیث آیات قرآن ، و اخبار محمّد صلّی الله علیه وآله وسلّم بگویم .

امّا امروزدرخت آخرالزّمان شاخ بربالا کشید ، وسایهٔ خویش بگسترانید ، واغلب خلق رخت در سایهٔ او فرو نهادند ، و همه به میوه این درخت طمع کردند ، واغلب جهانیان یك رنگ ، ویك طبع ، ویك خو شدند که چنین گفته اند : **اَلْمَرْءُ یَشْبَهُ بِزَمٰانِهِ** ، و سنّت و شریعت رسول صلّی الله علیه وآله وسلّم غریب شد ، چنان که خبر بدان ناطق است : **قال رسول الله صلی الله علیه و آله : اَلْإِسْلامُ بَدَأَ غَرِیْباً وَ سَیَعُوْدُ غَرِیْباً کَمٰا بَدَأَ فَطُوْبٰی لِلْغُرَبٰاءِ** .

وغریب در این روزگار سخت خوار است ، وهزاریکی برغرباء می‌سلام نکند . اسلام هم امروز این رنگ دارد : همه حرمت وحشمت آن کسانی راست که سرمایه همه‌شرهاوفسادها ایشانند . وخمر خورند ولشکر اسلام جز به فساد مشغول نه اند ، وملك خود بی‌فساد وبی‌خمر خوردن میسّر نمی گردد ، وسخن علما ودانشمندان افسانه شده است ، وبه وعظ واعظان کار نمی کنند .

هر کجا که ازاین دانشمندی ، حرام خواری ، وحرام گفتاری[1]

۱ ـ د : بدگفتاری .

است چنان که درخور کار ایشان باشد که مسلمانان را بد گوید و بد خواهد عزّ او راست، وسخن سخن او، و قول قول او، تا کارها چنین باشد که می‌بینید.

این کتاب از بهر آن کردیم تا باری به بد کاری خویش از رحمت خدای نومید نشوند، که آنگاه به یکبارگی سر در بیابان هلاك نهند ــ چون بد می‌کنند، ومی‌دانند که بد می‌کنند، واعتقاد دارند که این بد است وحق را مقر باشند مگر نجات یابند؛ چنان که از رسول ﷺ روایت است:

یَأْتِی عَلَی النّاسِ زَمانٌ اَلْمُقِرُّ بِالْحَقِّ فِیهِ ناجٍ. قالُوا یا رَسُولَ اللهِ فَأَیْنَ الْعَمَلُ یَوْمَئِذٍ؟ قالَ: لا عَمَلَ یَوْمَئِذٍ.

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌فرماید که: روزگاری درآید: برمردمان که هر که به حق مقر باشد او ناجی باشد. یاران گفتند یا رسول الله! کار کردن کجا شود؟ گفت: آن روزگار که کار چنین گردد، کار نباشد.

چون ما دراین روزگار افتادیم، و با ما بدین صلح می کنند، ناجوانمردی وبدبندگی نباید کرد بیش ازاین که بکردیم، باری حق را وکار حق را مقرّ باید بود، وبه رحمت خدای امید می‌باید داشت تامگر نجات یابیم ان شاء الله.

وهم روایت است از رسول ﷺ که: روزگاری بر امّت من درآید که از ده نُه منکر حق باشند، ونرهد از شرّ آن روزگارمگر مؤمنی و مؤمنه مخلصی. می‌دانم که **قومی از ناشناختگان وحسودان بر ما سخریت می‌کنند، وگویند: این‌چیست که او می‌گوید؟ گناه‌کاران را برگناه کردن دلیر می‌کند!** نه چنان است؛ مردمان در مثل می گویند: «دایه

که از مادر مهربان تر باشد پستانش بباید برید ! » .

ما این لاف نه از خود می زنیم ؛ ما این کتاب بر قول خدا ، و بر قول رسول صلی الله علیه و آله بنا کرده ایم ، و خدای عزّوجلّ می گوید : **قُلْ یٰا عِبٰادِیَ الَّذِیْنَ اَسْرَفُوا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ**

هم حق سبحانه و تعالی می گوید فرا داود علیه السلام که : **یا داود ! بَشِّرِ الْمُذْنِبِیْنَ وَ اَنْذِرِ الصِّدِّیْقِیْنَ** .

ما از خدای عزّوجلّ بر بندگان او مهربان تر نتوانیم بود ؛ امّا مردم خسیس طبع ، ولئیم سیرت را طبع چنین سخنان نباشد ، و از سر خسیسی ، ودون همتّی خویش درکارها نگرند . امّامردموحّد ، مخلص کریم طبع ، ازسر کوی توحید وشناخت ومعرفت خویش نگرد . امّا بدان که سه قومند : کریمان اند ، ومطمعان اند ، ولئیمان اند ؛ وهر قومی را دراین طریق مرادی وهمتّی است :

مطمع جز به طمع و به رشوت راه نیابد ، ولئیم جز از بیم زخم وزندان به درگاه نیاید ، و کریم جز به چینهٔ لطف و کرم بر دام لطف نیاویزد . و مؤمنان عارفان قومی کریم طبعانند : نه از بیم سیاست به درگاه شوند ، ونه نیز به طمع وبه رشوت ـ اگر چه گناه کار باشند ـ چون عارف ومخلص باشند ، همه عزیزان درگاه باشند ، (و) برگزیدگان الله باشند ؛ همه دوستان و کریم طبعانند ، باری با ایشان برحسب همتّ ایشان کار کنند . هرآن مؤمنی که تو گویی که او کمترین مؤمنان است ، اورا باهمه خلق خدای برابر کنی ـ به جز ازمؤمنان ـ اگر از همه افزون نیاید آن گاه این سخن برمن رد کن .

امّا ما می‌بینیم که قومی ازاین مؤمنان ازطاعت وعبادت لاغرند لابد مرغزاری بایست تا ایشان درآن مرغزار چرایی بکنند، و فربه شوند، وقوی دل وقوی ایمان گردند، و صدق و یقین واخلاص ایشان قوی گردد، و از خدای عزّوجلّ به بدکاری خویش نومید نگردند، ودر این‌مرغزار رحمت چرایی بکنند، وعقبهٔ خوف باز گذارند، وراه نجات بازیابند.

مامرغ زاری‌پیدا کردیم، وخوان‌رحمت‌بنهادیم، هر که‌مهمان آید فرمان اوراست، وهر که نیاید لاغر و گرسنه می‌باشد اوداند. ما این کتاب را از بهر مذنبان ومجرمان، ونیازمندان ساختیم؛ **هرکه‌سیر است از زبر سیری طعام نشاید خوردن.**

واین کتاب را بر بیست و سه (۲۳) باب نهادیم تا اگر کسی خواهد که ازاین ابواب وفصول بنگرد بروی‌آسان باشد، وبالله العون والتّوفیق.

امّا برادران ما بدانید که هیچ کار نیست که در آن قال و قیل نگفته اند که خدای عزّوجلّ داند ، وقومی را آن خوش‌آمد ، وقومی را ناخوش آمد ، و هیچ کس نه دست از کار بازداشت [1] ، ونه زبان از گفتار فرو داشت . ما نیز این کتاب بساختیم ؛ هر که را خوش آید بر گیرد ، وبرخواند ، و دراندیشد ، وراه صواب بر گیرد ، ومارا به دعا یاد دارد ، وهر که‌را خوش نیاید در این ننگرد از این کتاب ونفع این بی بهره ماند ، وما را بس زیانی ندارد ، وخدای عزّوجلّ هر دو قوم را برحسب اعتقاد ایشان جزا دهد .

امّا تا کسی نباشد که اورا قبله فضل ، وجود ، و کرم او باشد او این‌سخن قبول نکند . هر که اوراچشم برعبادت ، وطاعت ، وسره مردی

۱ــ م : برداشت .

خویش افتاده است ، مپندار که او حرف ازاین بشنود ، و این سخن در گوش او شود ، و در دل وی جای گیرد ؛ هیچ طاعت بین ، و هیچ مقلّد از این سخن فایده نتواند برد ، جز بشولیده روزگاری ، وگناه کاری که از خویشتن واز روزگارخودنومید باشد ، وهمه امید او به رحمت خدای باشد ، آن گاه این سخن او را بردهد . زیرا که از آب تشنه لذّت یابد ، واز طعام گرسنه لذت[۱] یابد ، سیرخورده از آب وطعام چه لذّت یابد ؟

همچنین مؤمن گناه کار قدرمغفرت ، ورحمت ، ولطف ، وکرم او داند : یاران رسول ﷺ از آن بهترین مؤمنان بودند ، که ایشان وحشت کفر و ضلالت کشیده بودند ؛ چون به اسلام در آمدند ، قدر اسلام بدانستند . در حکمت حکما و مثل مردمان در است که گویند ، بیت :

تا به آب تلخ ناید نرّه گور او بنشناسد مزه ازآب شور

ونیز گفته اند ، بیت :

مرغی که خبر ندارداز آب زلال منقاردرآب شورداردهمه سال

این حدیث چنان نیست که کسی تواند گفت که این چه سود است ؟ ما این کتاب را بنا کردیم برقول خدا ورسول ، وبرراه علم ، ومعرفت ، وعقل بنا کردیم ، واین را **روضة المذنبین** از آن نام نهادیم که : بسیار جا باشد که چراگاه باشد وآبخور نباشد ، وبسیار جا باشد که آبخور باشد و علف زار نباشد ؛ امّا در این مرغ زار هم علف زار باشد و هم

۱ــ م : مزه .

آبخور . هر که دراین مرغزار چرا کند زودفربه شود ، واین کتاب‌را **روضة‌المذنبین** از این نام نهادیم .

امّا آن مؤمنان ومذنبان را که ایشان عاقل ، وعارف ، ومخلص باشند ایشان را نگریستن دراین کتاب مسلّم باشد ؛ امّا آن کسانی که ایشان نه عاقل ، و نه عارف ، و نه مخلص باشند ، ایشان را نگریستن دراین کتاب مسلّم نیست ، زیرا که ایشان را خواندن این کتاب جز انکار ، وخسارت بار نیاورد . واین از آن گفتم که مرغ زار گناه‌کاران است که مطیعان و عابدان را خود به شرب عبادت و پنداشت پرورده وبرآخور مراد بسته اند ، وبرشرب آن فربه گشته اند .

امّا این قوم گناه کاران ، و شکسته دلان ، که سر افکندهٔ جرم خویش اند ، وعمر به باد دادگان اند ، وخجل وتشویر زده تقصیر اند ، ودر دام صیّاد گرفتارند ، وکاردمشیّت به تقدیر حکمت برحلق ایشان نهاده اند ، وایشان‌به‌دیدهٔ‌معرفت‌درظل حمایت‌وهدایت‌متحیّر ، وجان به لب‌رسیده‌ودل ازدل بر گرفته ، ودرانتظار رحمت او که : آخرمارا برما نگذارد وبه کرد ما باما کار نکند ـ چون ایشان چنین کوفته روزگار باشند ، واز خود وکارخود نومید باشند ، لابد ایشان را امید می باید ، وریش ایشان را مرهمی باید ، و آتش ایشان را آبی باید ، که ایشان ضعیف ، وشکسته دل ، ونومید ، ولاغرند ـ لابدمرغزاری‌باید تا ایشان درآن مرغ زار بگردند وفربه شوند ، تادرصف مهجوران نومیدنمانند لابد از شربت **لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ** مرهمی باید ساخت ، و عصایی به دست ایشان باید داد ، تا ایشان به قوت آن از عقبه خوف باز توانند گذاشت،ان‌شاء الله . آمدیم به‌اوّل‌سخن،واوّل‌باب که باب‌توحید است :

باب اول :
در توحید وشناخت حق سبحانه وتعالی

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، احمد بن ابی الحسن النّامقی الجامی قدّس الله روحه العزیز گوید که : درتوحید ، وشناخت حق سبحانه و تعالی سخن بسیار گفته اند ائمّه دین رحمة الله علیهم ، وسخن به جایی رسانیده اند که از حدّ[1] بیرون برده اند ؛ و چون به حقیقت درآن نظر کردم ، آن همه عصبیّت است ، وازعصبیّت ، وهوی وجدل ، نور دل نخیزدبلکه ضلالت ، و کینه ، وتعصّب ، وجنگ ، وفتنه وشور ، وشغب ، وامثال این خیزد . خاصّهدراین روزگار که چندهزار مؤمن موحّد مخلص را بکشتند دراین یك مسئله که آن را هیچ مایه نیست ، وآن این است که : قومی از امّت می گویند که : خدای را به عقل توان شناخت ، وقومی گویند که خدای را به تعلیم توان شناخت واین هردو ازسر تعصب ، وحسد ، وعصبیّت خاسته است ، وبدین چیزها نظر دین ودقایق ایمان نباشد ، ودرحقیقت بدانید که : توحید گفتن از

---

۱ ــ م : حکم .

ایمان جداست ، وشناخت خدای عزّ وجلّ وصفات او از گفتار جداست؛ زیرا که توحید گفتن ، وایمان گفتن به تقلید معلّم بتوان شناخت ؛ امّا شناخت حق سبحانه وتعالی جز به هدایت هادی نتوان شناخت . زیرا که اگر به عقل توانستی شناخت ، همه عاقلان خدای شناس بودندی و نیستند ، واگر به معلّم بودی هر که تعلیم یافتی خدای شناس بودی وچنین نیست .

پس به حقیقت بباید دانست که هر کەرا به نورهدایت ، وچراغ معرفت ، دل اورا روشن ونورانی گرداند ، اورا به خود شناسا گرداند ، چنان که در کتاب عزیز خویش می گوید : أَفَمَنْ شَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ لِلإِسْلامِ فَهُوَ عَلىٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ . ورسول ﷺ گفت : إِذا دَخَلَ النُّورُ الصَّدْرَ انْشَرَحَ وَانْفَسَحَ ؛ قِيلَ هَلْ لِذٰلِكَ مِنْ عَلامَةٍ يُعْرَفُ بِها ؟ قالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِه : أَلتَّجافِي عَنْ دارِ الغُرُورِ ، وَالإِنابَةُ إِلىٰ دارِ الخُلُودِ ، وَالإِسْتِعْدادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ النُّزُولِ .

پارسی (این آیت و) خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌فرماید که : هر که خدای تعالی دل اورا شرح کرد ، چنان که در کتاب عزیز خویش می گوید در حقّ رسول ﷺ : أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ؟ ای نه دل ترا ما باز گشادیم ؟ اگر نه تو چه دانستی که ایمان ، وتوحید ، و کتاب ، وشریعت چه‌باشد ؟! هم‌چنین‌است آن همه مؤمنان : هر کەرا دل او به الماس بی‌نیازی شرح کردند ، واز مایهٔ لطفش غذا دادند ، واز فضل وشربت ازلی پرورش یافته است ، او بر نور و هدایت است از حق سبحانه وتعالی ؛ وچون آن نور وهدایت در دل بنده آید ، آن دل فراخ

گردد، وشرح وبسطی در او پدیدآید ، که هرچه مخلوقات است دراو ناچیز گردد ، وخداوند این‌دل‌بدان نورشناسا گردد، ونشان‌آن کس‌آن است که این سرای غرور را دشمن ، و ناچیز ، و بی‌اصل انگارد ، و باز گرددبدان‌سرای شادی وجاوید ، وپیش‌ازمرگ اورا ساخته باشد .

هر که خدای شناس ، وموحّد باشد ، نشان او این باشد ، واین جز به فضل ، و جود ، و کرم او نتوان یافت ، چنان که می گوید : **ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشٰاءُ** ؛ وجای دیگر می گوید : **يُضِلُّ مَنْ يَشٰاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشٰاءُ** ، وجای دیگرمی گوید : **وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُوراً فَمٰا لَهُ مِنْ نُورٍ** ، و جای دیگر می گوید : **مَنْ يَهْدِ اللّٰهُ فَلاٰ مُضِلَّ لَهُ ، وَ مَنْ يُضْلِلْ فَلاٰ هٰادِيَ لَهُ**[1] ؛ ورسول‌صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم‌می گوید: **بُعِثْتُ دٰاعِياً وَمُعَلِّماً وَلَيْسَ إِلَيَّ مِنَ الْهِدٰايَةِ شَيْءٌ ، وَبُعِثَ إِبْلِيسُ دٰاعِياً وَ مُزَيِّناً وَلَيْسَ إِلَيْهِ مِنَ الضَّلاٰلَةِ شَيْءٌ ، بَلِ اللّٰهُ يُضِلُّ مَنْ يَشٰاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشٰاءُ** . شناخت حق سبحانه وتعالی این بود که از سرچنین هدایت برخیزد ، واین به تعلیم‌هیچ معلم راست نیاید، مگر به عون وهدایت‌او .

هر که خدای عزّوجلّ را به تعلیم معلّم شناسد ، هرگز از ایمان او بوی شناخت نیاید . وایمان به تقلید هرگز از شرك خالی نباشد : زیرا که تا معلّم نگوید ، یا تعلیم نکند که چنین است ، یا چنان است این متعلّم نتواند گفت آری همچنین است ؛ و از هرچه گفت ونشان است از غیرآن ، همه شرك است نه توحید . امّا روا باشد که کسی لفظ توحید بر کسی نرم کند ، واو را بیاموزد وآن کس‌آن

۱ ـ ر . ف : فهرست آیه‌های قرآنی در آخر کتاب .

قول که ازمعلّم آموخته باشد همچنان می گوید ، اورا هرگز از توحید وشناخت هیچ خبر نباشد ، ولفظ ایمان هم چنین است .

امّا به حقیقت باید دانست که ایمان بنده بی هدایت خدای ، همچون ایمان منافقان است ؛ امّا اگر هدایت باشد ، وتعلیم معلّم نیز با او یار گردد ، سود برسود باشد . و نگر از سر پنداشت و ناشناخت خویش دراین سخن ننگری ، که این سخن‌را شرح وشاخه های بسیار است ، امّا خردمند ، واهل معنی ، واهل معرفت را این قدر بسنده است .

امّا برادران و عزیزان ما ! بدانید که در توحید ، و ایمان ، ومعرفت ، وعقل ، ونظر ، سخن بسیاراست اگر به شاخه های آن بیرون روم آن را مُنتها نباشد ؛ امّا به حقیقت باید نگریست ، و در اصل سخن تأمّل باید کرد ، تا بدانی که شناخت چیست ، واصل شناخت حق تعالی از چه خیزد ، آن گه کار آسان شود .

اصل این سخن نگاه باید داشت که جز به نور هدایت هادی اورا نتوان شناخت ، وآن به کسب بنده نیست ، بلکه به شرح دل است وعطای [1] خدای است عزّوجلّ ، هرگز بنده به شکر این عطا نرسد . ایمان ومعرفت عطای خدای عزّوجلّ می باید دانست ، امّا مقدمات معرفت باید برزید [2] تا او روی به تو نماید ، اگر هست واگر نیست آنچه برتست باری بکرده باشی ، و فرمان خدای عزّوجلّ به جای آورده باشی .

۱ــ م : هدایت .   ۲ــ م : ورزید .

امّا به حقیقت باید دانست که مقدّمات معرفت چیست : متابعت عقل و نظر است به دلالت هدایت ومعرفت ؛ پس آن که چون این نظر صحیح افتاد ، و تو برسر کوی معرفت آمدی ، اگر آن جا به تعلیم معلّم حاجت افتد که ترا بگوید که لفظ ایمان چون ، وتوحید چون باید گفت ، وترتیب آن چون است روا باشد که این و مانند این را به تعلیم حاجت باشد ، وبی تعلیم نیز روا باشد . **وَرُوِیَ عَنْ رَسُوْلِ اللهِ اَنَّهُ قَالَ : بُنِیَ الْاِسْلامَ عَلیٰ خَمْسٍ : شَهادَةِ اَنْ لا اِلٰهَ اِلاَّ اللهُ وَاَنَّ مُحَمَّداً رَسُوْلُ اللهِ ، وَاِقامِ الصَّلاةِ ، وَاِیْتاءِ الزَّکوٰةِ ، وَصَوْمِ رَمَضانَ ، وَحَجِّ البَیْتِ .**

واین هرپنج را به تعلیم حاجت است ؛ امّا خدای شناختن ازاین دوراست ، واین با شناخت هیچ مناسبت ندارد ، ونه این چیزهای دیگر که گفته آمد . خدای را جزبه هدایت خدای نتوان شناخت ، وتوحید گفتن از توحید دانستن جداست ، و ایمان گفتن از ایمان دانستن جداست .

پس از شناخت حق سبحانه وتعالی اصل همه کارها توحید است وایمان به‌اخلاص ، واعتقاد درست‌است ؛ زیرا اگر کسی صدسال عبادت کند که توحید نه پاك گوید ، و ایمان نه به اخلاص دارد ، وبه اعتقاد درست نباشد ، همه روزگار وی ضایع باشد . چنان که شنیدی که شناخت چیست ، توحید وایمان نیز بشنو تا بدانی :

امّا بعد بدان که اصل توحید و ایمان آن است که اقرار دهی که خدای عزّوجلّ هست ، و یکی است بی چون ، وبی چگونه ؛ که

هیچ چیز بدو نماند ، واو به هیچ چیز نماند ، و همیشه بود ، و همیشه باشد ، وازهمه چیزها بی‌نیاز است ، وهمه چیزها بدو نیازمند : توانای بر کمال ، پادشاه بی زوال ، قدّوس بی عیب ومثال ، احد بی شریك وبی انباز ، غنی بی معین وبی نیاز ، جبّار بی قهر و بی نقصان ، قهّار بی عجز و بی اعوان ، زنده بی‌کالبد وبی‌جان ، صانع بی‌اعضاء وبی‌ارکان، خالق بی‌آلت و بی فکرت ، رازق بی بخل وبی ریبت ، سلطان بی ندیم و بی وزیر ، ملك بی مونس و بی مشیر ، کریم بی طبع و بی سجیّت ، رحیم بی دل و بی رقّت ، صمد بی نقص و بی آفت ، احد بی تألیف وبی تجزیت ؛ همه خلق را بدو آرام وبدو نیاز ، واو از همه بی‌نیاز .

هرچه در فهم آید که پادشاه ما چنان است ، وی نه جنس آن است ، بلکه آفریدگار آن است . همه وصف وصافّان ، و همه مدح مدّاحان ، وهمه توحید موحّدان ، در صفات جلال وی ناچیز نماید . گفتنی اورا از گفتن باز ندارد ، وشنیدنی اورا از شنیدن باز ندارد ، ودیدنی اورا از دیدن باز ندارد . وهمه خلق را بیافرید نه از بهر آن که اورا به خلق حاجت بود ، ولیکن از بهر اظهار قدرت را ؛ وهمه‌را روزی می دهد نه ازبرای عبادت ایشان را ، لیکن ازبرای اظهار لطف ونعمت را . در همه اسماء ، وصفات خود بی شبه ومانند است ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيْعُ البَصِيرُ .

دیگر همچنان که به خدایی او اقرار دهی ، وبه جمله پیغمبران ورسولان او اقرار دادی که ایشان‌همه حق بودند ، وراست گوی بودند اوّل ایشان آدم بود صلوات الله علیه ، وآخر ایشان محمّد مصطفی صلّی الله علیه وآله وسلّم

و فاضلترین همه پیغمبران بود ، و پیغمبری بدو مهر شد ، وما راستی دیگر پیغمبران به قول وی دانستیم ، که کتابی چون قرآن بیاورد ، وبرعرب خواند ، واز دشمنان درخواست که مانند این سورتی ، یا ده آیت بیارید ، وایشان فصحاء ، وبلغاء جهان بودند ، و دشمن وی بودند و برقهر وی حریص بودند ، و خون وخواستهٔ خویش می بذل کردند در عداوت وی ، و این قرآن به لغت ایشان بود ، اگر می توانستندی آورد مانند این قرآن ، بیاوردندی ، تا اورا مقهور کردندی ، چون نیاوردند دلیل‌عجز ایشان ظاهر شد که قرآن‌معجزه بود مر محمّد را ﷺ ووحی خدای بود عزّوجلّ ، و کلام بی عیب ، وبی ریب او بود .

ونیز معلوم باشد که : کتاب‌های خدای عزّوجلّ همه هم چنین باشد ، چون : تورات ، وانجیل ، وزبور ، ودیگرصحف پیغمبران ؛ زیرا که می قرآن گواهی دهد بر تصدیق این دیگر کتاب ها ، چنان که گفت : **مُصَدِّقَ الَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ** ؛ و مانند‌این درقرآن بسیار است .

و نیز درست شده باشد که : فرشتگان خدای همه حقّ اند ، وایشان بندگان، وفرمان برداران ویند، فرزندان ودختران‌وی نه‌اند . ونیز درست شده باشد که : قیامت ، وحساب ، وترازو ، وثواب ، وعقاب وقصاص میان ظالم و مظلوم همه حقّ است ؛ زیرا که قرآن گواهی می دهد بر تصدیق این همه ، چنان که می گوید : **وَلٰکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلٰائِکَةِ وَالْکِتٰابِ وَالنَّبِیِّینَ** .

این‌است‌شرایط ایمان که مجمل گفته‌آمد؛ هرچند که این‌جمله راتفصیلات بسیار است ، ویاد کردن‌آن دراین کتاب ممکن نگردد که

دراز گردد. امّا قول بنده که بگوید : **لاإِلٰهَ إِلاَّاللهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ** ، عبارت است از این جمله که یاد کرده آمد ؛ وهر که از این یکی را انکار کند ، قول : **لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ** ، را انکار کرده باشد یا مشبّه باشد ، یا معطّل ، وپای از حدّ مسلمانی بیرون نهاده باشد ، وگمراهی او معلوم باشد ، وبالله التّوفیق .

باب دوم

در بیان کردن سنت و جماعت

شیخ الاسلام، قدوة الابدال، قطب العالم، احمد بن ابی الحسن النّامقی الجامی قدّس الله روحه العزیز گوید:

بدان که شرایط سنّت و جماعت بسیار است، و دانستن آن از فرایض است، همچنان که دانستن نماز، وروزه، وزکاة، و حجّ، این همچنان فریضه است بلکه فریضه تر؛ زیرا که اگر در نماز و روزه وفریضه های دیگر خللی افتد، چون نه به عمداً باشد معفو عنه باشد. امّا اگر در سنّت و جماعت خلل افتد، مرد مبتدع گردد، و عذاب خدای به حکم بر مبتدع واجب باشد؛ و از بدعت[1] حذر باید کرد چندان که بتوانی[2]. و در این اخبار بسیار است، و همه اخبار صحیح است، وما از این اخبار اسناد بیفکندیم تا مطوّل نگردد.

قَالَ رَسُوْلُ اللهِ (ص): رَحِمَ اللهُ خُلَفَائِی. قِیلَ یَا رَسُوْلَ اللهِ،

---

۱ ــ م: مبتدع.

۲ ــ د: وبه سنت وجماعت رغبت باید کرد چندان که بتوانی.

وَ مَنْ خُلَفاؤُكَ ؟ قالَ : اَلَّذينَ يُحيُونَ سُنَّتي وَ يُعَلِّمُونَها عِبادَ اللهِ.
پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می گوید که : رحمت خدای بر خلیفتان من باد ! گفتند یا رسول الله ، خلیفتان تو که اند ؟ گفت : آن کسانی اند که سنّت مرا زنده دارند ، و در بندگان خدای تعالی می‌آموزند .

وهم‌بدین‌اسناد ، قالَ رَسُولُ اللهِ : يا اَبا هُرَيْرَةَ ! عَلِّمِ النّاسَ سُنَّتي ، يَكُنْ لَكَ نُوراً ساطِعاً يَوْمَ القِيامَةِ ، يَغْبِطُكَ بِهِ الْاَوَّلُونَ وَالآخِرُونَ. پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می گوید : یا اباهریرة بیاموزمردمان‌را سنّت من تاترا روزقیامت نوری باشد رخشان، وتابنده ،وفراخ ، چنانکه همه خلق به‌تویژوهش برند، وخواهند چون تو باشند .

وهم رسول ﷺ می گوید : اُمِرْتُ اَنْ اُقاتِلَ النّاسَ ، حَتّى يَقُولُوا لا اِلٰهَ اِلاَّ اللهُ ، فَاِذا قالُوها عَصَمُوا مِنّي دِماءَهُم وَاَمْوالَهُمْ اِلاّ بِحَقِّها وَحِسابُهُم عَلَى اللهِ . پارسی خبر چنین باشد که مهتر ﷺ می گوید : فرمودند مرا که جهاد کن بامردمان تا آنگاه که بگویند : لا اِلٰهَ اِلاَّ اللهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ؛ چون‌این‌قول‌بگفتند ، خون‌وخواستهٔ ایشان دربند آمد از من ، و حساب ایشان برخدای است عزّوجلّ ، زیرا که ما اسرار بندگان ندانیم .

از این اخبار‌بسیار است درباب سنّت وجماعت ؛ اگر بدان همه مشغول شویم ، تطویل های بسیار افتد ، وهر که به قول خدای ورسول ایمان دارد ، این قدر که یاد کرده آمد تمام است مرد مؤمن سنّی را ،

وهر که ایمان ندارد ، اورا با سنّت وجماعت چه کار باشد ، اورا ایمان از سر باید گرفت . امّا بدان که مسائل سنّت و جماعت بسیار است ، امّا اساس وقاعدهٔ آن باده مسئله گردد، واز این ده مسئله چاره نیست[۱]، ودانستن آن لابدّ است ، چنان که خبر بدان ناطق است :

قال ابوالحسن بن علی بن محمّد التمیمی ، قال حدثنا ابراهیم بن یوسف البلخی عن عبدالمجید ، عن‌عبدالعزیز ، عن ابیه ، عن نافع ، عن ابن عمر ، قال‌رسول‌الله ﷺ : مَنْ کانَ عَلَی السُّنَّةِ وَالْجَماعَةِ ، کَتَبَ‌اللهُ لَهُ بِکُلِّ یَوْمٍ ، ثَوابَ اَلْفِ نَبِیٍّ مِنَ الْاَنْبِیاءِ ، وَ بَنَی اللهُ لَهُ بِکُلِّ یَوْمٍ مَدینَةً فِی الجَنَّةِ ، وَکَتَبَ اللهُ لَهُ بِکُلِّ قَدَمٍ یَرْفَعُها عَشْرَ حَسَناتٍ ، وَمَنْ صَلّی فِی الجَماعَةِ ، کَتَبَ لَهُ بِکُلِّ رَکْعَةٍ اَجْرَ شَهیدٍ ، قالُوا : یا رَسُولَ اللهِ وَمَتی یَعْلَمُ الرَجُلُ اَنَّهُ عَلَی السُّنَّةِ وَالجَماعَةِ ؟ قالَ : اِذا عَرَفَ مِنْ نَفْسِهِ عَشْرَ خِصالٍ ، اَوَّلُهُ : لا یَتْرُکُ الجَماعَةَ ، وَلا یَسُبُّ اَصْحابِی ، وَلا یَخْرُجُ عَلی هٰذِهِ الْاُمَّةِ بِالسَّیْفِ ، وَلا یُکَذِّبُ بِالقَدَرِ ، وَلا یَشُکُّ فِی‌الایمانِ وَلا یُماری فی دینِ اللهِ ، وَلا یَدَعُ الصَّلوٰةَ عَلی مَنْ ماتَ مِنْ اَهْلِ‌القِبْلَةِ وَلا یُکَفِّرُ اَحَداً مِنْ اَهْلِ التَّوْحیدِ بِالذَّنْبِ وَاِنْ عَمِلُوا بِالکَبائِرِ ، وَلا یَتْرُکُ المَسْحَ عَلَی الخُفَّیْنِ فِی السَّفَرِ وَالحَضَرِ ، وَلا یَتْرُکُ الجَماعَةَ خَلْفَ کُلِّ اِمامٍ بَرٍّ اَوْ فاجِرٍ . فَمَنْ تَرَکَ مِنْ هٰذِهِ الخِصالِ ، خَصْلَةً واحِدَةً فَقَدْ تَرَکَ السُّنَّةَ وَالجَماعَةَ .

---

۱ ــ « شیخ جام » برای یادکرد این ده قاعده اساسی از امهات مسائل «سنت وجماعت» درآثارخویش بمناسبت جایی اختصاص داده است : ر . ف : «مفتاح النجات» باب دوم ، ص۸۳ ، و : «انس‌التائبین» باب چهادم ، ص۴۲ .

پارسی خبر چنین باشد از روایت راویان معتبر که رسول ﷺ گفت: هر که باشد بر سنّت وجماعت، بنویسد خدای تعالی اورا بهر روزی، ثواب هزار پیغمبر از پیغمبران خویش، وبنا کند اورا حق تعالی بهر روزی، شارستانی در بهشت، وبنویسد اورا، بهر قدمی که بردارد وبنهد، ده نیکی؛ وهر که نماز کند در جماعت مسلمانان، بهر رکعتی بنویسد اورا ثواب شهیدی.

گفتند یا رسول الله، مرد کی بداند که او بر سنّت و جماعت است؟ گفت: چون از تن خویش این ده خصلت بیابد، او سنّی وجمعی است: اول آنکه: دست از جماعت باز ندارد. دوم: اصحاب مرا بد نگوید. سوم: براهل قبله بشمشیر بیرون نیاید. چهارم: قضا وقدر را بدروغ ندارد. پنجم: درایمان خود بشك نباشد. ششم: در دین حق ستیهندگی نکند. هفتم: هر که از اهل قبله بمیرد، بر وی نماز روا دارد. هشتم: هیچکس را از اهل توحید و ایمان به گناه کافر نخواند اگر چه آن گناه کبیره باشد. نهم: از مسح کشیدن بر موزه دست باز ندارد در سفر و حضر. دهم: نماز از پس همه مسلمانان روا دارد از نیك وبد.

وهر که از این خصلت‌ها که یاد کردیم دست باز دارد، دست از سنّت وجماعت بازداشته باشد ــ این ده خصلت که بنیاد سنّت وجماعت بر آن است ــ این است بقول این راویان معتمد از قول رسول ﷺ قولاً وفعلاً.

دیگر آنچه ائمه دین واهل سنّت وجماعت بر آن‌اند وپسندیده‌اند

وازسلف اسلام به‌مارسیده است ، این‌ده قاعده است که‌یاد کنیم ، وهیچ کس را از اهل سنّت وجماعت با تو در این خلاف نباشد :

قاعده اول آن است که ، اقرار دهی که ، هر که از بندگان خدای عزّوجلّ ، از مرد وزن ، ونیك وبد ، از آزاد وبنده ، که‌بگفت **لا إلٰهَ إلاَّ اللهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ** ، او مؤمن است ، شاید که زن مؤمنه بدو دهی ، واز وی زن خواهی ، واو میراث مؤمنان یابد ، و مؤمنان از وی میراث یابند ، واحکام مؤمنان بر وی برانند ، و برجنازهٔ وی نماز کنند و وی را به گورستان مؤمنان دفن کنند ، اگر این قول از دل گفته باشد ، وبر این با خدای رسد ، جای وی بهشت بود ؛ واگر از دل نگفته باشد منافق باشد ، به‌ظاهراحکام مؤمنان بر وی می‌رانندبرای قول‌شهادت را ؛ امّا اگر بر آن نفاق با خدای رسد ، جای وی در کفـ اسفل باشد . چنان که حق تعالی می فرماید : **إنَّ المُنٰافِقِینَ فِی الدَّرْكِ الأسْفَلِ مِنَ النّٰارِ .**

ما را دستوری نیست که از هر که این قول بشنویم ، ما وی را به‌تهمتی یابه‌تعصبی نامؤمن خوانیم . چنان که حق‌عزّوجلّ می‌فرماید : **وَلاٰ تَقُولُوا لِمَنْ اَلْقٰی إلَیْکُمُ السَّلاٰمَ لَسْتَ مُؤْمِناً .**

چنان باید که جمله گویندگان **لا إلٰهَ إلاّ اللهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ** را مؤمن گویی ، ومؤمن خوانی ، ومؤمن‌دانی ، وبه گناه کبیره رقم کفر ونفاق بر ایشان نکشی ، وشك در ایمان خویش ، وآن ایشان نیاری ؛ زیرا که حق تعالی گناهکاران را مؤمن خواند ، چنانکه گفت : **وَتُوبُوا إلَی اللهِ جَمِیعاً اَیُّهَا المُؤمِنُونَ .**

ومعلوم‌است که عاصی را به‌توبه فرمایند ، ونشاید قول‌خدای‌را عزّوجلّ خلاف کردن ، ودر آن شك آوردن ، ونشاید قول مؤمنان را وگواهی ایشان را ردّکردن ، وایشان را دروغ زن داشتن ؛ زیرا که هرمؤمنی که او از قول گبری ، یا جهودی ، یا ترسائی ، یا مشرکی ، این قول شهادت بشنود ، و گواهی دهد بر آن که این قول از وی در وجود آمد ، جمله ائمه اسلام فتوی دهند ، وقضات اسلام حکم کنند براسلام او ، پس بهیچ حال نشاید گویندهٔ این قول را نامؤمن‌خواندن. کما قال رسول الله ﷺ : **اُمِرْتُ اَنْ اُقاتِلَ النّاسَ ، حَتّی یَقُولُوا لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ‌اللهِ ، فَاِذا قالُوها عَصَمُوا مِنّی دِماءَهُمْ وَاَمْوالَهُمْ اِلاّ بِحَقِّها وَحِسابُهُمْ عَلَی اللهِ .**

قاعدهٔ دوم آن است که همه چیزهاراجمع داری در قضا ومشیّت ایزد سبحانه وتعالی : هم خیر وهم شرّ ، وهم نفع وهم ضرّ . آنچه خیر است به‌امر ورضا ومحبّت او است ، بدان ثواب دهد ؛ و آنچه شرّ است به‌نهی او است ، بدان عقاب کند ، به‌رضا ومحبّت او نیست تا سفه لازم نیاید ، امّا جمله به‌قضا ومشیّت او است تا قهر وعجز لازم نیاید .

قاعده سوم آن است که جمله یاران رسول را جمع داری در دوستی ، و نیك‌خواستن ، و نیك گفتن و هیچ کس را از ایشان به‌قلیل و کثیر بدنگوئی وبد نه‌اندیشی ، وروانداری که کسی‌دیگر بد گوید ، چنان که حق تعالی گفت : **وَالَّذینَ جاؤُوا مِنْ بَعْدِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْلَنا وَلِاِخْوانِنَا الَّذینَ سَبَقُونا بِالایمانِ وَلا تَجْعَلْ فی قُلُوبِنا غِلاًّ لِلَّذینَ آمَنُوا رَبَّنا اِنَّكَ رَؤُفٌ رَحیمٌ** . خداوند تعالی ما را بستود

که ما ایشان را بد نگوئیم ، و بدیشان دعا وثنا گوئیم ؛ پس نشاید ایشان را بدگفتن . واز جمله ایشان ابو بکر صدّیق را فاضلتر گوئی پس عمر را ، پس عثمان را ، پس علی را رضوان الله علیهم اجمعین زیرا که ایشان نشستند بمقام رسول ﷺ به‌اتّفاق جمله یاران ، و ایشان نصرت کردند مردین‌را وشریعت‌را ، وایشان بگسترانیدند بساط اسلام را در آفاق جهان ، به‌توفیق حق سبحانه وتعالی . چنان که در کتاب عزیز خود می گوید ابوبکر را : اَلاّ تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللهُ إِذْ اَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْهُمَا فِي الْغَارِ . وعمر را گفت : يَا اَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ . و عثمان را گفت : اَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِداً وَقَائِماً . و علی را گفت : اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا . وجمله یاران را گفت : وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ اُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ . وجای‌دیگر گفت : وَالسَّابِقُونَ الاَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالاَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِاِحْسَانٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ . پس هم براین جمله اعتقاد باید داشت تا موافق قرآن باشی ، وبر سنّت وجماعت باشی ، ومسح کشیدن برموزه روا داری مقیم را یك شباروز ، ومسافر را سه شباروز ، از وقت حدث تا وقت حدث .

قاعده چهارم آن‌است که همه جماعت‌ها وجمع‌های مسلمانان را حق گویی وحق دانی ، وازپس همهٔ مسلمانان نمازروا داری ، چنان که رسول گفت ﷺ : صَلُّوا خَلْفَ كُلِّ اِمَامٍ بَرٍّ اَوْ فَاجِرٍ ، لَكُمْ صَلٰوتُكُمْ وَعَلَيْهِمْ اِثْمُهُمْ . وهر که خلاف این گوید از سنّت وجماعت دور باشد وافتراق آورده باشد درمیان امّت محمّد رسول‌الله ورخنه افکنده بود در بارهٔ اسلام

وسنّت وجماعت ، واز آن قوم باشد که رسول گفت ﷺ : مَنْ فارَقَ الْجماعَةَ قَدْرَ شِبْرٍ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الإسْلامِ مِنْ عُنُقه . و نیز گفت : يَدُالله عَلى الْجَماعة یعنی دست خدای عزّ و جلّ بر اهل سنّت وجماعت است .

قاعده پنجم آن است که همه صفات ستوده ملك سبحانه و تعالی جمع داری به‌اعتقاد درست ، چون علم و قدرت و سمع و بصر و حیات وعلوّ ورفعت‌وعظمت‌و کبریا وامثال این ، چنان که‌حق تعالی می گوید : وَلَهُ المَثَلُ الأعْلىٰ مفسّر گوید یعنی : اَلصِّفاتُ العُلىٰ . و بباید دانست که چون علم نباشد ، عالم نباشد ، وچون قدرت نباشد ، قادر نباشد ، ودر جملهٔ صفات همچنین است آنگاه صانعی را شاید .

قاعده ششم آن است که اقرار دهی که حق را سبحانه و تعالی بتوان‌دید ، واهل بهشت خدای‌را ببینندبچشم سر ، بی‌چون وبی‌چگونه و وی را صورت و هیئت و لون و کیفیّت نباشد ، امّا ببینند بی چون و بی چگونه ، همچنان که امروز می دانند بی چون و بی چگونه ، لَيْسَ كَمِثْلِه شَيْءٌ وَهُوَ السَّميعُ البَصيرُ اما ببینند ، چنان که حق سبحانه و تعالی خبر داد : وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إلىٰ رَبِّها ناظِرَةٌ .

قاعده هفتم آن است که اقراردهی که بندگان‌خدای‌را استطاعت است ، توانند که فعل کنند وتوانند که نکنند و لزوم امر مقیّد است به‌شرط وجود استطاعت ، زیرا که تکلیف مالایطاق‌روانباشد چنان که حق تعالی‌فرمود : لايُكَلِّفُ اللهُ نَفْساً إلاّ وُسْعَها ، مفسّر گوید : یعنی طاقتها . ودر فرمان خدای تعالی ودر دین او ستیهندگی نکنی بعد از

آن که حق ترا معلوم شده باشد ، که همه خللها از این است .

قاعده هشتم آن است که اقرار دهی که همه کتاب‌های خدای عزّوجلّ حق است چون قرآن ، وتورات ، وانجیل ، وزبور ، و صحف ابراهیم همه کلام خدای است عزّوجلّ ؛ به گفت نیافرید ، سخن وی است وسخن وی از وی جدا نیست ، ومخلوق نیست ، ومحدث نیست ، بگفت بقدرت نه به‌آلت وجارحت : وگفتنی وی را از گفتن باز ندارد چنان که شنیدنی از شنیدن بازندارد ودیدنی از دیدن باز ندارد . امّا خدای‌را عزّوجل کلام‌ثابت‌است . چنان که گفت : **يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللّٰهِ** . ونیز گفت : **فَأَجِرْهُ حَتّٰى يَسْمَعَ كَلَامَ اللّٰهِ** . ونیز گفت : **وَكَلَّمَ اللّٰهُ مُوسٰى تَكْلِيمًا** .

قاعدهٔ نهم آن است که اقرار دهی که آمرزش گناه کبیره از خدای عزّوجلّ بی توبه روا باشد مؤمنان را وسنّیان را چون‌خواهد. وهر گناه کاری از مؤمنان که با خدای رسد . وتوبه نکرده باشد ، کار وی درمشیّت حق تعالیٰ باشد ، اگرخواهد وی‌را بیامرزد بفضل و کرم خود ، واگرخواهد وی را به‌شفیعی بخشد ، واگرخواهد به‌مقدار گناه وی را عذاب کند ، پس با بهشت آرد ، چنان که گفت : **اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ** وروا نباشد که حق تعالی مؤمنان را عذاب جاوید کند . و هر مؤمن که از دنیا برفت ، و وی را درخاك نهادند ، وی را سؤال کنند ؛ اگرجواب به‌صواب دهد ، گور وی را مرغزاری گردانند از مرغزارهای بهشت ، و اگر جواب نه به‌صواب دهد ، رواباشد که وی‌را عذاب کنندبه‌مقدار گناه وی . ونیز

اقرار دهی که : حساب ، وترازو ، ونامه خواندن ، و صراط ، و بهشت و دوزخ ، همه هست و حقّ است . چنان که در قرآن و اخبار آمده است .

قاعدهٔ دهم آن است که متشابهات که درقرآن واخبار رسول علیه السلام است بدان اقراردهی که چنان است وحق است ؛ وهرچه ازآن محتمل تأویل وتفسیر است ، ومفسّران آن را تأویل وتفسیر کرده اند ، وعلمای حق آن را بیان فرموده اند و معنی آن گفته اند ، از قول ایشان درنگذری ، وبر آن نیفزایی . وهرچه آن را فرو گذاشته اند ، در آن هیچ سخن نگوئی بهعقل وفهم خویش ، تا در تشبیه و تعطیل نیفتی . در جمله اقراردهی که همه قول خدای است عزّوجلّ ، وحق است وچنان است که او گفت ، نه بهظاهر ونه بهباطن یك حرف را منکر نباشی ، زیرا که یك حرف را منکر شدن ، انکاراست ازجمله . وهرچند که درآیات متشابه کم آویزی ترابهتر باشد ، زیرا که حق سبحانه وتعالی می گوید : **فَاَمَّا الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الفِتْنَة وَابْتِغاءَ تَأویلِهِ وَما یَعْلَمُ تَأویلَهُ اِلاَّ اللهُ وَالرّاسِخُونَ فِی العِلْمِ یَقُولُونَ آمَنّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا** . خدای عزّوجلّ نشان راسخان علم آن نهاد ، که ایشان بهمتشابهات اقراردهند وتأویل وتفسیر آن نجویند، وراه سلامت این است . زیرا که نادانی باخود حواله کنی به ازآن که در تشبیه کوبی ودرفتنه افتی . واگر کسی گوید که چه گوئی در این آیتها که حقّ تعالی می گوید : **خَلَقْتُ بِیَدَیَّ** . وجای دیگر : **وَجاءَ رَبُّكَ وَالرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی . وَاِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلاّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ . وَلِلّهِ یَسْجُدُ مَنْ**

فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً ، ودر اخباری که مانند این است ؟ گویم : چنان است که خدای گفت عزّ وجلّ ، و رسول گفت ﷺ ، وعبدالله عبّاس گفت : اگر گوید که تشبیه‌می گوئی ، گویم من بدانچه خدای گفت ، و بدانچه رسول او گفت اقرار داده ام که چنان است که ایشان گفته اند ، تشبیه نباشد . امّا اگر تو می گوئی نه چنین است ، تشبیه تو می گوئی نه من ، من از تشبیهات بیزارم . من به‌آنچه خدای گفت ، ورسول او گفت ، اقرار دارم ، وبرآن نه افزایم ونه کاهم ؛ از تشبیه رستم . امّا اگر تو می گوئی نه چنین است ـ و نشاید که چنین گوئی ـ در تشبیه توآویخته ای ودر تأویل تومی‌جهی نه من ، وبه‌قول خدای ورسول اقرار نمیدهی ، تشبیه تو می کنی نه من ، از اقرارتشبیه نیاید . اقرار به‌قول‌خدای ورسول ایمان است ، وانکار ازآن کفر است چون من به سرِ اقرار باشم وتو به‌سرِ تأویل‌وتشبیه، ترابرمن‌چه شناعت رسد ؟ وهر که عاقل وخردمند باشد ، داند که راه راست واعتقاد پاك ، راه رسول ﷺ و آنِ یاران او رضوان الله علیهم اجمعین است ، وآن این است که گفته آمد . وَبِاللهِ التَّوْفِيقُ وَالْعِصْمَةُ .

باب سوم

در معرفت وهدایت حق سبحانه و تعالی

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابو نصر احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی ، قدّس الله روحه العزیز گوید که :

بزرگان دین گفته اند : اَلْمَعْرِفَةُ نُورٌ نَارٌ ؛ و حقّ سبحانه وتعالی در کتاب عزیز خویش می فرماید : اَللهُ نُورُ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکٰوةٍ فِیهَا مِصْبَاحٌ اَلْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَةٍ اَلزُّجَاجَةُ کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَکَةٍ زَیْتُونَةٍ لَا شَرْقِیَّةٍ وَلَا غَرْبِیَّةٍ یَکَادُ زَیْتُهَا یُضِیءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلٰی نُورٍ یَهْدِی اللهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشَاءُ وَیَضْرِبُ اللهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ .

حکما که مثل گویند ، و سخن در مثل دربندند ، از بهر آن کنند ، تاشنونده آن سخن فهم کند ودریابد . پس احکم الحاکمین این سخن از آن درمثل بست تا ازاین فایده گیرند - آن کس که بشنود - وچون بزرگان دین گفته اند : اَلْمَعْرِفَةُ نُورٌ نَارٌ که معرفت نوری است سوزنده ، و حقّ سبحانه و تعالی می گوید : که معرفت چون

چراغی‌است درطاقی نهاده که‌آبگینه ای درپیش اوبود ، ونیزمی گوید : وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلی نُورٍ ، پس از سر تحقیق در این سخن باید نگریست .

چون معرفت نورسوزان است ، وچراغ نورسوزان است ، وسینهٔ عارف صدف اوست ؛ همچنان که آن چراغ آن آبگینه را گرم می دارد ، نور معرفت عارف را گرم می دارد ، و همچنان که هرچه بدان چراغ دهی بسوزد ، هر گناهی که نور معرفت بر آن تافت نیست گشت .

همچنان که هیمه به آتش پای نیارد ، گناه با معرفت پای نیارد وهمچنان که در روز چراغ به کار نیاید ، و رنج چراغ نباید کشید ، عارف را در پرتو نور معرفت به هیچ دلیل وراه بری حاجت نباشد در خدای شناختن . وهمچنان که شب تاریك چراغ فایده دهد ، هر کجا که ظلمت گناه ، وتاریکی بدعت پیدا آید چراغ معرفت فایدهٔ خویش بدهد . وهمچنان که هر کجا زمینی ، یا بیشه ای ، و اگر جایی باشد که مار یا خوك یا نوعی از این انواع در نیستانی[۱] افتد که همه خلق از آن عاجز باشند ، آتش در آن زنند همه صحرا گردد ، و هر چه در میان آن باشد بسوزد ، و آن زمین به چند سال چندان بر دهد که همه خلق از آن عجب فرو مانند .

حق سبحانه وتعالی معرفت را از آن به آتش مانند کرد تا ما بدانیم که همچنان که هیچ چیز به آتش پای نیارد ، وهرچه‌سوختنی

۱ ـ م : ظ بیشه یا نیستانی .

است بسوزد، همچنین هیچ معصیت با وجود معرفت پای نیارد ـ و هر چند هیمه بیشتر، آتش بلندتر، و تیزتر، وروشن‌تر. اگر این‌سخن را ترتیب کنم کتابی تمام برآید؛ امّاهر که عاقل، وخردمند، وعارف است این قدر اورا بسنده باشد.

حق سبحانه وتعالی عارف را از بهر گناه کردن آفریده‌است؛ چنانکه خبر مهتر ﷺ بدان ناطق است: **لَوْ لَمْ تُذْنِبُوا لَخَلَقَ اللّٰهُ قَوْماً يُذْنِبُونَ فَيَغْفِرُ لَهُمْ** پارسی خبر چنین باشد که: اگر شما گناه نکنید، خدای عزّوجلّ قومی دیگر را بیافریند تا گناه کنند، تا خدای عزّوجلّ ایشان رابیامرزد.

ودرخبر دیگر می‌آید که: در بنی‌اسرائیل پیغمبری به خدای عزّوجلّ بنالید، گفت: یارب! این امّت من گناه بسیار می‌کنند، ایشان را باصلاح آر؛ خدای عزّوجلّ بدو وحی فرستاد که: اگر ایشان گناه نکنند، من قومی دیگر را بیافرینم تا گناه کنند تا من برایشان‌رحمت کنم. این‌دریاهای رحمت‌همه‌عاصیان را، و گناه‌کاران را آفریده‌ام، اگر ایشان را گناه نباشد این همه ضایع ماند.

مثل گناه مؤمن‌عارف چون مثل‌هیمه است، ومثل معرفت‌چون آتش؛ باوجودآتش هیمه‌را چه خطر باشد، وچون‌آتش باشد، وهیمه نباشد، آتش چون‌آتشی کند؟ لابدآتش‌را هیمه بباید تاآتش‌روشنائی دهد، و توش تواند داد[1]، و خلق از او منفعت توانند گرفت. و چون آتش برهیمه گماشتی، خواه هیمه یك خروارباش، خواه صدخروار،

۱ـ م: کرد.

خواه صد هزار خروار؛ همه به یك نرخ باشد ــ بلکه هر چند هیمه بیش‌تر، آتش بلندتر، و روشن‌تر، وسوزان‌تر. و چون آتش نباشد یك شاخ هیمه، و اگر یك خروار، به صد سال در پیش خود بنهی و هزار کوزه آب بروی بریزی یك ذرّه کم نشود: آب چشم که توش معرفت و محبّت بازان یار نباشد ــ سقّا یك مشك[1] به یك تا نان فروشد!

گفته‌اند که منافق هروقت که خواهد بگرید، امّا مخلص را که بُن مژه تر گردد، آتش در ملکوت زند. از آب دیده، تا به‌آب دیده فرق بسیار است، وازآتش ندامت و توبه تا به آتش خوف[2] مقلّد فرق بسیار افتد: هر آن وقتی که مرد عارف از سر ندامت، و شرم، وتشویر الله نفسی برزند، واز سرشوق و نیاز او به محبوب او، چندان[3] شرر دل سوز، جای فزای، روح نواز، و کفر گداز، و ضلالت زدای، و دل افروز، از آن صدر مشروح او به عالم صغری و کبری پیدا کند که جمله عالم آبادان گردد، و جهانی بر افروزد، و عالمی بسوزد.

و اگر باد فضلی بازان یار گردد، و عطر لطف لطیف بیارند، و بر آتش محبّت او براو کنند تا باد فضلی بوی آن به عالم پیرا کند، هرچه‌خاشاك، وخاکستر، وکدورت، وانگشت، همه را هباءً منثوراً گرداند، و هر چه نور و صفاوت، ولطافت، وشناخت، و معانی است به عالم نشر کند، تا بوی آن در دماغ محبّان وسوختگان ازل افتد،

---

۱ ــ د: یك مشك آب ۲ ــ م: ندارد ۳ ــ م: چنان‌که

ومحمد صلّی الله علیه وآله وسلّم را گوید : خبر ده دوستان وعزیزان، وسوختگان ما را که : إنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أيّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحاتٍ ألا فَتَعَرَّضُوا لَها لَعَلَّ أحَدَكُمْ أنْ تُصيبَهُ نَفْحَةٌ مِنْها فَلا يَشْقَى بَعْدَها أبَداً . پارسی خبر چنین است که رسول صلّی الله علیه وآله وسلّم می گوید :

به درستی که خداوند پروردگار شما را در روزگارهای شما نسیم لطف‌هاست که بر دوستان ، ومحبّان خود نثار کند ؛ بجوئید آن را که شاید بود که از آن نسیم لطف بویی به شما یکی برسد که هرگز نیز بدبخت نگردید ـ ونور ، و روشنایی ، و افروختگی آن تا ابد الآباد مرد عارف را درمی کشد ، ومی‌افروزد ، وبالا می‌دهد : زیرا که آتش علوی است به‌علو می کشد، وخاکستر ، وانگشت، و کدورت، سفلی است به سفل می کشد .

و این حدیث را بدین بیرون داده‌اند : كُلُّ شَيْئٍ يَرْجِعُ إلى أصْلِهِ؛ هرچیز که هست اورا اصلی است ، ومرجع او بااصل او گردد ـ ازهم قرینی‌هم خویی آید ، ولیکن هم اصلی نیاید . مردمان در مثل بسیار گویند ، بیت :

گر دو مرکب‌را ببندی بریکی آخور به‌هم
گر نشدهم رنگ وهم‌تك بی گمان هم‌خو شوند

آب وآتش ضدّ یکدیگرند ؛ امّا چون‌آب با آتش قرین گردد هم خوی یکدیگر شوند ، اگرچه هرگز آتش تری نکند ، و آب آتشی نکند .

* * *

فصل آخر:

عارفان دو قومند: یك قوم را که سینهٔ ایشان شرح کنند، و دیده دل ایشان گشاده شود، و چشم ایشان بر کنوز فضل، و کرم، و جود، و رحمت، ومغفرت حق سبحانه و تعالی افتد اغلب ایشان در راه رجاء افتند، وآن سخت نیکوافتد[1]؛ زیرا که مردان واولیای خدای عزّوجلّ تا آن گاه که عقبهٔ خوف باز نگذارند، و در کوی امید نروند، هرگز به درجهٔ اولیاء نرسند. وآن، از آن افتد که تا کسی به کسی امید می‌ندارد، و او را دوست ندارد مراد خویش از او طلب نکند، چون امید می‌دارد همیشه درطلب او باشد تا او را کجا یابد، تا مگر امید او از او برآید، وچون امید ندارد چرا طلب کند، واز بهر چه طلبد.

به حقیقت بباید دانست تا امید مرد به کمال نگردد، محبّت او غالب نشود، و تامحبت برهرچه مرد دارد غالب نگردد، مردمردی نشود ازمردان خدای عزّوجلّ. وهرمردی که در راه خدای عزّوجلّ اوّل به خوف درآید، و آن بادیه و آن منازل تمام برد، و باز از راه خوف باراه رجاء نیاید، و منازل رجاء چنان که شرط است بنرود، هرگز به هیچ مقصود نرسد، ودر پراکندگی افتد، و در تحیّری نه براصل. وچون از این دو مقام که گفته آمد بریکی برود، وبریکی نرود، باشد که شیطان بروی‌دست یابد؛ زیرا که اگر راه خوف‌برود، وراه رجاء نرود نومید گردد ـ وخدای عزوجل می گوید: از رحمت

---

[1] ــ م : باشد

من نومید مباشید که هر که از رحمت من نومید باشد از زیان کاران وبیگانگان‌باشد. واگر راه‌رجاء برود وراه خوف نرود، ایمن گردد. و خدای عزّوجلّ می‌گوید : ایمن مباشند[1] از عذاب من مگر آن کسانی که خاسران[2] باشند.

وهر که راه خوف ورجاء به‌هم برود مردی با سلامت باشد، امّا هرگز به مقامات اولیاء وصدّیقان نرسد. وهر که به‌اوّل به راه رجاء درآید، ودر راه خوف درنه‌افتد ناپاك وبی‌شرم گردد، ومخاطره‌باشد که در راه اباحتی‌افتد؛ وهر که به راه خوف افتد، وبه رجاء درنیاید، اورا بیم دیوانگی باشد، وخاسر، و گمراه، ودیوانه گردد. و چون خوف بر کسی غالب گردد هیچ چیز اورا بهتر از دیوانگی نباشد که باری برمسلمانی بماند. وهر که چنان که گفتیم به اوّل به راه خوف درآید، ومنازل‌آن ببیند، وآنچه شرط راه است به جای آرد، وپس ازآن به مرغزار رجاء در آید، و آنچه شرط آن راه وروش است به جای آرد، ودرآن مرغ زار فربه شود، پس‌آنکه مرد[3] مردی شود از مردان درگاه‌حق.

راه[4] مرد خائف ـ که خوف بروی غالب نگردد ـ چندان که به نومیدی کشد با سلامت تراست از راه رجاء، امّا پیوسته در رنج، ودرد، و محنت، و زحیر، و غم واندوه باشد : گاه باخدای به‌جنگ، وگاه باخلق به جنگ، و گاه باخویشتن به جنگ، و گاه با قسمت

۱ـ م : مباشید. د : نباشید ۲ ـ درنسخهٔ «م» به خطا«خاصان» نوشته شده ـ بخش اخیر ترجمه‌پارسی آیتی‌است ازمصحف کریم (الاعراف۷ـ۹۷): فلا یأمن مکرالله‌الاالقوم الخاسرون. ۳ـ د : مردی. ۴ـ د : واین

قسّام به جنگ؛ هرگز از جنگ کردن خالی نباشد.

و در راه خوف آفت مهین، و عیب بزرگترین، آن است که چون کسی از کسی می‌ترسد هرگز نخواهد که اورا ببیند، همیشه از وی می‌ترسد، وگریزان و هراسان باشد، وهر کار که کند از بیم کند ـ وطاعت چنان باید که بر دیدار معطی کنی نه از بیم آن که نباید که مرا بگیرد، و در زندان باز دارد ـ و چون می‌داند که کار نه چنان است که او را شاید، و امید او به کار خویشتن باشد، خود دوست ندارد که بازو[1] رسد، وازکار کردن نومید شود، وبردل او سرد شود، وهمواره برنومیدی بیکاری[2] می کند، ورسول ﷺ می گوید: لا أَجْرَ لِمَنْ لا خَشْيَةَ لَهُ . وچون مرگ وبیماری روی بروی آرد ازآن گریزان باشد؛ چون کسی از کسی می‌ترسد چون به حضرت شدن او رغبت کند؟

ونشان دوستان خدای عزّوجل آن باشد که ایشان به مرگ آرزومند باشند، قوله تعالی: قُلْ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ هٰادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيٰاءُ لِلّٰهِ مِنْ دُونِ النّٰاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ .

مرد خائف همیشه ترسان، وگریزان باشد، و نخواهد که خداوندگاررا ببیند؛ واصل دوستی وبندگی آن است که بنده مشتاق دیدار خداوند باشد، واورا جوینده ودوستدار باشد، و راجی پیوسته آرزومند وجوینده باشد، وخائف پیوسته گریزان باشد.

تا مرد در راه رجاء به کمال نرسد، و نداند که هر چه او را

---

۱ ــ م : بدو

۲ ــ م : پیکاری

درروایست است درخزاین او دَرَست چه از دنیا وچه از عقبی ، و چه از درجات ، وچه از مقامات ، وچه ازمنازل اولیاء ، وصدّیقان، وابدالان، و چه از گنجها ، و غنوم ، و کرامات ، و چه آمرزش گناه ، و چه نجات از مهلکات ، وچه از طعام ، و شراب ، و اعزاز دو جهانی ، از او امید دارد نه از کار خویش ـ واعتقاد چنین دارد که او این همه ازبهر مؤمنان ، وعارفان مخلص دارد : چه مذنب ، وچه فاجر ، وچه مفسد ، وچه عاصی ؛ در ولایت خدای عزّوجلّ این بس کاری نباشد که با ولیّی از اولیاء خویشتن چنین کند .

در حکایت دَرَست که یك بار مردی در بسطام به خواب دید که خدای عزّوجلّ ولایت بسطام درکار بایزید کرد؛ بیامد واین خواب او را بر گفت که من چنین خوابی دیدم . بایزید قدّس الله سرّه العزیز گفت : بس خوابی نیست که دیده ای ؛ اگر همه فرزندان آدم را در کار حضرت سلطان بایزید کردی هم بس کاری نبودی ! هنوز یك کف خاك بودی میان دو دست ، کف خاکی چه باشد ؟ ! وسلطان آن سخن از آن گفت که او را چشم برخزینهٔ فضل ، و کرم ، وجود او افتاده بود ، وبر خبر رسول ﷺ که او گفت : إنّ لله تعالی مائة رحمة: أنزل منها رحمة واحدة ، وقسمها بين الجنّ ، والإنس ، والطير ، والبهائم ، والهوامّ ؛ فبها يتعاطفون ، وبها يتواصلون ، وبها يتراحمون وأخّر تسعاً وتسعين رحمة لنفسه يرحم بها عباده يوم القيمة .

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می گوید که خدای را

عزّوجلّ صد رحمت است : یك رحمت از آن بفرستاد وقسمت کرد میان آدمی ، و پری ، و مرغ ، وسباع ، وچرنده ، وجنبنده[۱] ؛ وایشان بدان بریکدیگر مهربانی وتلطّف ، ورحم می کنند ، وهمه رحمت ها درمیان خلق از آن یك رحمت است ، ونود ونه درباقی است ، تا بدان روز قیامت بر بندگان رحمت کند . اگر جمله گناه کاران امّت محمّد ﷺ را بیامرزد ، از دریای رحمت او چندان کم شود که یکی از ما سوزنی به دریایی ژرف فرو زند ؛ هم چندان کمی در رحمت اوآید که ازآن سوزن درآن دریا آید !

وخزینهٔ رحمت اورا هیچ کرانه نیست ، وفضل ، وجود ، و کرم اورا هیچ منتهایی نیست ؛ مردی باید که مؤمن عارف باشد از خلعت و رحمت درنماند . واین همه دریاهای رحمت ، مؤمن عارف مخلص راست ، اگرچه گناه اوبه عدد ریگ بیابان ، وبرگ درختان ، وقطرهٔ باران ، وموی چارپایان باشد ، چون مؤمن عارف‌است باك نیست .

***

فصل آخر :

این جمله که می‌رود در شأن مرد مخلص عارف موحّد می‌رود که او در گفت کلمهٔ : لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ راست باشد ؛ این همه در حقّ ایشان می‌رود ، اگر چه گناه کار باشند از گناه باك نیست . چون گناهی باشد یك نظر رحمت آن همه نیست کند چنان که گفته آمد . امّا باید که در اعتقاد درست باشد ، تا برحسب اعتقاد او با اوکار

۱ ــ در هر دو نسخه آن را معادل پارسی برای کلمه « الهوام » در متن خبر تازی گرفته اند !

کنند ؛ کارها از سر مجاز فرا نباید گرفت ، ودر یك ساعتی در سبزه بهاری نباید نگریست که گرمای تابستان ، و سرمای زمستان در پیش است ، وآن جز به مرکب اعتقاد درست بدان راه بیرون نتوان شد .

روزی مهتر ﷺ گفت مر عبدالله عبّاس را رضی الله عنهما : أُعَلِّمُكَ كَلِمَاتٍ : إِحْفَظِ اللّٰهَ يَحْفَظْكَ ، وَاحْفَظِ اللّٰهَ تَجِدْهُ أَمَامَكَ ؛ وَإِذَا سَئَلْتَ فَاسْئَلِ اللّٰهَ ، وَإِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللّٰهِ . فَلَوْ أَنَّ الْأُمَّةَ اِجْتَمَعُوا عَلَىٰ أَنْ يَنْفَعُوكَ لَمْ يَنْفَعُوكَ إِلاّ بِشَيْءٍ كَتَبَ اللّٰهُ لَكَ ، وَلَو اجْتَمَعُوا عَلَىٰ أَنْ يَضُرُّوكَ لَمْ يَضُرُّوكَ إِلاّ بِشَيْءٍ كَتَبَ اللّٰهُ عَلَيْكَ ؛ طُوِيَتِ الصُّحُفُ وَجَفَّ الْقَلَمُ .

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می گوید مر عبدالله عبّاس‌را رضی‌الله عنهما : بیاموزم‌ترا سخنانی : نگاه دارفرمان خدای‌را عزّوجلّ تا خدای عزّوجلّ ترا نگاه دارد به هر چه در پیش داری . و هرچه خواهی از خدای عزّوجلّ خواه ، و چون استعانت خواهی خواست به کسی ، آن استعانت از خدای خواه . وبه درستی که اگر همه خلق گرد آیند برآن تا ترا منفعتی کنند ، نتوانند کرد مگر به چیزی که خدای عزّوجلّ برتو حکم وقضا کرده است ، ودر ازل برتو نبشته است ؛ واگر همه گرد آیند (برآن) تا ترا مضرّتی رسانند ، نتوانند کرد مگر به چیزی که خدای عزّوجلّ ترا قضا کرده است ، ودر ازل برتو نبشته است ، نسخت در نور دیدند ، وقلم خشك شد .

تا خدای کسی را از خلق خویش برنگزینند ، اورا این اعتقاد به ارزانی ندارد . امّا اعتقاد چنان باید که گفتیم که مرد در گفت : لا إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ درست باشد ، ودرستی مرد در گفت : لا إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ آن

باشد که اعتقاد دارد که : لاضارٌ ، ولا نافعَ ، ولا معزٌ ، ولا مذلٌ الاّ اللهُ آن که در گفت : لا اِلٰهَ اِلاّ اللهُ درست باشد ، و بر اعتقاد اهل سنّت وجماعت باشد ، آن که گناه اوهمه سبب رحمت ، ومغفرت باشد ؛ زیرا که مرد مؤمن مخلص عارف را قصد گناه کردن نباشد ، و چون کرده آید با سر استغفار ، وندامت شود ، وچون ندامت دل واستغفار زبان بازان یار گشت سبب رحمت گردد ، قوله تعالی : وَ مَنْ یَعْمَلْ سُوْءً اَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِ اللهَ یَجِدِ اللهَ غَفُوْراً رَحِیْماً .

لا اِلٰهَ اِلاّ اللهُ چون براستی گویی این کلمه دانه ای است که بکشتی؛ چون بروید بیخ تا به ثری فرو برد ، وشاخ تا به اعلی علّیین بر کشد . هرچه درمیان علی وثری مخلوقات است ، نهنگ وار به دم به خود کشد ، وفرو برد که یك ذرّه در وی کم وبیش نگردد ؛ چنان که عصای موسی صلوات الله علیه آن همه سحرهٔ فرعون به یك دم در کشید ، و فرو برد که یك ذرّه در وی کم وبیش نگردید ـ آن که چه عجب باشدا گر کلمهٔ : لا اِلٰهَ اِلاّ اللهُ همه گناه گناه کاران را ، وهمه کفر کافران را به یك دم فرو کشد ؛ وعصای موسی صلوات الله علیه جز یك شاخ نبود از مورد بهشت ، خدای عزّ وجلّ او را چندان سلطنت ، و شوکت ، وشهامت داد تا هفتاد هزار خروار رسن را به یك دم فرو برد که هیچ کس ندانست که آن کجا شد ، وچون نیست گردید !

کلمة ای که حق سبحانه وتعالی می گوید : اَلَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِی السَّمٰاءِ . تُؤْتِی اُکُلَهٰا کُلَّ حِیْنٍ بِاِذْنِ رَبِّهٰا وَیَضْرِبُ اللهُ الْاَمْثٰالَ لِلنّٰاسِ لَعَلَّهُمْ

یَتَذَکَّرُونَ . چون خدای عزّوجلّ داستانی ، ومثلی بزد مردمان را تا ایشان درآن نگرند ، ودراندیشند ، و از آن پند و عبرت برگیرند ، واز آن غافل نباشد :

پند برگرفتن این ومانند این باشد : نه آن که برخوانی و در نه اندیشی که چه خواندم ، وچه شنیدم ، ودرمصحف مجید می گوید : قُلْ لَوْ کانَ الْبَحْرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ اَنْ تَنْفَدَ کَلِماتُ رَبِّی وَلَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً . وجای دیگر می گوید : وَ لَوْ اَنَّ ما فِی الْاَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ اَقْلامٌ وَالْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ اَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ کَلِماتُ اللهِ اِنَّ اللهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ .

امّا این کلمة باید که چنان گویی که باید گفت ، تامقصود حاصل گردد . رسول ﷺ معلّم همه خلق بود ، و خدای عزّوجلّ اورا رحمت جهانیان خواند ؛ وبسیار چیزهاست که مخاطب رسول الله است امّا مقصود از آن امّت است . این آیت که حق سبحانه به رسول ﷺ فرستاد : قُلْ اِنَّما اَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحیٰ اِلَیَّ اَنَّما اِلٰهُکُمْ اِلٰهٌ واحِدٌ فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَلا یُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ اَحَداً .

رسول ﷺ درکار حق سبحانه هیچ شریك می نیاورد ، امّا امّت آوردند ؛ گفت : فرا ایشان بگوی تا درکار ما ، و گفتار ما هیچ شریك نیارند . این همه ثمرهٔ لا اِلٰهَ اِلّااللهُ آن کس راست که این کلمه از سر تحقیق گوید ، واخلاص بازان به هم باشد ، آنکه چندین ثمره دهد ، وچون نه ازسراخلاص وحقیقت گوید : اِنَّ الْمُنافِقِینَ فِی الدَّرْكِ

الْأَسْفَلِ مِنَ النّارِ بار آرد. کلمات یکی، هر دو گوینده همان گفتند؛ امّا یکی از سر شناخت، ودیگری از سر ناشناخت گفت، در فرق این وآن می‌نگر!

قال رسول الله ﷺ: **إنَّ رَجُلَیْنِ مِنْ أُمَّتِی یَقُومانِ فِی الصَّلٰوةِ: رُکُوعُهُما، وَسُجُودُهُما، سَواءٌ؛ وَ إنَّ فَضْلَ صَلٰوةِ الرَّجُلِ عَلَی الْآخَرِ کَما بَیْنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ**. پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌گوید: به درستی که دو مرد از امّت من درنماز ایستند: رکوع، وسجود ایشان برابر باشد؛ واز نماز یکی تا به نماز دیگری از زمین تاآسمان فرق باشد. درکارها به صورت اهل صورت واهل مجاز نگرند امّا اهل حقیقت از سر تحقق نگرند، وگردمجازات وپوست نگردند: **معصیت اهل معنی همه طاعت بار آرد، وطاعت اهل دعوی که معنی ندارند همه عین معصیت باشد.**

مثل اهل معنی چون مثل سنگ آتش زنه است: اهل دعوی آتش از اهل معنی فرا گیرند، و در پاره‌ای چوب، و خاشاك، و درمنه زنند؛ روشنایی بنماید، ولیکن هم در ساعت باز فرو نشیند که نه آتش ماند و نه روشنایی، و مرد مدّعی در تاریکی و گمراهی بماند که نه راه فراپس داند، ونه راه فرا پیش، چنان که حق سبحانه وتعالی در کتاب خویش می‌گوید: **مَثَلُهُمْ کَمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ ناراً فَلَمّا أضاءَتْ ما حَوْلَهُ ذَهَبَ اللّٰهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَکَهُمْ فِی ظُلُماتٍ لا یُبْصِرُونَ. صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لا یَرْجِعُونَ.**

ومرد عارف معنوی که مثل او چون مثل سنگ آتش زنه است

اگر همه دریاهای آب ، و کوه های برف ، ورودهای یخ بروی کماری چون وقت کار آید ، عقل عاقل متقاضی گردد ، و به دست نصیحت پیغامی به سوی دل فرستد که : ای دل معنوی از خواب غفلت بیدار شو ! و به دست استطاعت مفتاح فکرت بر گیر ، وپردهٔ غفلت از روی هدایت باز کن ، وسنگ ندامت بر آتش زنه ملامت زن ، تا نور معرفت ، ونار محبّت ، درسوختهٔ ارادت ازل افتد ، وباد فضل و لطف آن را بالا دهد و فروماندگان تیه ضلالت به نور چراغ معرفت ، از تاریکی نکرت وضلالت ، به راه نجات ، وهدایت ، ومغفرت آیند ، ودر روشنایی چراغ معرفت عارفان بروند .

ودر سفرهایی که پادشاهان روند درشب تاریك بی شمع ومشعله نروند ، امّا بسیار از اوباش ، و ستوربان ، و گدای در روشنایی آن بروند ؛ امّا ایشان را در شمع و مشعله هیچ نصیب نباشد . و فردای قیامت هم این دعوی کنند ؛ هم چنان که دردار دنیا در روشنایی چراغ عارفان می بودیم ، در قیامت هم چنان خواهیم بود ، چنان که حق سبحانه وتعالی می گوید که : روزقیامت منافقان ، مؤمنان رامی گویند : **اُنْظُرُونٰا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِکُمْ ، قِیلَ ارْجِعُوا وَرٰاءَکُمْ** . . . تا آخر آیه امّا باشید تافردا که هر کسی را به رنگ دل برانگیزند : **یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ** .

این سپیدی وسیاهی رنگ دل است که بر روی دهد ؛ وروزقیامت حشر خلق بر رنگ دل ایشان خواهد بود ، و بر فعل و نیّت ایشان خواهد بود ، هر که امروز طبع خوك دارد ، فردا خوك برخیزد ،

وهر که طبع بوزنه دارد، فردا بوزنه‌برخیزد، هر که طبع نفاق دارد، فردا منافق برخیزد، و هر که طبع جبّاری، و متکبّری دارد فردا برصورت مورچه برخیزد، و پای سپرهمه خلق باشد.

وعارف که‌مؤمن مخلص است، هم چنان مؤمن، وعارف،ومخلص برخیزد. هم چنان حدیث آن سنگ که آتش در وی تعبیه است؛ به همه آب ها تر نگشت، وبه‌همه رودهای برف ویخ، وسرماهای سرد، آتشی از وی بیرون نتوانست کرد، که اورا از آن هیچ زیان نداشت وچون به کارآمد جهانی را روشن گردانید، وعالمی را بر افروخت، وصد هزار هیمه‌تر وخشك درپیش وی هیچ خطر نداشت، هم چنین‌روز قیامت، نور قیامت از شعاع دل عارفان خواهد بود، و نور از روی ایشان‌خواهد بود، وزینت‌بهشت تمام نگردد تاآنکه که عارفان‌موحّد مخلص پای در بهشت ننهند.

هیچ نور بانور معرفت پای نیارد، وهیچ‌آتش باآتش محبت برابری نتواند کرد. ودر خبر می‌آید که قومی از مؤمنان قدم برصراط نهند، آتش دوزخ به فریاد آید: بگذر ای مؤمن عارف! که آتش محبّت ونورمعرفت‌تو، آتش مرا فرونشاند. وآتش دوزخ که همه‌سر کشان‌را وجبّاران را می به دو نیم کند، وهمه خلق از بیم او می قرار نیابند، اورا می بی آتش معرفت عارفان بیم کنند، چنان که خبر بدان ناطق است، قال رسول الله ﷺ: **جُزْ يَا مُؤْمِنُ! فَإِنَّ نُورَكَ أَطْفَأَ نَارِي.**

نور دل عارفان که ازسرحقیقت، ومعرفت، ومحبّت، وموّدت برخیزد هیچ‌آن‌را حجاب نتواند کرد، وهم چنان می رود، وحاجبان

از پس ، وازپیش ، واز چپ ، وازراست ، واز فوق ، وازتحت او می‌روند وهرخاشاك هوا وهوس ، وسودا ووسواس ، که گرد او گردد می سوزد وهم‌چنان ازدل عارف صادق برآید که به هیچ التفات نکند ، وبرهمّت باز کند ، وقصد اَلْحَيُّ الَّذِي لايَمُوتُ کند که نه بر دنیا تابد ، ونه بر عقبی تابد ، ونه بر ارض تابد ، ونه بر سماء تابد ، ونه بر هوا تابد ، ونه برفضا تابد ، ونه بر بهشت تابد ، ونه بر درجات تابد ، ونه بر عرش تابد ونه بر فلك تابد ، ونه بر ملك تابد ، ونه بر علیٰ تابد ، ونه بر ثری ، و نه بر هیچ مخلوقی تابد که خاء خلقت دارد ، هم چنین می رود ، وحجاب عشق ومحبّت به زبان صدق وحقیقت آواز می دهند که :

طَرِّقُوْا لِنُوْرِ عَبْدٍ عَارِفٍ إِلٰى مَعْرُوْفٍ وَاحِدٍ ، اَحَدٍ ، صَمَدٍ ، غَفُوْرٍ ، غَفَّارٍ كَرِيْمٍ ، سَتَّارٍ ، عَالِمٍ ، جَبَّارٍ ، لَمْ يَزَلْ ، وَلَا يَزَالُ ، كَبِيْرٍ مُتَعَالٍ ، لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ .

باب چهارم

در فضل توبه وفضل تائبان گنه‌کار

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابو نصر احمد بن ابی الحسن النّامقی الجامی قدّس الله روحه العزیز گوید که :

فرمان حق سبحانه وتعالی مر جملهٔ انبیاء و رسل را صلوات الله علیهم اجمعین این بوده است که : مر گناه کاران را ، و رمیدگان را با درگاه ما خوانید ، واحسان ، و فضل ، وجود ، و کرم ، و رحمت ما ایشان را باز نمایید ، تا ایشان بادرگاه ما آیند ؛ چنان که داود را صلوات الله علیه گفت : **بَشِّرِ الْمُذْنِبِیْنَ وَاَنْذِرِ الصِّدِّیْقِیْنَ** . گفت : یا داود ! بشارت ده گناه کاران را ، وبیم کن صدّیقان را ، تا گناه کاران نومید نگردند ، وصدّیقان ایمن نگردند .

ودر قرآن مجید نیز این را مدد یافتیم که حق سبحانه و تعالی میگوید : **وَ مَنْ یَعْمَلْ سُوْءً اَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهٗ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِ اللهَ یَجِدِ اللهَ غَفُوْراً رَحِیْماً** . و در خبر نیز می آید که مهتر ﷺ می گوید :

اَللهُ اَرْحَمُ بِعَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ مِنَ الْوالِدَةِ الشَّفیقَةِ بِوَلَدِها؛ پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می فرماید که: خداوند پروردگار ما رحیم تر و مهربان تر است بر بندهٔ مؤمن از مادر مشفق و مهربان بر فرزند خویش. ودر کتاب عزیز خویش می گوید: وَ کانَ بِالْمُؤْمِنینَ رَحیماً.

چون رحمت، وفضل، وجود، ولطف حق سبحانه وتعالی بر بندهٔ مؤمن کنه کار بدین جایگاه باشد، چرا باید تا مؤمنان عارف موحّد مخلص درکار یکدیگر چنین بد اندیش باشند، وبد اعتقاد باشند چه در وعدهٔ رحمت، وچه دروعدهٔ نعمت، وچه درقسمت روزی، وچه درشرّ، وچه در خیر، ــ هرچه اورا می باید دراین جهان ودرآن جهان ــ نظری باز نگریستن بدون خدای عزّ وجلّ از بهرچراست؟ قال رسول الله ﷺ ظُنُّوا بِالْمُؤْمِنینَ خَیْراً ـ اندیشه خوب دار، وظنّ خوب کن که فرمان او چنین است؛ ووعده چنین داد، و گفت: اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدی بی فَلْیَظُنَّ بی ما شاءَ ــ من به نزدیك گمان بندهٔ خویشم؛ هرچه مؤمن مخلص به من گمان برد، من بازو آن کنم.

ودر خبر دیگر می آید: مَنْ ظَنَّ بی ظَنّاً وَفَّیْتُهُ، وَمَنْ لَقِیَنی بِقِرابِ الْاَرْضِ خَطیئَةً لَقیتُهُ بِمِثْلِها مَغْفِرَةً ما لَمْ یُشْرِكْ بی شَیْئاً. وقال رسول الله ﷺ: یَسِّرُوا وَلا تُعَسِّرُوا؛ فَاِنَّ اللهَ بَعَثَکُمْ مُیَسِّرینَ وَلَمْ یَبْعَثْکُمْ مُعَسِّرینَ ـ پارسی خبرچنین باشد که: آن صدر وبدر عالم خورشید یثرب وحرم، بر گزیده از انبیاء وامم چنین می گوید که: آسان فرا گیرید کارهای بندگان خدای را بر ایشان، دشوار فرا

مگیرید ؛ مرا فرستادند آسان فرا گیرنده برشما ، و نفرستاده اند دشوار فرا گیرنده برشما .

ورسول ﷺ می گوید که : هرچیزی ازمن بهشما رسانند که موافق قرآن باشد فرا ستانید ، وهرچه نهموافق قرآن باشدفرامستانید امّا این خبر موافق قرآن است که : **یُرِیدُ اللهُ بِکُمُ الیُسْرَ وَلاَ یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ** - خداوند سبحانه و تعالی می گوید که من که خداوند پروردگار شما ام می خواهم به شما آسانی ، ونمی خواهم به شما هیچ رنج ودشواری ؛ امّا مارا خود برگ آن نیست که خداوند عزّوجلّ برما وبرهیچ کس رحمت کند به فضل خویش . همه را می چنان باید که به کار ایشان بر ایشان رحمت کند ، واین کار ما هیچ به سزای او نیست ؛ همه گرد نومیدی ، و سیاست ، وعذاب ، و عقوبت می برآییم وحق سبحانه وتعالی می گوید : **وَکَانَ بِالْمُؤْمِنِیْنَ رَحِیْماً** . ورسول ﷺ گفت که حق می گوید : **اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِی فَلْیَظُنَّ بِی مَا شَاءَ** .

وهم رسول ﷺ می گوید که حق سبحانه وتعالی می گوید : **سَبَقَتْ رَحْمَتِی عَلٰی غَضَبِی** . وهم ازرسول ﷺ روایت کنند کهاو گفت: **لَیْلَةَ اُسْرِیَ بِی اِلَی السَّمَاءِ سَأَلْتُ اللهَ تَعَالیٰ ، فَقُلْتُ : یَا رَبِّ ! اِنْ کُنْتَ غَافِراً لِذُنُوبِ اُمَّتِی لِمَ قَضَیْتَ عَلَیْهِمِ الْمَعَاصِیَ ؟ قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ : فِیْهِ اِضَاعَةُ شَیْئَیْنِ : اِضَاعَةُ شَفَاعَتِكَ ، وَاِضَاعَةُ رَحْمَتِی** - پارسی خبرچنین باشد که رسول ﷺ می گوید که : آن شب که مرا به معراج بردند برآسمان ها گذر کردم ، بپرسیدم ازخدای عزّوجلّ ، گفتم : یاربّ ! اگر تو آمرزندهٔ گناه امّت منی چرا خود گناه برایشان قضا کردی ؟

خدای عزّ وجلّ گفت : یا محمد ! درآن ضایع شدن دو چیز بود : ضایع شدن شفاعت ، وضایع شدن رحمت من .

پس با چندین لطف و کرم ، واین همه امیدهای نیکو که مارا وعده کرده است ، چرا باید تا ما چنین از رحمت خدای تعالی نومید باشیم ؟ تا گناه بنده از رحمت خدای افزون نگردد ، روی نومیدی نیست ، واین هرگز نتواند بود .

دربنی‌اسرائیل مردی‌بود که گناه بسیار کردی ، وتوبه نیز بسیار کردی ؛ آخر روزی در اندیشید ، ازبس جفا ، و خطا ، و معصیت که کرده بود ، دلش از خود بگرفت ، برخاست واز سر تنگدلی به صحرا شد ، و گفت : بارخدایا ! ازبس جفا وبی‌حرمتی که بکردم دلم بر گلو رسید ، وشرم می‌دارم که نیز توبه کنم ، تا کی از این جفاهای من ؟ ! شنید که : ای بندهٔ من ! اگر هزار چندین بکنی، تا تو می‌دانی که‌من خداوندآمرزگارم ، وبر گناه‌آمرزیدن توانا ام مرا شرم کرم بازدارد که ترا عقوبت کنم .

وقول‌رسول صلی الله علیه وآله نیز براین گواهی‌می‌دهد ، قال رسول‌الله صلی الله علیه وآله **مَنْ اَذْنَبَ ذَنْباً ، وَعَلِمَ اَنَّ اللهَ اِطَّلَعَ عَلَيْهِ ، غُفِرَ لَهُ ، وَاِنْ لَمْ يَسْتَغْفِرْ** ـ رسول صلی الله علیه وآله می گوید : هرکه گناهی بکند از گناهان ـ واو می‌داند که خداوند عزّوجلّ برآن گناه مطّلع است ـ خدای عزّوجلّ اورا بیامرزد ، اگر چه این کس بر کردهٔ خویش استغفار و ندامت نیارد .

وهم رسول صلی الله علیه وآله می گوید : **اِنَّ الرَّجُلَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ يُدْخِلُهُ اللهُ بِهِ الْجَنَّةَ ؟ قالوا وَكَيْفَ يَكُونُ ذلِكَ يا رَسُولَ اللهِ ؟ ! قالَ : يَكُونُ نَصْبا**

بَیْنَ عَیْنَیْهِ فَیَتُوبُ مِنْهُ - پارسی خبر چنین باشد که به درستی که مرد باشد که گناهی بکند از گناهان ، وخدای عزّ وجلّ او را بدان گناه در بهشت کند ! گفتند آن چگونه باشد یا رسول الله ؟ گفت : آن ، چنان باشد ، که آن کس که آن گناه بکند ، آن در پیش چشم‌او بدارند ، واو در آن می پیچد ، ومی نالد ، تا آن گاه که توبه کند .

وهم رسول صلی الله علیه و آله می گوید : لَوْ أَخْطَأَ أَحَدُکُمْ مِنْ اُمَّتِی حَتّی یَبْلُغَ مابَیْنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ تابَ ، تابَ اللهُ عَلَیْهِ - پارسی خبر چنین باشد که : اگر یکی از شما چندان گناه وخطا بکند تا آن گاه که میان آسمان وزمین پُر برآید ، پس توبه کند ، خدای عزّ وجلّ توبهٔ او قبول کند .

وهم عبادة بن الصامت از رسول صلی الله علیه و آله می روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله می گوید : هر که توبه کند پیش از مرگ به یك سال ، خدای عزّ وجلّ توبهٔ اوقبول کند ؛ پس گفت سالی بسیار بود ، گفت : هر که توبه کند پیش از مرگ به یك ماه ، خدای عزّ وجلّ توبهٔ اوقبول کند پس گفت ماهی بسیار بود ، گفت : هر که توبه کند پیش از مرگ به یك هفته ، خدای عزّ وجلّ توبهٔ اوقبول کند ، پس گفت هفته ای بسیار بود ، گفت : هر که توبه کند پیش از مرگ به یك روز ، خدای عزّ وجلّ توبهٔ اوقبول کند ، پس گفت روزی بسیار بود ، گفت : هر که توبه کند پیش از مرگ به یك ساعت ، خدای عزّ وجلّ توبه او قبول کند ، پس گفت ساعتی بسیار بود ، گفت : هر که توبه کند پیش از آن که جان به چنبر گردن رسد خدای عزّ وجلّ توبهٔ او قبول کند .

امّا ما خود از ناراستی که هستیم ، وازبس کم و بیش که بگوییم نه سخن راست در دل ماجای گیرد ، و نه وعدهٔ راست باور داریم ؛ اگر نه از فضل ، و کرم ، ولطف ، وجود ، ووفا چه باقی گذاشته است ؟ حق سبحانه وتعالی راست بدان ماند که مجرم و گناه‌کار اوستی که چندین عذر ، و پذیرش ، ووعده های نیکو که او می کند ، امّا هر کسی آن کند که از او آید : ما لئیم ایم واو کریم ـ ما پیشهٔ خویش می کنیم ، واو آنِ خویش ؛ مردمان درمثل چنین گویند :

از عنبر بوی آید و از کژدم نیش

هر کس کاری‌همی کنددرخورخویش

درویشان چند بیتی‌بگویند ، آن که درآخر آن بگویند :

کردم گنهی ز زلّت آدم بیش

دل بودمرا ازاین قبل خسته وریش

دل داد مرا حبیب گفتا : مندیش

تودرخورخود کنی ومادر خورخویش

عن ابی هریره ، عن رسول ﷺ قال : لَوْ اَنَّ رَجُلا اَذْنَبَ ذَنْبا فَقالَ یا رَبِّ ! اَذْنَبْتُ ذَنْبا فَاغْفِرْ لِی . فَقالَ اللهُ تَعالیٰ عَمِلَ عَبْدِی ذَنْبا ، وَعَلِمَ اَنَّ لَهُ رَبّا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ وَیَأْخُذُ بِهِ ، فَقَدْ غَفَرْتُ لِعَبْدِی ؛ ثُمَّ اِنَّهُ اَذْنَبَ الثّانِیَة ، فَقالَ یا رَبِّ ! اَذْنَبْتُ ذَنْبافَاغْفِرْ لِی فَقالَ اللهُ تَبارَکَ وَتَعالیٰ : عَمِلَ عَبْدِی ذَنْبا ، وَعَلِمَ اَنَّ لَهُ رَبّا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ وَیَأْخُذُ بِهِ ، فَقَدْ غَفَرْتُ لِعَبْدِی : ثُمَّ اِنَّهُ اَذْنَبَ الثّالِثَة ، فَقالَ یا رَبِّ ! اَذْنَبْتُ ذَنْبا فَاغْفِرْ لِی . فَقالَ اللهُ تَبارَکَ وَتَعالیٰ : عَمِلَ

عَبْدِی ذَنْباً وَعَلِمَ اَنَّهُ رَبّاً یَغْفِرُ الذُّنُوبَ ، وَیَأْخُذُ بِهِ ، فَقَدْ غَفَرْتُ لِعَبْدِی ؛ ثُمَّ اَذْنَبَ الرّابِعَة ، فَقالَ یا رَبِّ ! اَذْنَبْتُ ذَنْباً فَاغْفِرْلِی . فَقالَ اللّهُ تَبارَكَ وَتَعالیٰ : عَمِلَ عَبْدِی ذَنْباً ، وَعَلِمَ اَنَّ لَهُ رَبّاً یَغْفِرُ الذُّنُوبَ ، وَیَأْخُذُ بِهِ . اُشْهِدُکُمْ مَلائکَتِی ، اَنّی غَفَرْتُ لِعَبْدِی فَلْیَعْمَلْ ما شاءَ .

پارسی خبرچنین باشد که ابوهریره رضی‌الله عنه ازرسول ﷺ می‌نقل کند که : اگرمردی گناهی کنداز گناهان ، پس گوید :یاربّ ! گناه کردم ، بیامرز مرا . پس‌خدای عزّوجلّ گوید : گناه کرد بندهٔ من ، و می‌داند که من او را خداوندی ام که گناه آمرزم ، و بدان بگیرم ، بدرستی که من بیامرزیدم بندهٔ خویش را ؛ پس دیگر باره گناهی کند از گناهان ، وگوید : یا ربّ ! گناه کردم ، بیامرزمرا . پس خدای عزّوجلّ گوید : گناه کرد بندهٔ من ، ومی‌داند که من اورا خداوندی ام که گناه‌آمرزم ، وبدان‌بگیرم بەدرستی که من بیامرزیدم بندهٔ خویش را . هم چنین تا چهار بار ؛ بار چهارم گوید حق سبحانه و تعالی گواه باشید فرشتگان من ! که بیامرزیدم بندهٔ خویش را ، گو کار کن هرچه خواهد .

مارا کاری عظیم بیفتاده است : بد بنده ایم ، وخویشتن را نیك بنده می دانیم ، بد کاریم و خویشتن را نیکوکار می دانیم ! اگر این ظنّ نیکو که ما به خویشتن ، وکار خویشتن می داریم ، به خدای داشتیمی بهتر بودی ، واگر آن که به نیکوکاری خویش ــ که نداریم ــ می‌امیدداریم ، بەرحمت خدای امیدداشتیمی بهتر بودی ؛ تالاجرم تەنالهٔ

بدکاران داریم ، ونه‌رجای راجیان داریم ، به تقلید چیزی از هر کسی فرا گرفته ایم : اگر یکی گوید سیاه ، ما هم گوییم سیاه ، واگر دیگری گوید سپید ، ما هم گوییم سپید !

چون یکی سر در دین جنباند ، ما هم چنان سر در جنبانیم ـ این نه کار خردمندان ، وعارفان ، واهل بصیرت باشد ، مردم چنان باید که اورا در کارها تمیز باشد ، تا هرچه فراوی گویند ، به عقل در اندیشد ، ونیك از بد جدا کند ، وبه هرچیز ناچیزی فریفته نشود وبه قول هر نادانی ازسرپی نیفتد ، تا اورا ازاهل عقل‌وخرد توان گفت، وبالله العون ، والتّوفیق .

باب پنجم

در حرمت مؤمن گناه کار عارف مخلص

شیخ الاسلام، قدوة الابدال، قطب العالم، ابو نصر احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی قدّس‌الله سرّه العزیز گوید که:

آیت هایی که این کتاب را بنابر آن است تایی چند یاد کنیم، تاهر طاعنی را در این کتاب جای طعن نباشد، واگر طعنی کند، باری زود خاکسار، وسیه گلیم گردد. اوّل قوله تعالی: **وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللهَ يَجِدِ اللهَ غَفُوراً رَحِيماً**. دیگر: **قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ، إِنَّ اللهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً**. دیگر: **إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللهُ عَلِيماً حَكِيماً**. دیگر: **وَتُوبُوا إِلَى اللهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ**. دیگر: **تُوبُوا إِلَى اللهِ تَوْبَةً نَصُوحاً**. دیگر: **إِنَّ اللهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ**. دیگر: **وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ**. دیگر: **وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ**

ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إلاّ اللّهُ. دیگر: **إلاّ مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صَالِحاً فَأُولَئِكَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ**.

واز این آیت ها بسیار است در کتاب خدای عزّوجلّ؛ امّا هر که به قرآن، و به قول خدای ایمان دارد که این قول خدای است عزّوجلّ، وراست است، ودر این هیچشك نیست، از این یك دوآیت بسنده است این کتاب را. امّا اگر کسی این ندارد، جمله قرآن، وتورات، وانجیل، وزبور داود بروی خوانی هیچ سود ندارد.

اما آن کسانی که در این کتاب به اعتقاد، وایمان درست نظرکنند، ایشان را ازاین کتاب فایده بسیار حاصل گردد: زیرا که ما در این کتاب درج های جواهر بسیار تعبیه کرده ایم؛ اما از این درج ها بسی سر بسته دست بازداشته ایم، وبعضی سربگشاده ایم. خدای عزوجل یارآن‌کس‌باد که از سر ناشناختگی در این کتاب ننگرد، وتصرف بیهوده در باقی کند، وبه عصای نا بینایی گنج پادشاهان نجوید، ومسلمانان‌را در رنج وگفت وگوی نه افگند؛ زیرا که از این طعام کم کسی خورده است، واز این شربت کم کسی آشامیده است. واگر کسی است که علم وعقل او در این میدان جولان تواند کرد، ومعرفت‌وفهم او این سخنان را جذب تواند کرد، آنگه او اگر قصد این درج ها کند که سربسته است، او را مسلم باشد؛ واگر فکرت، وفهم، وعقل او این قوت ندارد، گو برو، وگرد این بحر، واین ساحل مگرد، که در خون خویش سعی کرده باشی.

امّا اگر کسی برقع خواجه امامی از روی عقل باز کند، ومعرفتی دارد وعلمی که‌آن را کحل هدایت کشیده باشند، وبرسبیل تضرّع ونیاز روی بدین بادیهٔ مفلسان، ونیازمندان‌آرد، وبدین بادیه فرو شود، وبدین دریاها فرو رود برسبیل غوّاصی، اگر در این بحر غرق شود، خون او ضایع نگردد، واز شهیدان راه حق باشد، چنان

که حق سبحانه وتعالی ما را خبر کرد، قوله تعالی: **وَمَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیْتِهِ مُهَاجِراً إِلَی اللهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ یُدْرِکْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَی اللهِ.**

* * *

فصل: یك درج از این نوع که به فهم هر کسی نزدیکتر آید، سرباز کرده آید؛ در این سخن باید نگریست: اگر چنان است که بی انکار، و بی آن که از کسی دیگر سؤال کنی، ترا این سخن حل شود، آنگه ترامسلّم باشد که این‌درج های دیگر سربگشایی؛ واگر در این سخن دل تو پیچ آرد، آن بهتر که گرد این سخن نگردی. زیرا که هرسخنی که تو ازاین به اوّل برخوانی، واگربر کسی‌دیگر عرض کنی، اوّل به کفر فتوی‌خواهند کرد، مگر کسی‌بود که راسخ قدم باشد، واز آن باشد که: **وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ**. واگر کسی بود که دروی اعتقادی دارد گوید که: او کفر نگوید، و به حجّت گفته باشد ـ دیگرهمه‌فتوی کفر وزندیقی کنند، واین‌همه‌توحید موحّدان را باشد.

امّا اگر کسی‌این حدیث فرانستاند، هیچ عجب نباشد؛ درمثل چنین گویند: مَنْ لَمْ یَذُقْ لَمْ یَدْرِ. واگر کسی از مردم روستایی، واگر دانشمندی که کم علم باشد، در این سخن آویزد، بس عجب نباشد؛ زیرا سالی چند هست که مادر شهر نیشابور بودیم، مانند این حالی افتاد:

خواجه امام اسعد خود مشتی سخن از هرجای بر گرفته بود،

وبرسر کرسی آن سخنان می گفت که نه اودانست که چه می گوید، ونه آن دیگران که می‌شنیدند. از دانشمندان قومی آن سخنان بروی بگرفتند، وجمله ائمّه عصر چه از اهل نیشابور، وچه از اهل توس، وچه از اهل عراق هر که می شنید، فتوی کفر می کردند، و بر آن محضری ساختند، وجمله ائمّه نامه ها بر آن نوشتند، واورا در زندان کردند تا روز آدینه برسر چهار سوی نیشابور بردار کنند!

خدای عزّوجلّ فضلی بکرد هم به جای ما، وهم به جای او، ودیگر ائمّه که آن سخنان‌را برما عرضه کردند، وماوجه آن بنمودیم واگر نه او درخون خویش سعی کرده بود، ودیگر ائمّه همه به‌خون او مأخوذ بودند. امّا خدای عزّوجلّ فضلی بکرد از آن فضل های دیگر که کرده بود ــ وچشم می‌داریم که‌نیز خواهد کرد إن‌شاء الله ــ تا ما اورا نجات دادیم ودیگران را هم. خدای عزّوجلّ یار آن کس باد که این کتاب برخواند، و مثل این نکند، تا در خون خویش وآن دیگران سعی نکند.

* * *

فصل آخر: اکنون با سرسخن شویم، وباسر آن درج که گفتیم که سرباز کرده‌آید؛ نیکو بشنو، وبه اوّل در انکار میای! که منکر فرا هیچ چیز نبیند، زیرا که دود انکار چشم دل کور کند، و سخن در نیابد.

ازسر حقیقت شنو که من بسیار تأمّل کردم، تا دردنیا ازمردمان حال که بهتر وروزگار که خوشتر؟ واین آیت که حق سبحانه وتعالی

می گوید : **وَمِنهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَفِی الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنا عَذابَ النّارِ** ، درحال که در ستر آید ، ودر شأن که راستر آید ؟ به همه کوی‌ها فرو رفتم ، وهمه درها باز کردم ، وهمه را عقل وعلم سنجیدم ، ومعرفت ، وهدایت را نیز یار کردم ، در هیچ کس این آیت درستر از آن ندیدم که درشأن دوقوم راضیان ، وغافلان . راضیان خود سیمرغ اند ؛ به حکایت می شنویم که در جهان سیمرغی است ، بسیار اندیشه کردم ، گفتم به آخر هم این قوم باشند . **إنَّ أشَدَّ البَلاءِ لِلأنْبِیاءِ ، ثُمَّ لِلأوْلِیاءِ ، ثُمَّ الأمْثَلُ فَالأمْثَلُ** مرا از این حدیث منع کرد .

پس چون به حقیقت بنگریستم ، جز در شأن و نشان مؤمنان موحّدان غافل مخلص این آیت نیست : جهان به‌غفلت بخورند بی‌رنجی ، و اندوهی ، و تیماری که بر دل ایشان باشد ، و به آخر برکات اسلام ، و گفتار شهادت فرا رسد ، و به در مرگ توبه کنند ، و بر نو تائبی به خدای عزوجل رسند ، چنان که ابن عبّاس رضی الله عنه می گوید: **طُوبَی لِمَنْ ماتَ فِی النّأناةِ** ؛ هر که او بر نو تائبی با خدای عز و جل رسد ، کس فضل او به حقیقت در نیابد .

در خبر است که : نو تائب را اوّل شب که در گور نهند ، هزار بار خوشتر از آن باشد که نو داماد را در بر عروس باشد . باز تفکّر کردم تا نیز هیچ کس هست که هر دو جهان خوش بخورد ؟ در کتاب عزیز حق سبحانه و تعالی یافتم : **فَأثابَهُمُ اللهُ بِما قالُوا جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِها الأنْهارُ** . . . و مهتر ﷺ می گوید : **مَنْ قالَ لا إلهَ إلاّ**

اللهُ مُخلِصاً دَخلَ الْجَنّةَ ؛ و هم رسول صلی الله علیه و آله می گوید : مَنْ عَلِمَ لا إلهَ إلاّ اللهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ .

پس اکنون از روی حقیقت نظر کردم ، مرد مسلمان اگر چه بدکار و غافل است ، هم آخر در بند شریعت است ، و در بند امر و نهی است ؛ امّا مرد مشرك و بیگانه در هیچ بند نیست ، و از ایشان بسیار کس بود که به در مرگ اسلام آرد ، و بر آن برود ، هم این جهان خوش بخورد ، و هم آن جهان بهشت یابد . و بسیار کس بود که رنج شریعت می کشد ، و خویشتن را در رنج و اندوه می‌دارد ، و او را در آن هیچ اخلاص و معرفتی نباشد ، هم در این جهان زیان کار است ، و هم در آن جهان ، چنان که حق تعالی می گوید : وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللهَ عَلىٰ حَرْفٍ فَإنْ أصابَهُ خَیْرٌ اِطْمَأنَّ بِهِ وَ إنْ أصابَتْهُ فِتْنَةٌ اِنْقَلَبَ عَلىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْیا و الآخِرَةَ . . . تا آخر آیه .

چون کار بر این جمله است : نه به بد کاری روی نومیدی است و نه به طاعت و عبادت روی ایمنی است ؛ چون به حقیقت بنگری اعتصام بنده جز به فضل ، و رحمت خدای نیست . هرچه نه بر این اصل سازی همه ناساخته است ، وهرامیدی که نه بدوست همه نومیدی است ، و هر نازشی که نه به یاد اوست همه مذلّت است . پس چون از روی انصاف و حقیقت بنگری ، هر دو جهان این قوم خوش بخورند بی‌هیچ رنجی که بدیشان رسد .

یك بار از بزرگی پرسیدم که چه خوشتر است در جهان مر مؤمنان را ؟ گفت : غفلت ! مرا بر آن سخن داوری افتاد ؛ با خود

اندیشیدم که این بزرگ مردی است، این هیچ چیز می نداند!ا کنون که از کار خبر یافتم، هم چنان بود که او می گفت. امّا تا بسیار تجربه نیفتد، و چندان راه در نشیب و بالا بنگذاری، این سخن حلّ نشود، و چون رسی بینی که دنیا و عقبی خوش که خورد. و این سخن نه سخن هرمقلّدی، وخویشتن پسندی است که به تو برۀپنداشت خود فرو شود و گوید: اینت نیك مردی که منم!

رسول ﷺ روزی به گورستانی بگذشت؛ گفت: اهل این گورستان بیشتر از چشم زدگی در این گورهااند! گفتند یا رسول الله، مرد از چشم زدگی در گور شود؟ گفت: آری ـ «چشم بداشتر را دردیگ کند، ومردرا در گور»، وهیچ چشم‌زدگی شوم‌تر، وبتر از آن نبود که مردرا چشم برطاعت وعبادت خویش افتد، وبرسره مردی خویش؛ دمار از روزگار او برآید، وجمله کار او نیست شود، زیرا که عجب از طاعت وعبادت خویشتن دیدن خیزد، در خبر است که: اَلْعُجْبُ وَ الْحَسَدُ یأْکُلانِ الْحَسَناتِ کَما تَأْکُلُ النّارُ الْحَطَبَ.

هزار بار گناه کنی، وچشم تو بر گناه تو افتد، می بهتر از آن که سال‌ها طاعت کنی، و چشم تو برطاعت خویش افتد؛ زیرا که از گناه دیدن ندامت وتوبه بار آرد، وازطاعت دیدن عجب وپنداشت‌بار آرد، و این هردو مردرا زود هلاك کند.

* * *

فصل: بسیار نظر کردم تا مؤمن مخلص عارف را ـ که عبادت بسیار دارد ـ تا اورا چه بهتر، ومفید تر، وعبادت وطاعت اورا چه نقد

است تا بر او به زبان نیاید ؟ گفتم : شکر . و شاکران اند کی اند ، چنان که می گوید : وَ قَلیلٌ مِنْ عِبادِیَ الشَّکُورُ . تا مرد را چشم بر طاعت وعبادت خویش نیفتد شکر نکند ، و چون چشم بر عبادت وطاعت افتاد ، اگر حالی نعمت وتوفیق خدای عز و جل نبیند عجب آمد ، و عجب طاعت وعبادت را بخورد هم‌چنان که آتش هیمه را بخورد . پس به‌حقیقت بنگریستم ، مؤمن مخلص را هیچ بهتر از آن ندیدم که بی‌خواست او درمیان طاعت وعبادت او معصیت می درافتد ، واو می نالد ، وندامت می‌آرد ، وتوبه می کند ، تا از عجب دور باشد ـ و این سخن برخلاف قول‌جمله علماست ! ـ وبراین‌سخن‌دلیل‌ها دارم : هم‌ازقرآن، وهم از اخبار ، وهم از عقل ، وهم از معرفت .

امّا ازقول خدای عزوجل آن است که می گوید : ثُمَّ إنَّ رَبَّكَ لِلَّذِینَ عَمِلُوا السُّوْءَ بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَ اَصْلَحُوا إنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحِیْمٌ . تا آن جا که گوید : وَآتَیْناهُ فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ إنَّهُ فِی الآخِرَةِ لَمِنَ الصّالِحِیْنَ . قال رسول‌الله ﷺ : إنَّ الرَّجُلَ لَیُذْنِبُ ذَنْباً یُدْخِلُهُ اللهُ بِهِ الْجَنَّةَ ! قالُوا وَکَیْفَ ذٰلِكَ یا رَسُوْلَ اللهِ ؟ قالَ : یَکُوْنُ نَصْباً بَیْنَ عَیْنَیْهِ فَیَتُوبُ مِنْهُ ـ پارسی خبر چنین باشد که پیش ازاین نوشته شده است .

ودلیل‌عقلی آن است که مفیدترین ، وبهترین کارهای مؤمن‌عارف مخلص آن است که در میان طاعت و عبادت او بی‌خواست او معصیت کرده می‌شود ، و چشم آن عارف مخلص بر آن می افتد ، تا وی را از از عجب وپنداشت نگاه می‌دارد . و هم چنان که صلاح گوشت در نمك

است ، صلاح مرد مؤمن عارف که عبادت بسیار دارد در معصیت است که بی‌خواست او از او در وجود آید ؛ و نمك طاعت او معصیت دیدن اوست ، و معصیت دیدن بهتر از طاعت دیدن : زیرا که از طاعت دیدن عجب‌خیزد ، و ازمعصیت دیدن توبه و ندامت‌خیزد که : اَلنَّدَمُ تَوْبَةٌ .

چون توبه آمد : فَأُولٰئِكَ يُبَدِّلُ اللهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ درپی می‌آید ، ودلیل قرآن ، و اخبار ، وعقل راست آمد .

آمدیم به دلیل معرفت ، وهدایت که هیچ عارف نبود که‌اوندانند که خداوند ارحم الرّاحمین است ، واکرم الاکرمین است ، به همه حالی رحمت را معصیت باید ، واگرنه در رحمت چه فایده بودی ؟ و اگر عاصی نبودی غافر وغفّار چه بایستی ؟ واگر لئیم نبودی ، کرم و کریم و اکرم چه سود داشتی ؟ واگر مذنب و گناه‌کار وعاصی نبودی ، غفور و غفّار و غافر چه بایستی ؟ و اگر بنده معیوب نبودی ، خداوند بی‌عیب چه بایستی ؟ ـ به هر صفات ستوده که حق را سبحانه و تعالی بدان وصف کنند ، اگر مؤمن گناه کار عاصی نبودی ، اغلب صفات او بی بر شدی [1] ؛ زیرا که مطیعان را از آن هیچ چیز می‌نیاید ، و بیگانگان را ازآن هیچ نصیب نیست .

پس این همه صفات ستوده ، به معصیت عاصیان امّت محمّد ﷺ آشکارا باید کرد . و هر که نه عارف است این را منکر باشد ، و چون منکر باشد با وی این معاملت نکنند . پس چون به حقیقت بنگری جز مؤمن عارف مخلص نشانهٔ این حدیث نیست ؛ حق تعالی از آن گفت : إِنَّ اللهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ ـ بر وزن : فعّالین ـ واین‌مبالغت فایده

۱ ـ م : بی‌بهره برشدی

دهد. کار بی‌نیاز بر آنِ ما قیاس نتوان کرد، از قیاس‌هایی چون آن قیاس که قومی ناشناختگان کنند که نه عارف باشند، ایشان از کار چه خبر دارند، و از دریای جود، و لطف، و کرم او چه‌بهره دارند، و از جواهر، و درر جود و احسان او چه نصیب دارند؟ از آن‌جا که هستند با مردمان ستد و داد می کنند.

مرد عارف مؤمن مخلص که کحل هدایت در دیده معرفت او کشیده باشند، و چشم او بر دریاهای جود، و کرم، و لطف، و رحمت او افتاده باشد، همه معصیت عاصیان در دیوان خویش بیند هرگز از رحمت او نومید نگردد، و اگر هر معصیت که جمله جنّ و انس کرده‌اند و خواهند کرد در دیوان یك مؤمن عارف بیند، هرگز رقم کفر و بیگانگی بروی نکشد، و اورا ازرحمت خدای عزوجل نومید نکند. تا معصیت عاصی از رحمت خدای زیادت نگردد، هیچ عاصی را روی نومیدی نیست. و هرگز گمان مبر که این خواهد بود، و به دل هیچ عارف این خود در نیاید؛ امّا هم شرط است که عارف را هم چنان که چشم برخزینهٔ رحمت می‌افتد، هم چنان برخزینهٔ عذاب و عدل می‌افتد، و هم چنان که غفّاری و غفوری او می‌بیند، جبّاری و قهّاری او می‌بیند، و از کردار بدخویش می‌ترسد که نباید که شومی کردار من فرامن رسد، و شرم و تشویر می‌خورد. امّا به‌هیچ حال مرد عارف را قطع در میان نه؛ زیرا که معرفت عطای اوست، و عطا باز ستانیدن کار کریم نیست و نبود.

امّا روا بود که ایمان و اسلام باز ستاند کسی را که نه‌عارف

باشد؛ و او خود باز نستاند امّا این کس به زبان آرد. **و ازعارف تا به مسلمان‌کار بسیارست.** حقّ تعالی چند جای در کتاب عزیز خویش منافقان را مؤمن‌خواند امّاهیچ جای منافق‌راعارف نخواند. **این سخن که ما می‌گوییم درمؤمن‌عارف می‌گوییم، نه در مؤمن مقلد اگرچه امام‌الائمه است! هر سخن در عارف گناه کار می‌رود، نه در اصل، و نسب، وامامت، و عبادت، و طاعت! سخن در اصلی می‌رود که اگرهمه اجناس خلق بیایند تا این سخن را تبدیل و تغییر کنند نتوانند کرد. اگر کسی در آن کوشدکه من این را تغییر و تبدیل کنم، هم از بی‌معرفتی باشد، و گواه عدل باشد که بر تقلید خویش گذاشته باشد، و باللّه التّوفیق.**

باب ششم

در فضیلت فرزندان آدم صلوات الله علیه

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابونصر احمد بن ابی الحسن النّامقی الجامی قدّس الله روحه العزیز گوید که :

خدای تبارك و تعالی آدم را صلوات الله علیه به تقدیر مشیّت ، و پرگار ارادت ، به علم وحکمت معزّز گردانید ، و به صحرای وجود آورد ، و رقم : خَلَقْتُ بِيَدَىَّ بروی کشید ، و مسجود مقرّبان درگاه گردانید ، و همه مکرمت‌ها ، و اعزازها در وی تعبیه کرد ، واین ندا به عالم در داد : وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَايَعْلَمُونَ . همه‌اعزازفرزندان‌آدم دراین‌حرف‌تعبیه کرد : خَلَقْتُ بِيَدَىَّ و در این حدیث رمزهای بسیار است ، امّا هر فهمی ، و هردلی ، این بار تحمّل نتواند کرد .

ابراهیم گفت صلوات الله علیه : رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ ، قصّه این‌بسیار است شنیده باشی ؛ امّامقصود این رمزی است اگربدانی شنود ، واگر ندانی شنید داوری مکن که زیان‌کار باشی : ابراهیم از

حق تعالی درخواست که مرده زنده چون کنی؟! حق تعالی گفت: **اَوَلَمْ تُؤمِنْ؟ قَالَ: بَلیٰ؛ وَلٰکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی**. فرمودتاچهارمرغ بیاورد، و بکشت، و برهم کوفت، و برهم آمیخت، چنان که شنیده باشی.

چنین گویند که آن مرغان: یکی طاوس بود، یکی بط، و یکی کلاغ، ویکی خروه بود؛ هنوز از گاه ابراهیم باز اثر آن مرغان بریکدیگر پیداست. چه عجب داری که آدمی سر کشی کند، و بر جمله عالم سرافرازی کند که ندای خاصیت: **خَلَقْتُ بِیَدَیَّ** هر روز می بروی خوانند، و بر گوش او فرو می گویند؟! اگرمعرفت، و داشت ِحق سبحانه وتعالی نباشد، همان کند که **فرعون** و**نمرود** کردند. ولکن بند عصمت، ونور معرفت مؤمن را از سر بدی نگاه می‌دارد، و به عزّ خویش عزیز می‌دارد، و به لطف و کرم خویش می‌پروراند و منافق را در ذلّ وخواری دو جهان می‌دارد؛ که منافق قدر خدای و رسول نداند، وقدر مؤمن مخلص نداند، و اگر او این قدرها دانستی خود منافق نبودی.

نه هر که بگفت: لا اله الا الله، محمّد رسول الله، او قدر مؤمن مخلص داند؛ و اگر منافق قدر خدای و رسول و قدر مؤمن موحّد دانستی، او خود هرگز منافق نبودی ـ واین عزّت که خدای تعالی می گوید منافق آن نداند؛ زیرا که منافق ذلیل دو جهان است، وذلیل قدر عزّ وعزیز نداند. وهم چنان که اواز قدر عزیز و عزت او بی‌خبر است، ازرحمت، ومغفرت، و کبریاء، وفضل، وجود اوبی‌خبر

است ؛ زیرا که منافق مؤمن ظاهری است وعارف نیست ، و خدای را نداند ، وچون اورا نداند صفات اورا هم نداند ، چون ازاین هیچ چیز نداند وَلٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَايَعْلَمُونَ او را درست آمد .

وچون مؤمن موحّد مخلص عارف همه صفات خدای عزّ و جل می‌داند نتواند که یکی را منکر شود ، وقول خدای عز و جل برخود می‌خواند که : إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ وهم خدای عزوجل میگوید : سَبَقَتْ رَحْمَتِي عَلَىٰ غَضَبِي ؛ وعظمت ، و کبریاء ، وجود ، و فضل ، و کرم ، و لطف او می‌داند ، و حکم قضاومشیّت او درباب خودسابق می بیند ، وقضای طاعت ومعصیت برخود می‌بیند ، و از ازل در ابد می‌نگرد ، واز ابد در ازل می‌نگرد ، و همه کارهارا قسمت قسّام می بیند ، و درگزاردن فرمان ها میان در بسته ، ومرکب اجتهاد از سر کوی مناهی می‌دواند ، وروی فرا قبلهٔ فرمان و رضا کرده ، ودر میدان نیاز به قدم امید می‌رود ، و بر براق فضل در میدان محبّت جولان می کند ، اگر چنان بود که مرکب فرمان به سر درآید ، وخطایی دروجود آید ، واگر دو ، وده ، وصد ، و هزار ، وصد هزار دروجودآید درخت معرفت قوی تر و بلندتر از آن است ، که او را از این ومانند این گزندی تواند بود ، و چون عقد معرفت درست آید ، از این هیچ باك نیست .

هم چنان که عقد زنی با مردی درست آید : تا عقد برجاست ، از جنگ وجدل باك نیست ؛ امّا می‌باید کوشید تا جنگ کم افتد ، امّا چون افتاد زبان از طلاق دربند می‌باید داشت که نباید اسپ‌حکم

به سر درآید ، وچیزی گفته شود که بر آن درمانی . امّا چون داماد عاشق و حریف شناس باشد ، خود حدیث طلاق بر زبان و خاطر وی نگذرد ؛ اما چون دامادنه‌عاشق وحریف‌شناس باشد ، ازجنگ فراطلاق شود ، واز طلاق فرقت‌خیزد . اما هرگز داماد محبّ عاشق سخن‌طلاق نگوید تا به طلاق چه رسد ؛ زیرا که او داند که بی معشوق نتواند بود ، ومعشوق نه به زر و سیم ، و نه به جان و جهان به دست آید . و هرچه خری بنده باشد نه معشوق باشد : هرچه به بها در آیدآن همه تویی نه معبود ومقصود تست ، وهرچه خری هم چون تو باشد .

کار درآن است : تا او که را خواهد ، و که را خرد ، و که را دوست دارد ، و شبیخون عشق بر که حمله برد ، و کدام دل است که غارت مهر اورا شاید ؟ و کدام روح است که سزای نواخت اوست ؟ و کدام مرغ‌است که شکارشاهین ارادت‌اوست ؟ و کدام خنوز[1] ؟است که صدف آن دلی است که دار الملك اوست ؟ و کدام مرغ زار است که چراگاه لطف اوست ؟ و کدام باغ است که تماشاگاه نظر اوست ؟ و کدام جوی است که آب زلال محبّت او درآن روان است ؟ و کدام دیده است که درانتظارجمال و کمال‌اوست ؟ و کدام زبان است که‌براو یاد اوست ؟ و کدام کوی است که در اوبوی او ست ؟ و کدام روی است که بر او گرد طلب اوست ، تا ما آن را غلام وچاکر باشیم ، و آن خاك را سرمهٔ دیده کنیم ، وجان را برآن نثار کنیم ، وهنوز هیچ‌چیز نکرده باشیم ، واگر هزار جان دیگر باشد به شکرانه فدا کنیم ،واز میان جان بگوییم : الحمد لله ربّ العالمین .

۱ ــ چنین است در نسخهٔ « م » ــ در نسخه « د » حیور ؟

***

فصل آخر : آدم وآدمی را خدای عز وجل خاصیتی نهاد که هیچ اجناس خلق را آن ننهاد ، خاصّه روی ایشان را . و از ظاهر آدمی هیچ چیز عزیز تر از روی وسر نیست ؛ وآن تعبیه ها که درآدم وآدمی است آنچه ازآن باطن است اختصاص به دل دارد ، وآنچه (از آن) ظاهر است به سروروی دارد ، وازآن مردمان سوگند که خورند به سر خورند ، وهیچ کس سوگند نخورد بهدست وپای وپهلو وبههیچ عضو دیگر مگر به سروروی ، ودرآن سرّی است از اسرار ربوبیّت، وحق سبحانه و تعالی هم ازآن گفت محمد را : **لَعَمْرُكَ** ــ سوگند به سرتو ؛ و در افواه خلق در است که گویند فاروی فلان کس چنین گفت .

کسی که کسی را بد می گوید ، گویند فرا روی وی گفت ، وچون‌از پس پشت گفته باشد گویند سهل است هرچه نه فاروی (وی) گفت . کسی که با کسی جفای عظیم خواهد کرد ، گویند : خیو در روی فلان کس‌انداخت ! وچون‌فراباطن رسد ، گویند : دل فلان کس بیازرد . و این همه که درافواه مردمان‌است ، همه تعبیه‌آن تعبیه‌است ، وحق سبحانه‌وتعالی‌چند جای در مصحف مجید می گوید ، واین‌ترتیب می‌دهد : **وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ** ؛ وجای‌دیگر می گوید : **وَ التِّينِ وَ الزَّيْتُونِ وَ طُورِسِينِينَ وَ هٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَفِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ** . وجای دیگر گفت : **وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِيْ آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ** تا آخر آیه .

چون حق سبحانه وتعالی این تعبیه‌ها درطینت آدم بنهاد ،ازاجناس خلق زیرکان بودند بدانستند که این چه تعبیه‌های عظیم است ، همه‌را عرق حسد بجنبید ، سربرزانوی غیرت نهادند ، وزبان ملامت بر کشادند: قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ ؟ قَالَ : إِنِّي أَعْلَمُ مَالاَ تَعْلَمُونَ . ودراین سخن که گفت : وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ ، ودراین بیان[1] اسرار بسیاراست: نگفت ولقد کرّمنا آدم ، گفت : بنی‌آدم . و این حدیث بازان شود که مهتر صلوات الله علیه گفت : خُلِقْتُ مِنْ أَطْيَبِ الطِّينِ وَ خُلِقَ مُحِبِّي مِنْ أَسْفَلِهَا .

آدم صدف تعبیه‌های آن دُرر بود ، و جمله اجناس خلق فرو ماندند درین که حق سبحانه وتعالی این ندا به عالم درداد ، و گفت : خَلَقْتُ بِيَدَيَّ . همه دراین سرگردان ومتحیّر شدند ، وهریکی ازآن جا که فهم و خاطر ایشان بود چیزی بیرون دادند ، و نفسی زدند ـ و آنچه مقصود است خود او داند .

امّا قومی گفته اند که آن دیده بدِ خاصیّت بود ، و مارا این روی می‌نماید که آن خاصیّت آن بود که جمله ارواح و اشخاص اولیاء ، و انبیاء ، وصدیقان به یك جای حاضر بودند ، وهیچ جای دیگر آن حضور نبود مگر آن‌جا . وآن که سوگند به سر آدمی می‌خورند از آن بود که اوّل که آن تعبیه را به‌آدم فرستاد برسر او فرودآمد، پس به‌روی درآمد ، آن عزّ ازآن است ، واین نیك ظاهراست ، و همهٔ

---

۱ ـ د : سرایر .

آدمیان راست؛ امّا آنچه آدم و آدمی بدان عزیز اند، وآن خاصیّت هیچ کس را نیست مگر مؤمن موحّد عارف را، آن خود چیزی دیگر است، وهر کس راه فرا آن نداند، مگر آن کسی که آن تعبیه دربار وی است، واورا بدان خبر کرده اند.

بس کسی است که آن تعبیه دربار وی است، واو از آن‌چنان خبردارد که ابن یامین داشت! پنداشت که اورا به دزدی گرفته‌اند، و ندانست که در آن چه تعبیه است، امّا یوسف دانست که در آن‌چه تعبیه است، و چه می کند، و برادر رابه‌دزدی چرا منسوب می کند. یوسف صلوات الله علیه اسباب وصال می ساخت، دیگران همه آواز برآوردند: **إنّ ابنَكَ سَرَقَ وَ ما شَهِدنا إلّا بِما عَلِمْنا وَ ما كُنّا لِلْغَيْبِ حافِظِينَ**! ای بسیار تعبیه غیب که هست، و ما از آن غافل! ای بس خز این درّ، و جواهر، و زر، وسیم، و گنج‌های لطف و کرم که حق سبحانه و تعالی مرد مؤمن عارف مخلص را یخنی[1] نهاده است که نه چشم هیچ کس برآن افتاده است، و نه برخاطر هیچ آدمی گذر کرده است، و ماازسر نادانی و ناشناخت خویش بانگ و فریاد می کنیم که مارا چرامی‌نان ندهد، بادوستان خویش چنین نکنند که او باما کند!

و از سراین درد و ناشناختگی فریاد برآورده که: **يا أَسَفى عَلى يُوسُفَ**، یا یعقوب! تو هرچه خواهی می گوی، ولکن یوسف باید که به ملکت رسد، و ابن یامین باید که بازوبود، توروزی چند صبر کن

1 ــ م: بجای.

و بیت الاحزان‌را مسکن‌خود ساز ، تا آنچه تعبیه کرده‌ایم به‌صحرا آریم؛ بامؤمنان ، و موحّدان ، و شکسته‌دلان آخر الزمان هم‌این می گوید: باشید ! تاما داشته خویش به‌صحرا آریم ، و بدخواهان و بد گویان را چشم برملکت شما افگنیم ، و آواز برآریم که :**إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.**

***

فصل آخر: چون حق سبحانه و تعالی خواست که طینت آدم صلوات الله علیه از کتم عدم به وجود آرد ، فرشتگان رافرمود که‌روی زمین خاکی کنند ، که مااز این خاك خاکیئی خواهیم ساخت ، و تعبیه‌ای در وی بخواهیم نهاد. فرشتگان بروی به‌جدل بگفتند :**أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ ؟ قَالَ : إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ .**

قصه این دراز است و در کتاب : « **انس التّائبین** » **شرح این‌حدیث به تمامی گفته آمده است** ، اگر کسی‌می خواهد ، این قصّه آن‌جا باید نگریست ، باز این قصه نمی گویم که دراز شود .

امّا چون حق سبحانه و تعالی چهل سال باران محبّت برآن خاك‌آدم ببارانید ، وپس‌ازآن چند سال باران رحمت ، وفضل ، ولطف، و کرم برآن بباراتید ، و آن طینت آدم به‌یدعزّت عزیز گردانید ، واین رقم بروی کشید و گفت : **خَلَقْتُ بِيَدَيَّ**، و جمله اجناس خلق‌را در این ، فرا گفت و گوی کرد ، و سرّی ازاسرارربوبیت دراین پنهان کرد ، و چندان افعی گزنده ، و عقرب جراره درسر این تعبیه بنهاد، که هر که‌بی‌چراغ معرفت بدین خانه در رفت ، هیچ کس به‌سلامت

بیرون نیامد، وجان وایمان خویش به‌سر این جست‌وجوی داد؛ زیرا که این بحر بحری است که ساحل این را کران پدیدار نیست، وقعر این را منتها نیست، و جواهر و درر این بی‌حساب و بی‌شمار است، و آبی دارد که هر تشنه که از او شربتی داند خورد، از آن قوم گردد که: أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ؛ وهر که نداند خورد از آن قوم گردد که: أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ.

و این همه رفعت، وعلوّ آدمی‌زاده از آن است که همه‌اجناس خلق که فرا آدمی رسند ترسند، و ایشان را خشوع [۱] کنند، که ایشان از اعزاز: خَلَقْتُ بِيَدَيَّ طرازی دارند؛ از این‌سبب بود که هیچ کس از اجناس خلق دعوی خدایی نکرد مگر آدمی. هر آن جا که معرفت و هدایت نبود، از آن معنی که در: خَلَقْتُ بِيَدَيَّ تعبیه بود بویی بدیشان یکی نرسیده بود، أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى سر از ایشان برزد، تا سر همه اشقیا شدند؛ و هر کجا که از آن معنی بویی بود، ومعرفت باز آن‌قرین بود، همه انبیاء و اولیاء و صدیقان گشتند.

وچون هدایت، ومعرفت، وعلم، وتقوی، وعقل، و خشوع، و صبر، وشکر، و قناعت، و تفویض، و تسلیم، وزهد، وحیا، و صدق، ویقین، و رضا قرین محبت آمدند، دانستند که آفریدگار کلّ اوست، وما همه بندگان اوییم، واوخداوند ماست، وهرچه هست همه به‌قضای حکم، و به تقدیر مشیّت اوست؛ وهرچه امروز می‌رود، وآنچه فردا خواهد بود، همه علم اوست که با جای می‌آید، و هرچه دانسته است

۱ ـ م: خضوع

وقسمت کرده ، یك ذرّه کم وبیش نخواهد بود .

بندگی ، ونیاز ، و تضرّع ، وزاری ، درپیش گیرند ، وبنده‌وار می زیند ، هم در این جهان باسلامت ، و هم در آن جهان باخلعت ، و ملك هردوجهان در مراد وقبضهٔ ایشان ، وسینهٔ ایشان نشانه فضل‌وجود وکرم او ؛ سخاوت پیشهٔ ایشان ، توکّل راه ایشان . رضا به قسمت‌شعار ایشان ، خرسند بودن بر بلاکار ایشان ، شکر بر نعمت گفتار ایشان ، نور دل خاصگان از انوار ایشان ، سرور خاصگان از اسرار ایشان ، یاد کردِ دوست یادگارایشان ، محبت حق غمگسار ایشان ، طاعت او نوبهارایشان ، لطف و کرم‌اومرغزارایشان ، نظر رحمت‌او محو کنندهٔ او زار ایشان ، عفو او انهار ایشان ، نظر به عبرت کار ایشان ، سخن گفتن به حکمت ثمرهٔ اشجار ایشان ، قول لا اِله إلاّ الله حصار ایشان ؛ چنان که مهتر صلوات الله علیه خبر می‌دهد که حق تعالی می گوید : لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ حِصْنِي وَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي آمِنَ مِنْ عَذَابِي .

باب هفتم
در کیمیای طاعت و عبادت

شیخ‌الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابونصر احمد بن ابن الحسن النّامقی الجامی ، قدّس الله روحه العزیز گوید :

بدانید برادران ما ! که‌این کتاب هر کسی‌را نشاید که نگرد ، وخواند ، وبیند ؛ زیرا که دراین کتاب سخنان است که طعمهٔ‌هر کسی را نشاید : بسیار کس بود که بدین کتاب فرو نگرد ، نخست ما را زندیق نام کند ، پس‌آن‌گه زنّار ده کرد[1] برما بندد ، وهرجای این سخن‌را نه‌بربصیرت‌ونه به‌اعتقاد ، بلکه به‌انکارنشر می کند ،وتعبیه[2]های فاسد درآن تعبیه می کند ، وقومی مردم عامّه را ازآن بد می‌افتد ، و از راه راست سردربیابان ضلالت‌می‌دهند ، وبی راه می کنند ،ودرخون ایشان‌سعی می کنند ، ومابه دو جهان از آن بیزاریم ، وازهمه‌زندیقان و اباحیتان ، وگمراهان . شما دین خویش به‌قول صاحب غرض برباد مدهید ، واین فصل را نیك یاد دارید !

احمد نمی گوید که طاعت وعبادت‌می‌نباید کرد ؛ زیرا که‌هر که

---

۱ ــ م : ده گز ۲ ـ تعبیر ؟

این گوید به همه حالها گمراه، وزندیق، وبد دین باشد. این اعتقاد ندارم، ونگویم، وروا ندارم که نیز کسی گوید؛ خدای داند که چنین است. امّا کسی کاری می کند، وچون اورا تیمار آن کار گرفته باشد، به همه حالها به نیك وبد آن می نگرد، ومی جوید. وهیچ کاری نیست که در آن بد و نیك نیست؛ ومردمان در مثل چنین گویند: « نیکش نبود هر که به بد خرسند است »

و هر کاری که هست از سه قسمت است: مرتفع است، و دون است، و وسط است، چنان که درحدیث شکر گفته آمد: شکور است وشاکر است، وشکّار است. همه کارها دردنیا اغلب بر سه قسمت است. اکنون احمد گوید **از کارها مرتفع گیرید، و اگرنه باری به وسط فرود آیید، وبه دون فرود میایید!** من بر شما شفقت می‌ورزم، اما شما دین خود در سر من مکنید.

اکنون یك سخن چنان که فرافهم مردم مختصر همت، ومختصر طبع نزدیك باشد بشنوید: هر که دردنیا رنجی می برد، وراغب دنیاست، پیوسته او را آرزوی کیمیا می‌باشد. اگر او را هزار سال آن آرزو می‌باشد، می گوید، چون کیمیا به دست نیاید، او را از کیمیا گفتن هیچ سود ندارد. کیمیا باید که بدست آید؛ چون کیمیا به دست آمد، و علم آن نداند که چون باید کرد، هم هیچ سود ندارد، و هیچ زر در کیسه نشود. امّا چون کیمیا به دست آمد، و علم آن می‌داند که چون می‌باید کرد، و هرچه باید می‌افکند، و آن عمل که می باید کرد بکند، زر دردست اوروان گردد، و کیسه پر شود، و خزینه آبادان، ومرد توان گر گردد.

همچنین در راه دین و مسلمانی ، و در راه شریعت ، و حقیقت کارهاست که‌همه کبریت‌احمر و کیمیای سعادت‌است ؛ وهریکی گوهر شب‌چراغی است ، و درهای یتیم است ، و گنج‌های بی‌منتهاست ، وهمه خلق در آرزوی از آن یکی‌اند ، و آن علاج که ایشان را می‌بایدتا به دست آرند ، هم‌در دست ایشان است ، وما راشفقت برادری رنجه می دارد و شفقت مسلمانی می‌گوییم تا بو که از سراین ادبار ، و خسارت، و تقلید هرمقلّدی بدین بوستان دوستان‌در آیند ،ونسیم فضلی برایشان وزد که غبنی [1] بزرگ باشد که در این دون همّتی فرو شوند .

مؤمنان‌هم عزیزان‌اند ؛اماقومی مرقومی را ازراه مرتفع ووسط به راه دون کشیدند ، و آن نیکویی تمام می دانند که به‌جای ایشان می کنند ! ای برادران مکنید ! که هم چنان که در دنیا چیزهاست، و کارهاست ، که مردرااز درویشی‌به توانگری‌رساند ، و از همه نیازها نجات دهد ، درکاردین نیز همچنین کیمیاهاست که مرد مؤمن را که آن به دست آرد ، از این همه رنج و تعب بازرهاند ؛ چنان که خبر بدان ناطق است :

قال رسول الله (ص) : رَكْعَتانِ مِنْ رَجُلٍ زاهِدٍ قَلْبُهُ خَيْرٌ لَهُ وَ أَحَبُّ إِلَى اللهِ مِنْ عِبادَةِ الْمُتَعَبِّدِينَ الْمُجْتَهِدِينَ أَبَداً سَرْمَداً إِلى يَوْمِ الْقِيمَةِ ـ پارسی خبر چنین‌باشد که رسول صلی الله علیه و آله می گوید :

دو رکعت نماز از آن مردی که دل او در دنیا بسته نباشد ، و دنیا بردل او سرد باشد ، بهتر ، و به خدای عزوجل دوستر ، از همه

۱ ـ م : عیبی .

عبادت عابدان و مجتهدان که بکرده‌اند، وخواهند کرد تاروزقیامت .

اکنون این نوعی است از کیمیا ؛ وچندان کیمیاهاست دراین راه که زهد همه زاهدان ، ونماز و روزه ایشان درجنب آن کیمیاها چنان است‌که آنِ دیگر مردمان در جنب زاهدان ، زیرا که درمیان ترسایان ، ورهبانان زاهدان درند ؛ امّادرمیان ایشان هیچ کس نیست که کیمیای حقیقت و شریعت دارد ، ودر میان ایشان‌هیچ کس نیست که کیمای رضا و تسلیم در حجّت [۲] دارد ، و ازاین بسیار است ، و بردادنِ آن تطویلی دارد .

احمدنمی گوید که : عبادت مکن ، می‌گوید : به رسم وعبادت مکن، نمی گوید که : طاعت مکن ، می گوید : در طاعت شرکت مکن . نمی گوید که : دعا ، و تسبیح ، تهلیل ، و استغفار مکن ، می‌گوید : به‌ریا ، وسمعت ، و انکار مکن ، و در تقبیح و تخلیط برادر مسلمان‌مکوش ،که طاعت و عبادت بازین‌پای نیارد : برهر غیبتی، وبهتانی ، ودروغی‌که بربرادر مسلمان‌بگویی، چند ساله عبادت درسرِ آن باید .

گناه کاری به‌توبه و ندامت عین طاعت گردد ، وطاعت و عبادت به حسد وعجب عین خسارت گردد ، و **هَبَآءًمَنْثُورًا** شود . بی‌غل ،وغش وحسد مسلمانان باش ، و مترس ، واز گناه باك مدار اگرچه به پری زمین و آسمان‌باشد ؛ چون آتش ندامت بدان‌رسد همان [۳] انگار که نبود ، **فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ ٱللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ** برخوان ، وباحسد، وغل، و غش هیچ طاعتی پای‌دار مدان ،

۱ ــ د : و حجت .

۲ ــ د : چنان .

طاعت ، وعبادت از آن ابلیس علیه اللعنه بیشتر نتواندبود؛ می نگر که به یك حسد که در کار آدم صلوات الله علیه بکرد ، چون دمار از نهاد او بر آورد ؟! و حسد و عجب کار چنین از کارگاه بر آرد ؛ و سحرهٔ فرعون ، اصحاب کهف ، و وحشی در وقت کافری ندامت پیش آوردند ، می نگر که چه یافتند ، و کار ایشان چون از کارگاه بر آمد؟ وآن قوم که طاعت کردند چون : ابلیس ملعون ، و بلعم باعور ، و برصیصای عابد چند سال‌ها بود تا طاعت و عبادت می کردند ؟!

مارا که نه طاعت مطیعان است ، ونه عبادت عابدان ، و نه زهد زاهدان ، ونه صدق صادقان ، و نه تقوای متقیان ، بازین همه عجب ، وتکبر، وحسد ، و ریا ، وجمع ومنع دنیا ، وتفاخر ، وتکاثر ، هر روزی کمترین ده مسلمان از ما بیازارد ، ودعوی آن کنیم که ما از کسی بهتریم ! وگوییم بردیگر مسلمانان نشاید سلام کردن ، سلام برما باید کرد تا نجات یابند ! اینت قومی برپنداشت واحمق که ماییم !

ما ازچنین‌وماننداین سیر بخوردیم ؛ گواه باشید که ما از نوبرده رومیم ، وازنو برده خراباتیم ، وازنوبرده کنشت و کلیساییم تُبْتُ اِلَيْكَ وَاَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ . ما اینك می گوییم ، و اختیار ما این است : به درگاه بی نیاز نتوان برد مگر هم نیاز . ما تهی‌دست ، وتهی دل رویم ، دوستر از آن داریم که باظاهر خلق پسند ، وباباطن خراب ، واز حق دور . مهتر صلی الله علیه و آله چنین‌می گوید : اِنَّ اللّهَ لا يَنْظُرُ اِلى صُوَرِكُمْ ، وَلا اِلى اَجْسادِكُمْ ، وَلا اِلى اَعْمالِكُمْ ؛ وَلكِن يَنْظُرُ اِلى قُلُوبِكُمْ وَنِيّاتِكُمْ

پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه و آله می گوید که : خدای

عزوجل ننگرد به صورت‌های شما، ونه به تن‌های شما، ونه به کردار شما؛ ولیکن بنگرد به دل‌های شما، وبه نیت‌های شما. تاچه دارید در نیّت، و کار چون می کنید؟ به اخلاص می کنید، یا به ریا؟ ناقد بصیر است؛ به ظاهر آراسته کار راست نیاید. کار خدای را ظاهر و باطن باید هم‌سان باشد، وآنِ خاصگان‌را باید که ازظاهر بهترباشد، تاخاصگی براو درست آید، وبالله‌التّوفیق.

باب هشتم
در کار ظاهر و باطن

شیخ الاسلام، قدوة الابدال، قطب‌العالم، ابونصر احمد بن‌ابی‌الحسن النامقی الجامی، قدّس الله روحه العزیز گوید:

کارها در صورت بسته نیست؛ صورت پرست مباش‌که بت‌پرست شوی. هیچ ظاهر پرست از باطن هیچ کار خبر نیافت.

مردم ظاهربین همچون مردی باشد که بردریا گذرد بر روی آب، از درّ و گوهرها چه‌خبر دارد؟ مرد غوّاص باید تااز قعر دریا، و از دُرّ، و جواهر آن خبر یابد، و از آب تلخ، و شور، و شیرین، ومعدن دُرّ، واز زخم نهنگان، و جنبندگان‌دریا، و ازنفع و ضرّ آن خبر دارد، و هزار بارجان در خطر نهاده باشد، وقصد دُرّیتیم کرده باشد، و چندبار از روی آب به قعر دریا فرو شده باشد، وسنگ‌ریزهٔ آن، و گوش‌ماهی، و استخان، وخاشاك آن به دست بگذاشته باشد، و چند هزار مروارید خرد وبزرگ، و صدف، وسنگ، و ریگ، و دلوهای نامرادی از قعر دریا به‌ساحل آن کشیده باشد، تاآنگاه که نیك از بدبازشناسد، و ظاهر ازباطن بازداند، ودرّ از حجربازشناسد،

و وسواس از یقین بازداند، و اخلاص از ریابازشناسد، و حق از باطل باز شناسد.

و تامردرا چشم ظاهر دربند نکنند، و چشم باطن وی را کحل حقیقت در نکشند، وتا دیدهٔ باطن وی به‌عیب ظاهر دیدن بینانگردد، هرگز از اسرار حق وحقیقت بویی به وی نرسد، و هرچه او کند و گوید همه: تقلید، وتکفیر باشد نه توحید، وتفرید. درویشی بیتی بر گوید:

بیت

معشوق پرستی مکن ای دل پیوست
زیرا که از این‌راه کس آزاد نرست
بنگر که به عاقبت مغ نارپرست
جز خاکستر چه دارد از نار به دست؟!

مرد ظاهربین همچو مردم نادان و روستایی باشد، که هرگز درباغ ملوك‌وپادشاهان وسلاطین نرسیده باشد؛ چون درباغ ایشان‌شود، همه گرد بر گرد تخت ودکان‌های او بن‌های خاربیند؛ گوید: این چیست؟ از همه درختی این جاخار کشته‌اند! و سرّ آن نداند، و از باطن آن خارخبر ندارد که دروی چه تعبیه است، و او در باطن چه دارد.

امّا چون وقت بهار که وعدهٔ آن باشد که اوسرّ خویش آشکارا کند، وآنچه درباطن دارد به‌صحرا نهد، ورنگ وبوی ونهاد خویش از باطن به‌ظاهر آرد، و آنچه از اسرار که در وی تعبیه است آشکارا

کند ؛ چون همان مردروستایی که در آن وقت آن را بیند ، انگشت حیرت در دندان ملامت گیرد ، و گوید :آن‌چه بود که من می گفتم؟ این خار خود این چنین گل در باطن داشته است ، و من از سرّ او بی‌خبر !

باشید تا فردا که از خار بن این عاصیان عارف مخلص گل توبه ، وبرگ انابت ، وبوی محبّت ، و رنگ حقیقت ، و درد مذلت و ملامت ، به صحرای ربوبیّت برخلق اولین و آخرین جلوه کنند ، و از اشك ندامت ایشان گلاب مغفرت برسر همه خلق نثار کنند ، و همه سیاه رویان را بدان سفیدروی کنند ، ووعدهٔ : **فَاُولٰئِكَ یُبَدِّلُ اللهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ** راست کنند . آنکه مرد مقلّد بداند که چه دارد ، وعارف گناه کار بداند که در میان خارمعصیت او چه تعبیه‌بوده‌است .

کار براین درگاه به بسیاری نیست ، و به اندکی کار هم نیست؛ کار در آن است که مرد را از ازل درآوردند تادربار اوچه‌تعبیه کردند. فردا که در قیامت سر بارها باز کنند ،آن کس که در بارتعبیه کرده است داند که هرچیزی کجا نهاده‌است ، و دربار که تعبیه کرده‌است .

قال رسول الله (ص) : اَلشَّقِیُّ مَنْ شَقِیَ فِیْ بَطْنِ اُمِّهِ ؛ وَ السَّعِیْدُ مَنْ سَعَدَ فِیْ بَطْنِ اُمِّهِ . چون چنین است دل در بسیار کاری و اندك کاری نتوان بست ؛ بنده باید بود ، ودست ازخدایی باید داشت، تادرهر دوجهان خوش باشی . هرچه بنده کند عاقلهٔ او برخداوند او باشد. از خود برخود هیچ چیز مساز که ناساخته است ، از این یك سخن تجربه برگیر :

درگاه رسول ﷺ دو مرد دوسخن بگفتند : یکی توحیدی بگفت ، ویکی دشنامی بداد؛ آنکه توحید بگفت، آن سبب کفر اوشد! وآنکه‌دشنام داد ، سبب رحمت ومغفرت اوآمد! **عبدالله سعدبن‌ابی‌سرح** قرآن می نوشت ، و کاتب وحی بود ؛ برزبان وی‌بگذشت :

فَتَبَارَكَ اللهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِينَ. رسول ﷺ گفت : بنویس که این است . او به‌خود معجب شد ؛ به‌خاطر وی گذشت که : من خود قرآن می گویم ! وحی آمد که :برگیر دوات از پیش او که کافر گشت . ودیگراعرابی روزی از پی‌رسول ﷺ نماز می کرد بامداد؛ رسول ﷺ برخواند سورهٔ :**وَالنَّازِعَاتِ** ، چون بدان جارسید که می گوید : **فَقَالَ اَنَارَبُّكُمُ الْاَعْلٰى** ، اعرابی در نماز گفت : دروغ گفت آن‌روسپی‌بچّه! چون‌رسول‌ﷺ نمازسلام‌داد ، گفت : این ، که گفت؟ گفتند این‌اعرابی گفت . رسول‌ﷺ گفت : برخیز ! نمازباز گردان! جبرئیل آمد صلوات الله علیه و گفت : چرا می گویی که نماز باز گردان ؟ خدای عزوجل می گوید : من به برکت صلابت [1] وی‌نماز شماهمه پذیرفتم !

برچنین اصلی ماکاری نتوانیم ساخت که رنگ اخلاص ندارد ؛ براین درگاه عزمعرفت واخلاص راست : **دشنام به اخلاص ازپیش‌توحید به زبان می‌شود !** درگاه ، درگاه بی‌نیاز است ؛ هرچه معلول است هیچ قیمت ندارد . بردرگاه بی‌نیاز بادشنامی که معرفت همراه بود می‌نگر، و با توحیدی که عجب همراه بود می‌نگر ! طاعتی که چندین آلایش

---

۱ ــ صلابت = صلوة ؟

عجب دارد عین‌معصیت‌است . ندانم تا مرکب‌این باررا براین عقبه‌بیرون برد. اگر نه ظاهری نبود نیکوتر ازکسی‌که درپیش‌رسول ﷺ نشسته ووحی تازه می‌نویسد ، وخاطری نبود راستر از آن که باوحی آسمان راست آمد ؛ چون بر زبان او بگذشت ، رسول ﷺ گفت : بنویس که همین است ـ عجب در وی پیدا آمد ، کافری ملعون شد ، و جای او سقر گشت ، و چون اخلاص با دشنام همراه شد بهشت و درجه بار آورد .

وعجب ، و حسد دو نهنگ خورنده ، وآواره کننده‌اند که کس به منتهای آن نرسد . آن‌همه طاعت که آن مدبر سیاه گلیم بکرد ، به یك عجب وحسد برباد داد . وهیچ طاعت باعجب وحسد پای ندارد ، وهیچ برخورداری ندهد ، وهیچ گناه ومعصیت با اعتراف وندامت‌پای نیارد . عبادت وطاعت باوجود عجب وحسد همه ناچیزاست ، وعین کفر وطغیان است ؛ وهمه معصیت عاصیان با وجود توبه و ندامت و اعتراف عین‌غفران است : **مترس از گناهی که از بیم او گریان باشی ، و مناز به طاعتی که به دیدن آن از خدای ازشمار بی نیازان باشی . هر دلی که او را زندگی باشد ، او از کار ظاهر ننازد . گوز بی مغز گوز نماید ، ولیکن آتش‌را شاید : کار بی اخلاص باطن هیچ اصلی ندارد .**

ازآن‌بود که‌مهتر ﷺ گفت: **إِنَّ اللهَ لا يَنْظُرُ إِلىٰ صُوَرِكُمْ ، وَلا إِلىٰ أَجْسادِكُمْ ، وَلا إِلىٰ أَعْمالِكُمْ ؛ وَلٰكِنْ يَنْظُرُ إِلىٰ قُلُوبِكُمْ وَنِيّاتِكُمْ**ـ پارسی خبر از پیش نبشته آمده است . کارهای ما را بس اصلی نباشد درجنب فضل ، وجود ، و کرم ، و لطف ، ورحمت حق سبحانه وتعالی . کارها که بالا گیرد به قرینهٔ ایمان ، و صدق ، و صفاوت ، و اخلاص

بالا گیرد نه به کردار بسیار. کردهٔ ما در حضرت عزّت اوهم چون هدیهٔ بلقیس باشد در میدان حضرت سلیمان، بلکه هزار بار حقیرتر، ورکیك‌تر، ومجهول‌تر از آن بود.

چنان که مهتر ﷺ فرمود: لَنْ یَلِجَ الْجَنَّةَ اَحَدُکُمْ بِعَمَلِهِ؛ قالُوا: وَلااَنْتَ؟ قالَ: وَلا اَنا! اِلاّ اَنْ یَتَغَمَّدَنِیَ اللهُ بِرَحْمَتِهِ وَیَسَعَنی مِنْهُ عافِیَةٌ ـ پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می گوید: در نشود هیچ یکی از شما در بهشت به عمل خویش؛ یاران گفتند: و نه تو نیز؟ رسول ﷺ گفت: و نه من نیز! مگر که خدای عز و جل مرا به رحمت خویش بپوشد، وبرمن‌فراخ گرداند رحمت وعافیت.

کار کردن نیکوست، وفرمان الله است، وبه جای آوردن آن شرط بندگی است، و نا کردن آن از طغیان ونافرمانی است؛ اما به اخلاص کردن شرط است که در روزگار رسول ﷺ قومی بودند که کار بسیار می کردند، و در صحبت رسول ﷺ بودند، و با او به غزوها می‌رفتند، و در مسجد نماز می کردند، واز قلیل و کثیر هیچ کار بنگذاشتند، ودر شأن ایشان این آیت می‌آمد: وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَقُولُ آمَنّا بِاللهِ وَبِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَماهُمْ بِمُؤْمِنینَ.

پس با کار چیزی دیگر می‌قرین باید، وچون‌آن چیز به‌دست آمد، وآن کیمیا مسلم شد، بر هر چه افکندی: خواه طاعت باش، خواه معصیت؛ هم چنان‌که کیمیا بر هرچه افکنی، زر گرداند ـ چه برمس افکنی، وچه بر روی، وچه برآهن، و چه برسرب، و چه بر ارزیز، و چه بر برنج همه را زر سارا گرداند. امّا هیچ شك نیست که چون طاعت کنی نیکو نام باشی، ومردمان ترا نیکو گویند. امّا

از خدای شناسی دور باشی، و سره مرد مردمان باشی، چیزی دیگر نباشد. این خبر از رسول ﷺ روایت کرده‌اند راویان معتمد، قال رسول الله ﷺ:

إنَّ اللهَ يقضي بينَ العِبادِ يومَ القيمة، فيقضي بينهم و كلُّ أمّة جاثية. فأوّلُ مَنْ يُدعىٰ به رجلٌ جمعَ القرآنَ، ورجلٌ قُتل في سبيلِ الله، ورجلٌ كثيرُ المالِ. فيقولُ اللهُ للقاري: ألمْ أعلِّمْكَ ما أنزلتُ علىٰ رسولي؟ قالَ: بلىٰ يا ربِّ! قالَ: فماذا عملتَ فيما علِّمْتَ؟ قالَ: كنتُ أقومُ بهِ آناءَ الليلِ والنّهارِ. فيقولُ اللهُ كذبتَ، ويقولُ الملائكةُ كذبتَ، بلْ أردتَ أنْ يُقالَ: فلانٌ قاري فقدْ قيلَ ذلكَ. ويؤتىٰ بصاحبِ المالِ، فيقولُ اللهُ تعالىٰ له: ألمْ أوسّعْ عليكَ حتّى لمْ تكنْ تحتاجُ إلىٰ أحدٍ؟ قالَ: بلىٰ يا ربِّ. قالَ فماذا عملتَ فيما آتيتُكَ؟ قالَ: كنتُ أصِلُ رحمي وأتصدّقُ. فيقولُ اللهُ كذبتَ، و يقولُ الملائكةُ كذبتَ، ويقولُ اللهُ بلْ أردتَ أنْ يُقالَ: فلانٌ جوادٌ فقدْ قيلَ ذلكَ. و يُؤتىٰ بالّذي قُتلَ في سبيلِ الله، فقالَ: فيما ذا قُتلتَ؟ فيقولُ: أُمرتُ بالجهادِ في سبيلكَ، فقاتلتُ حتّى قُتلتُ. فيقولُ اللهُ كذبتَ، ويقولُ الملائكةُ كذبتَ، فيقولُ اللهُ بلْ أردتَ أنْ يُقالَ: فلانٌ جريءٌ فقدْ قيلَ ذلكَ. ثمّ قالَ: أُولئكَ الثّلاثةُ أوّلُ خلقِ الله تُسعّرُ بهمُ النّارُ يومَ القيمة.

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می گوید که: خدای عزوجل حکم کند میان بندگان روز قیامت، و گروهی از بندگان به زانو در افتاده باشند. پس اول که بخوانند به حساب گاه، مردی‌را

خواند که قرآن جمع کرده باشد ددیگر مردی‌را که در سبیل خدای کشته باشند ؛ و سدیگر مردی را که خداوند مال بسیار باشد . پس خدای عز وجل از این مرد پرسد که : نه من ترا قرآن درآموختم آنچه بر رسول خویش فرو فرستادم؟ گوید : آری بار خداوندا ! پس گوید : چه کردی بدان که درآموختم؟ گوید : بایستادم بدان ، وبه کار بستن آن به گاه‌های شب وروز . خدای عز وجل گوید : دروغ گفتی ، وفرشتگان گویند : دروغ گفتی ؛ تو به خواندن آن خواستی تا مردمان گویند : فلان مردی قرآن خوان است ، پس گفتند آنچه تو می‌خواستی به تو رسید . . .

بهترین کارها این است که (این) مردمان می کنند ؛ اکنون می‌نگر تا از این چه بر سر آمد؟! **یك مخلص آلوده گناه بهتر از هزار عابد که آلودهٔ عجب وریا باشد . کیمیای اخلاص به چنگ آر که از زر سرخ درنمانی ؛ کیمیای پنداشت هرگز کیسهٔ افلاس پر نکند ، و کیمیای اعتراف و اخلاص هرگز کیسه تهی بنگذارد ، ومردرا در زندان افلاس باز ندارد .** چون قاضی‌را معلوم شد که مرد هیچ‌چیز ندارد ، ومعترف‌باشد در زندان افلاس باز ندارد . خودرا از پنداشت ، وعجب ، و تکبّر پاك دار ؛ گناه خود آب رحمت و کرم او بشوید .

اما تاتو می‌گویی که جامه‌سپید است ، وپاك است ، قصار به درسرای تو نیاید که جامه بیرون کن ؛ اما تو در خود نگر ، و به در سرای قصار شو ، و شوخ جامهٔ خود ببین ، و بر قصار جهد کن که : این جامه سخت شوخگین است . به شوخ جامه معترف باش تا جامه پاك و سفید شود ! والله اعلم بالصّواب .

باب نهم
در نیکوگمانی به خدای عز وجل

شیخ‌الاسلام، قدوةالابدال، قطب‌العالم، ابونصر احمد بن ابی‌الحسن النّامقی، قدّس‌الله روحه‌العزیز گوید:

جمله خلق که باز مانده‌اند از نیکوگمانی به خود و به کار خود باز مانده‌اند. نیکوگمانی به خدای عزوجل باید نه به خویشتن؛ رسول ﷺ می‌گوید که: خدای عز و جل می‌گوید: **أنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي فَلْيَظُنَّ بِي مَاشَاءَ**. از خویشتن دیدن، و کار خویشتن دیدن عجب افزاید، و کار از توفیق و فضل خدای دیدن شکر افزاید، وشاکران بهترین همه خلق‌اند، ومعجبان به کار خویش بدترین همه خلق‌اند. معجب بودن به کار خویش بترین همه کارهاست.

معصیت کردن، و به خذلان خدای دیدن بهتر از طاعت کردن، واز خویشتن دیدن؛ از طاعت کردن، واز خویشتن دیدن بوی بی‌ایمانی آید، وآن عین عجب است: **اَلْعُجْبُ وَالْحَسَدُ يَأكُلانِ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ**. و (از) گناه ازخود دیدن به خذلان خدای تعالی

بوی توبه آید ، قوله تعالی : إنَّاللهَ یُحِبُّ التَّوّابینَ . عظیم دور می‌افتد میان این ، و میان آن !

از آن است که اولیاء ، و مردان خدای عزوجل اکثر از خرابات‌ها بیرون آیند ، و از راه زدن ، و از بتخانه‌ها ! زیرا که‌ایشان را همه چشم‌بر آلایش خویش افتد ، چون آلایش بدیدند از پی طلب آب شوند ، که دانند این چنین آلایش جز به‌دریای فضل ، وجود ، ورحمت او پاك نگردد .

و از سرعقل و هدایت به راه فکرت آیند . و نور معرفت سراز بتخانه کبری برآرد ، و آتش ندامت در دل او زند ، و آب حسرت‌در دیدهٔ او پیداآید ، وبیم کارد قطیعت برحلق‌خود بیند ، و زخم تیرهیبت بردل وجان خود بیند ، و جان‌خود را نشانه آن تیرداند ، و ازسراین درد وسوزآهی برکشد ، که‌بوی جگربریان‌در دماغ مقرّبان‌ملکوت افتد ، همه به‌یك زبان برآیند که : **وَاِنّی لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ** ، و این‌ندا به گوش‌سرّاورسانند که : **إنَّ اللهَ یُحِبُّ التَّوّابینَ ویُحِبُّ الْمُتَطَهِّرینَ** .

و این‌سخن رادلیل روشن‌دارم ، چنان که‌علماء و عقلاءبپسندند ؛ واین دلیل آن است که : پس از انبیاء و رسل هیچ کس فاضلترو بهتر از یاران رسول ﷺ نبودند : و ایشان همه از پیش بتان برخاسته بودند ،وازبتخانه‌ها، و کلیسیاها بیرون‌آمده بودند . یکی **امیر المومنین** علی رضی اللهٌعنه بود که بت نپرستیده بود ، دیگر همه بت‌پرست‌بودند و اگر به مادر ، و پدر ، و اصل ونسب می گویی همه پدران ومادران ایشان بت پرست بودند و کافر . پس هرچه توخواهی گفت نسب همه خلق از این‌بریده کرد ، که‌بدان‌جز از مادون خدای و هدایت‌اوهمه

تاوان است ، چنان که گفت : فَلا اَنسابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَلایَتَسائَلُوْنَ و نسبت خویش در تقوی بست ، چنان که گفت : اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللهِ اَتْقاکُمْ .

و اتقی آن باشد چنان که دل از همه دنیا برد ، و اورا در کل کون هیچ ملجأو دستگیر نباشد الاّ خدای عز وجل ،ودست آویز وحبل خود او را دارد ، چنان که می گوید : وَ اعْتَصِمُوْا بِاللهِ هُوَ مَوْلیٰکُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلیٰ وَ نِعْمَ النَّصِیْرُ . اتقی چنین باشد که هیچ پناه گاه ندارد به جز او را .

واین سخنان که می رود نه در خور فهم، و عقل ، و حوصلهٔ مردمان این روزگار است ؛ زیرا که این مردمان را هنوز چشم از یك تای نان در نگذشته است ! سخنی که از کل کون گران‌تر آید ، در دل چون کنجدی چون گنجد ؟

این سخن را دلی بایدازهفت آسمان وزمین فراخ‌تر ، وآن‌دل‌را دیده‌ای باید که کحل سبقت‌ازلی کشیده باشند ؛وازازل‌در ابدمی‌نگرد، و از ابدباازل می نگرد ، ودرپرورش فضل‌او، و دردایهٔ لطف او نگرد . وعلم‌وحکمت قدیم‌قبلهٔ دل‌او باشد، و اُفَوِّضُ اَمْرِی اِلَی‌اللهِ مرکب‌او باشد، وَ تَوَکَّلْ عَلَی الْحَیِّ الَّذِیْ لایَمُوْتُ پای افزار او باشد ، و اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعالَمِیْنَ قدم گاه او باشد ، ولایَزالُ [1] روش و راه او باشد ، وازل و

---

۱ ــ صدر یکی از سه آیهٔ شریف‌است در مصحف مجید ، ومعلوم‌نیست که مراد نویسنده کدام یك از آن آیه‌ها باشد : سوره شماره ۹ (التوبه) آیه ۱۱۱ ، ویا سوره ۱۳ (الرعد) آیه ۳۱ ، ویاسوره ۲۲ (الحج) آیه ۵۴ ؟

ابد منزل گاه او باشد، و **رضوان اکبر** [۱] مقصد او باشد، **وَلَذِکْرُاللهِ اَکْبَرُ** موعود او باشد، آن که این دل که چنین باشد، از این سخن **بهره** یابد، و خداوند این دل را مسلّم باشد که این سخن بشنود، وصلی‌الله علی محمد و آله اجمعین.

۱ ــ «ورضوان من‌الله اکبر» بخشی از آیه شریف شماره ۷۳ ازسوره ۹ (التوبه).

باب دهم

در نعمت دیدن از منعم و شکر گزاردن

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابونصر احمد بن ابی الحسن النّامقی ، قدّس الله روحه العزیز گوید :

هرچند می‌نگرم تااین خلق چرا چنین سرگردان شده‌اند ، و خاصّ و عامّ از حال خویش بگردیده‌اند ، به همه طریق‌ها فرورفتم ، و به دقایق نظر بنگریستم ، همه از ترك شکر ، و کفران نعمت ازسر پی‌بیفتاده‌اند ؛ و هر قومی را که خدای عزوجل به‌بلائی گرفتار کرد هم از این کرد ، چنان که عذاب آن قوم یاد می‌کند ، قوله تعالی : **فَاَذاقَهَا اللهُ لِباسَ الْجُوْعِ وَالْخَوْفِ بِمَا کانُوا یَصْنَعُوْنَ** . دراوّل آفرینش چنین می‌گوید : **هَلْ اَتی عَلَی الْاِنْسانِ حِیْنٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوْراً** ؛ تا آن‌جا که : **اِمّا شاکِراً وَاِمّا کَفُوْراً** ، تا آخر سورة ...

اکنون می‌نگر که کافران را چه ساخته است ، وشکور وابرار را چه ساخته است ؟ ! پس چون به حقیقت بنگری همه نیکویی ها درشکر نعمت است ، وهمه خسارت ها در کفران نعمت است . چون دوستان وبرادران ما دراین کتاب خواهند نگریست ، ودراین ابواب

وفصول نظر خواهند کرد ، چنان باید که خاطر می‌رنجانیم ، تادوستان‌را از این معنی نفعی باشد . ما خودرا از بهر آن می‌رنجانیم ، و در این دریاهای ژرف غوّاصی می‌کنیم ، تا شما را از این بهره‌ای باشد ، و برخورداری توانید گرفت .

به حقیقت بدانید که : هیچ حاسد ، ودنیا دوست ، ومبغض ، ومنافق‌طبع ، ومرائی ، وجمع ومنع کننده ، ازاین کتاب واز این‌سخن بهره نیابد . این سخن‌رامردان مرد باید وسالکان راه حقیقت ، تا ازاین حدیث بهره توانند گرفت . ماروح می‌رنجانیم ، ودل می‌گدازیم ، ودر دریای حقیقت غوّاصی می‌کنیم ، و درّ و جواهر شب چراغ به ساحل می‌کشیم ، تا شما را بدین سخنان ساعتی انسی باشد ، و در هرضلالتی وگمراهی نیفتید ، و مارا به دعا یاد دارید .

و ما را از این کتاب از آن رنج می‌رسد که هرکه کتابی کند ، اغلب آن باشد که ازکتاب های دیگر ، ونبشته های دیگران چیزی برگیرند ؛ ما این کتاب‌ها که می‌کنیم ، از دل به کاغذ می‌بریم ، نه ازکاغذ به کاغذ می‌بریم، رنج ازاین است . اما این سخنان بکراست ، ودست زده ، وزبان زدهٔ هرکس نیست . مرد مردانه باید تا ازبکرحلاوت تواند یافت ؛ اگرکسی را درمردی وشهوت خللی باشد ، هرگز حلاوت بکر نیابد . نامرد بکررا دشمن دارد ؛ زیرا که نامردی وسست رگی اوپیداآید . ازبکر حلاوت مردان مرد یابند . سخن بکررا نیز حلاوتی دیگر باشد ، وخوانندهٔ آن لذتی دیگر یابد ، که از دیگر سخنان مستعمل نیابد . وسخن بکراگرچه به الفاظ نیکو نباشد ، دروی حلاوتی و لذتی دیگر باشد .

هم چنان که زن : اگرچه نیکو روی ، و نیکو جامه ، و خوش بوی ، وخوش‌زبان ، ونیکو سیرت ونیکو به هفت اندام باشد ، ونه‌بکر

باشد ؛ وزنی که بکر باشد اگرچه این‌همه که بردادم هیچ چیز ندارد، چون بکارت دارد ، لذّت بکارت ازاین درگذرد . **وسخن الهامی همچنین باشد : آن را حلاوتی دیگر باشد ، که سخنان صحفی را نباشد ؛ پس گوش فرا باید داشت تا از حلاوت مقصود باز نمانی .**

اکنون باسرسخن شویم ، ودراصل ومایهٔ خویش نگریم ؛ اگر جای شکر است تا شکر کنیم ، واگر جای شکر نیست آنگاه کفران نعمت آریم . چون حق سبحانه وتعالی می گوید : **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ** . تاآن‌جا که می گوید : **فَتَبَارَكَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.** ومارا برشکر گزاردن‌زیادت نعمت وعده کرد ، وبر کفران نعمت عذاب شدید وعده کرد . هر که شکر گزارد زیادت نعمت یابد ، و هر که کفران آرد عذاب شدید یابد . و عذاب شدید مخواه بیش از این که می‌بینی ، واین عذاب‌خود دراین‌جهان است ، باش تابدان جهان رسد .

وشاکر نعمت‌را زیادت نعمت بیش‌ازاین مخواه که همه محنت‌ها اورانعمت گشته‌است ، وهمه‌رنجهااوراراحت گشته است، وازهمهٔ شدتها او راحلاوت باشد ؛ پس‌چه زیادت نعمت باشد بیش ازاین ، وچه محنت باشد بیش از آن که کافر نعمت را همه‌نعمت‌ها اورا شدّت گشته است ، وهمه ایّام براو آفت گشته ، چه بلائی باشد بیش ازاین ، وچه محنتی باشد بیش ازآن ؟!

پس چون به حقیقت بنگری همه نیکویی های دو جهانی در گزاردن شکر نعمت است ، و همه محنت ها ، و عقوبت ها در کفران نعمت است ، واغلب خلق ازاین هردو غافل اند که : نه شکر نعمت‌منعم

می‌دانند ، و نه از کفران نعمت می پرهیز کنند ، تا درکار دین ودنیا خاسر شدند ، وهردو برایشان غرامت آمد . هرآن مؤمنی که بامداد پگاه سرازجامه‌خواب بردارد ، واو نه‌چنان داند که اوازشمارمردگان بود ، و نه از آن جهان می‌آید ، او نه شکر نعمت تواند گزارد ، و نه از او کار به اخلاص دروجود آید .

امّا هرآن مؤمنی که او بامداد پگاه سرازجامه خواب برآرد ، ومدد ربّانی در رسد ، وتوفیق رفیق او گرداند ، واین بنده به چشم تعظیم بدین دریای ژرف بی کران وبی‌اندازه فرو نگریست ، ونعماء را به نعماء بدید ، و آلاء را به آلاء بدید ، وزبان شکر به تعظیم منعم برگشاد، وازبلاوابتلابازداشت خواست چنان که داند که چه‌می گوید، وچه‌می بیند ، ونعماء را به شکایت نیالاید ، وآلاء را به‌دولت نه انگارد، یك ساعت عمر او به عبادت عابدی بر آید که هفتاد سال روز به روزه باشد ، وشب به نماز . ودراین هفتاد سال یك چشم زخم نیاسوده باشد ، چنان که رسول ﷺ می گوید : **تَفَکُّرُ ساعَةٍ خَیْرٌ مِنْ عِبادَةِ سَبْعِینَ سَنَةً قِیامُ لَیالِیها وَصِیامُ نَهارِها وَلا یَعْصِی اللهَ طَرْفَةَ عَیْنٍ .**

وآن تفکّر این باشد که در آلاء ، ونعماء او تفکّر کنی ، نه در ذات وچگونگی او ؛ هر که درذات حق‌سبحانه وتعالی ، ودرچگونگی او تفکّر کند ، آن جز تشبیه ، وتعطیل ، و کفر ، وضلالت بار نیارد .

* * *

فصل آخر : صحابه‌رسول ﷺ، ومشایخ، وائمّه‌اسلام رحمهم‌الله، این دعا از پس نمازبامداد گفته اند سخت نیکوست ، وایشان ازسر دید

وعقل ، ومعرفت گفته اند ، وما دراین چنین کاهل وسستیم ؛ خاصّه این حمدها که کسی از پس صفاوت دل ، ونور معرفت ، ودیدار نعمت منعم بگوید:اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَحْيَانَا بَعْدَ مَا اَمَاتَنَا وَاِلَيْهِ النُّشُوْرُ ، تا آخر دعا بگوید این صفت حمد را ، تا به برکت این کلمات همه روز ، روزگار بروی مبارك باشد ، وتا دیگر روز کرام الکاتبین در دیوان او نیکویی می‌نویسند ، بلکه همه عمر ـ چون چنان بگوید که می‌باید گفت ـ

وهر که از سر اخلاص ، وصفاوت ، ونور معرفت ، و هدایت این حمدها بگوید ، هیچ آدمی ، وپری ، وملك ، حساب ثواب این کلمات برنتوانند گرفت . شکر نعمت منعم گزاردن ازفرایض است ، چنان که هیچ فرض درمقابل او نیفتد ؛ زیرا که هر که شکر نعمت منعم به‌جای آرد ، همه‌طاعت‌ها به جای آورده باشد . علی‌الحقیقة مرد مؤمن چنان باید که اول بامداد که برخیزد برهفت قصر بلند شود ، وبه هفت‌دریای ژرف فرو نگرد ، تا شکر نعمت از او درست آید :

اوّل چنان باید که برقصر اسلام ومعرفت شود ، وبه‌دریای کفر، ونکرت منعم فرو نگرد ، وبگوید : اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى الاِسْلَامِ . ددیگر بر قصر سنّت وجماعت شود ، وبه دریای بدعت ، وضلالت فرو نگرد ، واز دل پاك بگوید : اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ . سدیگر برقصر علم وحکمت شود ، و به دریای جهل ، و حماقت فرو نگرد ، و بگوید : اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ عَلَّمَنَا عِلْماً نَافِعاً وَ لَمْ يَتْرُكْنَا عُمْيَانَ الْقُلُوبِ . چهارم برقصر صحّت وسلامت شود ، وبه دریای بلا ومحنت فرو نگرد ،

و بگوید : اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى الصِّحَّةِ وَالسَّلامَةِ . پنجم بر قصر محبّت ، و مودّت شود ، و به دریای عداوت و غضب فرو نگرد ، و بگوید : اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَذْهَبَ عَنَّا الغَضَبَ وَالْحَسَدَ وَالْحَزَنَ وَ لَمْ يَجْعَلْنَا مِنَ الْمَغْضُوبِينَ عَلَيْهِمْ . ششم بر قصر توکّل وقناعت شود ، وبه دریای حرص وآز ، وفاقت فرو نگرد ، وبگوید : اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بِكُلِّ نِعْمَتِهِ دِيناً وَدُنْياً . هفتم برقصر توفیق طاعت وعبادت شود ، وبه دریای خذلان ، وفسق ، ومعصیت فرونگرد ، واز دل پاك بگویدبه‌اخلاص تمام : اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى التَّوْفِيقِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلىٰ كُلِّ حالٍ .

هرآن مؤمن موحّد مخلص که اوّل بامداد براین هفت بالای بلند شود ، وبدین هفت دریای ژرف فرو نگرد ، واین حمدها بگوید از سر دیدار دل ، وهدایت ، و معرفت ، او بر همه عابدان جهان سابق گشت ، واو از مقرّبان درگاه است ، وهمه گناه او عین طاعت است ، وهمه وزرو وبال اومستحق غفران است ، وهمه طاعت وعبادت اواضعاف مضاعف است .

هرچه دراین کتاب از فضایل و شمایل یاد کرده آمد همه آن شاکران راست . بسیارنظر کردم تابنده‌راچه بهتر ، ونافع‌تر ، ومفیدتر در دین ودنیا ، ودر طاعت ومعصیت ، دراین جهان ، ودر آن جهان ؟ هیچ نمی‌بینم مرد مؤمن مخلص‌را بهتر ، ونافع تر ، ومفیدتر ازشکر . ودیگر بسیار نظر کردم تا چیست بندهٔ مؤمن‌را زیان‌کارتر ، ومهلك‌تر؟ هیچ چیز ندیدم بتر از ترك شکر ، ومضرتر از کفران نعمت ، کماقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم : رَكْعَتانِ مِنْ غَنِيٍّ شاكِرٍ اَحَبُّ اِلَى اللّٰهِ مِنَ الدُّنْيا وَمافِيها .

هر که او کفران نعمت آورد ، درِ همه رنج های دو جهانی بر وی گشاده شد .

پس چون به حقیقت بنگری گزاردِ شکر سرِ همه طاعت هاست، وترك شکر سرِ همه معصیت هاست ؛ وبرکت ها در گزاردِ شکر است ، وهمه بی‌برکتی‌هادر ترك شکراست . وبندگان به حقیقت شاکراناند، وایشان اندکی اند ، چنان که می گوید : **وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ** . وهرچه قلیل باشد عزیز باشد ، و عزیز آن باشد که اندك باشد و کم یابد ، واگر بسیار بودی خود عزیز نبودی ؛ وعزیزتر ازاین مخواه که هست . اگرجهانی بگردی‌شاکری به حقیقت نیابی (از) این‌شاکرانی که گفتیم کی اند ، و جهانی بباید گردید تا یکی بیابی ؛ تفصیل این بشنو :

شاکرانسه‌قسم‌اند: شاکراناند ، وشکوراناند ، وشکّاراناند. شاکران قومی اند که ایشان خدای را عزّوجلّ شکر کنند بر نعمت دنیا ؛ وشکوران آن قوم اند که ایشان خدای را شکر کنند بر نعمت آخرت . وشکّاران‌آن قوم اند که ایشان خدای عزوجل را شکر کنند برشناخت ومحبّت او . آدمی برسه قسم است : نفس‌است ، وروح است، و دل است . هرچه به آدمی رسد از نفع و ضرّ ، و محنت و مشقّت ، وراحت ولذّت ، وسرما وگرما ، و خوشی و ناخوشی ، و ثواب وعقاب همه بهرهٔ این سه قسم است ؛ اگر آنِ نفس باشد ، و اگر آنِ روح ، و اگر آنِ دل .

و این هریکی را غذائی باشد ، واو را بدان غذای خویش شکر

باید گزارد ، واگر نگزارد کفران نعمت آورده باشد ، واگر شکر آن بگزارد نعمت آن زیادت گردد ، قوله تعالی : **لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ** . پس نظر کردم تاغذای نفس چیست ، وغذای روح چیست ، وغذای دل چیست ، وشکر هریکی برچیست ؟ شکر نفس درمطعم، ومشرب،وملبس، وچرب وشیرین، وعزّ ، ومرتبت، وعلوّ جستن، ونهمت ، وکام راندن یافتم وامثال این ، وشکر او بر چنین معنی یافتم ، واین مقام را سخت دون وفرومایه یافتم ؛ زیرا که تسبیح و نماز گبرکان همه این وما نند این باشد ، که ایشان بدان عبادت خویش که می کنند ، می گویند : سپاس آن خدای را که مارا گاو داد ، واسب داد ، وخر داد و گوسفند داد ، وزر وسیم داد ، وامثال این برشمارند .

وشکر مرد مؤمن باید که از آن مجوسی باز توان دانست ؛ شکر مؤمن باید که برچیزی دیگر باشد ، نه مثل شکر مجوسی باشد . وشکر ابناء دنیا بیشترین براین گونه باشد ؛ زیرا که ایشان هیچ نعمت ورای نعمت دنیا ندانند ، واین از کم دانشی ، ورغبت ایشان باشد ، وحریصی ایشان بردنیا ، واین بس مقامی نباشد ، چنان که خبر بدان ناطق است : قال رسول الله ﷺ : **مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نِعْمَةَ اللهِ إِلاَّ فِي الْمَطْعَمِ وَالْمَشْرَبِ وَالْمَلْبَسِ فَقَدْ قَلَّ عَمَلُهُ وَكَثُرَ عَذَابُهُ** .

امّا شکر شکور ، وشکر گزاردن او مر خدای را عزوجل برغذای روح باشد ، وغذای روح : علم ، و عقل ، و طاعت ، وعبادت ، و توفیق ، وعصمت از معصیت ، ورغبت به آخرت ، وثواب ، ودرجات ، وامثال این باشد . امّا شکر شکّار برغذای دل باشد ؛ وغذای دل : معرفت ، وهدایت،

ویقین ، وقناعت ، وصبر ، وخشوع ، ورضا ، ومشاهدت ، وقرب ، وانس ، وامثال این باشد ، وخداوند این دل هیچ نعمت نداند وراء این ، و آن از تمامی عقل ، وعلم ، ومعرفت ، ویقین ، ومحبّت ، و انابت او باشد به خداوند وآفریدگار خویش .

پس نظر کردم تا نخست به کدام نعمت اوراشکر کنم ؛ هیچ نعمت ندیدم برخود قوی تر ، وواجب تر از آن که شکر تخلیق گزارم که : من نبودم ، وندانستم که خواهم بود ، اومرا ازنیست هست کرد ، وچون ازنیست هست کرد ، وآدمی کرد ، ودرست اندام کرد ، ونیکو صورت ، وراست پیکر ، وراست قامت ، وراست نهاد ، وبینا ، و شنوا ، و گویا ، و گیرا ، ودانا آفرید ، ودرسابق علم خرد مرا مسلمان دانست ، وازامّت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله دانست ، و عقل ، و علم ، ومعرفت ، وهدایت داد ، و مرا بدین شناسا کرد ، چنان که در کتاب عزیز خویش گفت : **اَلَّذِی اَعْطیٰ کُلَّ شَیْیءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدیٰ** .

پس چون حق سبحانه وتعالی ابتدای منّت به خلق ما یاد کرد ، پس به هدایت ما را بیاموخت که ابتداء شکر به چه کنید ، پس نظر کردم درکار خلق ما ، وآفرینش روح ما ، ونیکویی تصویر ما ، وراستی اندام های ما ، وپرهیز [1] جوارح ما ، وتندرستی استخوان و رگ و پی وپوست و گوشت ما ، ومارا چنین آراسته وراست کرده بیافرید : واگر یك رگ ازاین که جنبان است ، آرام گیرد ، واگر ازآن که آرمیده است ، متحرك گردد چندان خروش وناله از ما برآید که جهانی از ما

۱ ــ د : تزیین .

خبر یابد.

پس چون به حقیقت دراین باب نظر کردم، علم وحکمت وصنعت آفریدگارخویش درآفرینش خود بدیدم، پس شکر کردم براین عطا وبراین نعمت، وعجز خویش درشناختِ منعم خویش بدیدم، وبدانستم که من این نعمت های او را شکر نتوانم گفت؛ زیرا که نعمت منعم جز به عون، وتوفیق، ومدد، و فضل، ولطف منعم نتوان دید. چون این نوع بدیدی شکرتوفیق باید، وچون شکر توفیق بگزاردی، این توفیق را شکر دیگر باید، واین شکررا توفیق دیگر. پس چون به حقیقت بنگری همه عمر از توفیق شکر یك نعمت بیرون نتواند آمد، دیگر همه برما باقی است، پس مخرج ازاین، جز به عجزاقراردادن، وتضرّع ونیازپیش آوردن هیچ حیلت نیست. بنده که عجز خود بدید درگزاردِشکر، آن کمال شکراست:

هم چنان که درنعمت منعم نگرد، به نظر تحقیق بداند که به منتهای نعمت او نرسد، ونعمت‌های حق سبحانه وتعالی بنداند، چنان که در کتاب عزیز خویش می گوید: **وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَاللهِ لا تُحْصُوها** چون نعمت درحساب نیاید، چون شکر درحساب آید؟!

* * *

فصل آخر: چون فضیلت شکرشاکران معلوم گشت، مردعارف و عاقل چنان باید که زمام شکر از دست مجاهدت، وفضل، وجود، و کرم، و انعام او بنگذارد، و یك ساعت و لحظت و لمحت از شکر بنیاساید، ودرخاك مذلّت وتضرّع وزاری مراغه می کند، واز کفران

نعمت ، وازلشکرشیطان[۱] غافل نباشد ، وازحق سبحانه وتعالی از کفران نعمت استعانت می‌خواهد ، ومی گوید : **یا غیاثَ الْمُسْتَغیثینَ اَغِثْنی !** چون چنین کند هرطاعت که او کند هر یکی گوهر شب چراغ باشد، وهرمعصیت که ازاودروجودآید ـ که نه به عمدا باشد ـ در یتیم باشد : و خطای او به صواب بر گیرند ، و صواب او به اضعاف بر گیرند ، و زشت او به احسان بر گیرند ، وشرك اوبه‌اخلاص انگارند . و کفراو به‌اسلام بر گیرند ،واسلام اوبه کفر بر گیرند. گناه‌اوبه‌عبادت‌بر گیرند، و عبادت او به ذنب انگارند . مجاز او به حقیقت بر گیرند ، حقیقت‌او به‌مجاز انگارند . سهواو به صدق بر گیرند ، وصدق دیگران به‌سهواو انگارند . غفلت او به صفاوت بر گیرند ، و صفاوت دیگران به‌غفلت‌او انگارند . سخط او به رضابر گیرند ، و رضای دیگران به سخط او بر گیرند . افطار او به صوم بر گیرند ، وصوم دیگران به افطار او بر گیرند . مجاز او به نماز بر گیرند ، و نماز دیگران به مجاز او بر گیرند . بدی او به‌نیکویی‌بر گیرند ، ونیکویی دیگران به‌بدی او بر گیرند !

این همه از بهرآن کنند که : درسر ، و علانیه ، و در خلا ،و ملا ، و در خیر ، وشر ، پیوسته به‌شکر منعم مشغول باشد . اگرطاعت کند ، گوید : **اَلْحَمْدُلِلّٰهِ عَلَی التَّوْفیقِ** ، واگرشر ، گوید : الحمدلله که اسلام ، و معرفت به‌جای است ؛ اگر چنین که‌قضای معصیت کرد، قضای عزل معرفت کردی چه کردمی ؟ واگراین که قضای گناه کرد،

۱ ـ د : نسیان ؟

قضای کفر کردی چه کردمی؟ الحمدلله که قضای گناه‌بود، نه‌قضای کفر، و الحمدلله که قضای شرّ بود، نه‌قضای‌عزل معرفت. دراین‌میدان چندان جولان می‌کند، ومزد وثواب‌همه کارگران می‌ستاند، که هر چند که درفهم آدمی درآید، هنوز بیشتر وگران‌تر آید ـ میدان‌ازل و ابد است! ـ و هر که شکر بر نعمت امروزین کند، شکر او ابتر است؛ هم چنان که گفتم که مجوسی هم این شکر می‌کند.

اما چون مرد مؤمن عارف مخلص عاقل ازسر نورهدایت، وتوش معرفت، بر بالای محبت رود، و درصحرای ربوبیت نگرد، و درسبقت ازل‌نگرد، ودربدایت ابدنگرد، و زبان‌صدق درحقّهٔ حقیقت‌بگرداند، و از سر صفا و صفاوت بگوید: **اَلْحَمْدُلله رَبِّ الْعالَمینَ حَمْداً کَثیراً وَ اَلْحَمْدُلله بِکُلِّ نِعْمَةٍ دیناً وَ دُنْیاً وَ الْحَمْدُلله عَلی کُلِّ حالٍ وَ الْحَمْدُلله عَلی نَعْمائِهِ فِی السِّرِّ وَالْعَلانِیَةِ**. به همه عبادت‌ها برسد مگرشکر که هم ازلی است، وهم ابدی است.

بندگی گزاردن شکر است؛ نماز، و روزه، وصدقة، و زکوة و حج، وعمره، و غزو، و اغتسال، وهرچه‌مابدان‌مأموریم همه‌برخیزد مگر شکر، قوله تعالی: **وَ قالوا الْحَمْدُ لله الَّذیْ اَذْهَبَ عَنّا الْحَزَنَ اِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَکُورٌ**. و جای دیگر می‌گوید[1]: **اَلَّذیْ اَحَلَّنا دارَ الْمَقامَةِ مِنْ فَضْلِهِ**. و اول چیزی که درلوح محفوظ قلم برآن‌برفت این نوشت: **مَنْ لَمْ یَرْضَ بِقَضائی وَلَمْ یَشْکُرْ لِنَعْمائی**... تا آخر خبر[2].

۱ ـ یعنی درست درآیهٔ بعدی.

۲ ـ تمامت این خبر در بخش مربوط به اخبار وروایات در پایان کتاب ملاحظه می‌شود.

این خبر در باب شکر تمام است ؛ هر که قبول خواهد کرد ، وهر که نخواهد کرد (و) ، جحود خواهد کرد آن را هیچ درمان نیست. والله اعلم بالصواب .

باب یازدهم

در عبادت معجب و مرائی

شیخ الاسلام، قدوة الابدال، قطب العالم، ابونصر، احمدبن ابی الحسن النامقی، الجامی قدّس الله روحه العزیز گوید:

این فصل را نیك تأمل باید کرد؛ اگرچه‌این‌قوم راکه کارایشان، در چشم ایشان عظمی دارد، خوش نیاید، ولیکن باکی نیست!

دراین خبر تأمل‌کن! مَرَّرَسُولُ اللهِ ﷺ وَاَبْصَرَ رَجُلاً یُصَلِّی، فَجَعَلَ یَنْقُرُ کَما یَنْقُرُ الْغُرابُ؛ فَقالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: لَوْ ماتَ عَلی هذا، لَماتَ عَلی غَیْرِ دِیْنِ مُحَمَّدٍ - پارسی‌خبر چنین باشد که رسول ﷺ: به‌جایی‌می گذشت، مردی را دید که نماز می کرد - سر برزمین‌می‌زد هم چنان‌که کلاغ چینگ برزمین زند؛ مهتر گفت ﷺ که: اگر این‌مرد برچنین نمازبمیرد، نه بردین‌محمّدمیرد.

تو اکنون می‌نگر تا در کار خدای کجایی؟! چون به حقیقت بنگری نماز اغلب خلق براین گونه است؛ براین نماز، وبراین‌عبادت چیزی‌نتوان‌ساخت - اگر عذاب نکند، سخت نیك باشد، هزار شکر بباید کرد! - مهتر ﷺ می گوید: قِوامُ اُمَّتی بِشِرارِها - پارسی‌خبر

چنین باشد که مهتر ﷺ می گوید که : به جای ماندن امّت من به‌بدان‌ایشان است ! اکنون این سخن را معنی باید ؛ هرچند می‌نگرم تا معنی این سخن کجا یابم ، و چون است ؟

بسیار نظر کردم ؛ قومی که ماایشان را می‌بترین‌مردمان دانیم ، ومی گوییم که‌ایشان‌بترینان‌امّت‌محمّداند، چندان‌کارهای‌نیك‌ازایشان دروجودمی‌آیدکه‌خدای عزوجل داند! وقومی‌دیگر که مامیگوئیم که ایشان‌بهترین‌مااند ، چندان شروشور ، وکارهای بددرمیان امّت محمّد افگندند که خدای داند ! و هرحق که فرا ایشان بگویی ، یکی قبول نکنند ، و فرانستانند ، و به جفای مردمان دست بیرون کنند ، و هر چه شان دست فرارسد از بدی بکنند .

و قومی دیگراند که پیوسته در عون [1] مسلمانان‌اند ، و ما ایشان را ابله و نادان نام کرده‌ایم ، و ایشان نیز به بدکاری خویش مقراند ، و همه کس را از خویشتن بهتر دانند ، و شب و روزبر کار و کردارخویشتن می گریند ، و ندامت و تأسف می‌خورند ، و رسول ﷺ می گوید : مَنْ أسِفَ عَلیٰ دُنْیا فاتَتْهُ ، إقْتَرَبَ مِنَ النّارِ مَسِیْرَةَ مِائَةِ ألْفِ سَنَةٍ ؛ (وَ مَنْ أسِفَ عَلیٰ آخِرَةٍ فاتَتْهُ ، إقْتَرَبَ مِنَ الْجَنَّةِ مَسِیْرَةَ مِائَةِ ألْفِ سَنَةٍ) [2].

---

۱ ــ م ، چون

۲ ــ بخش اخیر این خبر (قسمت داخل پرانتزها) که ترجمهٔ پارسی تمامت آن در متن آمده ، از نسخه‌های : « م » و « د » افتاده است . از کتاب «مفتاح النجات» ص ۱۱۶ نقل و درج شد . اسناد این خبر در صفحه ۳۲۴ از کتاب اخیرالذکر ملاحظه می‌شود .

پارسی خبر چنین باشد که مهتر ﷺ می گوید: هر که تأسّف خورد بردنیا، و کاردنیا، که از وی فوت شود، نزدیك گردد او به آتش دوزخ به صدهزار ساله راه؛ وهر که تأسف خورد بر کار آخرت که از وی در گذرد، نزدیك گردد به بهشت به صدهزارساله راه. اکنون هرچند می نگرم این قومی که مامی گوییم که: بهترین ماایشان‌اند! تاسّف ایشان همه برآن است که: افسوس! ودریغ! و حسرت! که من چنین نکردم تافلان‌چیز به چنگ آوردمی؛ یاچنان نکردم تافلان چیز از دست من بنشدی. **و اگر درمی درهمه عمر خود خرج کرده باشد - اگر از بهرخدای، واگر از بهرریا - چون آنچه مقصود او بود حاصل نگشته‌باشد، همه عمر در تأسف‌آن‌کند، وبرحسرت‌آن بمیرد!**

ندانم تاعاقبت چون شود؟! چند کس را دیده‌ام که چندان تأسف می‌خوردند که: **در فلان وقت، برفلان‌کس، چند وچندین خرج کرده‌ام، هرگز مرا به یك دانگ سیم سیاه باز نیامد، وهرگز به یك نان، و به یك سخن در هیچ جای باز نیامد؛ دریغ آن رنج من، و آن سیم من که بدو خرج کردم! تأسف نیکان ماغلب بدین گونه است، و تأسف بدان‌ما وآن این امت همه برآن است که: دریغ! چرا بدکردیم، وچرا مسلمانان را بیازردیم، چرا مال در فساد به‌کار بردیم، چرا نه درکار خدای رنج بردیم؟**

اکنون از سر حقیقت در این سخن باید نگریست، تاراه دوزخ که می رود، و خود را به‌دوزخ که نزدیك‌تر می گرداند؟ وراه‌بهشت که می‌رود، و خود را به بهشت که نزدیك تر می گرداند؟ هر که انصاف بدهد، ودر معنی این خبر دراندیشد، وتأمّل کند، به حقیقت بداند که کارها چون است؟

آمدیم با سر سخن که می گفتیم که: در هر کاری، و در هر

چیزی کیمیائی است که چون مرد آن به دست آرد، سبق از جمله اقران خویش ببرد؛ آنِ دنیا گفته آمد، و گفت و گوی آن معلوم است. آمدیم به کیمیای دینی که در راه دین، وروش اولیای خدای عزوجل کیمیا چیست؟ در این راه کیمیاهاست که هر که از آن نوع چیزی به چنگ آرد، اسپ دولت به زیر ران او در آمد، و اورا بر براق فضل، وجود، و کرم روان کردند، وچوگان توفیق بهدستوی دادند، و او گوی سعادت بهمیدان ابد افکند، و گفت و گوی بهدست همه ناشناختگان بماند.

اکنون این کیمیاهای دینی بدان که چیست؛ اوّل: کیمیای هدایت، و معرفت است. ددیگر: کیمیای اخلاص و صفاوت است، سدیگر: کیمیای عقل، وعلم، وحجت است. چهارم: کیمیای تقوی وزهادت است. پنجم: کیمیای توکّل و قناعت است. ششم: کیمیای طاعت، وعبادت است. هفتم: کیمیای نیّت‌راست، وشریعت، وحقیقت است. هشتم: کیمیای صدق، ووفا وحکمت است. نهم: کیمیای شوق وعشق، ومحبّت، وحرقت است. دهم: کیمیای رضا، وحیرت، ومشاهدت، ومؤانست، وموافقت است.

هر که می‌خواهد که براقران خویش زیادت شود، در آن باید کوشید، تا ازاین کیمیاها یکی به دست آرد، آنکه از خود برشرب آن جان فدا کند. امّا تا ازاین نوع اورا چیزی دامن‌نگیرد، وازاین شربت چیزی به مذاق وی نرسد، هرگز او را از این حدیث لذّت و حلاوت نباشد؛ از این جا گفته اند: مَنْ لَمْ يَذُقْ لَمْ يَدْرِ - هر که نچشید نداند. چیزهاست هم در خبر، وهم درقرآن، که حق سبحانه

وتعالی درآن تعبیه ها کرده است ؛ اگرمادراندیشیم ، وازخدای توفیق خواهیم ، خدای آن برما باز گشاید .

امّا مارا خود اندوه هیچ کاردینی نگرفته است تاما چیزی بدانیم ازاسرار کارها ؛ مارا آن گرفته است تا سخن ما قبول کنند ، نه آنکه تا خدای عزوجل چیزی از کنوز غیب به ما دهد ، زیرا که این همه مرد عارف محبّ مخلص را باشد . حق سبحانه و تعالی می گوید : **اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِیْنَ آمَنُوْا** ؛ همه مؤمنان را گفت ، نه قومی را دون قومی ! ما را هیچ عقل ، و علم تقاضا نکند تا خود این چیست ؟ خطابی بدین عزیزی ، وقومی ازاین چنین غافل ؟ ! از بی‌همّتی ، وغافلی ، وبی‌عقلی می درنه اندیشند که این خود چیست ؟

چون چنان خداوندی ، چنین قوم بی‌ادب ، وخاطی ، و جافی را دوست خویش خواند ، ومارابدین خطاب نه‌نازش ، ونه فخر ، ونه‌نشاط ونه شادی ، این نه علامت سعادت باشد ! اگر این سخن سلطان وقت گوید که : مردمان فلان دیه دوستان من اند ، و من ایشان را دوست می‌دارم ، بدان چندان فخر وسرافرازی کنند ، وچندان نشاط وشادی کنند ، که خدای عزوجل داند . وچون حق سبحانه و تعالی می گوید که : **اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِیْنَ آمَنُوْا** ، و ما چنین آهسته ! نه علامت دوستی است .

بایستی که اگرحق تعالی گفتی : من دوست قومی ام ازمسلمانان اگر مارا در مسلمانی یقین بودی ، ما گفتیمی که : ما از آن قوم ایم ؛ بلکه همه مؤمنان‌را دراین خطاب متساوی کرد ، بایستی که مانه چنین بودیمی . امّا این را مثالی هست درشاهد :

هم چنان که مردی بمیرد ، و از او فرزندان خرد باز مانند ، و ایشان را املاك بسیار باشد . قاضی ایشان را ولیّی فرا کند ، تا کار ایشان ، واسباب ایشان راست می‌دارد ، وهرچه از ایشان بالغ گردند ، واثر رشد یابند ، مالی که قسمت ایشان باشد ، بدیشان می‌دهد . وهر که‌را داند که مال به‌زیان خواهد آورد ، نفقه وجامه ای که درواپست ایشان باشد ، بدیشان می‌دهد ، تا مال باقی به زیان نیارند . چون حق سبحانه و تعالی می گوید : من ولّی مؤمنان ام ؛ لابد ولّی حکیم چنان کند که کار به زیان نیاید ، چون می گوید : . . . أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ [۱] ــ می گوید : من شمارا نیك مولا ام ، ونیك یاری ام ، به همه حال کار نیك کند ؛ چون دیگران را گفت : فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ ، او هم این کند .

دوستانی که عارف ومخلص اند ، ولایت ایشان به جای خویش است ، هم چنان که آن یتیم، اگرچه دروی‌اثر رشد پیدا نیاید مال‌وی ازملك‌وی بیرون‌نشود؛ هم‌چنین‌اگرچه مؤمن ، موحد ، عارف، مخلص درسایهٔ غفلت ، وبند معصیت‌است ، ولیّی‌ازاومنقطع نشود ، وتولیت‌ولی به جای خویش است . امّا به در مرگ که همه‌آفت ها منقطع گردد مال او به دست او باز دهند ، وولی باولی وبا خداوند رسد تر و تازه ، ومکر شیطان ، وغرور ، وهوا درمیان نه .

امّا مرد باید که ایمان ازل درباز وی تعبیه باشد ، وهم نسبت میثاق درست دارد ؛ هم چنان که‌آن یتیم را چون نسبت فرزندی باپدر

---

۱ ــ صدر آیه چنین است ، وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا . . .

درست‌آمد، مال اوچه در دست ولی، وچه دردست او همه یکی باشد ـ این‌جا نیز هم‌چنین است: چون نسبت مؤمنی درست‌آمد، مؤمن‌دوست خدای است، اگرچه اودرحال ازآن بی‌خبراست؛ امّادوستی‌هم‌چنان به جای خویش است اگر او خبر دارد واگر ندارد، وآن‌جا که‌بهتر به کار آید بدو باز دهد، وبالله العون والتوفیق.

باب دوازدهم

در آنکه پنداشت در سر آدمی از کجاست ؟

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، احمد بن ابی الحسن النّامقی الجامی قدّس الله روحه العزیز گوید :

این که می‌نویسم که : « فصل آخر » ، این سخن خطابی عظیم است ؛ زیرا که این سخن را اوّل وآخر نیست ؛ هرچه در وجودآمده است ، از « کاف » و « نون » در وجود آمده ، و این سخن از علم ، وحکمت ، ولطف لطیف در صحرای ربوبیّت به فضل و کرم ، وجود ، و مشیّت او در وجود آمده ، پس آنگه « کاف » و « نون » بدو آشکارا شد . زیرا که بی مخاطب خطاب از حکیم سهو باشد ، و بر او سهو ، وغفلت ، وخطا روا نیست . **ای بس زیرکان برپنداشت که عقل ایشان اینجا سرگردان شد ، ومرکب علم ایشان به سر درآمد !** وبدین دریافرو شدند ، که به قعر هاویه سر از درك اسفل برآوردند .

دراین میدان جز به نورمعرفت ، وهدایت هادی قدم نتوان زد . هر که دیدهٔ عقل او را کحل معرفت نکشیده اند ، واز ازل تا ابد بینا

نکرده اند ، وهرچه درمیان ازل‌وابد است به‌نورمعرفت بنشناخته‌است، او قدم راست ننهاده است . قدم این راه نه قدم جارحت است ، قدم این راه قدم همّت است ، وپرواز باز ازل است . روندهٔ این راه اگر یك چشم زخم به خود ، وبه قدم‌گاه خود باز نگرد ، از خاسران دو جهان گردد ، ودمار از روزگار او برآید ، **فَجَعَلْنٰاهُ هَبٰآءً مَنْثُوراً** برخود باید خواند. **این طریق نه طریق قیل وقال‌است ، اگر تقلید استاد وعم وخال است ، اگر های وهوی و نعره وحال است ، واگر گفتار خوب وزشت ومحال است ، واگر طلب کسب حلال است ، واگر گفت وشغب وجنگ و جدال‌است؛**

این حدیث از همه بیرون واین بیت ها بدین حدیث سخت لایق است :

آن را که راه غیب برو برمیسّر است
اوراوجود ، و کتم ، وعدم‌دربرابراست
در همّتش نیاید کونین و عالمین
آن‌جا که وهم‌ها نرسد زان فراتراست
هرچ آدمی است‌خاك‌چو گردد بخاك‌باز
آنچ‌او نه‌آدمی‌است ز کونین برتراست
مشنوحدیث‌هر کس واین‌رابه‌جان‌شنو
دون‌همّتی مکن که همه‌کار راسراست
جز زین حدیث کان ز ازل تا ابد بود
این را ابد ندیم و ازل نیز مادر است
در فهم کس نیاید هر کاو نه این بود
آن‌را که‌هست‌معنی‌چون‌جان‌فراخوراست

آن را که همّتش به بهشت است و حور عین
دروی گمان مبر که ورا از تو باور است
راهی که راه نیست دراو یك قدم دگر
بر طرف راه نیز نهنگان منکر است
آن کس که راه رفت دراو گشت مستقیم
اورا حیات وروح ودل وجان دیگر است
گر باد این حدیث بر احمد وزیده است
بی‌شك بلند بخت وسعید ومشهّر است

چنان می‌باید که نسیم لطف وفضل او از سرِ سرا پردهٔ غیب به سرّ بندهٔ مؤمن موحّد عارف رسد، واز اسرار ربوبیّت در دل وی گلی بشکفد، وبوی آن گل دردماغ آن عارف موحّد مخلص افتد، ودیدهٔ وی از کلّ اغیار بردوزد، وچشم ظاهر وباطن وی بر هیچ شاخ اغیار ننشیند، و از سرا پردهٔ غیب روزن به دل وی گشاده شود، وباز همّت او در هیچ شکار منگرد، و در انتظار یوسف در بیت الاحزان بنشیند، و یعقوب‌وار نفسی می‌زند، تا چون پیراهن یوسف به دروازهٔ مصر بیفشانند، بوی آن بشنود.

و در راه مصر بسا کسان بودند که آن باد، وآن بوی بر ایشان گذر می کرد، امّا چون عشق یعقوبی نبود، از بوی هیچ نصیب نیافتند. اگر یعقوب باشی بوی یوسف شنوی، واگر نه همه گفت و گوی است: چون بوی به وی رسد، خود چشم نابینا بینا گردد، و گواه نخواهد. از بیت الاحزان آواز بر آید که: **انّی لأجدُ رِیحَ یُوسُفَ**؛ چون زبان

ملامت دراز کنند ، آواز بر آید که : انّی أعْلَمُ مالا تَعْلَمُونَ

بیت :

ای عاشق سرسری تکلّف چه کنی؟
با عشق تکلّفی تصلّف چه کنی ؟
بازار مرقّع تصوّف چه کنی ؟
یعقوب نه‌ای حدیث یوسف چه کنی؟

خلق در عالم دو گروه‌اند : یك گروه بر داشت‌اند ، ویك گروه بر پنداشت. هر که مؤمن عارف وموحّداست برداشت است ، وهر که مقلّد وبی اخلاص است بر پنداشت است ؛ واز پنداشت تا به داشت از آسمان تا زمین راه است . همه خلق در این پنداشت فرو شدند ، و دیگران که بر آمدند همه از داشت بر آمدند .

وهمه پنداشت آدمی با یك کلمه می گردد ، وآن کلمه آن است که : حق سبحانه و تعالی به عالم ندا در داد که : خَلَقْتُ بِیَدَیَّ ؛ ودیگر آن که می گوید: وَلَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی‌آدَم ... تا آخر آیت . هرچه آدمی زاده را از پنداشت ، و علّو ، و برتری ، می‌رنجه دارد هم از این افتاده است . هر آدمی که او [۱] زیر کی دارد ، وعقل دارد [۱] ـ تمام بی‌معرفت ـ اغلب ایشان در این ، سرپی گم کرده‌اند ، وراه غلط کرده‌اند .

امّا هر که را درازل آن همای همایون ، سایهٔ پر خویش بر او گسترانیده است ، ودایه لطف او را شربت محبت چشانیده است ، و او به نورمعرفت وهدایت راه بازشناخته‌است ، اواز همه آفات برسته‌است، وهیچ شربت نیز در جان وی مؤثّر نگردد ، و از هیچ جوی دیگر نیز

۱ ـ ۱ ـ م : « زیر کی » ندارد ، وعقل ندارد .

آب نخورد.

وخدای عزوجل به حدیث موسی علیه السلام ما راحجّت تمام کرد: آن فرادل مادر موسی داد که وی را در تابوت کن، وبه دریا افکن! هم چنان کرد، تا به دست دشمن افکند، و بر کنار دشمن نشاند، و از هیچ دایه شیر بنستد تا با پستان اوّل رسید، و دشمن را بر دست وی هلاك کرد، واگرچه او رابه کنار دشمن بپرورانید بهآخرهمهکارها چنان شد، کهبه اوّل نهاده بود؛ زیراکه موسی تعبیه معرفت ونبوّت داشت، ودرازل شربت لطف وکرم چشیده بود، نور معرفت، و چراغ هدایت او را بازان اصل خویش رسانید.

امّا آن مدبر ملعون سیهگلیم فرعونلعین که از خَلَقْتُ بِیَدَیَّ بهری داشت، امّا ازمعرفت وهدایت نصیب نداشت، تا: قالَ أَنا رَبُّكُمُ الأَعْلىٰ سر از وی برزد، وبدان نیز بسندهنکرد، گفت: ما عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرِي. درسرجمله فرزندانآدم که نه عارفاند، اینحدیث دبدبه میزند؛ امّا اسبابآن ساخته ندارند، واگر نه همه در اینباب یك ساناند، ولکن عجز ایشان از بی اسبابی ایشان است، و پنداشتی که در سر آدمی است، همهاز این است، در این یك چیز نظر باید کرد، تا مگر چیزی از این حدیث بازدانی.

اسپی که جبرئیل علیه السلام بر آن نشست، سنب آن اسب برخاك آمد؛ سامری از آن خاك اسبابی برساخت که چند هزار خلق از بنیاسرائیل که همه پیغمبرزادگانبودند، گوسالهپرست شدند از اثر آن یكپاره خاك سنب استور جبرئیل کهبرآنخاك آمده بود؛ چندان

خلق را گردن بزدند، وایشان از آن بر نگشتند. چون ندای: خَلَقْتُ بِیَدَیَّ به گوش آدمی ناعارف رسد، کم از این نبود که گوید: انَا رَبُّکُمُ الْاَعْلیٰ؛ و پنداشت، وجبّاری، سر از گریبان او برآرد.

این چنین همسایگی را کم ازاین دعوی نشاید. واندر این حدیث اسرار بسیار است آن را که خداوند این حدیث است؛ وآن که نه خداوند این حدیث است، هرچند که بیشتر شنود، منکرتر، وکافرتر باشد، وبالله التوفیق.

باب سیزدهم

حدیث : عشق ، و محبت

شیخ‌الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابونصر احمد بن‌ابی‌الحسن النامقی ، الجامی ، قدّس الله روحه العزیز گوید :

در حدیث عشق سخن بسیار می‌رود ؛ هر که می‌خواهد که مردم عامّ را در پوستین ولییٌّ از اولیای خدای عزوجل او کند ، اوّل این حدیث عشق بردام بندد که این پارسا بود که سخن عشق گوید .این سخن در چشم مردم عامّ ، ودر چشم مفسدان عظیم‌نفرتی دارد ،وهم‌این قوم ، این سخن را تقبیحی عظیم کرده‌اند در چشم مردم .

و این عشق و عاشقی به جز این ندانند که مردی برزنی عاشق شود ، یا برغلامی شیفته شود ؛ این چنین عشق مذموم است ، وفساد است ، نعوذبالله از چنین عشق ، وچنین راه .

امّاباری بباید دانست که عشق چیست ، ومقدور بنده هست،یانی؟ چیزی که مقدور تو نباشد ، ترابدان مدح و ذمّ نباشد . از آن جابود که آن‌سیّد ، وسیّد زاده ، امام جعفر بن‌محمّد صادق رضی الله عنه را پرسیدند که : مَا مَعْنَی اَلْعِشْقِ؟ قَالَ : اَلْعِشْقُ جُنُوْنٌ إِلٰهِیٌّ ؛ لَیْسَ

بِمَذْمُومٍ و لامَمْدُوحٍ. چون چیزی که مقدور تو نباشد ترا بدان مدح وذمّ نیاید. امّا هر کجا که چیزی باشد، آن چیز نیز همچنین باشد.

مثل عشق همچون مثل معرفت، وهدایت، و عقل است، وعطای خدای است تا که رادهد؛ اما هر که را ببینیم که حق اورا این عطا داده است، همه از بن سیِ و دو دندان او را غلامی و چاکری کنیم.

عشق همچنین عطای خدای است عزوجل، و مرغی غریب است: درهرجایی آشیانه نسازد، وباهرکسی مقام نگیرد، وبرهر شاخی ننشیند، و باهرکسی انس نگیرد، و این بیت‌ها از سراین کوی گفته آمده است:

نیاید عاشقی اندر عبارت — نیارد گفت اورا هر زبانی
دلی‌خواهدز کل کون‌آزاد — نروید عشق اندر هرمکانی
نسازد عاشقی باهر حریفی — دلی‌خواهد سلیم وپاك‌جانی
درونی‌بیم قطع وبیم‌هجران — نه‌خوف‌ونه‌رجاء ونه گمانی
ایا **احمد** برون شو ازمیانه — که عاشق‌را نباید ترجمانی

عشق چون برکمال رسد بادیوانگی همراه شود، وهمه خلق بردیوانه خندد؛ اما دیوانه را از آن چه (که) خلق بروی خندد، و اگر چیزی می‌گویند او خود از ایشان، وخنده ایشان، وگریستن ایشان فارغ باشد.

قیاسی فرادست تودهم، چنان که اگر می‌خواهی که چیزی بدانی بتوانی دانست: در این خبر نگر، ودر اندیش! که مهتر صلی الله علیه وآله وسلم می‌گوید: **مَنْ عَشِقَ، فَعَفَّ، ثُمَّ مَاتَ، مَاتَ شهیداً** - وبرلفظی دیگر آمده است: **مَنْ عَشِقَ، فَعَفَّ، فَكَتَمَ، فَمَاتَ، فَهُوَ شَهِیدٌ**.

پس چون کسی برزنی، یابرغلامی که شهوت او خواهد عاشق شود، و نهفته دارد، اگردرآن عشق بمیرد، شهید میرد او. ای بی‌عقل

حاسد کم دانش ! عشق برمخلوقی که سرهمه فسادهاست ، چون اسم عشق برآن دوستی افتاد ، مرورا اسم شهیدی داد .

عشق و عاشقی چیزی است که اگر همه خلق روی زمین گرد آیند ، وخواهند تا از آن بویی بمشام کسی رسانند ، نتوانند و عاجز آیند ؛ همه‌صدّیقان عالم در آرزوی آن جان بدادند ، وبویی نیافتند .

قومی عشق را بیش ازاین مصور نه‌اند که : که‌اگر زنی ، اگر مردی بریکدیگر عاشق شوند وهوایی برانند ، تواین و آن هردو در مقابل افکنی ، ومی پنداری که چیزی می گویی ؟ ! اگر خبر رسول ﷺ نیستی درباب عشق ، مارا بدین که‌آوردی که‌مرا این باید گفت؟امّا چون خبر بدین ناطق است ، چنان که مهتر ﷺ می گوید :

يَقُولُ اللهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ: اذاكانَ الْغالِبُ عَلىٰ عَبْدِيَ الاِشْتِغالُ بِي جَعَلْتُ نَعِيمَهُ وَ لِذَّتَهُ فِي ذِكْرِي عَشِقَنِي وَ عَشِقْتُهُ وَ رَفَعْتُ الْحِجابَ فِيمابَيْنِي وَبَيْنَهُ مِثالاً كَأَنَّ بَيْنَ عَيْنَيْهِ لايَسْهُو اذاسَهَى النّاسُ اُولٰئِكَ الْبُدَلاءُ حَقّاً اُولٰئِكَ كَلامُهُمْ كَلامُ الْاَنْبِياءِ اُولٰئِكَ الَّذِينَ اذا اَرَدْتُ بِاَهْلِ الْاَرْضِ عُقُوبَةً اَوْعَذاباً فَصَرَفْتُ بِهِمْ عَنْهُمْ .

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می گوید ، که خدای تبارك وتعالی می گوید : که چون غالب گردد بر بندهٔ من‌دوستی من ، و مشغول گردد همگی او به من ، من که خداوندم ، و آفریدگارم ، نعمت ولذّت او درباد کردِ خویش بنهم . تااو عاشق من گردد ، ومن عاشق او ، ـیعنی که دوستی که در ازل مرا بااو بوده آشکارا کنم ـ و بردارم حجابی که میان من وبندهٔ من باشد ، چنان که گویی که‌من در پیش دیدهٔ اوام . ساهی نگردد از من چون مردمان ساهی گردند .

ـ یعنی که : فراموش نکند مرا ، چون مردمان مرا فراموش کنند ـ ایشان‌اند که ابدالان‌اند به حقّ ، ایشان‌اند که سخن ایشان سخن پیغمبران بود ، وایشان‌اند آن که‌چون من ـ که خداوند وپادشاهم ـ بر اهل زمین عقوبتی وعذابی قضا کنم ، به‌سبب ایشان آن عذاب‌وعقوبت را از اهل زمین صرف کنم ؛ و چنین چند خبر است از رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم .

بدان که کسی را ذوق به جای نیست ، ذواقان همه دست از طعام لذیذ باز نتوانند داشت ، هم چنان کسی که مبرسم است . خوش بیتی چند است این‌جا در معنی گفته آمد ، تأمل باید کرد ، بیت :

بر عشق مگر گذر نداری | زو بر دل وجان اثر نداری
از درد دلم جهان به‌درداند | تو از دل من خبر نداری
گر عشق به‌سنگ‌رخ نماید | آن را به‌حجر دگر نداری
پولاد ازو چو موم گردد | زو دردل‌وجان‌شرر نداری[1]
از گفتِ شکر چه طعم یابی | چون دردهنت‌شکر نداری؟!
ماچاکر خاك عاشقانیم | توجز سفه و سمر نداری
مقصود زخلق عاشقان‌اند | تو دفترشان زبر نداری
مارا پدراست ومادرازعشق | تواین نسب از پدر نداری
ای احمد زنده‌باش از عشق | شاید که توسیم وزر نداری

امّا چون خدای عزوجل حدیث عشق می گوید ، ورسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

---

۱ ـ در مقابله بادیوان شعر احمد جام ، بیت‌های سوم ، و پنجم ، از نسخه «م» افتاده ، ونیز نسخه «د» پس از این ، این‌بیت را که در دیوان ، و نسخه«م» دیده نمی شود ضبط نموده است :

ای بی‌خبر ازسرود عشاق | معذور که این درر نداری

می گوید، ودرقصه داود صلوات الله علیه می گوید: یا داوُدُ ! قُل لِلَّذِینَ یَنتَحِلونَ لِعِشقِی إذا کانَ غَداءُهُمْ وَ عَشاءُهُمْ فَلاَ یَتَّهِمُونِیْ . هَلْ رَأیتَ حَبِیاً یَبْخَلُ عَنْ حَبِیْبِهِ ؟ ألاطالَ شَوْقُ الأبْرارِ إلیٰ لِقائِی ؟ وَإنِّیْ إلَیْهِمْ لأشَدُّ شَوقاً .

یا داود ! بگوی مر آن کسانی را که دعوی دوستی ما کنند : چون وقت چاشت ، و شام در آید مارا به تهمت ندارند . هیچ دیدی که دوستی با دوستی به چاشت و شام بخیلی کند ، و نان از وی باز دارد ؟ بدانید ! که دراز شده است آرزوی نیک‌مردان به دیدار من ومن ایشان را خواهان ترم از آن که ایشان مرا [1] .

و جمله ائمه اسلام (حدیث) [2] عشق می گویند مگر اند کی ، و از مشایخ و اجلاء طریقت نیز از بسیاری روایت می کنند ؛ پس چرا این حدیث نباید گفت؟ چندان سخنان می رود برزبان این قوم که این حدیث را منکرند که در تشبیه دارد ، وشین مذهب است ، وجمله ائمه اسلام بر آن فتوی کفر وتشبیه می کنند که در آن هیچ فایده و راحت نیست ؛ اگر امر معروف برخویشتن کنند مگر بهتر باشد ! چون ما نیز این حدیث عشق می گوییم ، موافقت جمله ائمه است که می کنیم ، بر ما نیز از این هیچ شینی نیاید ، الحمدلله که حاسد ما را برما بیش از این دست نیست ، و ما این حدیث را به جان خریداریم .

---

۱ ــ این خبر وترجمه آن در کتاب «کنوز الحکمة» از احمد جام (باب چهارم) نیز مذکوراست . پارسی خبر متن با آن تطبیق‌داده شدو بعضی اصلاحات در آن‌صورت گرفت .

۲ ــ هردو نسخه فاقد آن‌است ــ به‌قیاس جمله‌های بعدی به متن‌افزوده‌شد.

کیمیای عشق هم طبع وطعم آتش دارد: سوزنده است، ونیست‌کننده است، و خورنده، و فروزنده است؛ تا نخورد نیفروزد، و هرچه بازو باز کوشد تا نیست نکند، وپاك بنسوزد، آرام نگیرد. مرد باید که چندان رنج ومجاهدت آن بکشد که آن برق ازل در سوختهٔ: «**بَلی!**» و «**أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ**» افتد، تا نور آن بر روزگار او افتد؛ روزن فضل او به انکار دست عمل خود خراب و محکم نکنند تا باد جود، ولطف، و کرم، وفضل او فرا آن برق ازل وزد، **واو از میان غوغای اوباش‌آدمی‌گری بیرون آید، آنگاه اگر همه عالم خاشاك هوس، وچوب‌تر وخشك، وسنگ، وروی، وآهن، وآب، وآتش، وبرف، و یخ، بروی افگنی باك نیست که هر چند هیمه زیادت فروغ وروشنایی آن زیادت، و آن آتش‌عشق بالاگیرنده‌تر، و سوزان‌تر.**

واگر تقدیر کنیم که بیابانی، اگر کوهی که صدهزارهیمهٔ‌تر دروی باشد، وصدهزارتنه‌های درخت بیخ‌آور در وی‌باشد، چون‌آتش بالاگرفت‌همه رانیست کند. هرجا که‌ازآتش ندامت، وتوش محبت، وسوز عشق درکسی پیدا آمد، اگر همه کفر کافران، وهمه معصیت عاصیان‌وهمه‌فساد مفسدان بریك جای جمع آید، و دریك تن‌فراهم‌آید، **آن‌را هم چنان می‌دان‌که درآن وقت بهارگاه‌آن‌شبنم برآن‌گیاه نشیند؛چون آفتاب برآید، از آن هیچ نماند، و هیچ کس نداند که آن کجا شد؟ !آتش عشق با گناه، و معصیت، و کفر این کند که شنودی.**

و اگر کسی قبول نکند گو هرگز مکن! اگر حجتی دارد - که نه چنین است - او را باد، ما را این است، و چنین خواهد بود. **دلَویشان بیتی گویند، بیت:**

اگر تو پارسایی روهمی باش که نه ما بر میان زنار داریم!
پارسایی تو، تو را باد و عشق ما، ما را؛ والسلام!

***

فصل آخر: آمدیم به سر کوی طاعت، وعبادت؛ هر طاعتی که نه این قوم کنند، آن خود نه طاعت باشد، و اگر تقدیر کنیم که طاعت کنند، آن از عجب، وپنداشت خالی نباشد! وخبر صاحب‌شریعت است که: **اَلْعُجْبُ وَالْحَسَدُ یَأْکُلانِ الْحَسَنٰاتِ کَمٰا تَأْکُلُ النّٰارُ الْحَطَبَ.** امّا طاعت این قوم طاعت باشد: هر تکبیری، وتهلیلی، وتسبیحی، که بگویند از گفتن آن بسیار کس برآید؛ چنان که مهتر عالم ﷺ می‌گوید: **تَکْبیرَةُ الْاُولٰی خَیْرٌ مِنَ الدُّنْیٰا وَ مٰا فیهٰا** ـ یعنی: تکبیر پیشین بهتر از دنیا وهرچه در دنیاست.

هر که از سر چنان ندامت، و سوز عشق و محبّت، یك تکبیر بگوید ـ آن تکبیر که رسول ﷺ می‌گوید این است که: از سر چنین اخلاص، و محبّت، و معرفت گویی ـ آنکه هم چنان می‌رود، و کار خویش می‌کند، و به عبادت بسیار خلق برآید که نه از ایشان باشد. به حقیقت بدان که ایشان نافله نکنند، و از ایشان نافله نیفتد مگر اندکی. کار ایشان همه برفرض افتد، و نفس ایشان همه کیمیا وکوگرد احمر باشد، و عمل ایشان اضعاف مضاعف باشد.

کار جوهری با کار مزدور برابر نتوان کرد، اگر کسی کند برابر نیاید: مزدوری شب وروز کاربیل کند، وتاوه کشد، وخربندگی کند، و تا شب جان وجگر خورد، تا مگر دو من نان به دست آرد. امّا آن مرد صرّاف با جامهٔ نیکو، وپاکیزه بر جای نشسته؛ هرچه می‌باید می‌خورد، و هرچه می‌خواهد می‌نوشد، وبا هر که می‌خواهد

می‌نشیند. چون وقت نماز درآید برخیزد، وبا جامهٔ پاك در اوّل وقت به مسجد شود، ونماز جمعه وجماعت بگزارد، ونمازشام به‌خانه باز شود باهزار درم سود، وباشد که باهزار دینار. کار این بازان مزدور برابر نتوان کرد!.

مثل محبّان، وتائبان، وعاشقان، ودوستان، وخاصگان درگاه چنین باشد: عزیزترین همه خلق خدای ایشان‌اند و هر که ایشان را دوست ندارد، اگر عبادت پری و آدمی بکند جز خاسری و بدبختی نباشد؛ با دوستی ایشان همه کارها راست باشد، وبا دشمنی ایشان همه توحیدها کفر گردد. طاعت بی دوستی ایشان معصیت است، ومعصیت با دوستی ایشان طاعت؛ و کار از بهر خدای به جز از این نیست که دوستان او را دوست داری از بهر او را، و دشمنان او را دشمن داری از بهر او را، چنان که در حدیث موسی صلوات‌الله علیه می‌آید، که خدای عزوجل او را گفت: **يٰا مُوْسٰى! هَلْ وٰالَيْتَ فِيَّ وَلِيّاً قَطُّ، وَهَلْ عٰادَيْتَ فِيَّ عَدُوّاً قَطُّ؟** - یاموسی! هیچ دوستی را از دوستان ما ازبهر ما دوست داشته‌ای، و هیچ دشمنی را از دشمنان ما از بهر ما دشمن داشته‌ای؟ موسی صلوات الله علیه بدانست که: هیچ کاری نیست ورای آن که دوستی را از دوستان او را از بهر او دوست داری، ودشمنی‌را از دشمنان او را از بهر او دشمن داری.

* * *

فصل آخر: هر آن مؤمنی که‌خدای‌عزوجل‌دوستی‌خود دردل وی بنهاد، اوحق‌راسبحانه‌وتعالی‌چنان دوست دارد که هیچ‌دوستی بردوستی اواختیار نکند؛ او ولیّی‌است ازاولیای خدای‌عزوجل، وصدیقی‌است

ازصدیقان ، وعزیزی است از عزیزان درگاه . واین فصولی که در این کتاب گفته آمد ، همه در باب این قوم است ، نه درباب هر مدّعی بی معنی ، ونه درباب هر ناشناختی است . هر که اوچیزی بر دوستی‌خدای عزوجل اختیار کند ، و اگر چیزی از آن بهتر داند ، او از این قوم نیست ، واین سخن درباب اونیست ؛ آن کس ازاین بهره نیابد و اگر چه امام الائمّه باشد .

فضل دوستی ، ازفضل قیل وقال جداست ؛ این بازان وآن بازین هیچ مناسبت ندارد ، این خود چیزی دیگر است ، وآن چیزی دیگر. فضل قیل و قال چیزی است که در میان خلق لابد می‌بباید ، و خلق را از آن گزیری نیست ، هر که آن نداند بی‌قدر وبی شریعت باشد، امّامی‌دان به حقیقت که هیچ چیز به نزدیك خدای‌عزوجل بزرگوارتر وفاضل‌تر ، وبهتر ، از دوستی او نیست ؛ وهر که را دوستی زیادت‌است اوبه نزدیك حق‌سبحانه وتعالی‌بزرگوارتر ، ومشرّف‌تر ، وبرگزیده‌تر ازهمه خلق است . زیرا که ورای دوستی هیچ چیز نیست ؛ واگر کسی می‌خواهد تا بداند که نشان دوستی‌چیست ، نشان آن است که :هرچه دوست‌دوست دارد تودوست داری ، وهرچه‌اودشمن دارد تودشمن داری. اصل دوستی این است ـ اگر هیچ طاعت دیگر نداری ـ و اگر همه طاعت‌ها ، وعبادت‌های عابدان توداری که این نوع نداری ، هیچ چیز نداری .

بادوست دوست دشمنی کردن ، وکاردوست بگذاشتن وکاردشمن کردن ، غرور وکار شیطان است نه کار دوستان ! کار دوستان آن باشد که : نبینی مگر او را ، ونستانی مگر از او ، ونبخشی مگر بدو ، و

نروی مگر بدو ، و نشنوی مگر از او ، و نخوری مگر بازو ، و ننشینی مگر بازو ، و نخسبی مگر بازو ، و نچشی مگر آنچه ذوق او دارد ، و شادمان نشوی مگر بدو ، و اندوهگین نشوی مگر از او . و اغلب تسبیح و تهلیل ، و عبادت تو آن باشد که می گویی : یا هُو ، یا مَنْ هُو ، یا لا إِلٰهَ إِلاّ هُو . اگر می‌خواهی که از آن قوم باشی چنین باید بود .

زیرا که ایشان هیچ چیز نبینند مگر هو ، دوست ندارند مگر هو ، لذّت نیابند مگر از هو ، التجا نکنند مگر به هو ، امید ندارند مگر به هو ، شکوه ندارند مگر از هو ، توکل نکنند مگر بر هو ، اعتصام ایشان نبود مگر به هو ، مونس ایشان نیست مگر هو ، آرام ایشان نیست مگر به یاد هو . در دنیا انس ایشان به هو ، درقیامت هو ، در درجت هو ، اگر در درکت باز دارند هم هو ، به همه وقت‌ها هو ، تا نفس دارند هو ، تا روح دارند هو ، و هو ، و هو ، شَهِدَ اللهُ اَنَّهُ لا إِلٰهَ إِلاّ هُو ، و این حدیث جز بدین بیرون نتوان داد ، شعر :

هو بی نشان وحرف است زوچون بیان کنم
از هو به هو سماعی آن چون عیان کنم ؟
هرچ اندرین بگویم آن جز حدیث نیست
هو را دل است مسکن ، چون برزبان کنم ؟
تفصیل این حدیث به حق گر کنم بیان
آشوب‌ها بخیزد ، جان اندران کنم
هرگز که دید راحت هو بی‌بلا و رنج
تا من بران طریق روان را روان کنم ؟

فریاد چون کنم که به جانش خریده‌ام
پرهیز چون کنم که به جانش ضمان کنم؟
کاری است این برون زخردها و علم‌ها
از وهم، و عقل، و علم، برین‌ره زبان کنم
هو نقطه محبّت میم است درنگر
هو وحبیب هر دو انیس جنان کنم
تا سرّ این ندانند نامحرمان حق
بستان عشق و فتنهٔ خلق جهان کنم
گوینده این حدیث نگفته است جز به حق
از هو به هو اشارت جان را مکان کنم
احمد از این حدیث ترا توبه گاه بود
تایب زبان کنم و دلم ترجمان کنم

باب چهاردهم

در

وعظ برادران

شیخ‌الاسلام، قدوة الابدال، قطب‌العالم، ابونصر احمدبن ابی‌الحسن النّامقی، الجامی، قدّس‌الله روحه العزیز گوید:

مرا چنان آرزو می کند که: دوستان، و برادران ما این سخنان را نیك تأمّل کنند؛ نه از سر مجاز، وسودای دل، در این سخنان نگرند، زیرا که ازاین هر سخنی بسیار تعبیه دارد، واز اسرار ربوبیّت در این کتاب بسیار معانی است که هر کسی در نیابد، وآن درجها که در اوّل کتاب گفتم همه در این کتاب تعبیه است. وسخن حکما آن بود که در اندك سخن تعبیهٔ بسیار کنند وهر که نه ازاین قوم‌است سخنان بسیار باید گفت تا اندك چیزی در آن تعبیه کنند، و آن نه حکیم باشد.

به یك سخن که ملائکه بگفتند: **قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ**. جواب آمد که گفت: **قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَالَا تَعْلَمُونَ**.

ابلیس ملعون روزی باقومی ازمقرّبان درگاه، بدان صحرا که کالبد آدم صلوات‌الله علیه نهاده بود می‌گذشت؛ دست ادبار، وپنداشت بر کالبد آدم زد، و گفت: این مجوّف است! در این چیزی نباشد، و ازروی بی‌حرمتی آب دهان خویش بر ناف آدم افکند؛ این‌همه ناخوشی که در درون آدمی است، از پلیدی آب دهن ابلیس ملعون است، و این‌هم رفعت واعزاز آدم وآدمیان از: خَلَقْتُ بِیَدَیَّ است. آن‌ملعون مدبر روز کور سیاه گلیم می‌خواست تا آدم را صلوات الله علیه، در چشم آن مقرّبان بی‌قدر وخوار کند، تا لاجرم از آن باز هر روزی آن مدبر سیاه گلیم، بدبخت‌تر، وشقاوت زده‌تر، ومدبرتر است.

مقصود از این حدیث آن است که: سرّی از اسرار ربوبیّت، وعلمی از خزینهٔ غیب، و حکمی از احکام مشیّت در خاک آدم تعبیه کرد، و چند[1] هزار ساله طاعت ابلیس ملعون بدان هَبَاءً مَنْثُوراً کرد[2]، وسرّی از اسرار غیب، وقضایی از قضای مشیّت ازلی در آن تعبیه کرد، وجمله هشت بهشت، واشجار، وانهار، و نعمت آن، اورا مباح کرد، وبه‌مشیّت، وقضای ربوبیّت، عقرب ارادت، وافعی غفلت در پوست او پنهان کرد، ونهنگ حرص را بر اندرون آدم گماشت، وعفریت ملعون را بر ظاهر وی مسلّط کرد، وگندم‌فریبنده برچشم و دل او بیاراست، وعقرب مشیّت نیش ارادت بزد، و دشمن ملعون‌مکر خود بر گشاد، وسوگند به دروغ را سلاح خود ساخت، و نسیان را

۱ ـ ۵: صد.
۲ ـ ۵: و به روایتی دویست هزار ساله، و به روایاتی عدد آن حضرت خداوند می‌داند که چند است.

برحفظ فرمان‌آدم گماشت تا : وَ عَصٰی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَیٰ ازمیان برآورد و از ازل تاابد تعبیه‌ها در میان این پنهان کرد تا ما درنگریم ، ودست تصرّف ناقص‌خویش ببریم ، وهرچه ما را نفرموده‌اند نکنیم ، و برهر چه حق سبحانه وتعالی می کند ، ما داوری نکنیم ، زیرا که او احکم الحاکمین است ، کارها کند و در کمین غیب چیزها دارد که به چشم ما چیزی دیگر نماید ، و آن خود را اصل چیزی دیگر باشد .

هان ! ای برادران ! تا قفل مشیّت اونگشایید ، و در قضا وقدر نگویید ، که رنجور ومشغول گردید ، و بودنی بباشد ، و ما خا سروبد بخت بمانیم : [1] إنَّمَا جَزَاءُ الَّذِیْنَ یُحَارِبُوْنَ اللهَ وَ رَسُوْلَهُ ، الآیة [1] . هیچ کس بر دوستان خدای بیرون نیامدند که ایشان از آن سلامت یافتند ؛ مگر کسی که ـ پیش از آن که تا خدای عزوجل ایشان‌را بگیرد ـ ایشان باز گشتند .

به حقیقت بدان که : ازآفرینش خلق مقصود دوستان بودند نه چیزی دیگر ؛ این همه تعبیه‌ها ، و این هم داروگیر قیامت ، وبهشت و دوزخ ، و درکات و ثواب و عقاب هم از بهر دوستان خویش کرده‌است وهر که با دوستان اودوست ، کار دوجهان او راست ، و هر که دوستان او را بدگوی ، وبدخواه و منکر ؛ در دو جهان بدبخت ، و مدبر ، و خاکسار ، وسیاه گلیم ، وسیاه روی . و آن که بود که در کار آدم و آدمی بدی گفت یابدی کرد ، که نه خدای عزوجل اورا در این جهان و در آن جهان نکالی کرد ؟

دراول کارازآدمیان کسی احکام شریعت ندانست ؛ خدای‌عزوجلّ

۱ - ۱ : نسخه « د » فاقد این قسمت است .

هر روزی از آسمان دو فرشته مقرّب بفرستادی : یکی را نام عزا ، و یکی را نام عزایا . چون ایشان به حکم کردن می‌آمدند ، به همه‌حال چشم ایشان برعیب آدمیان می‌افتاد ؛ وزبان‌ملامت بر گشادند ،و گفتند: خدای‌عزوجل آدمیان راچراآفرید، تاایشان چنین‌کارهای بدمی کنند ومی گویند ؟! خدای عزوجل نوبت ما بداشت ؛ گفت : اگرآنچه من بر آدمیان گماشته‌ام ، اگر بر شما گمارم ، یك ساعت پای نیارید ! گفتند : هرچه ایشان درآن پای آرند ، ما نیز هم پای توانیم آورد ! خدای عزوجل گفت : اینك ببینید !

هم درساعت‌شهوت برایشان گماشت ، وزنی‌را باشوهراوخصومت افکند. چون آن زن به خصومت آمد ، آن شهوت برایشان اثر کرد هر دو بر آن زن فتنه شدند . گفتند : ما را باش ! تا ما ترا از او باز کنیم . آن هاروت ، و ماروت دو فرشته‌اند که در بابل در چاه‌اند بر کنار شهرحلّه ؛ تا همه خلق که به سفر حجاز می‌روند ، می‌بینند ، و می‌دانند که بد نباید کرد ، وبد نباید گفت ، و با دوستان او در نباید بست ، تا به چنان و مانند آن گرفتار نیایی .

این‌ دوستان خدای عزوجل قومی عزیزان اند ، و ملوکان دو جهان اند ؛ نگر ! که به چشم حقارت در مؤمنان عارف ، و در اولیای خدای عزوجل ننگری ، که مرکب‌دولت توبه‌سر آید، وخاسر دوجهان گردی ــ ملوك دنیاراعادت‌باشد که هر که‌با ایشان‌عداوت کندایشان‌را مالش دهند ، ومالش هر کس ازنوعی دیگر باشد . امّا آنکه پادشاهان و ملوك باشند چون کسی با ایشان واگر با دوستان ایشان به عداوت بیرون آیند ، ایشان را بگیرند ، وبند بر نهند ، و مجلسی بیارایند ،

وایشان را بنشانند، وطعام وشراب ومیوهٔ نیکو بیارند، ورامش گران خوش آواز وخوش نوا بیارند، و شراب می‌خورند، و جرعه برایشان می‌ریزند، تا ایشان که به عداوت بیرون آمده اند رنجور می‌باشند، وهرچه از آن طعام وشراب ومیوه چیزی به سرآید، درپیش ایشان می‌نهند، وهرجرم که درآن انجمن کسی بکند، گویند: جرم این فلان را بود ــ از آن یکی که مهتر و سرور بود جرم در گردن وی می‌کنند، واورا ناسزا می‌گویند، همه ازبهر خوار داشتن اورا!

خدای عزوجل باآدمی‌همین کرد، وبا بدگویان وبدخواهان ما چنین کرد: ابلیس لعنة الله علیه (را) که بدگوی، و بدخواه مابود، و بدخواه پدر ما که‌آدم بود، خدای عزوجل گفت: سجود کن او را! گفت: **اَنَا خَیْرٌمِنْهُ**؛ گفت: **وَاِنَّ‌عَلَیْكَ لَعْنَتِی‌إِلیٰ یَوْمِ‌الدِّیْنِ**. فرشتگان را که درکار ماطعن زده بودند گفت: همه‌کار کنان، و مزدوران فرزند آدم باشید! برخی گناه ایشان را استغفار می‌کنید، وبرخی پاسبانی ایشان می‌کنید، هاروت، وماروت را گفت: شما تا قیامت سرنگون دراین چاه می‌باشید، تا دوستان وعزیزان آخر زمان شمارامی‌بینند، و می‌دانند که شما را از بهر که باز داشته اند، و شما را از بهر چه عقوبت می‌کنند؛ تا دوستان ما درنگرند، وشکر می‌کنند، وعبرت می‌گیرند.

وچون فرا کاری رسد که پای یکی از دوستان ما درسنگ‌آید گویند: لعنت برابلیس باد که این او کرد. واگر آدم گندم بخورد، گوید: **فَوَسْوَسَ إِلَیْهِ الشَّیْطانُ**؛ جای دیگرمی گوید: **فَنَسِیَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً**. و چون موسی‌صلوات الله علیه قبطی را بکشت، (گفت):

فَوَكَزَهُ مُوسىٰ فَقَضىٰ عَلَيْهِ قالَ هٰذا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ. وچون برادران یوسف کردند بایوسف آنچه کردند ، گفت : نَزَغَ الشَّيْطانُ بَيْني وَبَيْنَ إِخْوَتي.

و چون مؤمن موحد مخلص کاری بد کنند ، گوید : مِنْ شَرِّ الْوَسْواسِ الْخَنّاسِ اَلَّذي يُوَسْوِسُ في صُدُورِ النّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنّاسِ.

ای دوستان وبرادران‌ما ! عبرت بر گیرید ، وخویشتن راصیانت کنید . قومی که حق سبحانه و تعالی را درحق ایشان چندین لطف ، و کرم ، ورحمت باشد ، که چون فرا گناه ایشان رسید که خاصگان او درحق ایشان طعن زدند ، صد هزار ساله طاعت ، و عبادت ایشان به باد نیستی [1] برداد ، و ایشان را دست مالهٔ ایشان کرد ، وهرطاعنی که درباب ایشان طعنی‌زد ، همه را ادب کرد : برخی را برسر کوی‌قطیعت بردار سیاست کرد ، و برخی را برسر چهار راه نومیدی دست و پای ببرید ، و برخی را در سرای اهانت باز داشت ، و برخی را به زندان بی ادبان مالش داد !

وچون فرا مدح وثنای ایشان رسید ، گفت : سَبَقَتْ لَهُمْ مِنّا الْحُسْنىٰ ، دیگر گفت : وَكانَ بِالْمُؤْمِنينَ رَحيماً ، دیگر گفت : كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنّاسِ . . . دیگر گفت : يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ، [2] ودیگر گفت : اُولٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ، دیگر گفت : رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ [2] .

هان ! وهان ! ای برادران وعزیزان ما ! قومی که عنایت حق

---

۱ ــ د : بی‌نیازی .

۲ــ۲ــ ، نسخهٔ « م » ندارد .

سبحانه وتعالی درباب ایشان بدین جای گاه باشد، که این همه فضل، و کرم، وجود، ولطف، با ایشان بکرده‌است؛ ای ناجوان‌مرد، بدبخت، سیاه گلیم، ادبار گرفته! چرا زبان ادب درکام پرهیز نکشی، و از بد گفتِ ایشان حذر نکنی؟ مسلمانان را، وخود را به دوزخ می‌بری. مکن! که هیچ کس ازاین راه بد گفتِ دوستان سلامت نیافت، توهم نیابی! وهذه النصیحة.

باب پانزدهم

در اسرار ربوبیت با خاصگان

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابونصر احمد بن ابی الحسن النّامقی ، الجامی ، قدّس الله روحه العزیز گوید :

اگر کسی پندارد بدان که ازمؤمن مخلص گناهی درروجود آید، واگر خطائی بیفتد ، واگر به عمداً نیز چیزی در راه وی افتد ، او را بدان از خدای عزوجل بُعدی یا قطیعتی باشد ، بد اعتقاد کسی باشد درباب مؤمنان ، ومختصر همّت ، ومختصر دیده . اگراز کیمخت‌زمین تا به عنان آسمان همه گناهان یك مؤمن مخلص بکنند که به اعتراف وندامت پیش‌آید ، همه عین طاعت گردد .

مادر ، وپدر مشفق فرزند بی ادب را دوستر دارند ، و بیش گرد او برآیند ، وبر وی شفقت برزند ، اگر چه ایشان را از بی ادبی او میزیان دارد ؛ اما همواره در پی او باشند ، ودر پاسبانی او باشند ، و در مراعات او باشند ، واز فرزند پارسا ، وبا ادب ، ونجیب ، ونیك بخت خود فارغ باشند . اما پیوسته دل ایشان بدان فرزند شوخ بی ادب مشغول باشد ، واورا بیشتر نوازند ، وکالابیشتر دهند ، ورشوت‌بیشتردهند ، وهمواره می‌گویند:

جان پدر ! وجان مادر ! مکن ! تاترا چنین وچنین دهیم . واو چون بدانست که ایشان ناز او بکشند ، از بی ادبی کردن هیچ باك ندارد ، وهر بدی که بکند ، پناه با مادر وپدر برد . واگر جایی جراحتی رسدش ، اگر بیماری، اگر دردسری رسدش ، همه ناله‌اش‌آن باشدکه : آه ! ای مامه ! چه‌کنم ؟ راه جز فرا مادر وپدر نداند . چه در سفر وچه در حضر ، چه درخیر وچه در شر همه نالهٔ او آن که می‌گوید : ای مامه ! وای بابا ! به هیچ کس دیگر ننالد ، والتفات نکند ، وهرکاری بد که بکند ، عاقلهٔ او پدر ومادر باشند ، به همه خیر وشر ایشان اورا باز یابند .

ودرخبر آمده‌است که رسول ﷺ می گوید: **اَللّٰهُ اَرْحَمُ بِعَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ مِنَ الْوَالِدَةِ الشَّفِيقَةِ بِوَلَدِهَا** .کار همه مؤمنان مخلص خدای عزوجل بیاراست بدین دوآیت ، یکی که گفت : **اِنَّ اللّٰهَ اشْتَرىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ . . .** و دیگر آیه که گفت : **اِنَّهُ كَانَ ظَلُوْمًا جَهُوْلاً** . هر که دراین دوآیت نگرد ازسر تحقیق بداند که حق سبحانه وتعالی چه‌تعبیه کرده است در زیر این دوآیت .

درشرع چنین‌است که : هر که بنده ای بخردبه عیبی که می‌داند که او دارد ، اورا بدان عیب باز نتواند داد ، وخود باز ندهد . چون مارا به ظلومی ، وجهولی ، بخرید هرچه ما می کنیم که بد است از نادانی می کنیم . اگر این عیب بردست‌خریدار افتاد ، هم تو خریدی؛ واگر معیوب بودیم هم تو می‌دیدی ، وبدین عیب مارا بخریدی ، در کرم نسزد که بازدهی ، **بوذر بوزجانی راست ،**

بیت :

تو به علم ازل مرا دیدی
دیدی آنکه بـه عیب بخریدی

تو به علم آن و من به عیب همان

وا مزن ! آنچه خود پسندیدی

این کاری نیست که امروز ازسر آب فرا گرفته اند ، واگر روزی چند برآید نیست خواهد شد ! این کار ازلی است ، وابدی است : در ازل الآزال برعلم قدیم ، وبرحکمت ازل ، وبرقضا ، و تقدیر ، ومشیّت، وارادت قدیم کاری برساخته است که یك ذرّه پس وپیش ، و کم وبیش نخواهد بود ، و به مقدار پر پشه ای فرا وا نخواهد شد از ضرّ و نفع که نه علم قدیم اوست[1] و هرچه تو کنی و خواهی کرد هم از این حساب خواهد بود .

و علم ، وتقدیر ، وحکمت حق سبحانه و تعالی از آن مهندسی کم مدان ، واگر از آن دیبا بافی ، و اگر از آن لوّافی که جامه سیاه و سفید باشد ، واگر سرخ و سفید : آن مهندس در جایی خراب رود ، یا در صحرایی نگرد که آن جا سرایی ، یا کوشکی، یاحصاری یا قلعه ، یا شارستانی خواهد کرد ؛ هنوز نا کرده او آن را چنان که خواهد بود می بیند ، و می‌داند که آن چگونه خواهد بود که هیچ فراوا نیوفتد .

و آن دیبا باف ، و آن لواف حساب آن رژ ها که آن نقش بدان خواهد بود ، چنان راست ببندد که اگر شاگرد خواهد که نقشی دیگر آرد نتواند آورد . اما به حقیقت می‌دان که شاگرد را با سرّ استاد هیچ کاری نیست ، او را برفرمان استاد کار می باید ، و قول او نگاه می باید داشت :

---

۱ ــ پس از این کلمه در نسخه « د » چنین آمده : . . . که باز جای می‌آید به یك عجم ونقط وذره ونقیر وقطمیر فراوا نخواهد شد .

چون استاد گفت : شانه محکم برکارزن ! شانه محکم باید زد ، وچون گوید: دست سست فرا دار ! دست سست فرا باید داشت ؛ وچون گوید : رشتهٔ سپید در کارران ! رشتهٔ سپید در کار باید راند ، وچون گوید : رشتهٔ سیاه در کار ران ! رشتهٔ سیاه در کار باید راند ـ زرد ، و سرخ ، و کبود ، ولاژورد ، همه همچنین . همه نقش جامه چنان آید که استاد خواهد ، نه چنان که شاگرد خواهد . ودرجمله سرّ استاد با استاد باید گذاشت ، وکار بر فرمان کاردان می‌باید ، تا فضولی نباشی ، وشاگرد ناخلف نباشی !

سرّ ازل وابد ، ودنیا وآخرت دراین حرف تعبیه است مردعارف وعاقل را ، وهر که نه عارف وعاقل است اگر هزار چندان بگویی ، وبرخوانی ، هیچ سود ندارد قوله تعالی :

وَلَوْ اَنَّنا نَزَّلْنا اِلَيْهِمُ الْمَلائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتى ۱ وَحَشَرْنا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلاً ما كانُوا لِيُؤْمِنُوا اِلاّ اَنْ يَشاءَ اللهُ وَلكِنَّ اَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ؛ ودیگر می گوید : **ما اَصابَ مِنْ مُصيبَةٍ فِى الْاَرْضِ وَلا فى اَنْفُسِكُمْ اِلاّ فى كِتابٍ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَبْرَاَها اِنَّ ذلِكَ عَلَى اللهِ يَسيرٌ ۱ .**

اگر می خواهی که از این همه با زرهی ، خویشتن را به سر کوی نیستی بگذار ، ودست از تصرّف باز دار که به همه حال کار چنان رود ، وچنان آید که در وجود آرند : **اگر بەخودیخود دروجود آمده ای ، هم به خودی خود چنان که خواهی زندگانی کن ، وبه خودی خود نیز بیرون شو آن وقت که خواهی ، و چنان بیرون شو که خواهی ـ و چرا خود بیرون می باید رفت ؟ هم در این منزل که هستی می باش ! ـ واگر می دانی که نبودی ، وچه بودی ، ویا چه خواهی گشت ، خویشتن را**

۱ـ۱ـ « این بخش از نسخهٔ « م » افتاده است .

اما همه روزگار در این کردن ، وهمه را براین ضلالت کردن ، که اصل همه کارها وهمۀ علمها این‌است ، ۱ ونگر ! از این درنگذری این نه بس ناصحی باشد ۱ .

همه عقلا دانند که کودك خرد را بی شیر نتوان داشت که به‌زبان آید ؛ امّا همه عمر اورا شیر نتوان داد که به زبان آید . چون کودك چنان شود که اورا می طعام باید ، اورا به شیر مادر وابستن در خون او سعی کردن باشد ، مادر مهربان چنان نکند : کودك را در وقت شیر دادن شیر دهد ، ودر وقت طعام دادن طعام دهد ، ودر وقت رفتن از گهواره بیرون کند ؛ واگر هم چنان در گهواره می دارد ، وطعام ندهد ، نه شفقت مادران دارد ، ونه عقل عاقلان . بر پدر واجب باشد که شفقت پدری به جای آرد ، و کودك را از دست چنان مادری بیرون کند ، تا به زبان نیاید .

هم چنین گروهی از مشایخ صحبت نایافته ، واز این دانشمندان مقلد که ازعلم تحقیق‌هیچ خبرندارند ، امت محمدرا چون‌شترخراسی بیاموخته‌اند که همه روز می‌روند برپنج گز جای !

در حکایت است : شتر خراسی با شتر کاروانی مناظره کرد . شتر خراسی گفت : خدای عزوجل با من فضل بسیار کرده است که مرا بریك جای می‌دارد ، وشمارا درتك وپوی‌ورنج درافگنده است !

شتر کاروانی گفت : حال خویش مرا بر گوی ! تا ترا چون می‌دارند که تو این همه شکر می کنی ؟ شترخراسی گفت ، من دریك

۱ـ۱ـ م ، فاقد آن است .

روز ده [1] خراس بکنم ، و خداوند من مرا چشم باز بندد ، و در آن خراس می‌گرداند ، تا آنگه که روغن از کتان بیرون آید . گفت : چند بار کشی ؟ گفت : آسیا سنگی می‌کشم ، وجوالی پر ریگ ـ این هردو بار کشیدن من باشد . گفت : چه خوری ؟ گفت : کنجاره وکاه ، وپندانه ! شتر کاروانی را خنده آمد ؛ گفت : ای بی‌چاره ! که خبر نداری از آن تماشاهای ما و صحراهای پر گیاه ، ومرغ زارهای خوش . وهر روز جایی‌دیگر ، وشهری دیگر دیدن ، ودر صحرایی‌دیگر تماشا کردن ، وبرمراد خویش رفتن ، وخوردن ، وآشامیدن .

وتو چنین برمن افسوس می‌کنی ، با این همه رنج وبند که در پیش داری ! اما تو معذوری که از راحت جهان جزخراس نصیب تو نیامده‌است: قومی از مردمان سخنی چند به تقلید از مقلدی دیگر فرا گرفتند ، وآن را اصلی ساختند ، ومی پندارند که به جز از این هیچ کاری دیگر نیست . اگر ایشان از قدم تقلید مقلدان بیرون آمدندی ، بدانستندی که به جز از آن که ایشان درآن اند ، کارهایی دیگر است ، وبه جز از آن خراس جهانی دیگر است .

چنان که خبر رسول ﷺ بدان‌ناطق‌است ، قال رسول الله ﷺ قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِعِيسَى، يَاعِيسَى ! إِنِّي بَاعِثٌ مِنْ بَعْدِكَ أُمَّةً إِذَا أَصَابَهُمْ مَايُحِبُّونَ حَمِدُوا وَشَكَرُوا وَإِذَا أَصَابَهُم مَايَكْرَهُونَ إِحْتَسَبُوا وَلَاعِلْمَ وَلَا حِلْمَ ! قِيلَ : وَكَيْفَ يَكُونُ هٰذَالَهُمْ وَلَا عِلْمَ وَلَا حِلْمَ ؟ ! قَالَ : أَعْطِيهِمْ مِنْ حِلْمِي وَعِلْمِي .

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می گوید به درستی

---

۱ ــ ، ة ، دو .

رسول ﷺ نبودند ، و اگر ائمه اسلام که مسلمانان بدیشان اقتدا دارند[1] گویی که ایشان نه اولیای خدای بودند بد اعتقاد کسی باشی در ائمّهٔ مسلمانان خاصّه در : ابوحنیفه[2] ، و شافعی[3] ، و ابو عبدالله ، ومالك ، وسفیان ، وامثال ایشان .

ای دوستان ، وبرادران ! هر که را خدای عزوجل بدین ومانند این مبتلا نکرده است خدای را عزوجل شکر کند . و هر که را بینی که پنج نماز باتو به جماعت می کند ، وبه کار بد مشغول نیست ، ودر فسق وفسادی ظاهر نیست ، همه را از اولیای خدای عزوجل می باید دانست ، واز پی او نماز می‌باید کرد ، واو را از خویشتن بهتر می‌باید دانست ، وبه اعتقاد نیکو می‌باید نگریست تاآنگاه که‌ترا از اوچیزی بد معلوم شود چون : کفر ، و اگر بدعت ؛ آنکه اگر اعتقاد بد کنی ترا مسلّم باشد .

به هر سخنی ، وتعصّبی ، وهوایی که مارا برآید ، مرد مسلمانرا کافر خواندن ، وبد دین ، وزندیق ، وملحد ، واباحتی ، و مانند این نه شرط اهل سنّت و جماعت است . و رسول ﷺ می گوید : هر که کسی‌را کافر خواند از دو یکی کافر باشند : اگر آن کس که او را کافر خواند او کافر بود ، فرا راستی بگفت ، واگر نه کافربود این که مسلمانان را کافر خواند باری کافر شد . از این ومانند این پرهیز باید کردن تا از کفر وبدعت رسته باشی ، وبالله التوفیق .

۱ ـ د : ... وسنیان .

۲ و۳ ، نسخهٔ « م » ندارد .

باب هفدهم

در

قدر مؤمن مخلص

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابو نصر احمد بن ابی الحسن النّامقی ، الجامی ، قدّس الله روحه العزیز گوید :

مرد مؤمن چنان باید که درباب برادر مؤمن به هر چیزی از سر پی نیوفتد ؛ زیرا که مهتر صلی الله علیه و آله و سلم می گوید : اَلْمُؤْمِنُ مِرْآةُ الْمُؤْمِنِ ـ پارسی خبر چنین باشد که مهتر صلی الله علیه و آله و سلم می گوید : مؤمن آینهٔ مؤمن باشد ؛ وچون مؤمن در آینه نگرد مؤمن بیند . وهر که مؤمن باشد به یك گناه ، وبه دو گناه ، وبه ده هزار ، وصدهزار گناه از مؤمنی خویش نومید نگردد. وچون مرد مؤمن عارف از خود گناه بسیار می بیند ، و گناه همی داند ، هر گز رقم کفر بر خود وبر ایمان خود نکشد . پس چرا باید بدان که از برادر مؤمن موحّد عارف یك گناه ، یا دو گناه ، یا ده گناه ، یا صد گناه بیند ، بر وی بدان رقم کفر وزندیقی کشد .

از خویشتن صد[1] گناه دانی به یقین ، وبر خود هیچ رقم کفر نکشی ؟ ! چون از برادر مسلمان گناهی بدانی ، واگر به تهمتی ، واگر به ظنّی بد ، و اگر به سخن صاحب غرضی هزار شنعت بر وی

---

۱ ـ د ، صدهزار .

که دل‌های‌شان مختلف بود . هر که را دل راست بود راست شنود ، و هر که را دل نه راست بود نه راست شنود ؛ چنان که حق سبحانه و تعالی می گوید : هٰذا ما وَعَدَنَا اللهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ صَدَقَ اللهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ ما زادَهُمْ اِلاّ ایْماناً وَ تَسْلِیْماً . این آیت چون منافقان ، وبیمار دلان شنودند ، گفتند : ما وَعَدَنَا اللهُ وَ رَسُوْلُهُ اِلاّ غُرُوْراً .

پس درست شد که سماع جز راست دلان ، وراست گویان را مسلّم نیست ، وهرگز بیمار دل‌سماع راست نتواند کرد ؛ هم چنان که بیمار تن از هیچ طعام خوش لذّت نیابد . هیچ بیمار دل سماع راست نکند ، و هیچ تن درست از طعام خوش وناخوش در غلط نیوفتد . اصل این کار سماع همه در نیاز بسته است : هم چنان که مرد گرسنه باید تالذّت طعام یابد ، هم‌چنین مؤمن عارف نیازمند بایدتالذّت سماع‌یابد.

هر که او بیمار است او را تن درستی طلب باید کرد ، نه طعام؛ چون تن درست شد از لذّت طعام در نماند . چون او در بیماری لذّت طعام جوید ، وتصرّف طعام کند ، هر چند بیش فراپیش وی نهی عیب آن بیش بیند ، واز آن سیرتر گردد اگرچه درشکم هیچ ندارد . امّا چون تن درستی باز یابد ، آنگه بینی که هر طعام که ناخوش‌تر ، او از آن چون لذّت یابد ، خاصّه که گرسنه باشد . تن درستی به دست می‌باید آورد ، تا از این همه گفت و گوی بازرهی . در اشعار کسان می‌دیدم این بیت :

زه ، واحسنت ! چنین باش واز این راه‌مگرد
تا منافق نزیی مشرك و ملعون نمری

مبادا که حال قومی هم چنین باشد :همه عمر درتعصّب کردن ، و در بدگفتِ مسلمانان و اولیای خدای عزوجل ، وبا خدای به‌جنگ بودن ، وبا دوستان او به جنگ ، و با ابلیس به صلح ! تاب الله علیهم .

* * *

فصل آخر : قال النّبی صلی الله علیه و آله و سلم : **أمّةٌ مُذْنِبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ**. راویان می‌گویند که : این خبر بر دربهشت نبشته‌است ؛ چون آن‌جا که بهترین جای هاست ، وجمله خلایق را بر آن دیداراست ، مدحت ما این‌است که: **امّةٌ مُذْنِبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ**؛ چنان واجب کند که ما نیز هم فخر بدین کنیم ، و معترف آییم که : ما آلودهٔ گناه‌ایم ، جز به آب مغفرت تو پاك نگردیم ، تا اعتراف برتوبه کار مابالادهد ، وسرو سالارهم مطیعان درگاه گردیم ، و سبق از همه مقرّبان درگاه الله ببریم ، چنان که خاصگان درگاه را در یاد آورد : **اَلتّائِبُوْنَ الْعابِدُوْنَ** تا آخر آیت؛ ورقم دوستی بر هیچ کس نکشید از اجناس خلق مگر براین قوم که ایشان از آلایش خویش خبر دارند .

و از سر آن ندامت واعتراف آرند ، وتوبه کنند ، تالاجرم در شأن ایشان‌می‌آید: **اِنَّ اللهَ یُحِبُّ التَّوّابِیْنَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِیْنَ** .ومهتر صلی الله علیه و آله و سلم می گوید : **اَلتّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لا ذَنْبَ لَهُ** . ومردمان در مثل گویند : توبه نکند پیشه‌ور از پیشهٔ خویش . اکنون خداوند ما اکرم الاکرمین است ، ومالئیم وبدکار ، وتوغفوری وغفّار . ماهذب ، و جافی ، وخاطی ؛ صنعت وپیشهٔ تو : رحیمی ، و کریمی ، و ستّاری ــ و پیشهٔ ما : عصیان ، و نسیان ، ولئیمی . و تو گفته‌ای در کتاب عزیز

قسمت مؤمنان عارف مخلص گناه کاراست. دراین خبر که مهتر عالم ﷺ می گوید، سرّی است از اسرار که می گوید:

اَلنّاس کُلُّهُمْ مَوْتی اِلّاالْعالِمُوْنَ وَالْعالِمُوْنَ کُلُّهُمْ نائِمُوْنَ اِلاّ الْعامِلُوْنَ وَ الْعامِلُوْنَ کُلُّهُمْ مَوْقُوفُوْنَ اِلّا الْمُخْلَصُونَ وَ الْمُخْلَصُوْنَ عَلی خَطَرٍ عَظِیْمٍ .

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می گوید: مردمان همه مردگان اند مگر عالمان؛ وعالمان هم خفتگان اند مگر کارکنندگان، و کارکنندگان همه بازداشتگان اند مگر مخلصان، ومخلصان همه بر خطر عظیم اند؛ زیرا که مخلص را چشم اگر بر کار خویش افتد وبداند که او مردی مخلص و نیك مرداست، وچشم او نه بر تقصیر وتشویر خودافتد، هلاك از وی برآید، و او از معجبان است، و از هلاك شدگان است.

پس هر کجا که هست، ودر هر مقام که هست، نیازوتقصیر وعذر و اعتراف و توبه وندامت می باید که هیچ زادی قیامت را بهتر از این نیست. وهر توبه که کسی کند که آن توبه نه ازسرِ نیاز، وتوش دل، وآتش ندامت باشد، آن را بس قیمتی نباشد. **توبهٔ گناه کار نه چون توبهٔ مرد مصلح باشد که از سر پنداشت ، و طاعت دیدن خویش بر خدای تعالی منتی نهدکه : من با چندین طاعت‌که دارم توبه می‌کنم ؛ اینت ! مردی نیك که من ام . اورا ازچنین توبه توبه بایدکرد. وهیچ کار پنداشت آلود ، وزرق آمیز با خدای راست نیاید .**

تائب چنان باید که هرچند نگرد در همه روزگار خویش یك کار نیك نبیند الاّ جز خسارت، ونگون ساری، وبد بندگی خویش،

وجفا ، وخطا ، وعصیان ، وبی‌حرمتی ، وناراستی ؛ وچشم او از سر شکستگی بر خزانهٔ فضل ، وجود ، و کرم ، ولطف ، ورحمت او افتد وآتش ندامت درجگر او افتد ، آنکه ازسر این شکستگی توبه کند توبهٔ او توبه باشد ، و هم در ساعت از آن قوم گردد که حق سبحانه وتعالی می گوید : **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ** . تا آن جا که می گوید : **رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ** .

باب هجدهم
در
لطف و کرم حق سبحانه و تعالی

شیخ الاسلام، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابو نصر احمد بن ابی الحسن النامقی ، الجامی ، قدّس الله روحه العزیز گوید:

گوش نیك فرا کار خویشتن باید داشت تا خود را هلاك نکنی من دانم که قومی نا شناخت از سرِ بی ایمانی خویش و بی معرفتی خواهند گفت که چون چنین است ، خود همه گناه باید کرد ، وچرا طاعت باید کرد ؟ آن نیز هم از آن ناشناختگی ها یکی باشد . من فضل اخلاص ومعرفت می بیان کنم : چون اخلاص ، و معرفت با گناه می چنین کند ، بنگر که طاعت را چون بالا دهد ؟!

درهیچ مقام مرد مؤمن عارف مخلص میان طاعتی و معصیتی که نه به عمدا باشد هیچ فرق ننهد ، بلکه این معصیت هنوز از پیش آن طاعت بشود ؛ زیرا که مرد عارف مخلص را چشم دل گشاده باشد ، هر چه کند بر دیدار معروف کند آن عارفان که ایشان مفسد ، ورند ،

وقلاّش اند ولکن مخلص باشند ، ایشان همه مثل غلامان سرای سلطان باشند : و کسان باشند از آن غلامان سرای ، ورندان درگاه که سلطان را با زیشان سرّی باشد که با ندیمان ، ووزیران نباشد :

بر ظاهر فرمان ها دهد ، و در باطن بازیشان نشانی ها دارد ، و گوید : چون من دست فرا محاسن کنم ، اگر کلاه ازسر بر گیرم به خشم نمایم ؛ شما تیغ بر گردن فلان کس زنید . واز هیچ کس ، بههیچ کار چنان خشنود نگردند که از ایشان . و بدان کار در پیش مردمان ایشان را ملامت کنند ! وتهدیدها کنند ! ومجرم نهند ، و بی ادب ، وبی حرمتشان نام کنند ، ولکن در سرّ بازیشان راست باشند ، وسخت خشنود باشند ، وچندان خلعت یابند که کس حساب آن نداند .

واین سخن درحوصلهٔ هر کسی نگنجد ، خاصّه درآن مردمقلّد که وی را بر رشتهٔ تقلید راست کرده باشند . واگر می گویی دلیلی می روشن باید این حدیث را ، درقصه موسی وخضر صلوات الله علیهما بنگر ! هرچه به موسی امر کرده بوده ، خضر همه برخلاف آن کرد ، وبهترین، وراسترین آن بود که خضر می کرد .آن(را) که عاقل است این قدر تمام است دلیل ، وهر که فرا نخواهد دید ، و فرا نخواهد نیوشید وجحود خواهد کرد ، حجّت خواه یکی آر ، خواه هزار ، همه یکی باشد .

ای بس عقرب های جرّاره ، وافعی های کشنده ، وتیغ های قطیعت ، که در زیر طاعت ها پنهان کرده ! وای بس دولت ها ، و سعادت ها که درعین عصیان پنهان کرده اند ، وهیچ کس سرّ آن نداند ؛ چنان که رسول ﷺ می گوید : بسیار کس بود که او طاعت

می کند تا چنان گردد که یك ارش به بهشت نزدیك گردد ـ یك کار بکند از کارهای اهل شقاوت ، شقی و بدبخت گردد و آن جمله طاعت ، وعبادت او هباءً منثوراً گردد ! وبسیار کس بود که او کارها می کند از کارهای اهل شقاوت تا چنان گردد که یك ارش به دوزخ نزدیك گردد ـ پس کاری بکند از کارهای اهل بهشت ، پس خدای عزّوجلّ اورا سعادت روزی کند ، واو از اهل بهشت گردد . **پس نه برطاعت‌ایمن توان بود ، و نه به معصیت نومید توان گشت .**

امّاهر که مؤمن عارف مخلص است اگر بد کردار است ، واگر نیکوکار است ، و اگر برّ است ، واگر فاجر است ، واگر مطیع است ، واگر عاصی است ، بی شك صدر بهشت او راست . مهتر ﷺ می گوید : **شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي؛** حق سبحانه وتعالی وعده کرده‌است که : **وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى** . کرم، وجود ، ورحمت حق سبحانه و تعالی بیش از آن است که در خاطر ما آید ، وآن همه گناه‌کاران‌امّت محمّدراست .

مطیعان را خود روز قیامت بردابرد خواهد بود ، امّا عاصیان‌را آمرزش ، ونوازش ، وافروختن و نواختن بسیار خواهد بود . وآن بردابرد فرشتگان گویند ، امّا این‌نواختن این گناه‌کاران ازحق تعالی باشد . مثل این گناه‌کاران هم چنان است که : مادر وپدر مهربانی باشند که فرزندان بسیار دارند ، ویکی بیمار شود ؛ مادر و پدر برهمه مهربان باشند ، امّا یك هفته باشد که‌آن فرزندان تن‌درست‌را نبینند ، وبه طلب ایشان نروند ، امّا یك ساعت از بالین این بیمار بر نخیزند ،

هر چند که شغل بسیار از آنِ ایشان به زیان می‌آید!

وخدای عزوجل هزار بار بر بندهٔ مؤمن عارف مخلص مهربان‌تر است از آن مادر وپدر مشفق مهربان بر آن فرزند بیمار خویش. از آن‌جا بود که داود صلوات‌الله علیه گفت: إِلٰهِیَ أَیْنَ أَجِدُكَ إِذا طَلَبْتُكَ؟ قالَ: أَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ مَخافَتِی. وهم در حدیث موسی صلوات الله علیه می‌آید، که حق سبحانه وتعالی مر موسی را گفت: یا موسی! من بیمار بودم، چرا به پرسش من نیامدی؟ موسی گفت: ای بار خدای! تو نیز بیمار شوی؟! گفت: هر آن وقتی که کسی از آنِ من بیمار شود، چنان استی که من بودمی؛ وهر که ایشان را فرا پرسد، هم چنان استی که مرا پرسیدی.

گفت: ای بار خدای! آن که بود؟ گفت: آن که، آن فلان جای فلان کس بیمار بود، وراه فرا هیچ کس می‌ندانست مگر فرا من. نه مادر وپدر داشت که بدیشان بنالیدی، ونه خواهر وبرادر داشت که حاجتی بدیشان برداشتی، ونه‌طاعت وعبادت که به‌حق آن بر ما دادی؛ شکسته دل‌و بسته زبان چشم درهوا می گردانید، وراه فرا هیچ کس نمی‌دانست مگر فاما. هر که که چنان کسی بیمار گردد و کسی آن کس را زیارت کند، هم چنان باشد که مرا زیارت کرده باشد که ما‌را بازین شکسته دلان کارهاست* که با مطیعان وعابدان نیست.

مطیع عزیزاست، امّا آلودهٔ پنداشت، وعجب کارخویش است،

---

* این بخش یعنی از علامت ☆ دراین صفحه تا علامت ☆ در صفحهٔ ۱۶۶، سطر سوم، از نسخهٔ «م» افتاده است. از نسخهٔ «د» به متن نقل گردید.

ومنّت دار خویشتن است ! گناه کار خجل ، وتشویر زدهٔ کار خویش، ودل خسته ، وجگر بریان ، واندوهگین ، وشکسته ، و گریان باشد ، وما را با زین شکسته دلان کارهاست* . همه شکستگان را ما درست کنیم ، همه زنگار گرفتگان را ما روشن کنیم ، همه مردگان را ما زنده کنیم ، وهمه فرو کشتگان را ما برافروزیم ، و همه سیاهان را ما سفید کنیم . مارا به درست آمدن کسی حاجت نباشد : شکسته تان درست کنیم ، آلوده تان پاك کنیم ، ناشسته تان بشوییم ، بی داشتی تان داشت دهیم . ترسان تان ، گوییم : مترس ! گریان تان ، گوییم : مگری ! نیازمندتان بی‌نیاز کنیم ، بی خودتان از خودی خود بهره دهیم ؛ و هر چه تو خواهی خواست همه خزاین ما از آن پُر است ، مگر نیاز وبد کاری .

در حکایت است که : پادشاهی یك بار سکاکی را بخواند ، و او را کاردی فرمود ، گفت که : باید نیکو وسره بکنی ! آهنگر برفت ، و کاردی سخت نیکو ، وزیبا، وسره بکرد ، وبرداشت وپیش‌آن پادشاه برد ، اودر آن نگریست ، وکارد فرا ستد ، و بشکست ، وبینداخت ! این آهنگر گفت : ای خداوند ! مرا به جان زینهار ده تا یك سخن بگویم . گفت : بگوی ! گفت: هرچه توانستم کرد ، و دانستم ، همه بر این کارد بکردم ؛ خداوند را چشم برچه عیب افتادکه آن را بشکست ، و بینداخت ؟ پادشاه گفت : تو ندانستی‌که در خزاین ما از این بسیار است ؟ چرا براین نقره وسیم سوخته نکردی ، و نقطه های سیاه برروشنایی تیغ وی نزدی ؟ ندانستی که هر نقشی که تکحیل سیاه ندارد ، زیب بندهد ؟!

درویشی درآن مجلس حاضر بود ، نعره ای بزد ، گفت : الحمد لله‌که بر آستین ایمان ما طراز گناه برکشیده‌اند ، که بی‌سیاهی پادشاهان‌می‌نقره

را بازدهند! جامه را نیز چون همه‌از ریسمان سیاه یك رنگ بافی قیمت نیارد، وچون سفید یك‌رنگ بافی هم‌قیمت نیارد؛ چون هم‌از ریسمان سیاه وسفید ببافی قیمت یکی به دو شود. هر کارگری که باشد او دوست دارد که کار او روان باشد.

چون حق سبحانه‌وتعالی کریم، ورحیم، وأرحم، وأکرم، وغفور، وغفّار، وستّار باشد، وگناه کاری مؤمن عارف مخلص نباشد، او چه آمرزد؟ وگناه مادر جنب رحمت او بس چیزی نیست؛ در این خبر تأمّل باید، تا کمال‌قدرت، ورحمت‌او بدانی،وبه کوی‌نومیدی‌فرونشوی!

قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : يَاعِبَادِي ! كُلُّكُمْ مُذْنِبٌ إلاَّ مَنْ عَافَيْتَ ؛ فَاسْتَغْفِرُونِي اَغْفِرْ لَكُمْ وَمَنْ عَلِمَ مِنْكُمْ اَنِّي ذُوقُوَّةٍ عَلَى الْمَغْفِرَةِ فَاسْتَغْفَرَنِي لِقُدْرَتِي غَفَرْتُ لَهُ وَلاَاُبَالِي ، وَكُلُّكُمْ ضَالٌ إلاَّ مَنْ هَدَيْتُ فَاسْئَلُونِي الْهُدَى اَهْدِكُمْ ، وَكُلُّكُمْ فُقَرَاءُ إلاَّ مَنْ اَغْنَيْتُ فَاسْئَلُونِي اَرْزُقْكُمْ وَلَوْ اَنَّ اَوَّلَكُمْ وَ آخِرَكُمْ وَ حَيَّكُمْ وَ مَيِّتَكُمْ وَ رَطْبَكُمْ وَ يَابِسَكُمْ إجْتَمَعُوا عَلَى قَلْبِ اَتْقَى عَبْدٍ مِنْ عِبَادِي لَمْ يَزِدُوا فِي مُلْكِي جَنَاحَ بَعُوضَةٍ ؛ وَلَوِ اجْتَمَعُوا عَلَى قَلْبِ اَشْقَى عَبْدٍ مِنْ عِبَادِي لَمْ يَنْقُصُوا مِنْ مُلْكِي جَنَاحَ بَعُوضَةٍ وَلَوْ اَنَّ اَوَّلَكُمْ وَآخِرَكُمْ وَحَيَّكُمْ وَمَيِّتَكُمْ وَرَطْبَكُمْ وَيَابِسَكُمْ إجْتَمَعُوا فَسَأَلَ كُلُّ سَائِلٍ مَا بَلَغَتْ اُمْنِيَّتُهُمْ فَاَعْطَيْنَا كُلَّ سَائِلٍ مَا سَئَلَ لَمْ يَنْقُصْ ذٰلِكَ مِنِّي شَيْئاً إلاَّكَمَا لَوْ اَنَّ اَحَدَكُمْ مَرَّ عَلَى سَفَرِ الْبَحْرِ فَغَمَسَ فِيهِ إبْرَةً ثُمَّ اِنْتَزَعَهَا ذٰلِكَ بِاَنِّي جَوَادٌ مَاجِدٌ اَفْعَلُ مَا اَشَاءُ . عَطَائِي كَلاَمٌ وَعَذَابِي كَلاَمٌ إذَا اَرَدْتُ شَيْئاً اِنَّمَا اَقُولُ لَهُ كُنْ

فیکون ۱.

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می گوید که خدای عزوجل می گوید : ای بندگان من ! شماهمه گناهکاران‌اید مگر آن که من اورا از آن نگاه دارم . (پس) آمرزش خواهید تابیامرزم شما را و هر که از شما بداند که من خداوند توانام بر گناه آمرزیدن ، بیامرزم اورا به قدرت خویش ، واز هیچ کس باك ندارم . وجمله شما گمراهان‌ایدمگر آن که من‌اورا راه‌نمایم ؛ پس‌از من‌راه فرا خواهید تاشمارا راه‌نمایم . وهمه شما درویشان‌اید مگر آن که من‌او را توانگر گردانم ؛ فراخواهید از من تاشمارا روزی دهم . واگر آن که ازشما دراول بود ، وآن که از شما به‌آخر خواهد بود ، واگر مردگان شما وزندگان‌شما ، وتر شما وخشك شماهمه گردآیند بردل پرهیزگارترین بنده‌ای از بندگان من ،وهمه طاعت‌ها بکنند ، بنیفزاید در مملکت‌من به‌پر سارخکی .

واگرهم چنین همه گرد آیند بردل بنده‌ای که او بدبخت‌ترین بندگان من‌است به‌بدی یك‌پر پشه در ملك من زیان نیاید . و اگر اول شما، وآخر شما ، ومرده‌شما ، وزنده شما ، وتر شما ، وخشك شما گرد

---

۱ ـ باوجود همه تفحصی که به عمل آمد به اسناد این خبر دست رسی پیدا نشد ؛ مگر به همین مضمون با تفاوتی دربعضی از الفاظ درتفسیر « کشف الاسرار » ج ۱ ص ۵۷۱ وج ۲ ص۷۸۸ به‌روایت‌از « ابوذرغفاری » ، وج ۳ ص ۴۴۸ باز از همین راوی دیده شد . پس آنگاه متن خبر که در نسخه ها مضطرب ومغلوط بود بامقابله‌ومطابقه‌با آنچه دراین‌تفسیرمنیف آمده‌تصحیح ودرج شد .

آیند، وهمه خواهنده گردند، و هرخواهنده‌ای را آنچه مهم اوبدان رسد، و هرچه بخواهد همه را حاجت روا کنم، وهرچه می خواهند ببخشم، نقصان‌نیاید در ملك من‌چندانی که از شمایکی به کناردریایی بگذرد، وبدان دریا سوزنی فروبرد وبازبر کشد! زیرا که من‌جوادم، وبخشنده‌ام؛ هرچه‌خواهم بکنم، وبر کردن اوتواناام. بخشش‌ونوازش من سخنی باشد، وعذاب وعقوبت من سخنی‌باشد. چون خواهم چیزی از نیست هست کنم، همی گویم: بباش! فی الحال آن چیز بباشد چنان که مرا می‌باید.

قَوْلُهُ تَعالیٰ: إِنَّما قَوْلُنا لِشَيْءٍ إِذا أَرَدْناهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.

ای مومنان‌عارف‌مخلص! ازخداوندی که دریای رحمت، وفضل، وجود اوبراین گونه باشد: چرا بدو امیدنباید داشت؟ و درپهلوی‌این هم چندین عدل وسیاست دارد، چرا از او نباید ترسید؟ اما یك چیز مرد مومن عارف عاقل را دامن می گیرد، وبدین سبب برشاخ سیاست وجباری می‌نتواند نشست از بهراین یك حجّت را. عقل، و علم، و معرفت هرسه در این مسئله موافق شدند من بازیشان برنمی آیم. اکنون اگر کسی این سخن را حجتی دارد تامن از دست این بجهم، وهم باز باآن سرپی آیم که بودم:

عقل، و علم، ومعرفت من متقاضی اند که[1]: اگر کافری بسیار عبادت بکند، چون دست از کفر بازندارد هرگز او در بهشت

۱ــ۱ــ: م: و آن مسئله آن است...

نشود ؛ از دیگر سوهم چنین باید اگر مؤمنی عارف بسیار گناه‌بکند، چون اسلام به‌جای باشد ، هرگز در دوزخ‌نشود بازان که حق‌سبحانه وتعالی‌می گوید : سَبَقَتْ رَحْمَتِی عَلیٰ غَضَبِی -چون‌رحمت‌برغضب‌سبقت دارد ، و رحمت اورا کرانه نیست ، نومیدی از چه روی باید ؟ و حق سبحانه و تعالی می گوید : أنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِی بِی فَلْیَظُنَّ بِی‌مٰاشٰاءَ ؛ اگر مرا بخواهد گرفت ـ و بدین گیرد که از رحمت او می گویم ، وبدوظنّ نیکومی‌برم ـ دوستر دارم از آن که بدوظنّ بدبرم تامادا بدان نگیرد !

وظنّ نیکو به‌حق سبحانه وتعالی سخت نیکوست ، وظنّ بدبدو سخت زشت ومذموم است . درخبر است که : روز قیامت مردی را بیارند وحساب اوبکنند ، درديوان وی هیچ طاعت نیابند ؛ فرمان آید که : اورا به دوزخ برید !آن مردمتحیر گردد ، و گوید :ای‌بارخدای! من‌را به‌تواین ظنّ نبود که تومرا به دوزخ کنی ؟ ! ندا آید که : ظنّ تو به‌ما چه بود ؟ گوید : ظنّ من به توآن بود که برمن‌رحمت کنی . خدای‌عزوجل گوید :ظنّ او وفا کنید ! مِنْ ظَنَّ بِی‌ظَنّاًوَفَیْتُهُ او را از راه دوزخ باراه بهشت آرند . ظنّ نیکو به‌خدای عزوجل سخت نیکوست ، وبه‌خلق نیزهم چنین‌است .

درحکایت است که : روزی جوانی می رفت برکوی رزان ؛ فاخته‌ای برَبن[۱] درختی نشسته بود . این جوان از سر جوانی‌خویش

۱ـ کلمه دراصل به‌صورت کهن‌خویش (باریشه‌ای پهلوی واوستایی) = بن (= درخت ، تنهٔ درخت ، ساقه) در نسخهٔ «د» آمده است ؛ اما کاتب نسخهٔ «م» ظاهراً بامعنی کلمه آشنایی نداشته وآن را ازنسخهٔ خویش حذف کرده‌است .

تیری در آن فاخته‌انداخت؛ آن تیر در باغ مهتری برزمین آمد ، وبر پسر آن مهتر آمد . در ساعت اجل سپری گشت ، و بانگ و مشغله برآمد ، ومردمان‌را فرا گرفتن گرفتند . این جوان گفت : چه بوده است ؟ گفتند : تیری از هوادر آمد ، و برپسر این مهتر آمد ، و اورا بکشت . این جوان گفت :آن تیر به من نمایید ! من‌بدانم که اورا که کشت . او رابردند به‌نزدیك آن مهتر وخلقی را گرفته بودند . این جوان گفت :آن تیر بیارید ! بیاوردند ؛ تیر آن بود که آن جوان در فاخته‌انداخته بود . گفت : اگر من‌راست بگویم ، این‌مردمان را همه دست بدارید ؟ گفتند : داریم ؛ گفت : این تیرمن درفاخته انداختم ، و این‌تیر آنِ من‌است ، واین زخم من‌زده‌ام ، اکنون توهرچه بازیشان می‌خواستی کرد بامن کن !

مهتر گفت : دانم که آنچه کردی خطا کردی . این اقرارچرا برخویشتن فرادادی؟ ! گفت : به کرم توامید می دارم که چون من اعتراف کردم ، تومرا به‌خطا نگیری . مهتر گفت : برو ! که تراآزاد کردم . ظن نیکو چنین‌کارها کند : مهتری لئیم را که پسر کشته‌شده بود ، و از درددل سوزان ،وچشم گریان ، وهمه شهر به‌ماتم وی‌نشسته؛ کشندهٔ پسروی پیش روی او به کشتن اعتراف آورد ، و گفت خطا کردم و عذر خواست ـ آن مهتر لئیم از خود روانداشت که عذر اورا رد کردی ، خون پسر در کاراو کرد !

پس‌چرا به‌خداوندی که اکرم‌الاکرمین است ، وارحم‌الراحمین است امید نباید داشت ؟ اگرچه گناه بسیار، وخطای بسیار ، وجفاهای

بی‌حدّ کرده آمده است. اَلْکَرِیْمُ إِذَاقَدَرَ غَفَرَ؛ و او همیشه قادر بوده وقادر است بر هر چه خواست وخواهد که کند. واگر در این معنی تقصیری افتد، جرم مارا باشد که اعتقاد نه‌راست کرده باشی، و درظن وفکرت خویش درست نیستیم. با اعتقاد راست‌ویقین درست مرد درهوا بپرد، و درآب برود؛ و بی‌اعتقاد راست برزمین‌خشك متحیّر فروماند که چپ از راست بازنداند. پیغمبر ﷺ گفت: لَوْ وُزِنَ إِیْمَانُ اَبِی بَکْرٍ بِـاِیْمَانِ اَهْلِ السَّمٰاءِ وَالْاَرْضِ لَرَجَحَ إِیْمَانُ اَبِی‌بَکْرٍ. روزی ازرسول ﷺ پرسیدند که: ایمان ابوبکر که از ایمان اهل آسمان و زمین زیادت می‌آید آن چیست؟ قَالَ: بِشَیْیءٍ وَقَرَفِی قَلْبِهِ.

هر که در این راه، و در این‌معنی بر کسی سبقت گرفت همه‌به خصال باطن گرفت نه‌به کثرت عبادت؛ چنان که حق سبحانه وتعالی گفت: لَاخَیْرَ فِیْ کَثِیْرٍ مِنْ نَجْوٰاهُمْ إِلَّامَنْ اَمَرَ بِصَدَقَةٍ اَوْ مَعْرُوْفٍ اَوْ إِصْلَاحٍ بَیْنَ النّٰاسِ ــ کاردر بسیاری نبسته‌است ،کاردراخلاص ، وصفاوت ، و یقین‌بسته است؛ اگر چه‌چون کوه احد باشد به یك گناه‌مرد مستوجب دوزخ گردد که‌به استحلال کند، و به‌صدهزار گناه مستوجب آتش نگردد که بااعتراف وندامت باشد، و به‌یك طاعت مرد مستوجب‌بهشت گردد که باتشویر وخجلت باشد، و به‌صدهزار طاعت مستوجب‌بهشت نگردد که باعجب وتکبر باشد. هرچه از آن بوی ریاونفاق آید به درگاه عزّت یك‌ذرّه قیمت ندارد.

ای‌عارف مخلص‌موحّد! به‌درگاه‌اوچون درمیان بارتعبیهٔ‌معرفت باشد، بارهرچه خواهی می‌دار؛ اگرطاعت داری به اضعاف برگیرند،

واگر معصیت داری که ندامت بازان‌باشد به‌اضعاف مضاعف برگیرند، زیرا که: فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ در عقب آن می‌آید. بی‌تعبیهٔ این چیزها به‌سفر قیامت مرو که در میان راه فرومانی، و باژوانان بگیرند، و بی‌سرمایه از دست ایشان بنتوانی جست؛ چنان که بوذر بوزجانی می‌گوید، بیت:

بردر مرگ باژوانان اند بازدارند باجواز بسی!

وجوازما جز نیاز، وتضرّع، وتوبه، وندامت، واعتراف نیست؛ فکر خویش بباید کرد، دست تهی، ومفلس وار، (و) عذر خواهان، وگریان، ومجرم وار بباید رفت. ارحم الراحمین خود داند که چه می‌باید کرد، و بالله التوفیق.

باب نوزدهم

در :

شناختنِ طریق آزاد مردان

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطبِ العالم ، ابو نصر احمدبن ابی الحسن النّامقی ، الجامی قدّس‌الله روحه العزیز گوید :

همه مشایخ اسلام ، وارباب طریقت ، وخداوندان حقیقت براین یك سخن اتّفاق دارند که آن خود دریافتی باید کرد که : **المَعلُومُ شُؤمٌ ولُؤمٌ** چه درباب دنیا ، وچه درباب عقبی . و مرد راه روچنان باید که پی گم کرده رود ، تا هر کسی برآن طریق از پی وی نرود که زحمت غوغا ناخوش باشد . وقومی از ایشان که عزلت اختیار کردند از این سبب است که سرِ خلق وزحمت غوغا نداشته‌اند . انبیاء ورسل را که به خلق فرستادند اسباب آن بازیشان بفرستادند ، وپا دزهرآن به دست ایشان دادند ، تا هر زخمی و زهری بر ایشان کار نکرد . **وصحبت خلق چون زهر کشنده است چون پادزهر بازان به هم نباشد .**

مثل آن هم چنان است که : دو پادشاه روی فرا روی کنند ،

واز هردو سوی لشکر مصاف‌بر کشد؛ بسیار مردان مبارز لشکر شکن باشند درمیان این دو لشکر، ومی‌خواهند که (به) مبارزت‌شوند، امّا اسباب آن ندارند، از بی اسبابی فرو مانند، وسرّ خویش در نهان می‌دارند. امروز این چنین بسیار است از مردان، و اولیای خدای عزوجل در میان خلق، وجگر ایشان از غیرت خلق پاره می‌شود از کارهای بی‌سنّت و بدعت‌های هایل؛ امّا می‌دانند که اگر هیچ سخنی فرا دوشود، فساد از صلاح درگذرد، و فساد یکی فرا ده شود، وباشد که فراصدشود! زیرا که اسباب خیراغلب ازمیان خلق برداشته(شده) است؛ چنان که در کتاب عزیز خویش از قومی حکایت می کند که ایشان از یکدیگر بیزاری کنند: إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ.

امّا باشید! تافردا ببینید. مهتر ﷺ می گوید :اَلشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي اُمَّتِهِ ؛ وهم او گفت: اَلْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ. هردو به‌جای است امّا اسباب منقطع است. و این سخن سرّی دارد که گفت: اَلشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي اُمَّتِهِ آنکه گفت:اَلْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ. سخت عزیز سخنی است، و فخری بزرگ است، و درجتی عظیم است امّا این که اَلشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي اُمَّتِهِ سرّی دارد و رای آن همه، و آن سرّ آن است که: روا باشد که مردی بمیرد واز اووارثان مانند برخی مردمان خردمند وعزیز، وبرخی مفسد، وبرخی مصلح، وبرخی عالم، وبرخی کم‌دان، این همه روا باشد؛ امّا چون آن کس گوید: فلان به جای من باشد، و نایب من است، آن نه فرا وارث

ساخته باشد .

به هیچ وقتی نخواهد بود که نه در میان خلق قومی خواهند بود که ایشان راه حق ، وکار خدای بر خلق ، وبر دل خلق می‌آرایند؛ امّا هر کسی فراآن نبیند از بس داعیان ضلالت و گمراهی که درمیان امّت محمّد در آمدند و همه قرّائی بر دام بستند .

ای دوستان ، وعزیزان ! ما این‌کتاب را که بنیاد فرو نهادیم از بهر این نهادیم که بسیارند و نه اندکی از این قرّایان بی علم نماز فروش دنیا ساز دین سوز که چندان مکر وحیل بردام بسته‌اند ، وزرق برساخته‌اند ، و همه به دعوی شیخی ودانشمندی بیرون‌آمده‌اند ، وچون به حقیقت بنگری یك مسئله علم که در آن نجات او باشد ، و اگرآن مسلمانان دیگر ، نگویند وندانند ؛ همی زبان جهل وحماقت برگشاده‌اند ، وفتوی کفر روان کرده !

از این یك گناه کار عاصی ومفسد که سنّی باشد ، وبه هر چیزی رقم کفر بر مسلمانان نکشد ، وفریضه وسنّت ازهم باز داند ، از این‌یکی بهتر و عزیزتر بر خدای از آن هزار شیخ ، وقرّای بی علم ، وخواجه امام که فتوی به دروغ کند .

چون مهتر عالم ﷺ گفت: **أَلْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ** ؛ و گفت: **أَلشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ** اگر این‌دعوی می کنی **شوانی‌کن نه گرگی ! شوان آن باشد که رمه را فراهم دارد ، و فرا چرا زار برد ، و فرا آبشخور برد ، نه چون گرگ که درمیان رمه افتد ، و همه را زیر وزبر کند از بهر شکم خویش را ! برخی را بکشد ، و برخی را مجروح کند ، و برخی را در جهان آواره کند ، وبرخی را سر به صحرا بیرون دهد ، و گرگان دیگر را سر در پی ایشان ! اینت نیك شوانی که تو هستی ! فردا از عهدهٔ رمه بیرون‌توانی آمد ، وبا خداوند رمه جواب توانی داد؟ از آن‌است**

که خواجه امام شوانی چنین می‌کند که از علم خبر ندارد! و شیخ الشیوخ اگر درهمه سینهٔ اوبوی تحقیق بودی ، و ازعلم هیچ خبر داشتی ، ودر شکم او یك حرف ازعلم تحقیق بودی ، ازخبر رسول ﷺ خبرداشتی؛ هم‌خواجه‌امام‌را، وهم‌شیخ‌المشایخ راسخن رسول ﷺ رافرا بایستی نیوشید:

قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْؤُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ : فَالْأَمِيرُ رَاعٍ عَلَى رَعِيَّتِهِ وَ هُوَ مَسْؤُولٌ عَنْهُمْ ، وَ الرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَ هُوَ مَسْؤُولٌ عَنْهُمْ ، وَ الْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى بَيْتِ بَعْلِهَا وَوَلَدِهِ وَهِيَ مَسْؤُولَةٌ عَنْهُمْ ، وَالْعَبْدُ رَاعٍ عَلَى مَالِ سَيِّدِهِ وَمَسْؤُولٌ عَنْهُ ؛ أَلَا فَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْؤُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ .

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می گوید : **هرکه ازشما هستید هم‌نگاه با نان اید ، وهمه شمارابپرسندازآنچه برآن نگاه با نان‌اید : اول امراء نگاه با نان‌اند و ایشان را بپرسند از رعیت ایشان ، و شوهر نگاه بان است برسرزن بپرسند او را از نگاه داشت او ، وزن نگاه بان است بر مال شوهر او و بپرسند او را از نگاه بانی او ، وبنده نگاه‌بان است بر مال خواجهٔ او و بپرسند او را از نگاه‌بانی او ؛ پس گفت : بدانید و آگاه باشید ! که شما همه نگاه‌بانان اید ، وبپرسند شما را از آنچه شما را برآن نگاه‌بان کرده‌اند .**

هان ! ای امراء ، و علماء ، ومشایخ اسلام گوش فراکار خویش دارید که آن بندهٔ درم‌خریده‌را ازپنج درم که‌دردست اوست‌می‌پرسند، وآن مستورهٔ ضعیفه را بدان مال که شوهر از در سرای در آرد اگر از آن هیچ ضایع شود می‌پرسند ، و آن مرد دانا ونادان را از داشت آن زن که زیر دست اوست می‌پرسند ، وجمله این همه‌اغلب با دنیا وبا هوا می‌گردد . **هان ! ای مرد مفتی که دعوی دانش می‌کنی ، و در دین و**

ایمان مسلمانان تصرف می‌کنی ، گوش فرادار تاچه می‌کنی ! ای مرد نادان که دعوی‌دانش می‌کنی ، چگونه از عهدهٔ این سخن بیرون توانی آمد ؟ !

که چند هزار هزار مردم مؤمن مخلص را و سنّی را کافر خوانی و نه از خدای ترسی ، و نه از پیغمبر وصحابه شرم داری ، و نه از روزقیامت و از حساب آن ، و نه از عهدهٔ این سخن بیرون آمدن در اندیشی ، و گوئی که من عالم و مفتی‌ام ! پی خشت برچنین مفتی وبرچنین‌دانش! باش تا هر که این سخن می گوید از این چه برد ، هم در این جهان و هم در آن جهان ؟ !

ای بدبخت ادبار گرفتهٔ در چه افتاده ! اگر در هزار گز چاه افتادی ترا بهتر از آن بودی که دراین فتوی ؛ مگر به خدای ورسول ایمان نداری؟ مکن بیش از آن که اگر خواهی که بازگردی‌نتوانی گردید ! بازگرد ازاین گمراهی وبدبختی ! هر کس‌تنها گوی‌تواند باخت ، وتنها نرد تواند باخت ؛ اگردعوی کاری می کنی ، ومی گویی که من چیزی می‌دانم فرامیدان مقامران آی ! تا خود بنگذارند که تویك بار راست بر خود بجنبی ، واگر درمیان سواران درمیان‌میدان آی ! تا خود یك چوگان از پشت اسپ راست نتوانی زد ! اینت ادبار، واینت سیاه گلیمی و بدبختی که در این کس کام یافته است ! خدای عزوجل شرّ او وآن هر که دراین وماتند این‌اند کفایت کناد ،بحق محمّد وآله اجمعین .

* * *

فصل‌آخر: چون حق سبحانه وتعالی در کتاب عزیز خویش می‌گوید که : ما این شمس وقمر را دو نشان کردیم ، وشب و روز رادو

نشان کردیم تا آیت جهانیان باشند در این آیات ونشان بسیار است[۱]: یکی آن که تا جهانیان عدد سال، وماه، وایّام شریف چون: رجب، وشعبان، و رمضان، و ایّام حج، وآدینه، و تاریخ روز کارها بدانند، و در این نشان بسیار است[۱]؛ امّا ما را دراین یك چیز روی نموده است و آن سخت نیکوست:

مثل دین هم چون آفتاب است، ومثل شریعت وکار ما چون ماه است، [۲] و هر عمل که ما راست، راست هم چون مثل ماه است که[۲] او را استقامت نباشد. آدمی خود طبع ماه دارد، وکار آدمی هم چنین راست. گویی طالع آدمی وآنِ ماه یکی است، وآنِ آفتاب چون طالع دین است پیوسته بر یك نسق که هرگز کم و بیش نگردد، **و اگر غباری یا میغی در پیش وی آید، در آفتاب هیچ خلل نیفتد، خلل در دیدهٔ ماست نه در آفتاب.**

دین ماچنین است‌هرگز کم وبیش نگردد، ودین‌جملهٔ پیغمبران هم این بود، چنان که مهتر ﷺ می گوید: **نَحْنُ مَعاشِرَ الْأَنْبِیاءِ أَوْلادُ عِلاتٍ: دِینُنا واحِدٌ وَ شَرایِعُنا مُخْتَلِفَةٌ** ـ گفت: دین همه‌انبیاء ورسل یکی است، امّا شرایع مختلف است.

و در عمل آفتاب هیچ خلل و کم وبیش نیوفتد، امّا درشریعت ما و عمل ما کم وبیش اوفتد، و ما در آن تصرّف می کنیم تاکارها به زیان می‌آریم.

اکنون بدان که مثل کار ما با ماه چون ماند؟ اوّل شب ماه را

---

۱ ــ ۱: این مطلب از نسخهٔ «م» افتاده است.

۲ ــ ۲: از نسخهٔ «م» افتاده است.

کسی تیز نظر باید تا ماه بیند ؛ دیگر شب اغلب مردمان بینند. شب سیم هر که چشم دارد هم بینند ، در وی هیچ شکی نباشد ، و هر شبی در ضیای خویش تمام تر و تابنده‌تر تا آن گاه که تمام گردد. چون تمام گردد با آفتاب مقابلگی [1] کند ؛ چون نور و ضیای خویش بیند در نقصان افتد. هر روزی می کاهد ، و در پنداشت خود می رود که از نقصان خویش هیچ خبر نیابد تا چند روز ، چون از نقصان خویش خبر یافت هم چنان در پی آفتاب می رود که از خجلت دیدن خویش چنان بگدازد که ناپیدا شود ، و روی در نقاب مهجوری آرد. چون آفتاب بر وی گذر کند ، وضعف و بیچارگی او بیند ، نظری در کار وی کند ، دیگر باره فرا افزونی گیرد ، هم چنان در ضیای خویش می نازد تا آن گاه که دیگر باره چشمش بر خود افتد ، و بر روش خود ، و بر روشنایی خود ؛ آنگه بار دیگر در مهجوری و در نقصان افتد تا باز به سر ضعف خویش رسد.

طبع آدمی نیز هم چنین است ، قوله تعالی : كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَىٰ أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَىٰ ؛ طبع آدمی نیز خود به جز از این نیست [2] : هیچ آدمی نباشد که خود را نیکویی بیند از هر نوع که باشد که او آن بدید بر خویشتن به زیان آرد [2]. حرص آدمی هم چنان آتش است: هم چنان که آتش یك ذرّه بیش نباشد امّا چون هیمه یابد ، و بادی یابد که فرا وی جهد هم از زیر آتش و هم از زبر آتش ، و به چند

۱ ـــ د : مقابلی.

۲ ـــ ۲ : از نسخهٔ « م » افتاده است.

گز نیز آتش از زیر هیمه بشود ـ در هرچه خواهی که آدمی باشد، خواه در دین وخواه در دنیا، در هیچی آرام نگیرد. و هر زیان که آدمی را افتد همه ازپنداشت، و خویشتن دیدن افتد، که خود را به سره مردی بدید و پسندید، هلاك از وی و روزگار وی برآمد.

اگرمی‌خواهید که سلامت دو جهان یابید، خویشتن را چنان یابید که خدای درما آموخت، قوله تعالی: **أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ. إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ. فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ.** چون بدانی که اوّل چه بودی، ودرمیانه چه ای، وبه آخر چه‌خواهی گشت، هرگز تکبر وپنداشت نیاری وبه مردمی به جای خویش‌بماند ودرغلط نیفتد. هر که بدانست که اوّل نطفه‌ای بود گندا، ودرمیانه کثیفی‌روان است، وبه آخر مرداری خواهد گشت که همه خلق بینی از وی فرا گیرند، درسر وي هیچ تکبّر نماند، و او را از خویشتن دیدن و از کار خویش ننگ آید، و از عار خویش سر به خاك اندر کشد، وجز به فضل، و کرم، وجود، ولطف او نبیند، و پیوسته به شکر منعم و آفریدگار خویش مشغول‌باشد، وهر روزی نعمت‌زیادت، و امید او جز به فضل خدای عزوجل نه.

چون به سمع مهتر ﷺ رسید که حق سبحانه وتعالی گفت: من بر بندگان خویش مهربان‌تر از آنم که مادر مهربان مشفق بر فرزند عزیز خویش، گفت: **اَللّٰهُمَّ أَكْلَأْنِي كِلَاءَةَ الْوَلِيدِ**. و این را اسرار بسیار است، و از این اسرار برخی به وحی والهام، و برخی به واسطهٔ جبرئیل، و برخی به تجربهٔ روزگار معلوم می‌گشت؛ از آن بود که در مهتر هیچ رعنایی وتکبّر نبود.

روزی جهودان مکّه از مهتر عالم ﷺ حدیث اصحاب کهف پرسیدند؛ رسول ﷺ گفت: فردا بیایید تا بگویم. چون نگفت إن‌شاءالله، چند روز جبرئیل نیامد، ورسول ﷺ از آن صعب غم‌ناك شد که آن جهودان، ومشرکان مکّه می گفتند که: خدای محمّد بر وی خشم گرفت! چون جبرئیل بیآمد وآیت آورد، مهتر ﷺ بدانست که او را نیز از خود نباید گفت مگر به فرمان حق سبحانه و تعالی؛ پس از آن زاری، و تواضع، و فروتنی کردی، و این دعا گفتی: اَللّٰهُمَّ اکْلأنِی کِلاءَةَ الْوَلِیْدِ.

و از اسرار این سخن یکی این است که تا کودك خود را در بند مادر می‌دارد، واز خود هیچ چیز نکند، مادر اورا همی پروراند چنان که خود خواهد؛ و چون کودك دعوی کفایت [۱]، وقوت خود را فرا کردن گیرد [۱]، مادر او را بازو گذارد، و هرچه کودك کند فرا وی گوید چرا کردی؟ و هر چه بد باشد او را بدان ادب کند. امّا چون کودك همه خیر و شرّ خویش از مادر بیند، اگر در روزی صدبار جامه پلید کند، مادر بشوید، و صد بوسه بر روی وی بازدهد و هر جرم که بکند مادر عذر آن بخواهد، وهر ساعتی او را به نو دستی جامه بیرون آرد، و هر غباری که بر وی نشیند رویش بشوید، وهر بار که روی بشوید نیل چشم زدگی بروی کشد. امّا چون از مادر نه اندیشد، وهر جایی می‌رود، و هر چه می‌خواهد می گوید و می کند، مادر از مادری بیرون نشود، امّا به هر خطایی که بکند بروی سرزنشی وملامتی بکند، و بی ادب نام کند.

۱ — ۱ م: وقوت خود رایی فرا گیرد.

چون مهتر ﷺ گفت مر آن جهودان را که : فردا جواب آن سخن شما بازدهم و نگفت : «اگر خدای خواهد» ؛ اورا باز گذاشت چند روز ، آنگه آیت فرستاد که : چون سخنی خواهی گفت ، یا کاری خواهی کرد ، بگوی : «اگر خدای خواهد بکنم» ، تاترا باتو نگذارم؛ چنان که در کتاب عزیز خویش می گوید : **وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ** . مهتر ﷺ گفت: **اَللّٰهُمَّ اكْلَأْنِي كِلَاءَةَ الْوَلِيدِ** هم ازسر این ادب بود که گفت : **اَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ لَافَخْرَ** ؛ چون گفت: **اَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ** یادش آمد که ادب در قفامی آید ، گفت : **وَلَافَخْرَ**. گفت فخر من بدوست نه به‌خود ، و در دعوات خود می گفت : **اَللّٰهُمَّ اكْلَأْنِي كِلَاءَةَ الْوَلِيدِ** ، و الله اعلم .

باب بیستم

در

قسمت قسّام وقیمت گوهر فقر

شیخ الاسلام، قدوة الابدال، قطب العالم، احمدبن ابی الحسن النامقی، الجامی، قدّس‌الله روحه العزیز گوید: آدمی دوقسمت‌است: «نَفس» و«نَفَس». آنچه نفس‌است خاك است، وآنچه نفس‌است ارواح است. و ارواح مختلف است: ارواح شیاطین است، وارواح بهایم، و ارواح سباع است، وارواح مؤمن است. و نفس نیز چهار قسمت است: نفس امّارة است، ونفس لوّامة است، ونفس عالمة است، و نفس مطمئنة است.

اماارواح شیاطین که‌حق سبحانه‌وتعالی‌از اوخبر داد: إِنَّ الْمُبَذِّرِيْنَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِيْنِ. و آن که ارواح بهایم دارد گفت: اُولٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ اُولٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُوْنَ. وآن که ارواح سباع‌دارد گفت: فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ. وآن که ارواح‌مؤمن دارد گفت: إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي عِلِّيِّيْنَ.

نفس نیز چهار قسمت است: امّارة، ونفس لوّامة، ونفس عالمة، و نفس مطمئنّة. نفس امّارة آن است که حق سبحانه وتعالی می گوید: إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي. ونفس لوّامة (آن) است، قوله: وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ. ونفس مطمئنة آن است که گفت: يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً. ونفس عالمة (آن) است، قوله تعالی: عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ. این هر یکی را تفصیلات بسیار است، اگر بدان کوی فروشوم دراز گردد.

اما به حقیقت بباید دانست که این ارواح، و این نفوس که یاد کرده آمد مثل این هم چنان است که: مرد بازرگانی به بازرگانی شود با کالای بسیار، و از هر نوعی بضاعت‌ها دارد، و چهار پای بسیار دارد، وبارهای هر گونه دارد، وانواع جواهر، وزر، وسیم، ویواقیت، و دُرَر، و انواع حلی و حلل دارد، و برهر چهارپای از این انواع چیزی برنهاده باشد، و خروارهای بار گوناگون می آرد، ودر هر خروار بار تعبیه‌ای کرده که هیچ کس نداند مگر خداوند آن بار وآن تعبیه؛ نه ستور داند که بر پشت او چیست، و نه هم راه داند که در بار او چه تعبیه است، ونه راه داند که بر او چه می گذرد، به جز خداوند هیچ کس دیگر را بر آن اطلاع نیفتد، تا آن وقت که بار به بیاع گاه برند، ودر شهر در او باز کنند، وتعبیه‌ها به صحرا آرند، آن گاه کسان دیگر خبر یابند.

و در هر تعبیه جوهری، و درّی قیمتی که از آن نیکوتر نباشد در میان باری که بی تهمت تر باشد تعبیه کنند، و بر خر لنگی نهند تا

هیچ کس را ظنّ آن نبود که در این بار چه‌تعبیه است. و چون بیم دزدان از راه برخاست، وبار به بیّاع‌گاه رسید، آن گاه حسرت‌ها برخیزد که چشم دشمنان بر بضاعت بازرگان افتد. اما باشید! تافردا که کوس قیامت فرو کوبند، و کاروان های ازل بارها از منزل های دنیا بر گیرند، و روی به منزل ابد نهند، و به بیّاع گاه قیامت سر بارها باز کنند، و تعبیه های ازلی از میان بار بی قیمت بیرون گیرند، وهمه‌پانیدها، وخرماها، وشکرها؛ وهمه بارسالاران را نقاب خجلت به‌روی فرو گذارند، و گنج‌های پادشاهان از این خزینه‌ها به صحرای‌قیامت آرند، وبرهر گوهری‌ودرّیتیمی بهای‌ازل وابدبرنبشته، وجوازابدفراستده، وبرمرکب‌دولت‌نشسته، وبردابرد شاهنشهی‌ملائکه ملکوت‌در بالاافگنده که: طَرِّقُوا لِعَبْدٍ مُؤْمِنٍ عارِفٍ إلیٰ دارِالْخُلُودِ.

ای درویشان ژنده پوشان‌ستم کشان! صبری‌فرا کنید این‌روزی چند که در این منزل فرودآمده‌اید تاصبح‌سعادت قیامت سر ازتاریکی شب دنیا برزند، و کوس قیامت فرو کوبند، وروز روز درویشان، و عارفان، و محبّان باشد، و این رنج‌های شمافرا سرآید، کاروان به منزل قیامت رسد، ودرمقام محمود سر بار شما باز کنند، وتعبیه‌های ازلی‌از میان ژنده‌های شما بیرون کنند، وگوهرفقر فقرا نورخویش آشکارا کند، وهمه‌خلق اولّین وآخرین درآن عجب‌بمانند، و گویند: این آن ژنده پوش بی‌قدر است که مادر آن منزل دنیا اورا در سرای نگذاشتیمی، وبروی سلام نکردیمی؟! او این همه کار وبار از کجا آورد، وچه داشت؟!

آری ! شما همه در نمد ، ورگوه ، وپشمینه ، و پوستین می‌نگریستید، آن تعبیه در میان آن بود خبر نداشتید ! ودرجعد ، وقبا ، وظاهر بشولیده می‌نگریستید ؛ جمله خلق در تهمت‌اند که چیزی هست امامی‌ندانند که از کجا می‌باید جست .

نهنده‌حکیم وبصیراست، دانست که‌چه می‌نهدو کجامی‌بایدنهاد، ونگاه بانی آن بکرد ، واز ازل در آورد تاابد الآباد ، که هیچ دزد و خائن بدان راه نیافت ، واز همه آفت‌ها نگاه داشت . آن خرك لنگ بسیار بنالید که راه دور است ، ومن لنگ و ضعیف ، اماسود نداشت . چند غلام ومزدور بروی موکل کرده بود که گوش برآن خرك‌لنگ می‌دارید که اوضعیف است ! وهرنادانی زبان طعن بر گشاده که این چیست ، و چه بخیلی است ؟ این را بباید فروخت واگرنه عوض باید کرد ، چرا پیوسته رنج این باید کشید ، این چیست ؟ ! خداوند بار می‌داند که چه می‌کند ، دراو چه تعبیه دارد ، وخود آن خرك لنگ از بهرآن تعبیه می‌دارد ، وجمله‌آن کاروان بر طفیل آن خرك لنگ می دارد از بهر آن تعبیه که دربار وی است ، شمارا تصرّف بیهوده درباقی باید کرد ! والسلام .

****

فصل آخر : هرکجا که فرا حدیث گناه‌کاران امت محمّد ﷺ رسید خدای عزوجل در باب ایشان همه لطف و کرم ورزید ؛ ما که باشیم که نه‌همان کنیم ؟ در خبر می‌آید که رسول گفت ﷺ که خدای گفت تبارك وتعالی : **أَهْلُ ذِكْرِي فِي نِعْمَتِي وَ أَهْلُ شُكْرِي فِي زِيادَتِي وَ أَهْلُ طاعَتِي فِي كَرامَتِي وَأَهْلُ مَعْصِيَتِي لَمْ أُقْنِطْهُمْ مِنْ رَحْمَتِي.**

إنْ مَرِضُوا فَأنَا طَبِيبُهُمْ ، وَ إنْ تَابُوا فَأنَا حَبِيبُهُمْ ، و إنْ لَمْ يَتُوبُوا فَبِالْمَصَايِب وَ الْبَلايَا أُطَهِّرُهُمْ .

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می گوید ، که خدای عزوجل می گوید : آن کسانی که مرا یاد کنند ، وبه یاد کرد من نازند در نعمت من‌اند ، وآن کسانی که شکر نعمت من گزارند در زیادت احسان من‌اند . وآن کسانی که طاعت من کنندوفرمان من نگه دارند ایشان در کرامت من‌اند ، وآن کسانی که‌اهل معصیت‌اند ایشان را از رحمت‌من نومید مکنید : اگر ایشان‌بیمار شوند طبیب‌ایشان‌منم، واگر توبه کنند دوست ایشان منم ، واگر توبه نکنند من ایشان را به‌مصیبت‌ها وبلاها پاك کنم وشما را باایشان کار نه !

چون حق سبحانه و تعالی عذر گناه‌کاران چنین می‌خواهد ، و طبیب و دوست ایشان است ، و او خود به‌خودی خود ایشان را پاك می کند من وتودیگر درمیان نگنجیم. زبان به‌ادب باید داشت ، سخن دوستان او نباید گفت که هر که حق سبحانه وتعالی او را دوست‌دارد به‌همه‌حال نیل‌چشم زدگی به‌روی وی فرودآرد ، تامرد حاسد بدچشم را چشم برآن سیاهی‌افتد، وبر روی خوب زیبای‌او نیفتد . وجمال‌جهان آرای‌دلگشای ایشان‌بیند ، وازسراپردهٔ سر ذوالجلال ندامی‌آید که : **أوْلِيَائِي تَحْتَ قِبَابِي لايَعْرِفُهُمْ غَيْرِي . ماهریکی‌ازاین پیرزالی درحبالهٔ خویش آریم ، اگر چشم صدیقی بروی افتد ، چندان حمیت و جوش برما اثرکند که از رنگ وروی ماسر" مابدانند .** و رسول ﷺ میگوید : **أنَا غَيُورٌ وَاللهُ أغْيَرُ مِنِّي .**

او دوستان خود را چنین فرو گذارد تاهر نا اهلی ونامحرمی را

دیده بر جمال ایشان نهافتد. مادر مشفق هر کودک را که دوستر دارد جامهٔ نیکو بپوشاند، وروَیش بسیار نشوید. ومشتی خرمهره بروی‌بندد، یاسیاهی به‌روی‌وی فرود آرد. هر که‌در مرد عارف‌مؤمن مخلص‌نگرد همه عیب او بیند، آن از کم عقلی و ناشناختگی اوست، و از دیدهٔ مختصر اوست، به‌هر حال آن مادررا از آن کودک چیزی می‌نکو آیدتا خرمهره بروی می‌بندد، ونیل‌چشم زدگی به‌روی او فرومی‌آرد. اگر باور می‌نداری در دیدهٔ مادر او درآی، وبه روی او درنگر تا حسن وجمال بینی که هرچه ترا اومرا زشت آید، جمال خود آن است.

هر کس فرزندخود را از آب‌نگاه می‌دارد؛ ومرغ آبی‌تافرزند خویش را در آب نبرد ایمن نگردد. در مثل مردمان در است: تاراه زده نشود مردم از دزد ایمن نگردد. مهتر عالم ﷺ آینهٔ زدودهٔ روشن بود؛ هر که‌درروی‌نگریستی‌خودرابدیدی، گفتی: محمّد این‌است که من‌دیدم! ومحمّد ﷺ راخود کس‌ندید، هر که دید خودرادید.

ای مردکوتاه دیده! درهرمؤمنی‌که می نگری عیب او می‌بینی، درخود نگر تاآن عیب در توهست؟ اگرآن‌عیب در خود می‌بینی بدان که آنچه می بینی خود را می بینی‌که: اَلْمُؤْمِنُ مِرْآةُ الْمُؤْمِنِ، **مهتر ﷺ** این خبر بازداده است‌امّاماخود نه‌شنوائیم، ونه‌بینا، ونه‌عالم، ونه عاقل‌تاچنین سرگشته ومتحیّر می باشیم.

ای بس‌دریاهای رحمت ووعده‌های نیکو که خدای عزوجل‌این

گناه‌کاران امّت محمّد را یخنی نهاده است ومادر گنج ادبار خویشتن را هلاك می کنیم ؛ اگر هیچ نیستی مگر این یك خبر که این خود تمام است : رُوِیَ عَنْ مُعاذِ بنِ جَبَلٍ أَنَّهُ قالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ أَنَّهُ قالَ : أَتانِی جِبْرَئیلُ فَیَقُولُ الرَّبُّ یَقْرَؤُكَ السَّلامَ وَیَقُولُ إِنَّ بَیْنِی وَبَیْنَ أُمَّتِكَ سَبْعَ شَرایِطَ : أَوَّلُها مَنْ أَطاعَنِی مِنْهُمْ قَبِلْتُ طاعَتَهُ وَلا أُکَلِّفُهُمْ کَما یَنْبَغِی لِی وَلٰکِنْ کَما یَنْبَغِی مِنْهُمْ ، فَإِذا کانَ یَوْمَ الْقِیمَةِ أُثِیبُهُمْ کَما یَلِیقُ بِی لا کَما یَلِیقُ بِهِمْ . وَ الثّانِی : أَنْظُرُ إِلَی جَوارِحِهِمُ السَّبْعَةِ فَإِنْ کانَ السِّتَّةُ مُذْنِبَةً وَ واحِدَةٌ غَیْرَ مُذْنِبَةٍ وَهَبْتُ السِّتَّةَ لِلْواحِدَةِ . وَالثّالِثُ : مَنْ تابَ مِنَ الذُّنُوبِ أَخْرَجْتُهُ مِنْها کَیَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ . وَ الرّابِعُ : مَنْ أَصَرَّ عَلَی الذُّنُوبِ ابْتَلَیْتُهُ بِالأَمْراضِ وَ الأَسْقامِ وَ الأَوْجاعِ [1] فَأُکَفِّرُ بِها ذُنُوبَهُمْ . وَالْخامِسُ : مَنْ عَلِمَ أَنَّهُ أَساءَ فِی مَعْصِیَتِی أَغْفِرُ لَهُ وَلا أُبالِی . وَ السّادِسُ : أَفْتَحُ عَلَیْهِمْ کُلَّ سَنَةٍ أَرْبَعِینَ یَوْماً بابَ الْهاوِیَةِ وَأَرْبَعِینَ یَوْماً بابَ الزَّمْهَرِیرِ وَ أُحَرِّمُ عَلَیْهِمْ نارَ جَهَنَّمَ وَ زَمْهَرِیرَها . وَالسّابِعُ : إِذا کانَ یَوْمَ الْقِیمَةِ أَتَوْنِی بِالأَوْقارِ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْخَطایا فَأُحاسِبُهُمْ بِکَرَمِی وَ أُحاسِبُهُمْ بِما عَصَوْنِی لِأَنِّی لَهُمُ الْمَلِكُ الْکَرِیمُ الْغَفُورُ .

پارسی خبر چنین باشد که معاذ جبل می گوید : شنیدم از رسول ﷺ که او گفت که جبرئیل صلوات‌الله علیه گفت که : خدای

---

۱ ـ ر . ف . ترجمهٔ پارسی خبر .

عزوجل تراسلام می کند، ومی گوید که: میان من ومیان امّت توهفت شرط است: اوّل: آن که هر که ازایشان مرا طاعتی کند قبول کنم از ایشان، ودر نخواهم آن طاعت چنان که به سزای من باشد، فرا ستانم چنان که از ایشان آید، وچون روز قیامت آید ثواب دهم چنان که از من آید، نه چنان که فراخور کار ایشان آید. دوم: بنگرم به هفت اندام ایشان؛ اگر از هفت اندام ایشان، شش گناه کار باشد ویکی نباشد، آن شش را بدان یکی بخشم. سیم: هر که از ایشان توبه کند اورا از گناه بیرون آرم چنان که اول روز که از مادر زاده بود. چهارم: هر که بر گناه اصرار آرد ابتلا کنم اورا به بیماری ها، ومحنت‌ها، ودردها [1] تا گناه اورا بدان مکفّر کنم وبیامرزم. پنجم: هر که بداند که او معصیت کرد وبد کرد، اورا بیامرزم وباك ندارم. ششم: هرسالی چهل روز در هاویه ودر زمهریر واگشایم برایشان، تا بدان حرام کنم برایشان آتش دوزخ وز مهریر آن. هفتم: چون روز قیامت آید ایشان می‌آیند بامن با خروارهای گناه، ومعصیت، وخطا؛ من حساب بازیشان به کرم خویش کنم نه بدان که ایشان به من عاصی شدند، از بهر آن که من ایشان را پادشاه کریم، وغفور، ورحیم ام.

1ـ کاتبان هردو نسخه گاهی در نقل ترجمه پارسی بعضی از کلمه های تازی تصرف های نابه‌جا روا داشته اند؛ از جمله در ترجمه پارسی متن خبری که گذشت کلمه: «الاوجاع» (= دردها، ج، وجع) راظاهرآبا (جوع=گرسنگی) مرتبط دانسته؛ ودر نتیجه معادل کلمه را درپارسی به صورت: گرسنگی ها! ثبت کرده اند، تصحیح شد.

قومی را که خدای عزوجل عذر معصیت ایشان چنین می خواهد مگر صواب باشد که ما نیز دست از پوستین ایشان بداریم ، وتوبرۀ خویش‌درپیش گیریم ، و حدیث دیگران کوتاه کنیم ، و از سر نو توبه‌کنیم ، تا مگرما نیز ازاین قوم باشیم ، و برکات اعتراف وتوبه فرا مارسد ؛ والسلام، وبالله‌التوفیق.

باب بیست ویکم

در :

صفت آدمی ومجاهدت او

شیخ اسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، احمد بن ابی الحسن النّامقی ، الجامی ، قدّس الله روحه العزیز گوید :

خداوند ، تبارك و تعالی آدم را صلوات الله علیه از دو چیز معجون کرد : از آب ، واز خاك ؛ وآب جوهر لطیف است ، وخاك جوهر کثیف است . واین هردو جوهررا درهم آمیخت ، واصل آدم وآدمی از این هردو بساخت : یکی آب ، ویکی خاك . وآب را معنی است ، وخاكرا معنی‌است . ومعنی آب آن است که به هرچه رسد اورا حیات ، ولطافت ، وصفاوت دهد ، وهم طبع و هم خوی خویش کند ، وبر هرچه گذر کند هم رنگ او گیرد ، ولیکن اورا به طبع وخوی خویش کند . وخاكرا نیزمعنی‌آن است که هرچه به وی دهی همچون خود گرداند ، وبه طبع ورنگ خویش کند ، وهردو مهلك اند ، امّا چون فراهم رسند هرچه بدیشان دهی به اضعاف باز دهند .

وهر ثقلت ، و کدورت ، وظلمت که درآدمی است همه از جوهر خاك استوهر لطافت ، وصفاوت ، ونور ، وحیات که هست همه ازجوهر آب است . وسرّی از اسرار ربوبیّت ، واز علم غیب ، وحکمت قدیم دراین هردو جوهر تعبیه کرد ، ونمك وگشنیزی از مطبخ خانهٔ قدرت براین پراکند ، وبه یدِ خاصیّت وعزّت صنعتی بکرد ، وآدم را به صحرای وجود کشید ، وندای : خَلَقْتُ بِیَدَیَّ به ملکوت در داد که : إنَّ اللهَ اصْطَفیٰ آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إبْراهِیمَ وَآلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ . ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَاللهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ .

واز ازل تا ابد دایره ای کرد ، وسلسله ای درهم کشید ، وهرچه هست وبود وخواهد بود از عرش تا فرش ، ازسمك تا ملك ، از ماه تابه ماهی ، ازایّام وساعات ، وازماه وسال ، وازشب وروز ، واز زمان ومکان واز نور وظلمت ، واز جنّ وانس ، وازملك وشیاطین ، وازسعید وشقی، واز برّ وفاجر، واز خیر واز شرّ، واز نفع واز ضرّ، واز بحر واز برّ، واز علم واز جهل ، واز عقل واز هوی ، واز معرفت واز نکرت ، واز امر واز نهی ، واز طاعت واز معصیت ، واز توفیق واز خذلان ، همه در این تعبیه کرد که هیچ کس سررشته این سلسله واین دایره باز نیافت ، واز سرّ این اسرار وتعبیهٔ این معنی خبر نیافت .

و همه خلق را در گردش این دایره چنان سر گردان و متحیر کرده است که همه عقلاء ، وعلماء ، وفیلسوفان عالم در این دایره فرو ماندند که هیچ راه فرا این سرّ نمی‌دانند ، وسرِ این پی بازنمی‌یابند. وقومی ازاین بی‌خبران وکم دانشان بی‌معرفتان از کنج ادبار خویش

ندای لِمَنِ الْمُلْكُ ؟ در دادند . اما قومی دیگر (که) از این اسرار بویی به مشام ایشان رسیده است ، وبه چشم تحقیق درآن نگریسته‌اند، و به عین معرفت و هدایت هادی برطریق صواب بر مرکب فضل روی فرا قبلهٔ بندگی کرده اند ، ودرطلب رضای او میان بسته اند از سرّ سراپردهٔ جلال ندای ذوالجلال بهسمع‌ایشان می‌رساند : وَأَنَّ هٰذا صِراطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ [۱] وَلا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ ذٰلِکُمْ وَصّٰیکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ [۱] .

این کاری است که هر کسی راه فرا این کار وفرا این تعبیه ندانند، وهرچه هست از ازل تا ابد درتحت این سخن تعبیه کرده اند ؛ هشیار باش ! تا از این تعبیه بی‌بهره نمانی . ای کسی که حق سبحانه وتعالی باتو این فضل کرده که ترا علم ومعرفت داده‌است ! این هردو دو گوهر است که هریکی‌ازاین جهان وازآن‌جهان بهتر است ، به چشم‌حقارت درآن ننگری ! که برتو به زیان آید .

هر چیزی که خدای عزّوجلّ او را بزرگ داشته است توهم بزرگ‌دار تا قدر آن چیز دانسته باشی ، وهرچه خرد وخوار داشت تو نیز خرد وخوار دار تا موافق فرمان خدای باشی . **ای مردعارف‌عالم عاقل!بنگر به‌تقلید هرمقلدی امت محمدرا ﷺ سردربیابان تقلید وپنداشت ندهی ، وگرگان درنده را سردرپی ایشان ندهی ، وگویی آنچه برمن بود بکردم ، وبگفتم ! چون فرمان فرا نبردند من چه کنم ؟ ! ای برادران!چنان نبایدکرد . زینهار ! که دست شفقت از سرایشان برنگیرید! شکر این نعمت‌را که خدای عزوجل ترا داده است . مردمان در مثل گویندکه : « عام چون انعام باشد » ؛ وعلماء عارف عاقل چون شوان است ، وعلماء طامع و مقلد**

۱ـ۱ـ ، این بخش از آیهٔ شریف از نسخهٔ « م » افتاده است .

چون گرگ ودزد. هان! ای برادران! رمه را از دزد وازگرگ نگاه دارید! درشب فتنه دزد، ودر روزغیم گرگ نیرو زیادت کند؛ وشب تاریك است، اگر شوانی به نصیحت نکنی، گرگ ودزد رمه را تاراج کنند، وغرامت برتو باشد. مگوی! که آنچه برمن بود بکردم، ورمه به چراگاه بردم؛ رمه به چراگاه بردی؟ باز آر! نه که چون شب تاریك گردد، رمه را در دشت درمیان گرگ، وسباع، و دزد، بگذاری وگویی: آنچه برمن بود بکردم! مرا گفتی: رمه به چراگاه بر، ببردم. نه در ضمن این سخن در است که به صحرا بر [۱]، و گوش دار، و باز آر، تا شوانی به نصیحت کرده باشی؟ و اگر نه رمه بر تو تاوان باشد؛ هر زیان که افتد غرامت برشوان باشد.

هر که‌را خدای عزوجل علم، وعقل، ومعرفت داد منشور ولایت دوجهانی بدو داد، اورا کار فراخورآن باید کرد، وسخن فراخورآن باید گفت، واگر نه‌کار بروی تاوان کنند.

اکنون با سر سخن اول شویم که مقصود از این فصل آن است که: آب، وخاك دوجوهر اند: ازیك جوهرهمه کدورت، واز دیگری همه صفاوت است، وآدمی را از این هردو سرشته اند. امّا به حقیقت بدان که از خاك بی‌آب نبات نروید، و از آب نیز بی‌خاك هیچ نروید؛ وچون هردو به‌هم رسند این‌چندین نبات گوناگون، وچندین آبادانی که درعالم‌می‌بینی پیداآید: چه از شهرها، وچه ازحصارها، وقلعه‌ها وسرای ها، وچه از باغ وبستان ها، و درختان میوه، و کشت‌زار، وسبزه، ورياحين، ونرگس، وسپرغم، ومرغ زارها. وهمه راحت ها دردنیا وغیرآن به سبب فراهم آمدن آب وخاك است، واصل همه‌اشیاء براین است، تاآن گاه که این هردو به هم نرسند، هیچ معنی از آب

۱ــ د: ابر است.

وخاك (به) حاصل نه‌آید ، وچون هردو به هم رسیدند این همه معانی دروجود آید .

امّا آب راطبعی است که به هرچه رسد او را حیات دهد ، امّا چون نرسد چه کند؟ هم چنان می‌باشد ، وهیچ‌بر ندهد . خدای‌عزوجل آب را سبب حیات همه چیزها کرده است ، قوله تعالی : وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ کُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ . وخاك نیز هم بی آب هیچ بر ندهد ؛ وطبع خاك آن است که چون با آب قرین گردد یکی بدو دهی ده باز دهد ، و باشد که صد باز دهد ، وباشد که هفصدباز دهد ، وباشد که به اضعاف باز دهد .

امّا ماه و سال ، وشب و روز ، و آفتاب وماه تاب بباید تا هرچه از آب و خاك تولّد کند ، این‌ها او را رنگ ، وبوی ، وطعم ، وبالش، وکاهش دهند ؛ وماه ، وسال ، واوقات ، وساعات بباید تا در هروقتی ، و هر روزی ، و هر ساعتی ، که آن چیز به حاصل باید آمد ، به حاصل آید . و اگر این همه باشد ، ودهقان را علم آن نباشد که چون باید کرد ، و کی باید کرد ، هم هیچ بر ندهد .

ومپندار ! که بردادن این هم به صنعت تست ! تا آن وقت که از صنع بدیع او ، و ارادت وحکمت او ، این همه سلسله ازلی درهم نیاویخت ، از این صنعت هیچ بر نیاید . هم چنین که این نوع که اغلب خلق در این‌اند بدانستی ، این نوع نیز بدان که : آدمی که اصل وی خاك وآب است ، برخی طبع‌آب دارد ، وبرخی طبع خاك دارد ؛ چون آب با خاك یار نگردد ، هرگز از هر دو هیچ فایده نیاید .

اگر در آب گرفتار آیی که خاك نباشد هلاك شوی ، و اگر در خاك گرفتار آیی که آب نباشد هلاك[1] شوی . و این هم چنان باشد که مردی در بیابانی متحیّر و سرگردان شود ؛ چون آب نباشد ، از هلاك شدگان باشد[1] ، و این هر دو عالم هول ناك است : یکی بیابان بی آب ویکی دریای بی کران، واین هردو ، دو نهنگ خورندهٔ آواره کننده اند . امّا آب را بر خاك چند مزیّت است از یك روی ، و از دیگر روی خاك را بر آب مزیّت است ، وهر دو بی یك دیگر هلاك کننده اند و چون به هم باشند ، نفع دهنده ؛ وبه تفصیل این ، خردمند را حاجت نیفتد .

اکنون آمدیم به حدیث آنچه از این فصل مقصود بود : هم چنین علم وعقل دو چیز عزیز است که ورای این در آدمی هیچ چیز نیست مگر معرفت ؛ امّا هم چنان که تا آب وخاك به هم نباشد هیچ نفع از ایشان (به) حاصل نیاید ، علم وعقل هم چنین است : اگر همه علم علما در یك شخص جمع باشد که با او عقل نباشد ، از او هیچ نفع نباشد ؛ و اگر همه عقل عقلا آن یك تن را باشد که بازو علم نباشد ، در وی هیچ نفع نباشد ، وچون هر دو به هم باشند ، همه نفع های دو جهانی از ایشان باشد.

امّا[2] کحل هدایت و معرفت باید[2] تا صدر جنّت یابد ، و نجات از شرکت یابد ، و دردار دنیا از معالم دین صدهزار ولایت یابد، وبه در مرگ بشارت یابد ، و در گور فسحت و وسعت یابد ، وروضت

۱ ــ ۱ ــ : نسخهٔ « م » فاقد این قسمت است .

۲ ــ ۲ ــ : از نسخهٔ « م » افتاده است .

یابد ، وسؤال منکر ونکیر را اجابت یابد ، وبر صراط مجاوزت یابد ، و [۱] در قیامت صد هزار کرامت ، و در بهشت باحور و قصور خلوت یابد [۱] ، و از شراب طهور شربت یابد ، [۲] و در مقام خلوت قربت و زلفت یابد ، [۲] و در مقام قربت لقاء و رؤیت یابد ، تا ابد الآباد دولت بر دولت یابد ، ونعمت بر نعمت یابد ،آن همه از نور هدایت، ومعرفت یابد . وچون معرفت وهدایت نباشد ، اگرچه سروسالارهمه‌خلق باشد در دنیا ، امّا در عقبی مخذول ، ومطرود ، ومعاتب ، ومعاقب باشد .

امّا علم وعقل بی‌معرفت هیچ بر ندهد ، و معرفت بی‌علم وعقل‌در آن جهان بردهد ، ومرد رانجات دهد. ومعرفت و هدایت نجات‌دهنده است هر کجا که باشد ، وباهر که باشد ؛ هم چنان که**اصحاب الاخدود** را نجات داد ، و هم چنان که **اصحاب کهف را** ، و آن سگ ایشان را نجات داد . وعلم وعقل بی‌معرفت با مرد آن کند که با **بلعام با عور** و **بابرصیصای عابد** کرد ، وبا ابلیس ملعون کرد .

هر آن آدمی که درطینت وی ، ودرآب وخاك وی تعبیهٔمعرفت نیست ، او از آن قوم است که حق سبحانه و تعالی می گوید : **اُولئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ** و نشان آدمی که در آب و گل او این تعبیه است ، او را این نشان‌هاست : صفاوت ، ولطافت ، وزهادت ، وقناعت ، وسخاوت ، وشجاعت ، و دیانت ، و دلالت ، وحمیّت دین ، و نیّت نیکو ، و سیرت پسندیده ، وفکرت، وفطنت ، وگشادگی‌خلقت ، وحسن خلق ، وامثال

۱ ـ ۱ ـ : از نسخهٔ « م » افتاده است .

۲ ـ ۲ ـ : از نسخهٔ « م » افتاده است .

این هم در وی باشد ، و از دیگر سو هیچ کدورت ، و نکرت ، و عجب، وتکبّر نباشد .

هم چنان که آب هرگز دعوی سرافرازی نکند : همه ازسوی نشیب رود ، وبرزمین‌فروشود ، وهمه‌چیزهاراحیات‌دهد ، وهمه پلیدی‌ها را پاك شوید ، و به هیچ چیز پلید نگردد ، وهرگز دعوی علّو نکند. وهر جوهر که لطیف است قصد علّو کند مگر آب که او جوهری لطیف است ، وهمه‌قصد نشیب کند از فروتنی که او را هست . و خاك جوهری کثیف است ، و خویشتن از همه فروتر دارد ، وپای سپر[1] همه خلق است ؛ امّا چندانی بس بود که بادی فرا وی جهد ، چندانی‌علّو نماید ، وبرتری فراجستن گیرد که همه خلق جهان را پرظلمت کند، و روز روشن بر چشم همه خلق چون شب تاریك کند ، وهمه خلق‌از زحمت او کناره کنند ، و در وی یك ذرّه راحت نباشد .

آدمی هم چنین است ؛ و در هر شخصی که اغلب تعبیهٔ او خاك است هم چنین باشد ، ودرهرشخصی که اغلب تعبیهٔ اوآب است ،چنان است که گفته آمد . وهر آدمی که دروی علم ، وعقل ، ومعرفت‌تعبیه است همه راحت‌ها ، و نورها ، وصفاوت‌ها ، و نیکویی‌ها در وی است : هرکجا که می‌رود از نور وضیای او جهانی منّور است ، و عالمی می‌افروزد ، و همه ظلمت‌ها از پیش وی می گریزد ، و همه حیات‌ها[2] با وی می‌رود، ومفتاح همه‌خیرهاباشد ،[3]وراحت دل‌هاباشد[3]، وامان‌همه

۱ ـ م : پای کوب .

۲ ـ م : احسان‌ها .

۳ ـ ۳ ـ از نسخهٔ « م » افتاده است .

خلق روی‌زمین باشد، (و)خورشید زمانهٔ خویش باشد، وملجأ درویشان باشد، وپدریتیمان باشد، وشوهر بیوگان باشد، ویار ضعیفان، و معدن احسان باشد.

وهرچه از خیر، وخوبی، ونفع مسلمانان باشد همه از وی باز یابند. و ایشان نیز دو قوم باشند: یك قوم ازایشان دل درسبب بندند، و[۱]یك قوم دل درمسبّب بندند[۱]. ومثل آن قوم که دل در سبب بندند، هم چون مثل آن چیزها باشد که در دست مردمان باشد، و به کسب ایشان آبادان است: چون باغ، و بستان، و درختانی که ایشان به دست خویش بکارند؛ اگر آب، وعمارت، وبیل، ونیرو، و امثال این ازآن باز گیرند، خلل بدان راه یابدوبرندهد. و اگر یك سال خشك سال باشد، و اگر کاریز خلل کنداغلب آن به زیان آید، مگر درختی که بیخ به آب دارد.

ددیگر قوم که دل در مسبّب بسته‌اند: هم چون چیزهایی است که در کوه وصحرا وبیابان باشد، ودست عمل خلق از وی دور باشد، و سبب عمارت ما در میان نباشد، اگر آب یابد و اگر نیابد، واگر باران باشد و اگر نباشد، هم چنان تر و تازه و خندان می‌باشد. در سرمای زمستان، وگرمای تابستان، و درخشك سال، و در نمسال، همه‌یك رنگ دارد؛ زیرا که تکیه برپرورش ولطف ایزدی دارد، نه بر دست و کسب این و آن.

هان! ای مردی‌که دربند اوراد، ورکعات، وعبادت خویشی! زینهار! دست از مجاهدت باز مداری، و اوراد و عبادت خویش هم چنان می‌ورز

۱ ــ ۱ ــ: از نسخهٔ «م» افتاده است.

که درخون خویش شوی! هم چنان که در کسب دنیا دل در سبب‌بسته‌ای و بی سببی هیچ نبینی، درباب دین‌هم‌چنین‌دست ازمجاهدت بازمدار که بی‌مجاهدت هیچ‌نیکویی نیابی؛ زیرا که‌هر که دل درسبب‌بست‌هرگز بی‌سبب بازو کار نکنند. سر پی خویش نگاه دار! در آن درختان کوهی، وبز، ومیش کوهی، وآهو منگر؛ اگر تو گوسپند، وچهار پای خویش یك روز سر به صحرا بیرون دهی بی‌شوان یکی بازنیابی. و آن گوسپندان کوهی شب و روز در آن دشت وصحرا می گردند، و پیوسته فربه و قوی! زیرا که ایشان توکّل بر رحمان دارند نه بر شوان.

امّا اگر آن کس که می‌مسبّب را بیند، و نفع وضرّ همه از او داند، هم چنان که آن درخت کوهی، که اگر سال خشك باشد، و اگر تر هیچ زیان ندارد، [۱] بلکه چون نم سال باشد شاداب‌تر باشد [۱]. امّا اگر مرد سبب بین یك سبب از کار باز گیرد، بی‌شك خلل کند؛ و اگر مرد سبب بین خواهد که از سبب ببرد، در دل باید کرد که رنج بسیار بکشد، آنکه پس از آن مگر او را مسلّم گردد که بی اسبابی زیان ندارد، و بالله العون والتوفیق.

---

۱ ـ ۱ ـ : نسخهٔ «م» فاقد این مطلب است.

باب بیست و دوم

در

مجاهدت خاصگان که چگونه باید کرد

شیخ الاسلام، قدوة الابدال، قطب العالم، ابونصر احمدبن ابی الحسن النّامقی، الجامی، قدّس الله روحه العزیز گوید که:

مجاهدت کردن مبارك باشد، ورنج خلق وقهرهوی سخت‌مفید باشد ازبهر دو چیزرا: یکی حرمت داشتن فرمان خدای را عزوجل، قوله تعالی: وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا؛ ودیگر امیدداشتن وعده احسان را، قوله تعالی: وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ.

چون اصل کاربراین ساخته‌اند دست ازمجاهدت باز نبایدداشت: چون روزی که قسمت کرده است دست از کسب بازنداری، بهشت و وکارآن جهان که‌درعمل بسته‌است ودرمجاهدت، دست باز نبایدداشت. معاش اغلب خلق‌همه بر کسب دست خویش ساخته‌اند؛ از هزاریکی باشد که از گنج خورد، دیگر همه از دست رنج خود خورند. در جمله مقرّ باید بود که حق سبحانه وتعالی کار کند به‌سبب، و کار کند بی‌سبب. اگر گویی: همه به کسب ماست، فضل خدای کجا شود؟

واگر گویی: همه به‌فضل اوست ،امرونهی کجاشود؟ پس هردورا مقرّ می‌باید بودتامرد مؤمن عارف مخلص باشی ، تاهم‌فایدهٔ فضل به‌تورسد ، وهم‌آنِ فرمان . وچنان باید که بنده برسر امرونهی باشد ؛ امّا اگر باران فضلی در آید ، چنان باید که بنگریزد ، ودر پناه کسب دست خویش و آنِ دیگران نرود ، تاباران فضل وی را آغشتهٔ خود بکند ، وبداند که بایك ساعت فضل او بنده چندان کارها بکند که همه عمر به دست کسب خویش نتواند کرد .

یك باراابر سعادت بر آید ،وچندان باران فضل فروبارد که‌عالمی آبادان کند، وچندان‌سیل‌هاانگیزد که‌بسیاری‌چشمه وکاریز برانگیزد، وچندان‌نبات‌ها بروید که‌جهانی بدان توانگر گردد . **اماچندانی‌لباده، وگلیم، وبارانی ، از دست خویش برنباید دوخت که در زیر آن پنهان باشی وفرا هیچ فضل نبینی ، وپیوسته در پناه عمل خویش بمانی !**

وهر کس را سخن فضل گفتن مسلّم نباشد ، و آنِ باران فضل ؛ زیرا که اول باری بدان ایمان باید نه گفتاری بلکه حقیقتی .

و از پناه خیمه ، وسرای ، ودهلیز ، وهرچه ساختهٔ تست بیرون باید آمد ، تاآن گاه که باران فضل به تورسد ، ومنفعت آن بیابی . همه قحط سالی از بی‌بارانی باشد و همه فراخی‌ها از باران باشد ، وهرکه از باران فضل بهره ندارد پیوسته در رنج ومحنت باشد .

سبب فراخی ، ومعیشت خلق همه از باران باشد ؛ چون آن را منکرباشی آنچه نصیب وطعمهٔ‌توباشدبه‌تورساند ، امامنکرباران بودن که : من آب کاریز و چشمه دارم ، نه‌از عقل ومعرفت باشد ، این جز راه تقلید مقلدان نباشد ، عقل کار باید بست ، ودر باید اندیشید که :

اگر باران نباشد، هیچ چشمه و کاریز آب ندهد، و مدد آب ایشان همه از باران است، نه از دست کسب این و آن.

در معانی این سخن می‌نگر! و به سلامت می باش: هرگز از چشمه و کاریز آب برسرهیچ کوه نرود، اما هیچ کوهی نیست در عالم که آن بلندتراست که نه‌ابر سعادت وباران فضل برزبر آن‌است، وهمه‌ازسراوفروبارد وهیچ کاریزوچشمه‌درهیچ‌بیابان و وادی‌فرونرود؛ اما چون ابرسعادت برآید، وباران فضل فراباریدن آید، چه کوه، وچه بیابان، وچه خارستان، وچه گل‌زار، وچه بلادمسلمانان، وچه آن کافران، همه رابهره دهد، وآثار آن در کلّ عالم منتشر گردد، قوله تعالی: فَانْظُروُا إِلی آثارِرَحْمَةِ اللهِ کَیْفَ یُحْیِی‌الأَرْضَ بَعْدَمَوْتِها.

احوال‌مردمؤمن‌هم‌چنین باشد که: ازفضل، ولطف،وجود، وکرم، ورحمت‌او خبردارد، به‌هیچ چیزدل اومشغول نگردد، و در انتظارفضل اوباشد، تا کی بود که ابرسعادت برآید، و بادلطف فراوزیدن آید، وبرق ندامت فراجستن آید، و رعد محبت فرا غرّیدن آید، و باران فضل فراباریدن‌آید، ونورمعرفت فرارخشیدن آید، ومردمؤمن عارف مخلص از سرهدایت و شفقت اسلام زبان صدق برگشاید، و آواز در ملکوت افگند که: اَللّهُمَّ اغْفِرْلِلْمُؤْمِنینَ وَالْمُؤْمِناتِ وَ الْمُسْلِمینَ وَ الْمُسْلِماتِ اَلأَحْیاءِ مِنْهُمْ وَ الأَمْواتِ.

چون از این فارغ شود بازهمّت پر گشاید تا گرد همهٔ بلادروم، وزنگ، وسند، وهند، وترک، وسقلاب، وعرب، وعجم، وشام وشامات، ومشرق ومغرب برآید، وپر شفقت برسر همه خلق عالم بگستراند:

جملهٔ جهودان ، وگبران ، وترسایان ،ومشرکان ، وکافران رامسلمانی خواهد ؛ منافقان رااخلاص خواهد ، مفسدان را صلاح‌خواهد ،عاصیان را توبه خواهد ، مطیعان را استقامت خواهد، مسلمانان را زیادت برّ واحسان خواهد . هر نفسی که از وی در وجودآید درجی باشد دروی چندان گوهر و درر تعبیه‌باشد که همه‌توانگر گردند ، واز آن باران فضل او چندان سیل‌ها خیزد که از مشرق تا مغرب می رود ، و نفع می‌دهد ، ودریا از آن پرمی گردد ، و جمله برّ وبحر از آن باران فضل او نصیب می‌یابند . هرگز از کاریز و چشمه این نفع به حاصل نیاید ، فضل را باری منکر نباید بود ، تا از نفع او بی‌نصیب نباشی ، که منکر فضل‌هرگز توانگر نگردد ، تامعلوم باشد !

* * *

فصل : چون حق سبحانه وتعالی در هر چیزی از اسرار ربوبیّت چیزی تعبیه کرده است از هر اجناس خلق از هر نوعی که هست : چه درجانوران ، وخداوندان ارواح ، وچه درجمادات ، وچه درنور ، وچه درظلمت ، وتر وخشك ، وگرم وسرد ، وچه درآسمان ، وچه درزمین ، وافلاك ، وبروج ، وچه درشمس وقمر وکواکب ، وچه درمار ومور وماهی ، وخزنده ، ومخنده ، وسباع ، وطیور ، وجن وانس ، درهرچه هست درهریکی از لطف ربّانی تعبیه ای است ، وسرّی است از اسرار حق ، وآن اسرار با خداوندان معنی به زبان حال باز می گوید [1] ،

۱ ــ این جا در حاشیه نسخهٔ « ۵ » این بیت ملاحظه می‌شود :

بنگر به‌چشم عقل‌که ازعرش تابه‌فرش — در هیچ ذره نیست‌که سرّعجیب نیست

وهرگز مرد مقلّد را از آن معنی هیچ بهره نباشد؛ زیرا که مقلّد در هرچه نگرد، چون چیزی بدو روی نماید، او را از قول استاد، و پدر ومادر چیزی یاد آید در آن نوع، واز قول ایشان در آن نگرد، و از نفع آن اسرار بی‌بهره ماند، مگر کسی که چیزی به تقلید از خداوند نظری گرفته باشد، آن‌که آن تقلید زود به حجّت راه نماید، واز تقلید بگذرد، ونظر او صحیح گردد، واز اسرار کارها چیزی بداند؛ دیگر هیچ کس را دراین معانی راه نباشد مگر خداوندان نظر را.

و اگر خداوند نظر راغب دنیا باشد، از ده نظر یکی راست وصحیح افتد، ودیگر همه خطا باشد! امّا اگر خداوند نظر زاهد، وعالم، وعاقل، ومتوکّل، ومتّقی، ومفوّض، وراضی باشد، درهرچه نگرد اورا از آن چیزی روی نماید، ودر دل وی نور هدایت ربّانی برافروزد، وحکمتی برزبان وی برود، وعبرتی درچشم وی پیدا آید وسرّی از اسرار که در این معنی یاد کرده آمد چیزی بر وی گشاده گردد، وآن‌سرّ خایه وبچه می کند، تاآن‌گاه که‌اغلب‌اسرار، ومعانی چیزها اورا کشف گردد.

هر که از آن قوم بدین صفت گردید، ایشان اوتاد ارض باشند وکوه های بیخ‌آور، وگنج‌های دُرَر، ودرج‌های پرجواهر، ومعدن خزاین بشر، ومکان سخا وجود، واماکن جواهر، ومعادن کبریت احمر، وامان‌زمین‌وزمان، وآسایش جهان‌وجهانیان، وهمه‌راحت‌های دوجهانی ازوجودایشان، وبقای‌عالم دربقای ایشان، ورنج همه‌جهانیان

برایشان نهاده، وهمه بلاها نصیب ایشان کرده، (وایشان) را [۱]میخ‌های زمین کرده[۱]، هم‌چنان که تا کوه‌هارا میخ زمین نکرد، زمین آرام نگرفت، چون کوه ها بر روی زمین افکند، و جهان را به سبب آن برجای بداشت، قوله تعالی: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَاداً وَالْجِبَالَ أَوْتَاداً وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجاً وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتاً ؟ تا آخر آیت؛ این همه‌اسرار است، واگر به اسرار این همه مشغول گردیم، تطویل بسیار افتد، امّا چون از سر تحقیق دریکی نگری، وآن یکی بدانی که چیست، دیگر همه بر تو آسان گردد.

اوّل بدان که؛ مهد گهواره باشد، و چند جای خدای عزوجل این‌زمین‌را مهد می‌خواند؛ یکی‌این‌جا که می گوید: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَاداً ؟ دیگرمی گوید: وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيداً وجای‌دیگردرباب عیسی صلوات الله علیه می گوید: وَكَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيّاً. این جهان را مهد خواند، ودرمیان مهد کودك بود چنان که از عیسی صلوات الله علیه خبرداد. وهم مهدرا وهم کودك‌را دایه باید، ونگاه بانی باید: خدای عزوجل این کوه هارا برمثال دایه ونگاه بانی بیافرید، تا این زمین‌را وهرچه دراوی است نگاه بانی [۲] می کند ودایگی.

هم‌چنان که‌مادرمهربان ودایهٔ مشفق‌خویشتن‌را فدای‌آن کودك کند، و همه بلاها، و رنج ها بکشد، تا رنجی بدان نرسد، و همه چیز ها بخورد تا آن کودك‌را شیر باشد، و تا او را نیکو بپروراند در

۱ ـ ۱ ـ: نسخهٔ «ه» ندارد.

۲ ـ در نسخهٔ «م» دایه‌بانی؛ ونگاه بانی...

رنج خویش ننگرد، ودر پرورش وآسایش کودك ننگرد؛ خدای عزوجل همچنین این چند هزار کوه های بیخ‌آور سر به عنان آسمان، وبیخ به ثری[۱] فرو برده (بیافرید) وهربلا که ازآسمان به زمین فرستد، نخست همه بر کوه ها فرود آید، و کوه رنج آن بکشد، و نفع آن به زمین وهرچه درزمین است برساند، وازهیچ کس هیچ نفع نپیوسد[۲]، وهمه‌را نفع دهد.

دلیل روشن براین بشنو، وخردرا کار بند! تا ازبسیاری چیزها باز رهی؛ و آن دلیل این است که: هرگز هیچ کس به کوه نشود که چیزها به کوه برد، همه از کوه چیزها آرند، وهر که درماند به کوه پناه برد ایمن گردد. و کوه همه خلق‌را نفع دهد چه درتنگی، وچه درفراخی، چه دربیم، وچه درامن، وچه درغم، وچه‌درشادی، همه‌را پناه دهد، وپناه همه خلق کوه باشد، وملجأ ضعفاء، واقویاء کوه است وتا بر کوه برف، وباران، وتگرگ، و گرما، وسرما نباشد درزمین ودشت، و صحرا، هیچ نباشد. وتا هریك چندی کانی از اماکن کوه پیدانیاید، دردست مردمان چه درویش، وچه توانگر، زر وسیم فراخ نگردد.

وهرچه اسباب معیشت خلق است اغلب از کوه خیزد: چه زر سرخ، وروی، وبرنج، وآهن، ومس، وسرب، وارزیز، وچوب، وهیمه، وداروها، ومیوه‌های نا کشته، وآب‌های خوش همه‌از کوه‌است.

۱ ــ م: ثریا!

۲ ــ م: نپوشد!

و هر گوهری که هست همه از کوه است. و کوه از دریا توانگرتر و مفیدتر است؛ زیرا که هر کودکی، و پیرزنی، و پیرمردی، و ضعیفی، از کوه بهره توانند گرفت[1]، و نفع بدیشان رسد، امّا از دریا هر کسی نتواند گرفت[1]. و تا کوه رنج برف و باران، و یخ، و ژاله، نکشد دریا خود دریا نگردد[2]، و دریا خود دریا نباشد[2] و هر گز کوه را از دریا هیچ نفع نباشد، و دریا را از کوه نفع باشد. و هر که در دریا شود از بیم دریا نه رنگ روی ماند، و نه قوت تن ماند، و نه برجان، و نه برمال، و نه برهرچه بازو، و نه برآنچه نه بازو باشد هیچ تکیه نماید؛ امّا آن کوه همه بر بدل این است.

از آن است که اولیای خدای عزوجل را اوتاد الارض خوانند، که ایشان میخ زمین‌اند، و امان جهانیان اند. و تا خدای عزوجل کوه‌ها را برزمین نیوفگند، زمین آرام نگرفت؛ از آن است که آرام جهانیان به اولیای خدای است عزوجل. و هرچه در کوه در است، در اولیای خدای عزوجل دراست، و هرچه از کوه بازیابی از ایشان بازیابی. و در ایشان چیزهای دیگر باشد که در کوه نباشد؛ و هر کس که او کوه دوست دارد از ایشان باشد. **از آن است که: زاهدان، و پارسایان، و اولیای خدای عزوجل اغلب در کوه باشند، و مسکن خود در کوه‌ها سازند که ایشان هم طبع کوه باشند. آن قوم که در مردم کوهی طعنه زنند، و گویند: این مرد کوهی است! ایشان از کم خردی می‌گویند. اگر ایشان از فضل کوه، و مردم کوهی خبر داشتندی، چنان سخنان نگفتندی! گرفتم که هیچی نمی دانند، باری نمی‌دانند که رسول خدای عزوجل از کوه بود، و او بهترین**

---

۱ ـ ۱ ـ : از نسخهٔ «م» افتاده است.

۲ ـ ۲ ـ : از نسخهٔ «م» افتاده است.

همه خلق بود . اواز کوه بود ، وهر وقت که درماندی پناه به کوه بردی . ای کم عقل ! چون در کوه ، و در مردم کوهی طعنه زنی ، در رسول خدای عزوجل طعنه زده باشی .

واین طعنه درمردم کوهی نهاد شعار جهودان و گبرکان است نه آن مسلمانان ؛ وچنین ، ومانند این چیزها بسیار است که بیگانگان درمیان خلق افگنده اند ، وبه طعنه می گویند . وایشان بسیار طعنه زده اند درپیغمبران خدای عزوجل ، وآن‌همچنان درمیان خلق بمانده است . ومی گویند ، وخود درنه اندیشند تاچه می گویند ؛ واین نیزهم از آن‌است که درسرّ کارها، وسرّ سخنان تأمّل نکرده‌اند و نمی کنند، تاازاسرارکارها باز مانده‌اند . وبه‌پوست قناعت‌کرده‌اند ، وازمقصود محجوب مانده‌اند ، حق سبحانه و تعالی می چنین فرماید : **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا .**

گفت آن کسانی که در راه ما جهد کنند بنمائیم ایشان را راه های ما تا ایشان خردمندی کنند . وآن راهی که شایسته ، وبایسته است ، و راستر درگیرندودرآن‌بروند. دلیل‌برآن که‌چنین‌است آن‌است که‌راه‌بیان کرد، گفت : **وَأَنَّ هٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ**[1] **وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذٰلِكُمْ وَصَّيكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** . ورسول ﷺ می گوید: پیش از شما کسان بودند که راه ها می رفتند ، وهمه هلاك شدند ؛ ای شما که امّت منید ! چنان مکنید که هلاك شوید ! وهم رسول ﷺ می گوید چنان که راویان روایت کرده اند که :

خَطَّ رَسُولُ اللهِ لِأَصْحَابِهِ خَطّاً فَقَالَ : هٰذَا سَبِيلُ اللهِ وَخَطَّ خُطُوطاً

۱ ـ م : تا آخر آیه .

عَنْ یَمینِ الْخَطِّ وَعَنْ یَسارِهِ ؛ قالَ هٰذا سُبُلٌ ، عَلیٰ کُلِّ سَبیلٍ مِنْها شَیْطانٌ یَدْعُوا إلَیْهِ ؛ ثُمَّ تَلا : وَ أنَّ هٰذا صِراطی مُسْتَقیماً فَاتَّبِعُوهُ وَلا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبیلِهِ ذٰلِکُمْ وَصّیٰکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ.

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ خطّی بکشید ،ویاران خویش را گفت : این خط راه خدای‌است ـ یعنی‌مثال راه خدای‌است ـ عزوجل ، واز چپ وراست آن خط ، خطها نیز بکشید ، و گفت : این راه‌هایی است که بر سر هر راهی شیطانی ایستاده است شما را بازان راه می‌خواند ؛ نگر ! که اجابت مکنید او را ، پس این آیت برایشان خواند : وَأنَّ هٰذا صِراطی مُسْتَقیماً ، الایة . آن خط که اول بکشیده بود ، گفت: این را پس روی[1] کنید ، وآن راه‌های دیگر راپس‌روی[2] مکنید ، وصیّت خدای و رسول شما را این است ، اگر شما هستید از پرهیزگاران .

چون وصیت خدای‌عزوجل‌مر بندگان رااین‌است،ووصیّت‌رسول مرامت را این‌است ، لابددر این تفکّر وتدبّر وتأمّل باید کرد ، وگرد تقلید هرمقلّدی نباید گشت ، وبه‌پوست قناعت‌نباید کرد ، که‌ازپوست هیچ چیزی نیاید . طبع کیك وگزندهٔ دیگر نباید داشت که همه گرد پوست گردند ،وهرگز دهن ایشان ازپوست فراترنشود ، وطعم گوشت

۱ و ۲ ـ شیخ جام برای مصدر مزید عربی «اتّباع» (= اقتفاء)معادل به جا وسخته‌ای در زبان فارسی جست و جوکرده ، وآن را به صورت ترکیبی : «پس‌روی‌کردن» جای‌به جای دراین‌کتاب ودرآثار دیگر خویش به‌کار برده‌است، اماکاتب نسخهٔ «م» از این معنی بی‌خبر آن را به صورت «پیش روی کردن»! نوشته است .

نیابند ؛ **عقاب طبع باید بود که‌به‌اول آهنگ دل‌کند ، تادل یابد هیچی‌دیگر نخورد ، وعقاب طبع باش تامقصود حاصل گردد .**

ومجاهدت بباید کرد و راه بباید دید ، و به نظر صحیح بباید نگریست ، وبباید دانست ، تا از آنچه مقصود است چیزی (به) حاصل آید ، و (از) آن معنی که دروی است تراچیزی روی نماید .

چند گرد پوست گردی ؟ از پوست هیچ‌نیاید ! مغزباید تاروغن‌آید؛ آنگه که مغز باشد تااورا بنرنجانی هم روغن بیرون نیاید ، مالش بایدداد تاروغن بیرون آید . وچون روغن از پوست جدا خواهی کرد آن راطریقی است ، چون نه‌برآن طریق روی ــ و نه چنان کنی که می‌باید کرد ــ روغن و قشر [1] هردو درهم بماند ؛ افزون نباید ولکن روغن یك تانباشد .

مجاهدت مرد عارف بیناهم چون روغن بیرون کردن مرد عصار باشد که داند که چه می‌کند : در یك ساعت ده من روغن از پوست بیرون کند ؛ کنجاره به جای خویش ، و روغن به‌جای خویش . مردمان دیگر همه در بسیاری کوشند ، نه‌درصفاوت واخلاص؛ اغلب خلق سررشته این جاگم کردند که هوی می پرستند ومی پندارند که مجاهدت‌می‌کنند ! شیطان راه مقلدان وقرّایان ، وراغبان مجتهد همه می‌زیر وزبر کرده است . مرد مجتهد را می‌جهددر آن بایدتا نقد قیامت راست کند . جهدما [2] همه درآن است‌تامردمان چه پسندند ، ودر باب ماچه گویند ، وبرچه‌کار مارا بستایند تاما آن‌کنیم ؛ مارا آن هیچ نگرفته است تارضای خدا چیست ؟ ! همه جهد ما [2] دربسیاری است نه‌درجستِ نجات ، و در راست کاری نجات است .

اما بباید دانست که مجاهدت هر کسی از نوعی دیگر است ، ودر هرمقامی ، و سرایی ، که مرد باشد آن جامجاهدت سودمندباشد.

مجاهدت از مرددهقان بباید آموخت : اگر در آن وقت که تخم باید کشت او آب برد ، و اگر در آن وقت که می آب باید برداوتخم

۱ ــ م : غش .

۲ــ۲ــ : این مطلب از نسخه «م» افتاده است .

کارد هردوبی برگردد . واگر در آن وقت‌که‌داس برمی‌باید گرفت او بیل برگیرد ، واگردر آن وقت که بیل برباید گرفت او داس برگیرد ،پیوسته برکار باشد امادر کاروی هیچ فایده‌ای نباشد ، ورنج بیهوده باشد .

ومانند این بسیارکسان‌اند که پیوسته در اوراد وفضایل‌گزاردن‌اند، وفرایض سربه رود فرومی دهند ! و مردمان ایشان را بدان می‌ستانید ، وایشان می پندارند که برکاری‌اند : فریضه ناسان [1] فضایل گزاران‌اند ، و دستنبویهٔ[2] شیطان ند . وقومی دیگراند که می گویند که‌مامی‌قهرهوی[3] می کنیم ، و هوی را تربیت می‌دهند و آن را مجاهدت نام کرده‌اند . تایی چند از این نوع بردهم تادوستان مابدانند ، واز آن حذرکنند :

بسیار کس بود که روزی چندروزهٔ فضایل بدارد ، ومردمان اورا در زبان گیرند که : فلان نیك مردی است که در این گرمای گرم چنین روزه می‌دارد ! و او شرب ستایش مردمان بیابد ، و آن پیشه گیرد .وزن جوانی دارد که اورا بدوحاجت است ؛ هرچند که فراوی گویی‌که روزه بگشای ! گوید که : من چندین گاه است که روزه نگشاده‌ام ! مردمان مرا چه گویند؟ البته که روزه نگشاید تاآن زن جوان به فساد درافتد ـ واو می‌پندارد که برکاری است آن هم شاخی است از نهاد شیطان ؛ نگرتا دوستان ماچنین نکنید !

دیگر قومی باشندکه برایشان زکوة فریضه باشد ، واو قرّائی ،وشب

---

۱ ـ در هر دو نسخه به خطا « فریضه شناسان » نوشته شده است . توضیح آن که درآثار دیگر « احمد جام » از جمله در : مفتاح النجات ـ باب سوم (در نسخه‌های ۵ گانه) ، و انس التائبین ـ باب ششم (نیز در هر ۵ نسخه) « فریضه ناس » ثبت شده است . « و فریضه ناس فضایل گزار » در تعبیر فقهی بدان‌کس اطلاق می‌شود که فرایض و تکلیف واجب شرعی را فراموش کند و فرو گذارد، وبه‌جای‌آن به «تطوّع» ، و «استحباب» روی‌آورد وبه نوافل‌پردازد ـ تصحیح‌شد.

۲ ـ م : مسخره

۳ ـ ۵ : نفس .

خاستن ، و نماز گزاردن گیرد و چندان فرض وحق ۱ درویشان درگردن وی ! و مردمان او را می گویند : اینت ! پارسا مردی که اوست ! و او نیز بدان رسن فراچاه شود که من مردی پارساام !

دیگری آن‌است‌که قرّائی ، واوراد خواندن پیشه‌گیرد ، وجامع قرآن برگیرد ، وبه دست می‌دارد ، وبدل قرآن غیبت وبهتان مسلمانان می‌گوید، وهرچند فراوی گویی: چنین نباید کرد ، زبان نگاه دار ! گوید : ای مرد! تاکی گویی ؟ آخر من شب وروز جامع قرآن دردست دارم ؛ و خدای‌تعالی بدان قدر که من غیبتی بگویم ۲ مراعقوبتی نخواهد کرد !

دیگری آن است که می‌دعوی آن کندکه : من‌آسایش مردمان‌می‌جویم، ودرآن آسایش جستن هر روزی چند مسلمانان را بیازارد ، ویکی راآسایش ندهد !

و دیگری آن است که می‌گوید : من نفس را می‌مالش دهم ، و نفس را خوار کنم ؛ و از این حرام خوار بدان حرام خوار می‌شود ، و دین‌خود برباد می‌دهد که من نفس را می‌مالش دهم ! واگر هزار درم و دینار به وی دهی ، هرگز از آن باز نگردد از بس شرب که در آن دارد !

دیگری آن است که شب وروز از نماز به جماعت دست باز دارد ، و به کسب دنیا مشغول‌گردد ، ومال حرام و شبهه ۳ جمع می‌کند ، واگرمسلمانی را بدو حاجت باشد درمی فرا وی ندهد ۴ که الحمدلله که مسلمانی را ازدست رنج من آسایش بود !

دیگری آن است که چندان رنگ وناموس برسازد ، ومرقع پوشد ،و سبلت به سوهان بکند ، ودرویشان را بردام بندد ، و چندان مال حرام‌گرد کند ــ که چند دینار زکوة بروی فریضه گشته باشد ــ و هنوز می‌ستاند ! و می‌گوید که : من این از بهر درویشان ، وضعفا می‌ستانم ! ویك تای نان فرا هیچ‌کس ندهد، واگر درویشی به درسرای وی بگذرد ، واگر از آن دیه که

---

۱ ــ د : خون .

۲ ــ د : . . . غیبتی بگویم و اگر بازی کنم مرا . . .

۳ ــ م : حلال .

۴ ــ د : دهد .

وی در آن جا باشد یك تای نان به وی دهند ، در خون وی سعی کند !که چرا من در این دیه بودم ، تو بدین دیه در آمدی ؟ !

دیگری آن است که شهر وولایت برخود ، و فرزندان خود قسمت‌کند که : فلان دیه ، وفلان ولایت ازآنِ تست ؛ نگر ! به دیگر دیه‌ها در نروی‌که آنِ فلان‌است ! ومال مسلمانان هریکی‌به نوطلسمی ، ونو دامی خود راحلال کرده ، وازسرِاین اخلاص ، و این اعتقاد ، در مسلمانان ، ودر اولیای‌خدای عزوجل تصرف می‌کنند ؛ وهر یکی‌شیطانی ، طریدی ، وغولی گشته! و راه دین بر مسلمانان مشوّش کرده ، و هر یکی چندان او راد ، و مجاهدت فرا دست گرفته که گویی زاهدان کوه لبنان باشند .

و قومی روی فرا ایشان داده که ایشان نیك مردانی‌اند ! و هر کسی را نامی نیکو ! برنهاده‌اند : یکی را **شیخ الشیوخ !** نام کرده ، یکی را **صوفی!** نام کرده ، یکی‌را **درویش !** نام کرده ،یکی‌را**دانشمند !** نام کرده ، یکی‌را **خواجه امام !** نام کرده ، ویکی‌را **زاهد !** نام کرده‌اند چنین می‌شنوم که سه[1] چهار هزار کس‌اند در لشکر سلطان عالم خلّدالله ملکه (که) خویشتن را زاهدان نام کرده‌اند: یکی‌می گوید که : من زاهد فلان امیرم ! دیگری می گوید که : من زاهد فلان خاتون‌ام! دیگری می گوید که: من مقری فلان‌ام ! دیگری‌می گوید که : من اوتاد ارضم ! دیگری می گوید که : من قطب زمین‌ام !

ای ناجوان مردان ناخدای ترسان ! شرم ندارید ، و به قیامت ایمان ندارید ؟ که چنین عمل کنید ،واین را مجاهده و قهر هوی‌نام

---

۱ ـ م : ندارد .

کنید ؟ ! اگر یکی را از ایشان گردن بزنی هرگز از آن برنگردد[۱] از بس شرب هوی که ایشان در آن دارند[۱] . اگر قهر هوی کنی به خلاف نفس کاری فرا دست گیر ! نه به خلاف خدای ورسول . هوی پرستیدن ، و آن را مجاهدت و ریاضت نام کردن ! وغیبت ، و بهتان مسلمانان طاعت نام کردن ! و سخن اولیای خدای عزوجل به طعنه و سخریت سنّت[۲] نام کردن ! و از بدگفت تائبان و پارسایان[۳] نجات جستن ، ندانم که یکی بر این سیرت از جهان مسلمان بیرون شود و اگر نه .

مکنید ! ای مسلمانان که این همه راه شیطان است ؛ قومی دست از مجاهدت بداشتند که ما راه تمام برفتیم ! آن غلط است ؛ که راه بر شما تاریك شده است می‌پندارید که بر راه برسیدید ! هر چندمرد تمام‌تر ، مجاهدت او بیشتر . امّا هر دو قوم غلط کرده‌اند : هم این قوم که می‌گویند[۴] که ماه راه برفتیم ! وهم آن قوم که می‌گویند که : چرا[۴] فلان کس نماز فضایل نکند ، وروزه فضایل ندارد ؟ مردی که راه براو گشاده کردند چندانی اورا فریضه پیش آمد که به‌فضایل نرسید فضایل گزاردن بسیار از نقصان کار است ، واز نابالغی است که هنوز حقیقت کار بندانسته است . نشنوده‌ای که رسول صلی الله علیه و آله و سلم می‌گوید ؛ إنَّ أشَدَّ الْبَلاء لِلْأنْبِیاء ، ثُمَّ لِلْأوْلِیاء ، ثُمَّ الْأمْثَلُ فَالْأمْثَلْ . پس

---

۱ ـ ۱ ـ ، از نسخه « م » افتاده است .

۲ ـ م : ندارد .

۳ ـ ه ، تابیان .

۴ ـ ۴ ـ از نسخهٔ « ه » افتاده است .

مجاهدت بر نخیزد ، و بلکه زیادت شود .

امّا نه هم چنان که مردمان قرّایان ، و پارسایان به رسم با عامه خلق ؛ بلکه بعضی علماء نیز آن مجاهدت خاص بندانند . هم چنان که اولیای خدای عزوجل به چیزی عزیزند که خلق فازان نبینند ، مجاهدت ایشان هم چنان است که خلق فازان نبینند . اکثر نظر ایشان ، وسمع ایشان ، و خنده و گریستن ایشان ، ونشست وخاستِ ایشان ، وخوردن وخفتن و آشامیدن ایشان ، وبودن ایشان در دنیا ، وجمع ومنع ایشان هم از روی بینایی است ، وهم عین عبادت است ؛ زیرا که ایشان هرچه کنند برای او کنند ، ودیگر مردمان هرچه کنند برای خود کنند.

هم چنان که از کار خدا تاکار به هوی فرق افتد ، کار اولیای خدای که بر بصیرت کنند همچندان فرق افتد با کار آن کسی [۱] که کار به تقلیدکنند. یادکنندگان [۱] خدای عزوجل دو قومند : قومی‌اند که خواندن ایشان خدای را سبحانه و تعالی ، [۲] هم چون خواندن فرزند مطمع است که مادر را که خواند [۲] از بهرمصلحت خویش می‌خواند. وقومی‌اند که مادررا که‌خوانند [۳] از بهر مادری خوانند، که بی‌مادر فرزند نیاساید [۳] . ونشان فرزندی که‌مادر را ازبهر مصلحت وطعمهٔ خویش می‌خواندآن باشد که: چون مادر اوراپاره [۴] و یا میوه ، یا چیزی که می‌خواهد بدو دهد فرزند بدان چیز مشغول گردد و مادر را ، و خواندن مادر را در باقی کند !

---

۱ ـ ۱ ـ ، نسخه « م » ندارد .

۲ ـ ۲ ـ به جای این مطلب در نسخه « م » چنین آمده است : . . . از معرفت و رضا ، وقومی‌اند که !

۳ ـ ۳ ـ د ، از بهر آن خوانند که بی‌مادر قرار نیابند .

۴ ـ کاتب نسخه « د » در کلمه ندانسته تصرف کرده و آن را به صورت پاره میوه ! کتابت کرده است . برای اطلاع برمعانی گوناگون کلمه به‌لغت‌نامه‌های معتبر مراجعه شود .

و آن فرزند که مادر را دوست دارد ، اگر مادر از ده‌گونه میوه‌پیش وی نهد ، وخواهد که یك چشم زخم از پیش وی فراتر شود ، او دست با بانگ وفریاد برآرد ، و بی‌مادر آرام نگیرد ؛ اگرصدبار مادر او را برزمین می‌زند ، وجفا می‌گوید ، اودست ازدامن مادر رها نکند ، وتا آنگه که‌مادر او را برنگیرد ، وسینه در دهان وی ننهد آرام نگیرد .

یادکنندگان حق سبحانه وتعالی هم چنین‌اند : قومی در اوراد ، و رکعات ، و صوم ، ومجاهدت‌ها آویزند ازبهر نجات دوزخ ، وازبهر یافتِ بهشت ، و درجات ، و حورعین ، وامثال آن ! و این خود درمیان قوم‌عزیز باشند که فرا طلبِ آن جهان شده اند ؛ زیرا که اغلب فضایل گزاران ، و ذاکران خدای عزوجل که‌او راه‌هادارند ، هم درطلب چاشت ، وشام،ودستار وپیراهن‌اند ! و در طلب حرمت ، وحشمت ، وجاه‌اند ! خود فرا آن جهان راه نیابند !

اما عزیزانی که ایشان را درد محبت گرفته است ، اگرهمه نعیم‌بهشت و درجات آن بر یکی عرضه کنی در هیچ ننگرد ، و جز به رضای : حَيٌّ الَّذي لايَمُوتُ فرو نیاید . هم چون آن فرزندی که مقصودِ او از مادر خواندن نه میوه بود ، مقصود از خواندن مادر روی به پستان او باز نهادن بود و نواختِ مادر . مهتر ﷺ از آن جا گفت : أللّهمّ اكْلَأْني كلاءَةَ الْوَلِيدِ .

مادر فرزندی را که دوست دارد به دایه ندهد ،واگر بدهد شیرخود از وی باز نگیرد ، تا دایه رنج او می‌کشد ، و مادر شفقت خویش می‌نماید ، و به لطافت ، و رعایت خود می‌پروراند ، وبالله العون والتوفیق .

باب بیست و سوم

در :

بیان خوف و رجاء

شیخ‌الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابونصر احمد بن ابی‌الحسن النامقی ، الجامی ، قدّس الله روحه العزیز گوید :

چون فضل ، وجود ، ولطف ، و کرم حق سبحانه و تعالی بر بندهٔ مؤمن‌موحّد گناه‌کار بدین جای‌گاه باشد ـ چنین که یاد کردیم ـ چرا باید تا مؤمنان عارف موحّد مخلص درکار یکدیگر چنین بد اندیش باشند ، وچنین بددل ، وبداعتقاد باشند چه‌درروعدهٔ رحمت ، وچه دروعدهٔ نعمت ، وچه درقسمت روزی ، وچه درخیر ، وچه درشرّ ، وهرچه اورا می‌باید دراین جهان ودرآن جهان به غیربازنگریستن ازبهرچراست ؟ قَالَ رَسُوْلُ‌اللهِ ﷺ : ظَنُّوا بِالْمُؤمِنِیْنَ خَیْراً ؛ اندیشهٔ نیکو ، و ظنّ خوب کن که فرمان چنان است .

ووعده چنین داد و گفت : اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِی بِی فَلْیَظُنَّ بِی مٰا شٰاءَ ؛ حق‌سبحانه وتعالی می گوید : من به‌نزدیك گمان بندهٔ خویشم

هر چه‌مؤمن‌مخلص به‌من گمان‌برد ، من‌با او آن کنم . ودیگرمی گوید:
مَنْ ظَنَّ بِی ظَنّاً وَفَیْتُهُ وَمَنْ لَقِیَنِی بِقِرابِ‌الْأَرْضِ خَطِیئَةً لَقِیتُهُ بِمِثْلِها مَغْفِرَةً مالَمْ یُشْرِكْ بِی شَیْئاً ؛ گفت [1] : هر که به من گمانی برد ، گمان اورا وفا کنم ، وهر که بامن آید ، واو به پری روی زمین گناه دارد ، من گناه او بیامرزم تا بامن اوبه چیزی انباز نیارد . اینت ! امیدواری که این است .

* * *

فصل آخر : برادران و عزیزان ما به حقیقت شناسید که ما این کتاب را برطریقی [2] بنیاد [3] کرده‌ایم که بس کسی در این طریقت [4] نیست ، و بر این روشن‌نه‌اند ، لابد بر این انکار کنند ؛ اگر به انکار هر مقلدی شما نیز در انکار خواهید آمدن ، گرداین کتاب مگردید ! که انکار آن مردمان دیگر ایشان را چندان زیان ندارد که شما را دارد ؛ زیرا که ایشان در اصل‌همه‌را منکراند ، اما آن شما [5]: نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ‌وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ باشد . [6] هر که از بی‌دردی ، وبی‌نیازی ، وبی‌محبتی [6] ، این کتاب را برخواند ، همه به کوی داوری فرو رود ، وبه جز انکار هیچی نروید .

وهیچ‌خویشتن‌بین، ومقلد ، وقرّای بی‌معرفت ، وعابدبی‌علم ، ومشایخ سالوس گرهرگز ازاین کتاب برنخواهد خورد . برخورداری از این کتاب‌مؤمنان ، عارف ، مخلص ، محبّ ، دردمند ،آلودهٔ کردار [7] خویش

۱ـ ۱ـ ، ترجمهٔ پارسی خبر در نسخهٔ «م» نارسا و مضطرب است ، و افتادگی‌هایی دارد .

۲ـ د ، اصلی.

۳ـ د ، بنا .

۴ـ د ، طریق .

۵ـ م ، آن آشنا .

۶ـ ۶ از نسخهٔ «م» افتاده است .

۷ـ د ، گناه .

(راست) هم‌چنان که آن کودك بی‌ادب ، جامه دریده ، ودرخاك غلتیده وبرخود وبرجامه حدث کرده ـ که هر که دروی نگرد آب دهن در وی اندارد ـ وغوغای مگس بروی گردآمده ، واو بانگ می کند ، و مادر راآوازمی‌دهد، وهمه‌خلق‌دروی می گذرد، وخیو دروی می‌اندازد واو طمع از همه بریده : ای مامه ! چه کنم ؟

چون مادر بانگ او بشنود ، وبدو نگرد ، واورابیند بدان‌علامت ازآن همه حدث ، ووحشت ، وخاك هیچ باك ندارد ، واو را به شفقت ، ولطف ، ومهر آواز دهد که : جان مادر ! این چیست که کرده ای ؟ فرارود ، واورا ازمیان آن همه وحشت بر گیرد ، وصد بوسه به روی‌وی باز دهد ، وجامه اش بشوید ، ورویش بشوید ، وازهمه وحشت ها پاك کند . واگر کسی بروی سرزنش کند ، مادر گوید : مگر شما چنان نبودید که بروی سرزنش می کنید ؟ ! **این کتاب چنان کسانی‌را باید که هیچ‌کس‌درایشان ننگرد ، واوگندهٔ همه خلق باشند ، ودست تهی ، وآلوده گناه ، همه‌خلق‌ازایشان اعراض‌کرده ، بشولیده روزگار ، خجل ، وتشویرزده ورد کردهٔ همه ردکردگان باشند ؛**[1] جزبه‌مادر درهیچ‌چیزالتجاواعتصام او نه [1] .

روز عیدی مادری فرزندرا روی بشست ، وجامهٔ نیکو پوشید ، وسرمه کرد ، ونیل بر کشید ، وهرچه شرط بود بکرد . این کودك از پیش مادر برخاست ، و از سرای بیرون آمد ـ [2] راه به گذر آب میان سرای ایشان از زیر آستانهٔ دربیرون می آید [2] ـ آن‌جابنشست ؛ وازآن

۱ـ۱ـ د ، جز به ماهیچ التجاو اعتصام نکنند .

۲ـ۲ـ در نسخهٔ «د» به‌جای این عبارت چنین نوشته شده : ودر میان آب پلید بنشست .

وحشت که‌دانی که‌چون‌باشد برخی برجامه، وبرخی برروی، وبرخی برسر آلود. چنان که قاعدهٔ عید است مردم انبوه بر او گذر می کردند وقومی می گفتند: ای کودك! این چیست که می کنی؟ و برخی خیو بروی می‌افگندند! وبرخی به چشم ترحم دروی می‌نگریستند!

یك بار مادر بیرون آمد، بنگریست، کودك را دید که‌جامه وسرو روی در آن وحشت وپلیدی تباه کرده؛ گفت: آه! جان مادر! مردمان ترا چنین بدیدند؟! او را از آن‌جا برداشت، و سروروی او بشست، وچندان بوسه برروی اوداد که روز عید است، نباید که مردمان تراچنین‌بینند. اندوه مادر همه آن بود که مردمان فرزندمرا بدین حال بدیدند؛ و مامثل این بسیار می کنیم، وحق سبحانه وتعالی باما‌مثل‌آن که‌آن مادر کرد بسیار می کند، وخواهد کرد چنان که:

در خبر می‌آید که روزقیامت که عید مهین‌مؤمنان باشد، وهمه خلق‌روی‌زمین به‌یك جاحاضر باشند، ومؤمنان، ومطیعان، ومصلحان امّت محمّد ﷺ [1] می‌آیند باچندان‌بردابرد. وقومکی‌باشند ازاین گناه‌کاران امّت محمّد ﷺ [1] که‌حق‌سبحانه‌وتعالی‌ایشان را به‌زینت دین [2] بیار است در سرای دنیا ، وپیراهن تقوی در ایشان پوشید، و دستار سنّت و جماعت برسرایشان نهاد، وردای‌خشوع وخشیت‌بردوش ایشان افگند، و نور معرفت درنهاد ایشان برافروخت، وآتش محبّت

۱ــ۱ــ: نسخهٔ «د» فاقد این مطلب است.

۲ــ م: دنیا.

در دل ایشان زد، وپنبهٔ[1] غفلت از زور[2] آن فرو کرد، وایشان در خاکدان دنیا همان کردند که آن کودک کرد بازان جامهٔ عیدی که مادر دروی پوشید؛ حق سبحانه وتعالی همان کرد و می کند که آن مادر کرد بازان کودك، چنان که:

در خبر آمده است که: روز قیامت خدای عزوجل حساب بندگان می کند؛ بنده‌ای باشد که روزگارهای خویش تباه کرده باشد، و در جریدهٔ عمروی بس نیکویی نباشد. چون او خود نامه می‌خواند، حق‌سبحانه‌وتعالی گوید: ای‌بندهٔ من! نرم خوان! تا کسی دیگر نشنود؛ وچون فراچیزی رسد که نیك باشد، گوید:

آواز بردار! تامردمان بشنوند که من پیش ندا به ملکوت در داده‌ام،وبرزبان‌محمّدمصطفی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله‌بشمارسانیده‌ام که: **اَللّهُ اَرْحَمُ بِعَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ مِنَ الْوالِدَةِ الشَّفِيقَةِ بِوَلَدِها**؛ چون سرپوشیده‌ای همه عیب فرزند خویش بپوشاند، ونخواهد که کسی را چشم برستر[3] وعثرات وی افتد، ارحم الرّاحمین، واکرم الاکرمین باکمال لطف، وجود، و فضل خویش کی روادارد که مؤمن مخلص موحّد عارف درمیان وحشت گناه و معصیت اورا بر سرخلق باز نپوشد، وستر خود از وی برگیرد[4]؟ بازان که‌می گوید: «من‌برآن‌بندهٔ مؤمن‌رحیم‌تر ومشفق[5] ترم از آن مادر مهربان برآن فرزند عزیز خویش».

۱ـ د: جبه.
۲ـ م: روز. د: زبر ـ تصحیح شد
۳ـ د: شر. (شرم؟). م: سر.
۴ـ د، بازگیرد.
۵ـ م: شفیق.

درخبر است که دربنی اسرائیل مردی بود گناه بسیار ازوی‌در در وجود آمده بود؛آن مرد پیغمبر آن‌زمانه را گفت : گناه کرده‌ام؛ چه‌باشد که مرا شفیع‌باشی ؟ وخدای راعزوجل بگویی تامرا بیامرزد؛ آن پیغمبر آن سخن را باحق سبحانه وتعالی بگفت . گفت : بگوی اورا که بیامرزیدم ، گوی نیز مکن ! باردیگر در گناه افتاد ؛ دیگر باره پیش آن پیغمبر آمدو گفت : باردیگر در گناه افتادم ، خدای‌را عزوجل بگوی تامرا بیامرزد. دیگر باره بگفت ،خدای عزوجل گفت: بیامرزیدم ، گوی دیگر نیزمکن !

بار[1] سدیگر کرده بیامدو گفت :دیگر باره در گناه‌افتادم ،بگوی تابیامرزد[1] ؛هم‌چنین‌تاهفتادبارمی‌آمد،ومی گفت،وآن‌پیغمبرمی گفت، و خدای عزوجل‌می‌آمرزید، تاآن گاه که‌این‌مرد گناه کارراشرم‌آمد از این پیغمبر ، گفت : چه کنم ؟ چون دیگر باره گناه کرده آمد ، خود به صحرا بیرون آمد و گفت : ای بارخدای ! شرم می‌دارم که نیز عذر خواهم ، و گناه کرده می آید ، وهفتاد بارهم در این گناه افتادم ، و نیز خواهم افتاد ؛ تاعمر باشد هم این خواهم کرد که پیشهٔ من این است! ندایی شنید که : چون‌پیشهٔ تو گناه کردن است ،وپیشهٔ من گناه آمرزیدن است ، وچون‌تو ازپیشهٔ خود توبه نمی کنی ، من باخدایی خود ــ که پیشهٔ من غفّاری ، ورحیمی ، و کریمی ، و ستاری است ــ کی روا دارم که‌پیشهٔ خویش بگذارم ؟ ! تو گناه می کنی، ومی کنی ؛ و من می‌آمرزم ، و می‌آمرزم ، و می‌آمرزم .

۱ـ۱ ــ این مطلب از نسخهٔ «م» افتاده است .

از چنین خداوندی باچندین کرم روی نومیدی نیست ، و عدل وسیاست او نیز بسیار است ؛ روی ایمنی نیست : از عدل او برحذر می‌باید بود ، وبه رحمت او امید می‌باید داشت ، و فرمان اورا مطیع می‌باید بود ، وبه جای می‌بایدآورد ، واز هرچه نهی کرده است‌پرهیز می‌باید کرد ، وبر گناه دلیری نباید کرد که بر گناه دلیری کردن شوم باشد ؛ نباید که مرکب فرمان به سر درآید ، وتخت بخت[1] نگون سار گردد ، وخاسر روزگار خویش گردی .

واگر از عنان آسمان تا به کیمخت زمین‌گناه داری ؛ چون می‌دانی‌که بد می‌کنی ، ودوستان اورا دوست داری ، ودشمنان اورا دشمن داری ، خدای عزوجل همه‌را بیامرزد ، وبرتو وبرما رحمت‌کند ، ان شاء الله تعالی وبالله العون والتوفیق .

* * *

[دراین‌جا کتابت متن‌مقابله شده ومصحح کتاب : « روضةالمذنبین‌وجنّة المشتاقین » به‌پایان رسید . به‌تاریخ دوشنبه یازدهم فروردین ماه۱۳۵۴ خورشیدی ، مطابق با هفدهم ربیع الاول سال ۱۳۹۵ از هجرت نبوی مصادف با سالروز میلاد پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم وولادت امام همام حضرت صادق علیه السلام ، وموافق باسی‌ویکم از ماه مارس سال ۱۹۷۵ مسیحی .]

---

۱ ــ م : تخت و بخت .

فهرست
آیه‌های شریف قرآنی

که در این متن به مناسبت بدانها استشهاد شده

با ذکر: نام و شهرت سوره، شماره سوره، و شماره آیه

مستخرج از

«قرآن مجید»، و مطابقه با: نجوم الفرقان فی اطراف القرآن

بر اساس:

کشف الآیات: گوستاو فلوگل

فهرست آیات

در سوره‌های : الاعراف (آیه ۱۷۷) ، و الاسراء (آیه ۹۹) ، و الکهف (آیه ۱۶) دیده می‌شود .

ص ۲۰ س ۱۷ : لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر ــ **«الشوری»** ۴۲ - ۹

ص ۲۱ س ۱۳ : مصدق الذی بین یدیه ــ « **الانعام** » ۶ - ۹۲

ص ۲۱ س ۱۸ : ولکن البر من آمن بالله و الیوم الاخر و الملائکة و الکتاب و النبیین ــ « **البقرة** » ۲ - ۱۷۲

ص ۲۷ س ۱۲ : ان المنافقین فی الدرك الاسفل من النار ــ « **النساء** » ۴ - ۱۴۴

ص ۲۷ س ۱۶ : ولا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا ــ « **النساء** » ۴ - ۹۶

ص ۲۷ س ۲۱ : و توبوا الی الله جمیعاً ایها المؤمنون ــ « **النور** » ۲۴ - ۳۱

ص ۲۸ س ۱۹ : والذین جاؤوا من بعدهم یقولون ربنا اغفرلنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انك رؤف رحیم ــ « **الحشر** » ۵۹ - ۱۰

ص ۲۹ س ۷ : الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذهما فی الغار ــ « **التوبة** » ۹ - ۴۰

ص ۲۹ س ۸ : یا ایها النبی حسبك الله و من اتبعك من المؤمنین ــ « **الانفال** » ۸ - ۶۵

ص ۲۹ س ۱۰ : أمن هو قانت آناء اللیل ساجداً و قائماً ــ « **الزمر** » ۳۹ - ۱۲

ص ۲۹ س ۱۰ : انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا ــ **«المائدة»** ۵ - ۶۰

ص ۲۹ س ۱۱ : و السابقون السابقون اولئك المقربون ــ **«الواقعة»** ۵۶ - ۱۰ و ۱۱

ص ۲۹ س ۱۲ : و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار والذین

اتبعوهم باحسان رضی‌الله‌عنهم ورضوا عنه‌ـ « **التوبة** »
۹ - ۱۰۱

ص ۳۰ س ۸ : وله المثل الاعلی ـ « **الروم** » **۳۰ - ۲۶**

ص ۳۰ س ۱۵ : لیس کمثله شیء وهوالسمیع البصیر «**الشوری**» **۴۲-۹**

ص ۳۰ س ۱۶ : وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة ـ « **القیمة** »
۷۵ - ۲۲ و ۲۳

ص ۳۰ س ۲۰ : لا یکلف الله نفساً الا وسعها ـ « **البقرة** » **۲ - ۲۸۶**

ص ۳۱ س ۸ : یریدون ان یبدلوا کلام الله ـ « **الفتح** » **۴۸ - ۱۵**

ص ۳۱ س ۹ : فأجره حتی یسمع کلام الله ـ « **التوبة** » **۹ - ۶**

ص ۳۱ س ۹ : و کلم الله موسی تکلیماً ـ « **النساء** » **۴ - ۱۶۴**

ص ۳۱ س ۱۶ : ان الله لا یغفر ان یشرك به و یغفر ما دون ذلك لمن
یشاء ـ «**النساء**» **۴ - ۵۱**

ص ۳۲ س ۱۴ : فاماالذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء
الفتنة وابتغاء تأویله وما یعلم تأویله الاالله والراسخون
فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا ـ « **آل
عمران** » **۳ - ۵**

ص ۳۲ س ۲۰ : خلقت بیدی ـ « **ص** » **۳۸ - ۷۵**

ص ۳۲ س ۲۰ : و جاء ربك ـ « **الفجر** » **۸۹ - ۲۳**

ص ۳۲ س ۲۰ : الرحمن علی العرش استوی ـ « **طه** » **۲۰-۴**

ص ۳۲ س ۲۱ : و ان من‌شیء الا یسبح بحمده‌ـ «**الاسراء**» **۱۷ - ۴۶**

ص ۳۲ س ۲۱ : ولله یسجد من فی‌السموات و الارض طوعاً و کرها ـ
« **الرعد** » **۱۳ - ۱۶**

ص ۳۴ س ۶ : الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها
مصباح‌المصباح فی زجاجة الزجاجة‌کانها کوکب دری
یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لاشرقیة ولا غربیة یکاد
زیتها یضیء ولو تمسسه نار نور علی نور یهدی الله

لنوره من يشاء و يضرب الله الامثال للناس والله بكل شيء عليم ــ « **النور** » **۲۴ - ۳۵**

ص ۳۵ س ۲ : ولو تمسسه نار نور على نور ــ « **النور** » **۲۴ - ۳۵**

ص ۴۱ س ۱۴ : قل يا ايها الذين هادوا ان زعمتم انكم اولياء لله من دون الناس فتمنو الموت ان كنتم صادقين ــ « **الجمعة** » **۶۲ - ۶**

ص ۴۵ س ۶ : و من يعمل سوء او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفوراً رحيماً ــ « **النساء** » **۴ - ۱۱۰**

ص ۴۵ س ۱۹ : الم تر كيف ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها في السماء . تؤتي أكلها كل حين باذن ربهــا و يضرب الله الأمثال للناس لعلهم يتذكرون ــ « **الحجر** » **۱۴ - ۲۹ و ۳۰**

ص ۴۶ س ۶ : قل لو كان البحر مداداً لكلمات ربي لنفد البحر قبل أن تنفد كلمات ربي ولو جئنا بمثله مدداً ــ « **الكهف** » **۱۸ - ۱۰۹**

ص ۴۶ س ۷ : ولو ان مافي الارض من شجرة اقلام والبحر يمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت كلمات الله ان الله عزيز حكيم ــ « **لقمان** » **۳۱ - ۲۶**

ص ۴۶ س ۱۴ : قل انما انا بشر مثلكم يوحى الي انما الهكم اله واحد فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحاً ولا يشرك بعبادة ربه احداً ــ « **الكهف** » **۱۸ - ۱۱۰**

ص ۴۶ س ۲۱ : ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار ــ « **النساء** » **۴ - ۹۶**

ص ۴۷ س ۱۸ : مثلهم كمثل الذي استوقد ناراً فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم وتركهم في ظلمات لا يبصرون . صم بكم عمى فهم لا يرجعون ــ « **البقرة** » **۲-۱۶ و ۱۷**

ص ۴۸ س ۱۶ : انظرونا نقتبس من نورکم قیل ارجعوا ورائکم . . . . ـ « الحدید » ۵۷ ـ ۱۳

ص ۴۸ س ۱۷ : یوم تبیض وجوه وتسود وجوه . . . ـ « **آل عمران** » ۳ ـ ۱۰۲

ص ۵۰ س ۴ : ... الحی الذی لایموت . . . ـ «**الفرقان**» ۲۰ ـ ۶۰

ص ۵۱ س ۱۳ : ومن یعمل سوء اویظلم نفسه ثم یستغفرالله یجدالله غفوراً رحیماً ـ « **النسا** » ۴ ـ ۱۱۰

ص ۵۳ س ۴ : . . . و کان بالمؤمنین رحیماً ـ «**الاحزاب**» ۳۳ ـ ۴۲

ص ۵۳ س ۵ : . . . یریدالله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر . . . ـ « **البقرة** » ۲ ـ ۱۸۱

ص ۵۳ س ۱۲ : . . . و کان بالمؤمنین رحیماً ـ «**الاحزاب**» ۳۳ ـ ۴۲

ص ۵۹ س ۷ : ومن یعمل سوء اویظلم نفسه ثم یستغفرالله یجدالله غفوراً رحیماً ـ « **النساء** » ۴ ـ ۱۱۰

ص ۵۹ س ۸ : قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً . . . ـ « **الزمر** » ۳۹ ـ ۵۴

ص ۵۹ س ۱۰ : انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب فاولئك یتوب الله علیهم و کان الله علیماً حکیماً ـ « **النساء** » ۴ ـ ۲۱

ص ۵۹ س ۱۲ : و توبوا الی الله جمیعاً أیها المؤمنون لعلکم تفلحون ـ «**النور**» ۲۴ ـ ۳۱

ص ۵۹ س ۱۳ : . . . توبوا الی الله توبة نصوحاً . . . ـ «**التحریم**» ۶۶ ـ ۸

ص ۵۹ س ۱۳ : . . . ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین ـ «**البقرة**» ۲ ـ ۲۲۲

ص ۵۹ س ۱۴ : . . . ومن لم یتب فاولئك هم الظالمون ـ «**الحجرات**» ۴۹ ـ ۱۱

ص ۵۹ س ۱۵ : و الذين اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم ومن يغفر الذنوب الا الله . . . ـ « آل عمران » ۳ ـ ۱۲۹

ص ۶۰ س ۱ : الامن تاب وآمن وعمل صالحاً فاولئك يبدل الله سيئآتهم حسنات . . . ـ «الفرقان» ۲۵ ـ ۷۰

ص ۶۱ س ۱ : . . . و من يخرج من بيته مهاجراً الى الله و رسوله ثم يدركه الموت فقدوقع اجره الى الله ... ـ « النساء » ۴ ـ ۱۰۱

ص ۶۱ س ۱۱ : . . . والراسخون في العلم . . . « آل عمران » ۳ ـ ۵

ص ۶۳ س ۱ : و منهم من يقول ربنا آتنا في الدنيا حسنة و في الاخرة حسنة وقنا عذاب النار ـ « البقرة » ۲ ـ ۱۹۷

ص ۶۳ س ۲۰ : فاثابهم الله بماقالوا جنات تجرى من تحتها الانهار ... ـ « المائدة » ۵ ـ ۸۸

ص ۶۴ س ۱۰ : و من الناس من يعبدالله على حرف فان اصابه خير اطمأن به وان اصابته فتنة انقلب على وجهه خسر الدنيا والاخرة... ـ « الحج » ۲۲ ـ ۱۱

ص ۶۶ س ۲ : . . . وقليل من عبادى الشكور ـ «سباء» ۳۴ ـ ۱۲

ص ۶۶ س ۱۱ : ثم ان ربك للذين عملوا السوء بجهالة ثم تابوا من بعد ذلك و اصلحوا ان ربك من بعدها لغفور رحيم ـ « النحل » ۱۶ ـ ۱۲۰

ص ۶۶ س ۱۳ : وآتيناه في الدنيا حسنة وانه في الاخرة لمن الصالحين ـ « النحل » ۱۶ ـ ۱۲۳

ص ۶۷ س ۵ : . . . فاولئك يبدل الله سيئآتهم حسنات . . . ـ « الفرقان » ۲۵ ـ ۷۰

ص ۶۷ س ۲۱ : . . . ان الله يحب التوابين . . . ـ «البقرة» ۲ ـ ۲۲۲

ص ۷۰ س ۷ : . . . خلقت بيدى . . . ـ « ص » ۳۸ ـ ۷۵

ص ۷۰ س ۹ : ... ولله العزة و لرسوله ولكن المنافقين لا يعلمون ـ «المنافقين» ۶۳ ـ ۸

ص ۷۰	س ۱۰	:	. . . خلقت بیدی . . . ـ «ص» ۳۸-۷۵
ص ۷۰	س ۱۳	:	رب ارنی کیف تحیالموتی . . . ـ «البقرة» ۲-۲۶۲
ص ۷۱	س ۲	:	. . . أو لم‌تومن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی ـ ۲-۲۶۲
ص ۷۱	س ۸	:	. . . خلقت بیدی . . . ـ «ص» ۳۸ - ۷۵
ص ۷۲	س ۳	:	. . . ولکن المنافقین لا یعلمون ـ «المنافقین» ۶۳-۸
ص ۷۲	س ۶	:	ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئك عنها مبعدون ـ «الانبیاء» ۲۱ - ۱۰۱
ص ۷۴	س ۸	:	. . . لعمرك . . . ـ «الحجر» ۱۵ - ۷۲
ص ۷۴	س ۱۷	:	. . . وصورکم فاحسن صورکم . . . «المؤمن» ۴۰ - ۶۶
ص ۷۴	س ۱۷	:	والتین و الزیتون وطور سینین و هذا البلد الامین لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ـ «التین» ۹۵-۱ ، ۲، ۳، ۴
ص ۷۴	س ۱۹	:	ولقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر والبحر . . . ـ «الاسراء» ۱۷ - ۷۲
ص ۷۵	س ۴	:	. . . قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفك الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقدس لك قال انی اعلم مالا تعلمون ـ «البقرة» ۲ - ۲۸
ص ۷۵	س ۶	:	ولقد کرمنا بنی آدم . . . ـ «الاسراء» ۱۷-۷۲
ص ۷۵	س ۱۲	:	. . . خلقت بیدی . . . ـ «ص» ۳۸-۷۵
ص ۷۶	س ۱۰	:	ان ابنك سرق وما شهدنا الا بما علمنا وما کنا للغیب حافظین ـ «یوسف» ۱۲ - ۸۱
ص ۷۷	س ۴	:	انی اعلم مالا تعلمون ـ «البقرة» ۲-۲۸
ص ۷۷	س ۸	:	. . . اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفك الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقدس لك قال انی اعلم مالاتعلمون ـ «البقرة» ۲-۲۸
ص ۷۷	س ۱۷	:	. . . خلقت بیدی . . . ـ «ص» ۳۸-۷۵
ص ۷۸	س ۵	:	. . . اولئك هم خیر البریة ـ «البینة» ۹۸-۶
ص ۷۸	س ۶	:	. . . اولئك هم شر البریة ـ «البینة» ۹۸-۵

ص ۷۸ س ۹ : ... خلقت بیدی ... «ص» ۳۸-۷۵
ص ۷۸ س ۱۱ : ... خلقت بیدی ... «ص» ۳۸-۷۵
ص ۷۸ س ۱۲ : ... انا ربکم الاعلی ــ «النازعات» ۷۹ - ۲۴
ص ۸۳ س ۱۶ : ... هباء منثوراً ــ «الفرقان »۲۵-۲۵
ص ۸۳ س ۱۹ : ... فاولئك يبدل الله سيئاً تهم حسنات ... «الفرقان» ۲۵- ۷۰
ص ۸۴ س ۱۵ : ... تبت اليك و انا اول المؤمنين ــ «الاعراف» ۷-۱۴۰
ص ۸۸ س ۹ : ... فاولئك يبدل اللهسيئاً تهم حسنات ... «الفرقان» ۲۵-۷۰
ص ۸۹ س ۵ : ... فتبارك اللهاحسن الخالقين .«المؤمنين» ۲۳-۱۴
ص ۸۹ س ۹ : والنازعات ... ۷۹-۱
ص ۸۹ س ۱۰ : فقال انا ربكم الاعلى ــ «النازعات» ۷۹-۲۴
ص ۹۱ س ۱۵ : ومن الناس من يقول آمنا بالله و باليوم الاخر وما هم بمؤمنين ــ «البقرة» ۲ -۷
ص ۹۵ س ۱ : ... ان الله يحب التوابين ... «التحريم» ۶۶-۸
ص ۹۵ س ۱۲ : و انى لغفار لمن تاب ... «طه» ۲۰-۸۴
ص ۹۵ س ۱۳ : ... ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين ــ «التحريم » ۶۶-۸
ص ۹۶ س ۱ : ... فلا انساب بينهم يومئذ ولا يتسائلون ــ «المؤمنين» ۲۳-۱۰۳
ص ۹۶ س ۲ : ... ان اكرمكم عندالله اتقاكم ــ «الحجرات» ۴۹-۱۳
ص ۹۶ س ۶ : ... و اعتصموا بالله هو موليكم فنعم المولى و نعم النصير ــ «الحج» ۲۲ - ۷۸
ص ۹۶ س ۱۶ : ... و افوض امرى الى الله ... «المؤمن» ۴۰-۴۷
ص ۹۶ س ۱۷ : وتوكل على الحى الذى لا يموت ... « الفرقان » ۲۵- ۶۰
ص ۹۶ س ۱۷ : ... اسلمت لرب العالمين ــ « البقرة » ۲-۱۲۵

ص ۹۷ س ۱ : ... ولذکر الله اکبر ... «العنکبوت» ۲۹ - ۴۴
ص ۹۸ س ۱۰ : ... فاذاقها الله لباس الجوع و الخوف بما کانوا یصنعون ـ «النحل» ۱۶-۱۱۳
ص ۹۸ س ۱۱ : هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً ـ «الدهر» ۷۶ - ۱
ص ۹۸ س ۱۲ : ... اما شاکراً و اما کفوراً ـ «الدهر» ۷۶-۳
ص ۱۰۰ س ۷ : ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ـ «المؤمنین» ۲۳ - ۱۲
ص ۱۰۰ س ۸ : ... فتبارک‌الله احسن الخالقین ـ «المؤمنین»۲۳-۱۴
ص ۱۰۴ س ۶ : ... وقلیل‌من عبادی الشکور ـ «سباء» ۳۴-۱۳
ص ۱۰۵ س ۳ : ... لئن شکرتم‌لازیدنکم ولئن کفرتم‌ان‌عذابی‌لشدید «ابراهیم» ۱۴-۷
ص ۱۰۶ س ۱۲ : ... الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی ـ «طه» ۲۰-۵۲
ص ۱۰۷ س ۱۵ : ... وان تعدوا نعمة الله لاتحصوها ... ـ «الحجر» ۱۴-۳۷
ص ۱۰۹ س ۱۶ : وقالوا الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان‌ربنا لغفور شکور ـ «الملائکة» ۳۵-۳۱
ص ۱۰۹ س ۱۷ : الذی احلنا دار المقامة من فضله ـ «الملائکة»۳۵-۳۲
ص ۱۱۵ س ۷ : الله ولی الذین آمنوا ... ـ «البقرة» ۲-۲۵۸
ص ۱۱۵ س ۱۷ : الله ولی الذین آمنوا ... ـ «البقرة» ۲- ۲۵۸
ص ۱۱۶ س ۸ : ... ان الله مولاکم نعم المولی و نعم النصیر ـ «الانفال» ۸-۴۱
ص ۱۱۶ س ۱۰ : ... فان‌آنستم منهم رشداً فادفعوا الیهم اموالهم ... «النساء» ۴ -۵
ص ۱۱۹ س ۵ : ... فجعلناه هباء منثوراً ـ «الفرقان» ۲۵-۲۵
ص ۱۲۰ س ۱۷ : ... انی لاجدریح یوسف ... «یوسف» ۱۲-۹۴

ص ۱۲۱ س ۱ : ... انی اعلم مالا تعلمون ـ «البقرة» ۲-۲۸
ص ۱۲۱ س ۱۰ : ... خلقت بیدی ... «ص» ۳۸-۷۵
ص ۱۲۱ س ۱۱ : ولقد کرمنا بنی آدم ... «الاسراء» ۱۷-۷۲
ص ۱۲۲ س ۱۰ : ... خلقت بیدی ... «ص» ۳۸-۷۵
ص ۱۲۲ س ۱۱ : ... قال انا ربکم الاعلی ـ «النازعات» ۷۹-۲۴
ص ۱۲۲ س ۱۲ : ... ما علمت لکم من اله غیری ... ـ «القصص» ۲۸ - ۳۸
ص ۱۲۳ س ۱ : ... خلقت بیدی ... ـ «ص» ۳۸-۷۵
ص ۱۲۳ س ۲ : ... انا ربکم الاعلی ـ «النازعات» ۷۹-۲۴
ص ۱۲۹ س ۴ : ... بلی ... ـ «الاعراف» ۷ - ۱۷۱
ص ۱۲۹ س ۵ : ... الست بربکم ـ «الاعراف» ۷ - ۱۷۱
ص ۱۳۳ س ۱۲ : شهدالله أنه لا اله الا هو ـ «آل عمران» ۳ - ۱۶
ص ۱۳۵ س ۱۴ : ... قالوا أتجعل فیها من یفسد فیها و یسفك الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقدس لك ؟ـ «البقرة» ۲-۲۸
ص ۱۳۵ س ۱۶ : ... قال انی أعلم مالا تعلمون ـ «البقرة» ۲ - ۲۸
ص ۱۳۶ س ۶ : ... خلقت بیدی ـ «ص» ۳۸-۷۵
ص ۱۳۶ س ۱۲ : ... هباء منثوراً ـ «الفرقان» ۲۵ - ۲۵
ص ۱۳۷ س ۱ : ... فعصی آدم ربه فغوی ـ «طه» ۲۰ - ۱۱۹
ص ۱۳۷ س ۹ : انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله ... ـ «المائدة» ۵ - ۳۷
ص ۱۳۹ س ۱۱ : ... أنا خیر منه ... «ص» ۳۸ - ۷۷
ص ۱۳۹ س ۱۱ : و ان علیك لعنتی الی یوم الدین ـ «ص» ۳۸ - ۷۹
ص ۱۳۹ س ۲۱ : فوسوس الیه الشیطان ... «طه» ۲۰ - ۱۱۸
ص ۱۳۹ س ۲۱ : ... فنسی ولم نجد له عزماً «طه» ۲۰ - ۱۱۴
ص ۱۴۰ س ۱ : ... فوکزه موسی فقضی علیه قال هذا من عمل الشیطان... ـ «القصص» ۲۸ - ۱۴

ص ۱۴۰ س ۲ : ... نزغ الشيطان بيني و بين اخوتي ... ـ « **يوسف** » ۱۲ - ۱۰۱

ص ۱۴۰ س ۳ : من شر الوسواس الخناس الذی يوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس ـ «**الناس**» ۱۱۴ - ۴ ، ۵ ، ۶

ص ۱۴۰ س ۱۴ : ... سبقت لهم منا الحسنی . . . ـ «**الانبياء**» ۲۱-۱۰۱

ص ۱۴۰ س ۱۵ : . . . و كان بالمؤمنين رحيماً ـ «**الاحزاب**» ۳۳- ۴۳

ص ۱۴۰ س ۱۵ : كنتم خير أمة أخرجت للناس...ـ «**آل عمران**» ۳-۱۰۶

ص ۱۴۰ س ۱۶ : . . . يحبهم ويحبونه . . . ـ «**المائدة**» ۵ - ۵۹

ص ۱۴۰ س ۱۷ : . . . اولئك هم خير البرية ـ «**البينة**» ۹۸ - ۶

ص ۱۴۰ س ۱۷ : ... رضی الله عنهم ورضوا عنه...ـ «**المائدة**» ۵ - ۱۱۹

ص ۱۴۳ س ۱۱ : ان الله اشترى من المؤمنين ... ـ « **التوبة** » ۹ - ۱۱۲

ص ۱۴۳ س ۱۲ : . . . انه كان ظلوماً جهولا ـ «**الاحزاب**» ۳۳-۷۳

ص ۱۴۵ س ۱۱ : ولوانّنا انزلنا اليهم الملائكة وكلمهم الموتى وحشرنا عليهم كل شیء قبلا ما كانوا ليؤمنوا الا ان يشاء الله ولكن اكثرهم يجهلون ـ «**الانعام**» ۶ - ۱۱۱

ص ۱۴۵ س ۱۳ : ما اصاب من مصيبة في الارض ولا فی انفسكم الا فی كتاب من قبل ان نبراها ان ذلك على الله يسير ـ « **الحديد** » ۵۷ - ۲۲

ص ۱۵۱ س ۱ : ... فلما جاءهم ماعرفوا كفروا به فلعنة الله على الكافرين ـ « **البقرة** » ۲ - ۸۳

ص ۱۵۴ س ۲۰ : يولج الليل فی النهار و يولج النهار فی الليل ـ «**الحج**» ۲۲-۶۰ «**لقمان**» ۳۱-۲۸ . «**الملائكة**» ۳۵ - ۱۴ . « **الحديد** » ۵۷ - ۶

ص ۱۵۶ س ۳ : . . . هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله وما زادهم الا ايماناً وتسليماً ـ «**الاحزاب**» ۳۳-۲۲

ص ۱۵۶ س ۵ : . . . ما وعدنا الله و رسوله الا غروراً ـ « **الاحزاب** » ۳۳ - ۱۲

ص ۱۵۷ س ۱۱ : التائبون العابدون . . . ـ « التوبة » ۹ - ۱۱۳

ص ۱۵۷ س ۱۵ : ... ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين ـ « البقرة » ۲ - ۲۲۲

ص ۱۵۸ س ۱ : وآخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحاً و آخر سيئاً عسى الله ان يتوب عليهم ان الله غفور رحيم ـ « التوبة » ۹ - ۱۰۳

ص ۱۵۸ س ۱۵ : ولقد اخترناهم على علم على العالمين . و آتيناهم من الايات مافيه بلاء مبين . « الدخان » ۴۴ - ۳۱ ، ۳۲

ص ۱۵۹ س ۱۱ : قالا ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفرلنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرين ـ « الاعراف » ۷ - ۲۲

ص ۱۶۱ س ۵ : ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خير البرية ـ « البينة » ۹۸ - ۶

ص ۱۶۱ س ۶ : رضى الله عنهم و رضوا عنه ذالك لمن خشى ربه ـ «المائدة» ۵ - ۱۱۹

ص ۱۶۴ س ۳ : . . . هباء منثوراً ـ «الفرقان» ۲۵ - ۲۵

ص ۱۶۴ س ۱۲ : و لسوف يعطيك ربك فترضى ـ « الضحى » ۹۳ - ۵

ص ۱۶۹ س ۹ : انما قولنا لشيء اذا اردناه أن نقول له كن فيكون ـ «النحل» ۱۶ - ۴۲

ص ۱۷۲ س ۱۲ : لاخير في كثير من نجواهم الا من أمر بصدقة أو معروف أو اصلاح بين الناس . . . ـ « النساء » ۴ - ۱۱۴

ص ۱۷۳ س ۳ : ... فاولئك يبدل الله سيئآتهم حسنات ... ـ «الفرقان» ۲۵ - ۷۰

ص ۱۷۵ س ۱۰ : اذ تبرء الذين اتبعوا من الذين اتبعوا و رأوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب ـ « البقرة » ۲ - ۱۶۱

ص ۱۸۰ س ۱۴ : كلا ان الانسان ليطغى . أن رآه استغنى ـ « العلق » ۹۶ - ۶ ، ۷

ص ۱۸۱ س ۶ : ألم نخلقكم من ماء مهين . فجعلناه فى قرار مكين . الى‌قدر معلوم . فقدرنا فنعم‌القادرون ـ « **المرسلات** » **۷۷ - ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۳**

ص ۱۸۳ س ۵ : ولا تقولن لشىء انى فاعل ذلك غداً الا أن يشاءالله ـ « **الكهف** » **۱۸ - ۲۳**

ص ۱۸۴ س ۱۱ : ان المبذرين‌كانوا اخوان الشياطين . . . ـ «**الاسراء**» **۱۷ - ۲۹**

ص ۱۸۴ س ۱۲ : . . . اولئك كالانعام بل‌هم أضل . . . ـ «**الاعراف**» **۷ - ۱۷۸**

ص ۱۸۴ س ۱۴ : . . . فمثله كمثل الكلب . . . ـ «**الاعراف**» **۷ - ۱۷۵**

ص ۱۸۴ س ۱۴ : [توضيح] **تمامت آیه چنین است : كلا ان كتاب الابرار لفى عليين (سورة : المطففين ـ آیه ۱۸)**

ص ۱۸۵ س ۳ : . . . ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربى . . . ـ « **يوسف** » **۱۲ - ۵۳**

ص ۱۸۵ س ۳ : ولا أقسم بالنفس اللوامة ـ « **القيامة** » **۷۵ - ۲**

ص ۱۸۵ س ۴ : يا أيتها النفس المطمئنة . ارجعى الى ربك راضية مرضية ـ «**الفجر**» **۸۹- ۲۷ ، ۲۸**

ص ۱۸۵ س ۶ : علمت‌نفس ما قدمت و أخرت ـ «**الانفطار**» **۸۲ - ۵**

ص ۱۹۴ س ۷ : ان‌الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهيم و آل عمران على‌العالمين . ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم ـ « **آل عمران** » **۳ - ۳۰**

ص ۱۹۵ س ۱ : . . . لمن الملك . . . ـ«**المؤمن**» **۴۰ - ۱۶**

ص ۱۹۵ س ۵ : وأن هذا صراطى مستقيماًفاتبعوه ولاتتبعوا لسبل فتفرق بكم‌عن‌سبيله‌ذلكم وصيكم‌به لعلكم تتقون‌ـ « **الانعام** » **۶ - ۱۵۴**

ص ۱۹۷ س ۵ : . . . وجعلنا من‌الماء كل شىء حى . . . ـ «**الانبياء**» **۲۱ - ۳۱**

پایان فهرست آیات شریف قرآنی

مذکور در متن :

« **روضة المذنبين** »

☆ ☆ ☆

بخش احادیث

مشتمل بر

توضیحات عرفانی درباره بعضی از اجزاء آیات مصحف
عزیز مستند مصنّف در این متن

دُعاها و ذکرها

معرّفی اسناد و وسایط خبر، وشرح اقوال بزرگان شریعت
و اشارات مشایخ طریقت که در آثار گران بهای
خویش بدان احادیث استناد نمُوده اند

همراه با

نکته ها و لطایف صوفیانه

احادیث

ص ۸ س ۱۱ :

المرء يشبه بزمانه

بدین ترتیب نیافتم؛ اما به‌صورت: « **الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم**» در : «کشف الخفاء و مزیل الالباس» از قول : «عمر بن الخطاب» نقل شده ، و « عجلونی » در ذیل آن نوشته است : و بعضی آن را از قول علی (ع) دانسته‌اند ، ج۲ ص۳۱۱ . نیز ر . ف : امثال وحکم از «دهخدا» ، «و تذکرة الموضوعات » ص ۱۸۳ .

صاحب : « الدر المنثور » آن را درعداد کلمات قصارحضرت علی(ع) ذکر نموده و مفاد آنرا در بیتی به زبان پارسی چنین آورده است :

خلق را نیست سیرت پدران — همه بر سیرت زمانه روند

☆ ☆

☆

ص ۸ س ۱۳ :

الاسلام بدأ غريباً ، و سيعود غريباً كما بدأ ، فطوبى للغرباء .

این حدیث صحیح را ترمذی و ابن ماجه از ابن مسعود ، و مسلم از ابوهریرة وطبرانی از سلمان و سهل بن سعد و ابن‌عباس چنین روایت کرده‌اند : « ان‌الاسلام بدأ غریباً و سیعود غریباً کما بدأ ، فطوبی للغرباء » به‌همین

صورت ویا با اندك تفاوت لفظی که در کتاب حاضر آمده در : «كنوزالحكمة» ورق‌های ۲۰۶ ، و ۲۰۷ ، و در : «بحارالحقيقه» ورق ۲۱۵ همراه با صورت پارسی آن ، و در : « فرق الشيعه » ص۱۰۸ ، « تفسیر ابوالفتوح رازی » ج۲ ص۳۱۲، و ج۵ ص۳۳ ، به‌روایت شریح‌بن‌عبید «احياءالعلوم» ج۱ ص۲۹ ، «صحيح‌مسلم» ج۱ص۹۰ ، «کمال‌الدین و تمام‌النعمة» ص۱۱۶ ، «بحارالانوار» ج۱ ص۶۴۴ ، «مسند احمد» ج۱ صفحه‌های : ۱۸۴، ۳۹۸، و ج۲ : ص۳۸۹، و « حلية الاولياء » ج۲ ص ۱۰ ، « مرصاد العباد » صفحه‌های : ۱۸ ، ۱۲۰ ، و ۵۶۰ ، و «ترك الاطناب فی شرح‌الشهاب» ص۶۰۵ و ص۷۱۲ ، « مجموعة ورام » ص۴ ، «شرح فارسی شهاب الاخبار» ص۱۲۵ ، «جامع الصغیر» ج۱ ، صفحه‌های : ۷۸ و۱۳۳ ، «كنوزالحقايق» ص۲۸، «احاديث مثنوی» ص۱۵۸ ضبط شده است .

« شیخ بهاءالدین عاملی » با ذکر مقدمه‌ای چنین : ان‌النبی (ص) خرج ذات یوم فاذا قوم یتحدثون ، ویضحکون ؛ فسلم علیهم . این حدیث را بدین ـ صورت : (ثم) قال :

« ان‌اسلام بدأ غريباً ، و سيعود غريباً ، فطوبی للغرباء يوم‌القيمة . قيل : و ما الغرباء يا رسول‌الله ؟ فقال : الذين اذا فسد الزمان صلحوا » ضبط نموده و آن را منقول از « خلیل بن احمد » معرفی کرده است ـ کشکول ، ج ۳ ، ص ۴۶۷ .

«ابو ابراهیم اسمعیل مستملی بخاری» در کتاب : «شرح التعرف لمذهب التصوف » پس از نقل این حدیث شریف ، در باب آن شرح مختصری آورده است : « الاسلام بدأ غريباً ، وسيعود غريباً كما بدأ . يعنی: بدأ غريباً تصديقاً ، و سيعود غريباً تحقيقاً » ـ شرح تعرف ، ج ۱ ص ۳۳ .

«حافظ ابونعیم اصفهانی» در کتاب : «حلية الاولياء و طبقات الاصفياء» (ج۲ ص۱۰) بدان به‌صورت : ان‌الدین بدأ غريباً .... استشهاد نموده است . صاحب : « نفثة المصدور » آن را با تفاوت : . . . عاد غريباً . . . ضبط

نموده است (ص۴۷) . همچنین ر . ف : به شرحی لطیف و ممتع که دکتر یزدگردی مصحح دانشمند در باب این حدیث شریف دربخش تعلیقات « نفثة » ص ۲۲۱ آورده‌اند .

ژنده پیل احمد جام نامقی در کتاب : « کنوز الحکمة » صورتی نادر از آن را چنین نقل نموده است :

« . . . یا اباهریرة ! انا وجدنا الاسلام غریباً و سیعود فی ذلك الزمان غریباً (ورق ۳۲۹)

« غزالی » در : « احیاء » مضمون این‌حدیث را چنین به‌پارسی عبارت کرده است : « . . . ای ؛ اسلام در اول غریب‌بود ، و زود باشدکه باز غریب شود ، پس خنك مر غریبان را (ج ۱ ص ۱۲۱)

صاحب : « طرائف الحکم » به نقل از : « معالم العبر فی استدراك البحار السابع عشر » (الجعفریات) ص۲۶۵ به‌اسناد حضرت علی (ع) آورده است که از رسول (ص) پرسیدند که : « غرباء » [مذکور در این حدیث] چه کسانی‌اند ؟ فرمود : الذین یصلحون اذا افسد الناس . و قریب است به همین مضمون آنچه « میبدی » در « کشف الاسرار » ج ۱ ص ۷۳ به دست داده است :

« . . . قیل: یا رسول‌الله ! و من الغرباء ؟ قال: الذین یصلحون ما افسد ـ الناس بعدی من سنتی » .

صاحب «ترجمه سواد الاعظم» نیز صورت پارسی این حدیث را چنین مذکور داشته است :

« . . . و اسمعیل بن سعد الساعدین روایت می‌کندکه رسول علیه‌السلام گفت که : مسلمانی در ابتدا غریب بود ، سرانجام هم غریب شود ، چنان که ابتدا بود . پس گفت : خنك مر غریبان را ! گفتند : یا رسول‌الله ! « غریب » کیان‌اند ؟ گفت : آن کسانی که بر دین و مذهب خود ثبات کنند ، چون (در زمانی که) دیگران تباه شوند (ص ۲۰۲)

و باز روایتی است از : علی بن محمد بن عبدالله ؛ قال ابوجعفر (ع) :

« قد افلح المؤمنون » ــ أتدری من‌هم ؟ قلت : انت اعلم ! قال : « قد افلح المؤمنون المسلمون؛ ان المسلمین‌هم النجباء ــ فالمؤمن غریب، فطوبی للغرباء (اصول کافی ــ مجلد دوم ــ کتاب الحجة ص۲۳۶) .

نیز ر. ف : « کشف الخفاء » ج۱ ص۲۸۲ ، « المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی » ج۱ ص ۱۵۰ ، و « فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی » ج۷ ص۲۳۲ ، وشرح « بحرالعلوم » بر « مثنوی شریف » ــ دفتر پنجم ، ص۴۹ ، و « مرصاد العباد » صفحه‌های : ۱۸ ، ۱۲۰ ، و ۵۶۰ .

«احمد افلاکی» در کتاب : «مناقب العارفین» ج۱ ص ۳۰۸ گوید که :

« . . . همچنان فرمود که روزی مولانا شمس‌الدین تبریزی شرح والدم می‌کرد : فرمود که سرّ مولانا هم چون سرّ اسلام پوشیده است ؛ چون اسلام «غریب» آمده است ، سرّ او را ببین که چون باشد که : الاسلام بدأ غریباً ...

اینك در پایان این شرح بیتی لطیف از « مثنوی شریف » متضمن معنی این حدیث آورده می‌شود :

بهر آن گفت آن رسول مستجیب رمز : **الاسلام فی الدنیا غریب**

(دفتر پنجم ــ بیت شماره ۴۸۹)

☆ ☆
☆

ص ۹ س ۷

یأتی علی الناس زمان المقر بالحق فیه ناج . قالوا : یا رسول الله! فاین العمل یومئذ ؟ قال : لا عمل یومئذ !

به همین صورت در : « سراج السائرین » باب دهم ، ورق ۸۷ ؛ نیز ر. ف : «مفتاح النجات» بخش توضیح احادیث ، ص۳۳۰ .

☆ ☆
☆

ص ۹ س ۱۸

. . . و هم روایت است از رسول که : روزگاری بر امت من درآید که از ده ، نه منکر حق باشند ! و نرهد از شر آن روزگار مگر مؤمنی ، یا مؤمنه مخلصی .

صورت پارسی خبری است که اصل آن در کتب اخبار چنین وارد شده است :

« . . . یأتی علی الناس زمان ینکر الحق فی ذلك الزمان من عشرة تسعة اعشار ! لا ینجو من شر ذلك الزمان الا کل مؤمن ، او مؤمنة » .

« شیخ ابوطالب مکی » درکتاب خویش ، ذیل : « وصف العلم وطریقة السلف » صورتی دیگر از این خبر را به روایت حضرت علی (ع) چنین ضبط نموده است :

« یأتی علی الناس زمان ینکر الحق تسعة اعشارهم ؛ لاینجو منهم یومئذ الا کل مؤمن نومة ، یعنی : صموتاً ، متغافلا . . . ! » «قوت القلوب» ، ص۴۰

متن خبر و پارسی آن درکتاب‌های : کنوز الحکمة ورق ۲۸۹ ، «بحار الحقیقه» ورق ۳۲۲ ، « سراج السائرین » ورق ۸۵ ، « وسایل الشیعه » ذیل شماره ۱۶۰۸۹ ، و هم چنین توضیح آن در کتاب : « مفتاح النجات » بخش احادیث کتاب ، ص ۳۳۰ ملاحظه می‌شود .

☆ ☆
☆

ص ۱۰ س ۵ ، ص ۵۱ س ۹

یا داود ! بشر المذنبین و انذر الصدیقین .

بخشی از وحی الهی‌است به داود پیامبر (ع) که بابقیت‌آن در کتاب : « تنبیه الخواطر و نزهة النواظر » ص ۳۱۷ ، این چنین مضبوط است :

اوحی الله الی داود : بشر المذنبین و انذر الصدیقین ! فکأنه اعجب ، قال : أبشر المذنبین وانذر الصدیقین ؟ ! فقال : نعم !

بشر المذنبین انه لا یتعاظمنی ذنب اغفره ، و انذرالصدیقین ان لا یعجبوا باعمالهم» صورت‌پارسی تمامت خبردرمعراج السعاده ص ۱۸۵ ملاحظه‌می‌شود.

و نیز « مجلسی » در « حیوة القلوب » (ج ۱ ص ۳۴۳) ذیل عنوان : در « بیان قصه داود » پارسی آن را چنین به دست داده است :

« . . . حق تعالی وحی نمود به سوی داود که ای داود ! بشارت ده گناه کاران را ، و بترسان صدیقان را . آن حضرت گفت : پروردگارا چگونه گناه کاران را با بدی ایشان بشارت هم ، و صدیقان را با فرمانبرداری ایشان بترسانم ؟ ! فرمود : ای داود ! بشارت ده گناه‌کاران را که من توبهٔ ایشان‌قبول می‌کنم از گناهان و به رحمت خود عفو می‌کنم ، و بترسان صدیقان را که عجب ننمایند به کرده‌های خود . . .

☆ ☆
☆

ص ۱۶ س ۱۰

اذا دخل النور الصدر انشرح و انفسح ؛ قیل : هل لذلك من علامة یعرف بها ؟ قال ص : التجافی عن دار الغرور ، و الانابة الی دار الخلود ، و الاستعداد للموت قبل النزول .

جزئی است از حدیث شریف نبوی که تمامت آن در کتاب : التعرف لمذهب التصوف ص ۲۳ ، چنین ضبط شده است :

« قال النبی (ص) : اذا دخل النور فی القلب انشرح و انفسح ؛ قیل : و ما علامة ذلك یا رسول الله ؟ قال : التجافی ... والاستعداد للموت قبل‌نزوله. فاخبر النبی (ص) ان : من تجافی عن‌الدنیا نور الله قلبه . » و با شرح وتفسیر در « شرح تعرف » ، ج ۱ ، ص ۶۳ و نیز با همین الفاظ بی‌بخش اخیرآن : (از فاخبر النبی) در « طرائف الحکم » ج ۲ ص ۲۱۷ ، خطاب به « ابوذر » آمده‌است . و در همین کتاب ص ۲۳۱ ، به نقل ازمجلد هفدهم « بحارالانوار» صدر حدیث این سان ثبت شده است :

« یا ایها الناس ! ان اکیسکم اکثرکم ذکراً للموت . . . الا و ان من علامات العقل : التجافی . . . »

وبا مختصر تفاوت در لفظ ، درکتاب : «تنبیه الخواطر ونزهة النواظر» ذیل: « باب‌التفکر ــ بیان مبادرةالعمل » چنین‌مذکور است : قال (ص) : ان ــ النور اذادخل الصدرانفسح ؛ فقیل‌له : هل لذلك علامة ؟ فقال: نعم! التجافی... وهم چنین درکتاب اخیر الذکر در ص ۲۷۴ ، از خطاب مقام نبوت به «ابوذر غفاری» چنین نقل شده است :

« یا اباذر ! اذا دخل النور القلب انفسح القلب و استوسع . قلت : فما علامة ذلك بابی انت و امی یا رسول الله ؟ قال : الا نابة الی دار الخلود » .

اما در کشکول از « شیخ بهاءالدین عاملی » ، این معنی از وصایای حضرت رسول‌اکرم (ص) به«ابن مسعود» به شماررفته است (ج ۳ ص۱۲۴) نیز ر . ف : « شرح تعرف » ج ۱ ، ص ۶۳ ، و ج ۳ ، ص ۴۶ ، « احیاء العلوم » ج ۱ ، ص ۵۸ ، و « اتحاف سادة المتقین » ج ۱ ، ص ۴۲۴ و ص ۴۲۵ ، و کتاب « احادیث مثنوی» که درضمن ضبط این حدیث در صفحهٔ۱۳۵ به صورت مذکور در متن « روضة المذنبین » (با مختصر تفاوتی در لفظ) ، و اشاره به اسناد آن ، این دوبیت از « مثنوی ملای روم » متناسب با مضمون آن حدیث نقل شده است :

آن چنان که گفت پیغمبر زنور — که نشانش آن بود اندر صدور
که تجافی دارد از دارالغرور — هم انابت آرد از دار السرور

آن مقدار از این حدیث نبوی که در متن کتاب « روضة المذنبین » بدان استشهاد شده است ، بی تفاوتی در کتب تفسیر ، و کتب اخبار ، و آثار معتبر صوفیان ملاحظه می‌شود ، ازجمله درتفسیر : «کشف‌الاسرار وعدة الابرار» ج ۱ ص ۱۹۶ ، ج ۲ ص ۳۷۱ ، ج ۳ ص ۴۸۱ ، ج ۶ ص ۵۴۴ ، و ج ۸ صفحه‌های : ۴۰۲ و۴۰۶ ــ « احیاء العلوم » ج ۱ صفحه‌های : ۵۸ ، ۲۲۵ ، « اسرار التوحید » صفحه‌های : ۲۴۸ ، و ۳۰۸ «شرح تعرف » ج ۱ص ۶۳ ، و ج ۲ ص ۴۶ ، « اتحاف سادة المتقین » ج ۱ ص ۴۲۴ ، و ص ۴۲۵ ،

« قوت القلوب » (باب وصف الزاهد و بیان الزهد) ج ۲ ص ۱۷۱ ، و نیز « مفتاح النجات » بخش احادیث ، ص ۳۰۵ که به بعضی ازوسائط واسناد آن در آن جا اشاره شده است .

استاد دکتر سید صادق گوهرین ، در کتاب ممتع : « فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی » (در مجلد سوم ، ذیل کلمه : «تجافی» ص۴۶ ، و در مجلد چهارم ، ذیل کلمه : «دارالغرور ص۳۸۷) به مناسبت تمامت این حدیث را با صورت پارسی آن بدین‌سان نقل فرموده‌اند :

« اذا دخل النور القلب انشرح و انفسح ، قیل : وما علامة ذلك ؟ قال : التجافي عن دارالغرور ، و الانابة الی دار الخلود ، و الاستعداد للموت قبل نزوله ــ چون روشنایی بردل تابد گشایش یابد . گفته شد نشانهٔ آن چیست ؟ گفت : جدا شدن از سرای فریب ، و بازگشتن به جانب سرای جاودانی ، و حاضر بودن برای قبول مرگ پیش‌از فرود آمدنش »

☆ ☆
☆

ص ۱۷ س ۱۰

بعثت داعیاً و معلماً ولیس الی من الهدایة شیء ، وبعث ابلیس داعیاً و مزیناً و لیس الیه من‌الضلالة شیء ، بل‌الله یضل من یشاء ویهدی من‌یشاء .

در بارهٔ سند این حدیث ر . ف : جامع الصغیر سیوطی ج۱ ص ۲۱۶ و «احادیث مثنوی» ص۶۴ ، وبخش احادیث کتاب«مفتاح النجات» ص۳۱۲ ، و نیز به : « أنس التائبین » صفحه‌های ۲۳۳ ، و ۲۷۴ ، و ۳۳۵ . صورت کوتاه‌تری ازآن باتفاوتی درلفظ در مجلدهفتم از : « فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی » ص۶۸۱ ، ذیل کلمهٔ : « نقد » آمده واین دو بیت از مثنوی ملای روم مناسب با مضمون آن روایت دانسته شده است :

گفت ابلیسش گشا این عقد را   من محکم قلب را و نقد را
امتحان شیر و کلبم کرد حق   امتحان نقد و قلبم کرد حق

«سیوطی» در کتاب : « اللالی المصنوعة فی الاحادیث الموضوعة » ج ۱ ص ۲۵۴ صورتی از این حدیث را چنین به دست داده :

« بعثت داعیاً و مبلغا و لیس الی من الهدی شیء و جعل ابلیس مزینا و لیس له من الضلالة شیء » و آن را « موضوع » معرفی کرده است .

☆ ☆
☆

ص ۱۹ س ۶

و روی عن رسول الله انه قال : بنی الاسلام علی خمس : شهادة ان لا اله الا الله ، و أن محمداً رسول الله ، و اقام الصلاة ، و ایتاء الزکوة ، و صوم رمضان ، و حج البیت .

این حدیث به همین صورت در : « جامع الصغیر » ج ۱ ص ۲۱۷ ، « مجمع الزوائد » ص۴۷ ، « صحیح مسلم » ج۱ ص۳۴ ، « مرصاد العباد » صفحه‌های : ۲۹ ، و ۱۶۲ «جامع‌الاسرار و منبع الانوار» ص۵۹۱ ، «مصباح‌الهدایة و مفتاح‌الکفایة » ص۲۸۴ ، مضبوط است ، و با تفاوت : ... ان تشهد ان لا اله الا الله ، و ان محمداً رسول‌الله ، و تقیم الصلاة ، و تصوم رمضان ... در : «کشف الخفاء» ج۱ ص۱۱۸ ؛ نیزدرهمین‌کتاب وهمین مجلد ص۲۹۱ .

حجةالاسلام «غزالی» در رسالهٔ «ایهاالولد» ص۱۳ خطاب به‌فرزندش می‌پرسد : وما تقول فی‌هذا الحدیث ؟ وآنگاه این حدیث را موافق باصورت مذکور در متن ذکر می‌کند .

صاحب کتاب : «بستان العارفین» در صفحه۳۵ این حدیث را به‌روایت از « ابن عمر » در شمار ۲۶ حدیث « صحیح » آورده و در آخر آن چنین اظهار نظر کرده است :« متفق علی صحته » ـ و باز با اندك اختلافی در تقدیم وتأخیر کلمات‌در : «حلیة الاولیاء» ج۳ ص۶۲ ، و ج۹ ص۲۵۱ مذکوراست .

صورتی‌دیگر از آن در : « منتهی الامال » ، ج۱ ، ص۱۲۷ ، این‌چنین مضبوط است :

« مالك بن نويرة الحنفي از روساء بنی‌تمیم به پیامبر اسلام گفت :

« علمني الايمان ! فقال له رسول الله(ص) : الايمان أن‌تشهد أن لااله الا الله ، و أني رسول الله ، و تصلي‌الخمس ، و تصوم شهر رمضان ، و تؤدی الزكوة ، و تحج البيت . »

نیز ر . ف : « معتقد الامامیه » ، ص ۱۷۳ ، ذیل : (اندر فقه)

درمسند ابن‌حنبل به‌شماره۴۳۶۷ به‌روایت از «ابن عمر» همین صورت متن با اضافه‌ای در آخر آمده است : بنی‌الاسلام ... فقال له رجل : و الجهاد في سبيل الله ؟

قال ابن عمر : الجهاد حسن ؛ هكذا حدثنا رسول الله .

« کلینی » در : « اصول کافی » ذیل باب : « دعائم الاسلام » این حدیث را با الفاظ متفاوت به چند صورت ضبط نموده است .

اکنون با توجه به قدرمندی این حدیث صحیح که حکایت از دعائم پنج‌گانه دین مقدس ما اسلام دارد ، مناسب می‌نماید که شرح لطیفی را که « كمال‌الدين حسين كاشفي بيهقي سبزواری » در باب این حدیث شریف در کتاب خود : « الرسالة العلية في الاحاديث النبوية » ص ۱۹ نگاشته است در این‌جا بیاوریم :

« وصل سوم در اسلام ــ قال النبي (ص) : بني الاسلام على خمس ... یعنی خانه اسلام را برپنج‌ستون بنا کرده‌اند ، و قصر مسلمانی را برپنج قاعده نهاده‌اند اگر می‌خواهی که یگانهٔ دو جهان باشی در این سه روزه عمر فانی چهاربازار وجود خودرا بدین پنج‌گوهر آرایش ده تاشهر دینت معمور گردد ؛

پنج اساس است که ایمانی است / هریك ازآن حصن مسلمانی است
هر که در آن‌ها نه عمارت نهاد / مایهٔ خود جمله به غارت بداد

اول ــ از این **ابنیهٔ** خمسه **مسلمانی** که‌اثنیهٔ وحدت ربانی‌است از شجرهٔ طیبهٔ **شهادت** ثمرهٔ جانی برداشتن است ، و این نهال نامی مبارك را در زمین

دل بی‌غل کاشتن .

دوم ــ قامت **ستون نماز** که قاعدهٔ دین پیغمبر است ، کما قال النبی (ص) : « **الصلوة عمود الدین** » برافراشتن ، و خانهٔ ایمان را بدین رکن اعظم معمور داشتن .

سوم ــ از زروسیم مزکای **زکوة** کلید نجات ساختن ، و در بهشت گشادن ...

چهارم ــ به **روزهٔ رمضان** مهر بر در دوزخ نهادن ، و ملائکه ملکوت را از بخار عطر : « ریح الصیام اطیب عندالله من المسك الاذفر » تحفه فرستادن .

پنجم ــ به سوی امان خانهٔ : « و من دخله کان آمناً » راه برداشتن ، و به قلم : « أن اول بیت وضع للناس » برلوح خاطر رقم : « ولله علی الناس حج البیت » نگاشتن . . .

☆ ☆
☆

ص ۲۳ س ۱۳

قال رسول‌الله : رحم‌الله خلفائی . قیل یا رسول‌الله ! و من خلفاؤك ؟ قال : الذین یحبون سنتی و یعلمونها عباد الله .

به همین صورت در : « المغنی عن حمل الاسفار فی الاسفار » ، و : «احیاء العلوم» ضبط شده است ، وهم با این ترتیب : « اللهم ارحم خلفائی : الذین یأتون من بعدی ، الذین یروون احادیثی و سنتی ، و یعلمونها الناس » .

و نیز با تفاوت اندکی در لفظ در : « جامع الصغیر » ج ۱ ص ۱۰۳ ، و «رشحات نبویه» ص ۱۰۹ مذکور است . در . ف : بخش احادیث کتاب : « مفتاح النجات » ص ۳۱۷ .

☆ ☆
☆

ص ۲۴ س ۶

قال رسول‌الله : یا اباهریرة ! علم الناس سنتی ، یکن لك نوراً ساطعاً یوم القیامة ، یغبطك به الاولون و الاخرون .

سند این حدیث در کتب اخبار به دست نیامد.

ص ۲۴ س ۱۲ ، و ص ۲۸ س ۸

أمرت أن اقاتل الناس ، حتى يقولوا : لا اله الا الله ؛ فاذا قالوها عصموا مني دماءهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم على الله .

اسناد این خبر در : «صحیح‌مسلم» ج ۱ ، ص۳۸ ، و «مجمع‌الزوائد» ، ج ۱ ، صفحه‌های ۲۶ و ۲۷ ، و «مرصاد العباد» صفحه‌های : ۶۴ و ۳۳۵ ، و «حلیه‌الاولیاء» ج۳ ، ص۲۵ ، و «جامع‌الاسرار و منبع الانوار» صفحه‌های : ۸۴ ، و ۵۹۱ ، و با تفاوتی اندك در عبارت ، در : «جامع الصغیر» ج ۱ ، صفحه‌های ۵۷ و ۱۱۰ ، و «شرح تعرف» ج ۲ ، ص ۱۸ مضبوط است .

در کتاب : «المقدمات من نص النصوص» (فعل اول ، قسم اول ، الافتتاحیات) ص ۲۹ ، مراد از قول : «لا اله الا الله» در این خبر این‌چنین باز گفته شده است : **و المراد به : التوحید ، لاغیر** . نیز ر . ف : همین کتاب ، ذیل : القسم الثالث ، ص ۴۰۴ .

«ابوالفتوح رازی» در مجلدسوم از تفسیر خویش ، ص۳۵۱ ، پاسخ مقام شامخ نبوت را در برابر سؤال از جزء اخیر این خبر : «. . . الا بحقها و حسابهم علی‌الله» این‌چنین درج نموده است : قیل : و ما حقها یا رسول‌الله ؟ قال : زناء بعد احصان ، و کفر بعد ایمان ، و قتل نفس تقبل بها . نیز ر.ف : «مفتاح النجات» ص ۳۰۷ .

☆ ☆
☆

ص ۲۵ س ۵

قال ابوالحسن بن علی‌بن محمد التمیمی ، قال حدثنا ابراهیم‌بن یوسف البلخی عن عبدالمجید ، عن عبدالعزیز ، عن ابیه ، عن نافع ، عن ابن عمر ، قال رسول‌الله : من كان على السنة والجماعة كتب الله له بكل يوم ثواب الف نبي من الانبياء و بنى الله له بكل يوم مدينة في الجنة ، و كتب الله له بكل قدم يرفعها عشر حسنات ، ومن صلى في‌الجماعة كتب‌له بكل ركعة اجر شهيد .

قالوا : یا رسول الله ! و متی یعلم الرجل انه علی السنة و الجماعة ؟ قال : اذا عرف من نفسه عشر خصال . . .

خبری است مبسوط در باب : **ده قاعده اساسی ازمسائل : « سنت وجماعت »** که احمد جام در کتاب‌های : «مفتاح النجات» ، باب دوم : «اندر بیان کردن سنت و جماعت ، و طریق آن از هر نوع که هست » ، ص۸۵ و در کتاب : « انس التائبین » باب چهارم ، ذیل عنوان : « می‌پرسند سنی و جمعی کیست» ، ص۴۲ ، درشرح و توضیح مسائل اعتقادی مربوط به «سنت‌وجماعت» بدان استناد جسته است .

حجةالاسلام «غزالی» در : «نصیحة الملوك» به ده‌نکته قریب به‌مضمون این خبر ، تحت عنوان : آغاز اصول اعتقاد که بیخ ایمان است ، ص ۲۹۵ ، اشاره کرده است .

☆ ☆
☆

ص ۳۹ س ۱۹

صلوا خلف کل امام بر او فاجر لکم صلوتکم و علیهم اثمهم .

به صورت : « صلوا خلف کل بر و فاجر و صلوا علی کل بر و فاجر و جاهدوا مع کل بر و فاجر » در « جامع الصغیر » سیوطی ج ۲ ص ۷۳ به « روایت بیهقی » از « ابوهریرة » و در کتاب : « کنوز الحقایق » ص ۴۷۴ به روایت « دار قطنی » چنین ضبط شده است : « من اصل‌الدین الصلوة خلف کل بر و فاجر » .

و به روایت : « معاذ بن‌جبل» در : «مجمع الزوائد هیثمی» ج۲ ص۶۷ این چنین مذکور است :

« اطع کل امیر و صل خلف کل امام ولا تسبن احداً من اصحابی »

☆ ☆
☆

ص ۳۰ س ۲

من فارق الجماعة قدر شبر فقد خلع ربقةالاسلام من عنقه

این حدیث با مختصر تفاوتی در « کنوز الحقایق » ص۴۸۰ ، «اخلاق محتشمی » ص ۳۴ ، و نیز در الفاظ مختلف متفق المعنی در کتاب : « صحیح بخاری» (باب فتن و باب احکام) ، « صحیح مسلم » (باب امارة) ، « سنن ابی داود » (باب سنة) آمده است ـ هم‌چنین « ابن جوزی » مضمون این حدیث‌را در «تلبیس ابلیس» ذکر کرده ودر : «المعجم المفهرس» صورت‌های دیگری از آن مضبوط است .

☆ ☆

☆

ص ۳۰ س ۳

یدالله علی الجماعة

به همین صورت در کتاب : «کنوز الحقایق فی حدیث خیر الخلایق» ص۵۰۹ ، و «جامع الصغیر » ج۲ ، ص۳۷۰ به روایت «ابن عباس » ، و باز در همین مجلد از همین‌کتاب باتفصیل بیشتر در ص۳۲ ، و « تفسیر ابوالفتوح رازی » ج۲ ، ص۱۸۷ ، و « تلبیس ابلیس » ص۵ ، « التمثیل و المحاضرة » ص۲۷ ، « المستطرف » ج۱ ، ص۲۶ ، ذیل : من‌الامثال من‌الحدیث النبوی ، و «مفتاح النجات» ص۳۳۱ ، و : «انس التائبین» ص۴۶ ، و «ترك الاطناب» ص ۱۸۸ ، و « امثال و حکم دهخدا » ص ۲۰۳۵ .

صورتی دیگر از آن را « ابن جوزی » در : « تلبیس ابلیس » چنین به دست داده است : «**یدالله علی الجماعة والشیطان علی من یخالف الجماعة**» و هم مؤلف در این کتاب ، ذیل باب : « الامر بلزوم السنة والجماعة » ترتیب دیگری از این حدیث را نقل کرده است .

« ابن اثیر » در کتاب : «النهایة فی غریب الحدیث و الاثر» ، در ذیل

لفظ « ید » ، به مناسبت توضیحی در باب : « یدالله » نگاشته ، و سپس بدین حدیث استناد نموده است :

« . . . و **یدالله کنایة عن الحفظ و الدفاع** عن اهل المصر ؛ کانهم خصوا بواقیة الله و حسن دفاعه ، و منه الحدیث : **یدالله علی الجماعة**».

در : « صحیح ترمذی » ج۹ ص۱۰ ذیل : « ابواب الفتن » به روایت « ابن طاوس » از پدرش ، و وی از « ابن عباس » چنین منقول است :

قال رسول الله صلی‌الله علیه‌وآله و سلم : « یدالله مع الجماعة » و پس آنگاه می‌نویسد : « هذا حدیث حسن غریب ؛ لا نعرفه من حدیث ابن‌عباس الا من هذا الوجه » .

☆ ☆
☆

ص ۳۴ س ۵ و ۱۴

المعرفة نور حار :

« ابن مطهر » در کتاب : « حدیقة الحقیقه » ورق ۵۹ ، در باب دوم ، ذیل عنوان : « فی بیان المعرفة . . . » چنین آورده است :

« . . . سئل رسول الله (ص) : ما المعرفة ؟ قال : المعرفة نور حار» ـ بدان وفقك الله ! که : معرفت نوری است ، سوزنده ، و نیست‌کننده ، و روشن گرداننده . و مضمون آن به‌صورت پارسی نیز در « معراج السعادة » ص۵۴۳ دیده می‌شود .

☆ ☆
☆

ص ۳۶ س۶

لولم تذنبوا لخلق الله قوماً یذنبون فیغفرلهم .

این حدیث قدسی در «شرح جامع‌الصغیر» از سیوطی ، ج۲ ص۲۲۱، به روایت « عبدالله بن‌عباس » چنین ضبط شده است : «لولم تذنبوا لجاء الله

تعالی بقوم یذنبون لیغفر لهم» . وباز صورتی دیگر ازآن را «عجلونی» به‌روایت «ابوهریرة» چنین نقل نموده‌است : «اولم تذنبوا لذهب الله بکم و لجاء بقوم یذنبون، فیستغفرون‌الله ، فیغفر لهم» . (کشف‌الخفاء ، ج۲صفحه‌های۱۶۴،۳۴۳) و درهمین‌کتاب صورت‌هایی دیگر ازآن نیز دیده می‌شود با آغازی این‌چنین: والذی نفسی بیده لولم تذنبوا ...

«عین‌القضات همدانی» در: «تمهیدات» خود ، ص ۲۳۱، این حدیث را همراه با صورتی لطیف از پارسی آن ، چنین به دست داده است : «لولم تذنبوا لذهب‌الله بکم، ولجاء الله بقوم یذنبون، فیستغفرون ، فیغفرالله‌لهم‌ویدخلهم الجنة» ــ می‌گوید : «**اگر این گناه کاران نبودندی ، گناه کاران دیگری بایستندی . تااین‌ذنب‌برجای داشتندی؛ ترك این‌گناه‌کفر باشد، وفرمان این گناه طاعت !** »

«ابوالفتوح‌رازی» درتفسیر خویش(ج۵ص۱۸۹)صورت‌پارسی‌حدیث را بدینسان ذکر نموده است :

«ابوسلمه‌گفت ازابوهریرة که رسول‌علیه‌السلام‌گفت : به‌دوزخ نشود آن که ازترس‌خدای تعالی‌بگرید ، وبه‌بهشت نشود آن که برمعصیت مصرّ باشد ؛ **و اگر شما گناه‌نکنید خدای تعالی قومی را بیاردکه گناه کنند، تا ایشان را بیامرزد ، و به بهشت برد.**»

«میبدی» بخشی‌از مناجات موسی‌علیه‌السلام رادراین‌باب باباری‌تعالی، چنین ضبط نموده است :

«. . . آورده اند که موسی گفت ، الهی! ترید المعصیة من‌العباد و تبغضها ؟! ــ معصیت بندگان به ارادت تست ، آنگه آن‌را دشمن می‌داری ، و بنده را به معصیت‌دشمن می‌گیری ؟! حق‌جل‌جلاله فرمود : یاموسی! ذاك‌تأسیس لعفوی . **آن بنیاد عفو و کرم خویش است‌که می نهم ؛ خزینهٔ رحمت ماپر است ، اگر عاصیان نباشند ضایع ماند .** درخبر است : لولم تذنبوا لجاء الله بقوم یذنبون کی یغفر لهم ــ کشف‌الاسرار وعدة الآبرار ج ۸ ص۴۴۰ »

نیز ر . ف : کشکول از : «شیخ‌بهاءالدین عاملی » ، ج ۲ ، ص۳۶۱ ، و کتاب : «ترك الاطناب فی شرح الشهاب » ص۹۲۶ .

و محتمل است که مفاد این رباعی منسوب به : «خیام نیشابوری » ناظر بدین حدیث شریف باشد :

آباد خرابات ز می خوردن ماست   خون دوهزار توبه در گردن ماست
گرمن نکنم گناه رحمت که کند ؟   آرایش رحمت‌از گنه کردن ماست

(تذکره طرب خانه ، ص۲۰۳)

* *
*

ص ۳۸ س ۳

ان لربکم فی‌ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها لعل‌احدکم‌ان‌تصیبه نفحة منها فلایشقی بعدها ابداً .

به همین‌ترتیب باصورت پارسی‌آن در : «خلاصة‌المقامات » ورق ۱۷۰ دیده می‌شود . «عجلونی» بخش نخستین آن‌را تا : «لعل» به‌روایت: «ترمذی» در : «النوادر » ، و«طبرانی» در «الاوسط » ، و «ابن‌عبدالبر» در : «التمهید»، در کتاب خود : «کشف الخفاء و مزیل‌الالباس» ج ۱ ص ۲۳۲ نقل نموده است .

وبه‌همین مضمون‌با اختلافی در عبارت به صورت:«تعرضوا النفحات‌رحمة الله تعالی‌فان لله تعالی فی ایام دهرکم نفحات من رحمته یصیب بها من‌یشاء من عباده» درکتاب : الرسالة العلیة فی‌احادیث النبویة » ذیل باب : درشرف‌بعضی از ازمنه » ، ص ۲۷۷ مضبوط است .

«ملاحسین واعظ کاشفی» در : «فتوت نامه » آن‌جا که سخن در جهات

تسمیهٔ « خرقه » می راند (فصل‌اول : در بیان خرقه) ، ص۱۵۲ این حدیث شریف را در شرحی صوفیانه چنین تضمین نموده است :

« ... وگویند این‌اسم را از«خرقه» گرفته‌اند ؛ و آن روزنی باشد درخانه . و مقصود سخن آن است که ازبوستان غیب ، در خانهٔ دل باید که روزنی کرده‌باشد ،و پیوسته دیده‌برآن روزن نهاده ، تانسیمی که ازآن‌گلشن برسد ، آنرا به شامهٔ روح استشمام‌کند تا به سر این حدیث کار کرده باشد که : وان لربکم فی‌ایام دهرکم . . .

نیز ر . ف : «فتوحات‌مکیه»ج۱،ص۲۴ ، «احیاء علوم‌الدین» ج۱ ، ص ۱۳۴ ، ذیل : «کتاب‌اسرارالصلوة و مهماتها » ، و ج ۳ ص ۷ ، و : «النهایة فی غریب‌الحدیث » ، و « جامع الصغیر » ج ۱ ص ۹۵ ، و « عبهرالعاشقین » ص۱۰۷ ، و « احادیث مثنوی » ص۲۰ ، همراه با این بیت از مثنوی شریف :

گفت پیغمبر که نفحت های حق — اندر این ایام می‌آرد سبق

و «فرهنگ‌لغات وتعبیرات مثنوی» ج ۵،ص ۲۴۴ ، ذیل : «سبق‌آوردن» وکتاب « فروغ بینش » ص ۱۹۳ .

«روزبهان بقلی شیرازی » این‌حدیث را بمناسبت در ضمن ترجمه‌احوال و ذکر «شطح» : « ابوالحسین المزین » بیان نموده‌است :

« . . . صوفی صحن خاموشان عشق ، مریدان زوایای مراقبت را گفت که : هلا ، هلا ! طیب وصال جان‌را مستنشق باشی . . . ان لربکم فی‌ایام...»ـ (شرح شطحیات روزبهان بقلی شیرازی ــ ص۲۱۸) .

صاحب : «سراج السائرین » تفصیل‌آن را به‌همان گونه‌که درمتن‌کتاب حاضر می‌یابیم ذکرکرده باترجمه‌اش به‌پارسی بدین‌سان :

« . . . فارسی خبرچنین باشدکه رسول‌علیه‌السلام می‌فرمایدکه خداوند پروردگار شما را در ایام شما ، وروزگار شما عطاهاست ، یعنی نسیم‌های‌فضل و لطف بوزاند ؛ طلب‌کنید آنرا از جای گاه آن تا مگر شما را ازآن نصیبی باشد ، تا هرگز نیز بدبخت نشوید» (باب اول ــ ورق۳)

«خرندزی» جزء نخستین این حدیث شریف را یعنی به‌مقدار : ان‌لربکم

فی ایام دهرکم نفحات » در « نفثةالمصدور» ص۷۱ ضبط نموده‌است امابقیت آن را تا : الا فتعرضوا لها استاد دانشمند دکتر یزدگری در بخش تعلیقات و حواشی این کتاب (صفحه‌های ۲۶۵ـ۲۶۶) آورده ، و معنی تمام رابه‌الفاظ پارسی چنین لطیف عبارت نموده‌اند :

« . .. همانا به روزگار شما نسیم لطف و عنایت پروردگارتان دروزش است ، هان ! آن نسیم قبول را به جان پذیره شوید . (و دل‌وجان خویش را در معرض و مهب آن قرار دهید ، شاید بودکه باوزش آن دل مرده شما زنده گردد ، و جان پژمرده و روح افسرده شما طراوت ونضارت گیرد .»

* *
*

ص۳۸ س ۱۲

کل شییء یرجع الی اصله

حدیث نیست ؛ بلکه عبارت معروفی است که پیشینیان درکتب : امثال ، و قصص ، و اخلاق ، وحکمت ، ونحو به‌کار برده‌اند (دکتر مهدوی دامغانی در تعلیقات کشف الحقایق ، ص ۳۱۹ ، دربارهٔ آن نوشته‌اند : **از مصطلحات‌علم نحواست در مبحث تصغیر وجمع ونسبت)** ـ « شیخ‌جام» نیز آن را به عنوان حدیث به‌کارنبرده‌است .

حکیم ناصرخسر قبادیانی ، مضمون‌آن را دراین بیت‌چنین‌آورده است :

هرچیز باز اصل شود آخر گفتار سودکی‌کند وزاری

(تحلیل اشعار ناصرخسرو ، ص۱۱۱)

«عثمان مختاری » نیز در قصیده‌ای در مدح ارسلان شاه بن‌کرمان شاه مفهوم این‌قول را چنین آورده است :

کل است خنجر ملك ، وذات فتح جزء

لابد به کل خویش بود جزء را مآب

(دیوان عثمان مختاری به‌اهتمام دانشمندگرانمایه‌جلال‌الدین‌همائی)

صوفیه درآثار خویش غالباً آن را به‌صورت مثل آورده‌اند ؛ ازجمله‌شیخ بزرگ : « روز بهان بقلی شیرازی » در تصنیف خویش : « عبهر العاشقین » ، ص۳۱ ، آن‌جا که سخن درفضیلت حسن، وحسن ، و مستحسن می‌راند بدین‌مثل این‌گونه توسل می‌جوید :

« . . . از بدایت فطرت حسن برگزید شاهدان‌حق . . . وبا معدن‌اصلی برند ، که از جنت فردوس اعلی ، وجنة‌المأوی ، شجره‌طوبی ، وسدرة‌المنتهی شعشعه می‌زند؛ زیرا که‌آن‌جا نور از نورحق دارد ، وحسن ازحسن ، وجمال از جمال ، وبهااز بها ، وبقا از بقا . در این‌جوار ننشیند الا آنك ازآن جای‌نصیبه دارد ؛ **جزو باکل رسد : کل شییء یرجع الی أصله .**

ونیز در : «فصوص‌الاداب» ، ص ۴۰ ، و: «کشف‌الحقایق»صفحه‌های : ۱۰۸ ، ۱۱۰،۱۹۱، ۱۹۲ ، و: «أمثال و حکم » از: «علامه علی‌اکبردهخدا»، ج ۱ ، ص ۳۶۱ ، ذیل : «**باز گردد به اصل خود هرچیز** = صورت پارسی این مثل ، که به مناسبت ، عباراتی مشابه آن ، یاابیاتی متضمن همین معنی‌نقل شده است :

یکی داستان زد بر این بر پلنگ بدان‌گه که درجنگ شد تیز چنگ
مرا کار زار است گفت آرزوی **پدر ازنیا این چنین داشت خوی**

(شاهنامهٔ فردوسی)

و :

نباشد مار را بچه به جز مار نیارد شاخ بد جز تخم بد بار

(ویس ورامین)

و باز این بیت از «ادیب صابر» در صفحهٔ ۱۲۲۷ از : «**امثال وحکم**»

به اصل بازشود فرع و هست نزد خرد
مر این حدیث مسلم ، هم این مثل مضروب

ادیب «وصاف الحضرة» در تاریخ خود، ذیل فصل: «ذکر اتابکان فارس» ص ۱۵۹، بدین مثل این‌گونه استشهاد نموده است:

«... بعد از اندك مدتی مملکت فارس که مانند دُرّ، در صدف محروز و محفوظ بود، به حکم: « **کل شیء یرجع الی اصله** »، چون قطره در دریای پریشانی غرق شد...»

تفصیل در باب این مثل معروف را هم در کتاب: « انس التائبین »، ص ۳۴۰، (بخش احادیث، و روایات، وامثال، و اقوال مشایخ و بزرگان) می‌توان بازجست.

☆ ☆
☆

ص ۴۱ س ۱۰

لا اجر لمن لا خشیة له.

بدین صورت در جایی نیافتم.

☆ ☆
☆

ص ۴۳ س ۱۶

ان‌الله‌تعالی مائة رحمة: انزل منها رحمة واحدة، و قسمها بین الجن، والانس، والطیر، والبهائم، والهوام؛ فبها یتعاطفون، و بها یتواصلون، وبها یتراحمون، واخر تسعاً وتسعین رحمة لنفسه یرحم‌بها عباده یوم‌القیمة.

ملخصی از آن در « المنهج القوی » ج۵ ص۵۸۶، و نیز دو صورت مفصل و متفاوت از این حدیث با مضمون واحد، یکی به روایت «ابوهریرة» در «شرح جامع‌الصغیر» ج۱ ص۱۱۸، ودیگری به‌روایت: «سلمان الفارسی» در تفسیر « کشف الاسرار و عدة الابرار » ج۳ ص ۷۵۸ مضبوط است. و نیز ر. ف: « تنبیه الخواطر و نزهة النواظر » ص۲۹۲.

صورت پارسی این خبر در: تفسیر «ابوالفتوح» ج۱ ص۲۴ (بی‌ذکر

متن عربی آن) چنین نقل شده است : « عطا » روایت کند از «ابوهریرة» که رسول (ص) گفت : خدای تعالی‌را صد جزء رحمت است ؛ نودونه در خزانهٔ غیب رحمت ذخیره کرد ، و یك جزء برهمه اهل دنیا مفرق‌کرد ، و هر رحمتی و رأفتی و شفقتی و عطفی که درجهان هست ازآن یك‌جزء رحمت است . چون فردای قیامت باشد آن جزء پراکنده جمع کند ، و به آن ضم کند . . . »

علامهٔ فقید استاد بدیع‌الزمان فروزان‌فر ، در کتاب : « احادیث مثنوی » ص ۱۸۳ این بیت از دفتر پنجم مثنوی « ملای روم » را با مضمون این خبر موافق ضبط نموده‌اند :

عفوهــای جمله عــالم ذره‌ای عکس عفوت ای ز تو هر بهره‌ای

☆ ☆
☆

ص ۴۴ س ۵

روزی مهتر (ص) گفت مر عبدالله عباس را رضی‌الله عنهما : أعلمك کلمات : احفظ‌الله یحفظك ، واحفظ‌الله تجده أمامك ؛ واذا سئلت فاسئل‌الله، و اذا استعنت فاستعن بالله . فلو أن الامة اجتمعوا علی أن ینفعوك لم‌ینفعوك الا بشیء کتب الله لك ، ولو اجتمعوا علی أن یضروك لم یضروك الا بشیء کتب الله علیك ؛ طویت الصحف و جف القلم .

به همین ترتیب مذکور در متن ، خطاب به «عبدالله‌بن عباس» باصورت پارسی آن در « خلاصة المقامات » ورق۱۴۵ ، و «کنوز الحکمة» ورق۸۶ ، و « سراج السائرین » ورق ۳۸ ملاحظه می‌شود .

جزء نخستین این خبر با اختلاف عبارت در تفسیر « ابوالفتوح رازی » ج ۱ ص ۷۶۱ و ج ۵ ص ۵۵۱ مذکور است .

در کتاب : « بستان العارفین » ذیل باب : « احادیث صحیح ص ۳۸ » باتفاوتی دربعضی از الفاظ درجزء اخیر حدیث به‌ضبط رسیده است به روایت از ابن عباس :

« ... قال : کنت خلف النبی (ص) یوماً ، فقال : یا غلام ! انی أعلمك کلمات : احفظ الله یحفظك . . . »

درکتاب : «تنبیه الخواطر و نزهة النواظر» همین مضمون با اندك فرقی در لفظ خطاب به « **ابوذر غفاری** » به ثبت رسیده است :

« یا اباذر ؟ ألا اعلمك کلمات ینفعك الله عزوجل بهن ؟ قلت : بلی! یا رسول الله ! قال : احفظ الله تجده امامك . . . ص ۲۷۸ » .

☆ ☆
☆

ص ۴۷ س ۴

ان رجلین من‌أمتی یقومان فی‌الصلوة : رکوعهما ، و سجودهما سواء ؛ و ان فضل صلوة الرجل علی الاخر کما بین السماء و الارض .

به همین معنی و مضمون اما با الفاظ متفاوت در « حلیة الاولیاء » ج ۱ ص ۳۶۲ مذکور است .

« ابوحسین ورام مالکی » در کتاب : « تنبیه الخواطر و نزهة النواظر » ص ۴۰۶ صورتی متفاوت از آن را چنین آورده است :

« ان‌الرجلین لیکونان فی‌صلوة واحدة و بینهما من‌الفضل کما بین‌السماء و الارض ؛ و ذلك ان یکون احدهما مقبلا علی الله و الآخر ساه غافل » .

« احمد جام ژنده‌پیل » در «سراج السائرین» باب ۱۲ ، تحت عنوان : «در فرق میان نماز و راز» ترجمه‌پارسی این خبررا به‌صورتی نغز بیان می‌کند و پس آنگاه به ذکر متن خبر می‌پردازد :

« ... اما از نماز تا به نماز بسیار فرق است ، اما این‌فرق در نمازکننده افتد نه در نماز ؛ زیرا که دو تن نماز کنند ، و هر دو روی فرایك قبله کنند ، و هر دو مسلمان باشند ، و هردو رکوع و سجود هم‌چون هم کنند ، و از نماز یکی تا به نماز دیگر چندان فرق افتد که از آسمان تا به زمین ! »

صاحبان : « اللآلی المصنوعة » در ص۳۸، و : «تذکرة الموضوعات »

نیز در ص۳۸ ، این حدیث را در کتاب خود نقل نموده و آن را « موضوع » دانسته‌اند . هم‌چنین ر.ف : «مفتاح النجات» ص۳۱۰ بخش شرح احادیث .

☆ ☆ ☆

ص۴۹ س ۱۹

جزیا مؤمن ! فان نورك اطفأناری:

به همین صورت درتفسیر : «کشف‌الاسرار وعدةالابرار » ج۶ص ۸۹، وبا تفاوت : « لهبی » به جای : «ناری» در « تمهیدات » از : « عین القضات همدانی » همراه با توضیحی : «اگر ذره‌ای از آتش دل مشتاقان برآتش‌دوزخ آید ، چنان که کافران را عذاب باشد ازدوزخ ، دوزخ نیزعذاب یابد ازآتش دل ایشان . . . ص ۲۴۰» ، و هم در مکاتیب « عین القضات» ج ۲ صفحه های ۲۱۶ و ۲۳۶ : « درحالی گویند که دوزخ را بیك‌دم‌خود سرد کند ، باورت نبود ؟ خبر مصطفی شنو ! که دوزخ با مؤمن بگوید که : جزیا مؤمن . . . » و به همین ترتیب با پارسی آن در: «انس‌التائبین» باب۴۲ ، و«کنوزالحکمة» ورق ۱۶۷ مذکور است .

این مقدار که در متن این کتاب عنوان شده ، بخش دوم از خبری است که تفصیل آن به صورت :

« **ان المؤمن اذا وضع قدمه علی‌الصراط یقول‌النار : جز یا مؤمن ! فقد اطفأ نورك ناری ــ چون مؤمن گام برصراط نهد آتش دوزخ گوید : سبك بگذر ای پارسا ! چون نور تو نار مرا خواهد کشت .** » درشرح‌تعرف ج۲ ص۱۷۷ ملاحظه می‌شود .

« ابوالفتوح رازی » مخاطب را ، شاه مردان ، علی علیه‌السلام دانسته و چنین آورده است :

جز یا علی ! فان نورك اطفأ لهبی ؛ بگذرکه نور تو درفش من‌بنشاند (تفسیر ابوالفتوح ، ج ۲ ، ص ۱۴۵) و باز درجای دیگر ازهمین تفسیرچنین می‌آورد :

« . . . **ومؤمن بودکه اورا چندانی‌نور بودکه آتش دوزخ رابنشاند، و تاب ببرد ؛ تاآن‌جا که برصراط می‌گذرد ، و ازدوزخ آواز می‌آید که : جز یا مؤمن ...** ج ۵ ص ۲۴۷»

« تقول النار للمؤمن یوم‌القیمة : جز یا مؤمن ! فقد اطفأ نورك لهبی »

صورتی دیگر ازآن‌است که «سیوطی» در جامع الصغیر ، ج ۱ص۱۳۲ ، و « عجلونی » در : « کشف‌الخفاء » ج۱ص۳۱۳ ، به روایت : «طبرانی » در: « الکبیر » از یعلی بن منبه ، و « ترمذی » در : « نوادر الاصول » به دست داده است .

«غزالی » تعبیری بس‌لطیف دربارهٔ این خبرآورده‌است :

« . . . نور عقل‌چون قوت‌گیرد، آتش شهوت وخشم‌فروکشد تاگوید : جز یا مؤمن ! فان نورك اطفأ ناری ؛ دوزخ از ایمان فریاد کند ، و حدیث در میان نه . بلکه چون طاقت نوروی ندارد به هزیمت شود چنان که پشه از بادیه هزیمت شود ، نار شهوت هم از نور عقل به هزیمت شود . . . کیمیای‌سعادت ج ۲ ص ۸۰۵ » .

« روزبهان بقلی شیرازی » در «شطحیات » ، فصل ۱۵۰ ، ص ۲۵۳ ، ذیل عنوان : « فی شطح الشبلی »گویدکه : اگر بردل من دوزخ باهمه آتش و همه سوختن بگذرد ، و ازتن من مویی بسوزد من‌مشرك باشم ! قال : یعنی‌من در محل معرفت به نور قدم ملتبس ام ، اگر دوزخ خواهد که مــرا بسوزد ، نتواند . . . در توحید تحقیق این سخن از شب روصحرای سبحانی علیه‌السلام ربانیان را در نعت توحید صادر شد وگفت : روز قیامت دوزخ گوید مرمؤمن را که : جز یا مؤمن . .. یعنی نور تو نور حق است ، وآن‌نورقدیم‌است‌چون برمن قاهرشود ، من مستأصل شوم .

محقق مفضال استاد مدرس رضوی صورت پارسی این مقدار ازحدیث مذکور در متن را بدین صورت : « ای مؤمن از پیش من بگذر ، و دور شو! که نور آتش تو مرا می‌کشد » همراه با اسناد آن درکتاب‌مستطاب :«تعلیقات حدیقة الحقیقة » صفحه‌های : ۱۵۷ و ۱۵۸مرقوم داشته ، و این بیت از«حکیم

غزنوی » را :

آه عارف چوراه برگیرد دوزخ ازبیم او سپر گیرد

ملهم از آن ذکر نموده‌اند . نیز ر . ف : «مثنوی مولوی روم مع‌شرح حضرت بحرالعلوم » دفتر ۶ ص۱۵۸ ، و کتاب : «أحادیث مثنوی» ص۳۵، و «حلیةالاولیاء » ج ۹ ص۳۲۹ ، و « فرهنگ‌لغات وتعبیرات مثنوی » مجلد ۱ ، ص۲۹ ، ذیل : «آتش عاشق» ، که به مناسبت این‌دو بیت از دفتر پنجم مثنوی معنوی :

ز آتش عاشق از این رو ای صفی

می شود دوزخ ضعیف و منطفی

گویدش بگذر سبك ای محتشم

ور نه ز آتش های تو مرد آتشم

همراه با تمامت حدیث درآن نوشته‌آمده است ؛ ونیز مجلد ۳ص۲۸۰، از همین فرهنك ذیل کلمهٔ : « جحیم » با این دوبیت از دفتر اول :

مصطفی فرمود از گفت جحیم که به مؤمن لابه‌گر گردد زبیم

گویدش:بگذرزمن‌ای‌شاه زود هین‌که‌نورت سوزنارم راربود

و باز در مجلد ۴ ص ۴۰۲ ذیل : « دامن کشیدن » با این دوبیت از دفتر سوم :

زان‌که دوزخ‌گوید:ای مؤمن‌توزود

برگذر که نورت آتش را ربود

بگذر ای مؤمن که نورت می‌کشد

آتشم را چون که دامن می کشد

و نیز در مجلد ۶ ص۱۷۲ ، ذیل کلمهٔ «صفی » ، ودر ج ۷ ص۵۶۱ ، ذیل : « نارالکافرین » همراه با این بیت از دفتر اول مثنوی معنوی :

نار شهوت را چه چاره نور دین نورکم اطفاء نارالکافرین

و هم در این مجلد ص۷۱۷ ، ذیل کلمهٔ : «نور»و با این بیت ازدفترسوم

مثنوی ملای روم ، ناظر به‌حدیث شریف متن :

کشتن این نار نبود جز به نور　　　　**نورك اطفأ نارنا نحن‌الشکور**

☆　☆
☆

ص ۵۰ س۱۰ ، وص ۱۸۶ س۱۱

طرقوا لنور عبدعارف الی معروف واحد ، احد ، صمد ، غفور . . .

«طرقوا» صیغهٔ جمع امر مخاطب است به معنی : **راه دهید ! و به‌یك‌سو شوید !**

و رسم چنین بوده است کـه نقیبان عرب در پیش سلاطین بگویند : **طرقوا ! طرقوا !**

لفظ یسعی بخوان که اندر نشر　　　　طرقوا گوی مؤمن‌است‌به‌حشر

(تعلیقات حدیقةالحقیقة ـ تألیف محقق مفضال استادمدرس رضوی ص ۱۳۸)

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری در « اسرارنامه » ذیل : «صفت معراج رسول (ص) » صفحه های : ۱۸و۱۹ چنین گوید :

قدم بر ذروهٔ خلد برین زد　　　　علم بر عرش رب العالمین زد

شده فیروزه‌گردون خروشان　　　　ز بانگ **طرقوا!** ای سبز پوشان

به‌آخرهم‌چنان‌می‌شدعلوجوی　　　　ملایك‌صدهزاران **طرقوا !** گوی

فتاده غلغلی درعرش اعظم　　　　که آمد صدر و بدر هر دو عالم

امیر و سید سادات آمد　　　　سپه سالار موجودات آمـد

مصحح دانشمند «اسرار نامه» در صفحه ۲۴۰ از این کتاب ، درتوضیح « **طرقوا!**» چنین آورده‌اند :

« . . . درصفت‌معراج آمده است که‌هنگام عبور سرورکائنات ازآسمان‌ها ملایك راهنما بانگ برمی‌داشتند که : **راه دهید !** زیراکه از هجوم‌فرشتگان برای دیدن این مهمان نورسیدهٔ خدای‌تعالی‌راه بسته می‌شد .

ص ۵۳ ، س ۱ ،وص۱۴۳، س۹،وص ۲۲۴،س ۱۱

الله ارحم بعبده المؤمن من الوالدة الشفیقة بولدها

به‌همین‌صورت در : «خلاصة المقامات» ص۱۱۲ ، و با تفاوت: الله ارحم بعباده المؤمنین . . . درهمین کتاب ص۱۷۴ ، و همراه با ترجمهٔ پارسی ، در کتاب «کنوزالحکمة » ورق های شماره : ۱۱۳،۱۱۴ ، ۳۱۵ و۳۱۶، ونیز در «بحارالحقیقه» ورق شماره ۱۸۰ ، ودر : «نامه‌های عین‌القضات همدانی» ج ۲ ص۱۴۱ مورد استشهاد قرارگرفته است .

مصنف « سراج السائرین » احمد جام، این‌خبر را درباب پنجم‌ازکتاب خویش ، ورق ۴۸ ، آورده و درجای دیگر از همین کتاب (باب نهم ـ ورق ۷۵) براین خبر تفسیری لطیف بدین قسم ترتیب داده است :

« . . . و این سخن سرّی عظیم دارد : یکی‌آن‌است که مادر مزدحجام بدهد تا اوپشت کودك به نیش پاره‌کند ، وخسته‌کند ، و نه از گریستن کودك اندیشه کند ، و نه اززخم نیش صلاح اونگه‌دارد . ووقت نیز باشد که کودك حدث‌کند درکنار مادر ؛ مادر وی را بشوید و صد بوسه براندامهای او زند ـ نه از گند حدث باك دارد ، و نه از ملامت‌مردمان . رسول علیه‌السلام‌می‌فرماید:

حق تعالی بربندگان خویش رحیم تر، و بدیشان بیناتر ، وبه‌مصلحت ایشان داناتر (است) از آن مادر مهربان‌به‌فرزند خود . . .»

«غزالی» در : «کیمیای سعادت » (مجلد اول ، عنوان دوم ، در شناختن حق تعالی ، ص ۴۳) پارسی‌خبر راچنین ضبط نموده‌است :

« . . . چنان‌که رسول علیه‌السلام گفت : شفقت خدای تعالی بربندگان بیش است از شفقت مادر بر فرزند شیرخواره »

«ان الله سبحانه ارحم بعبده من‌الوالدة بولدها » صورتی دیگر است‌از این خبرکه «میبدی» در«کشف‌الاسرار » ج۱ص۳۹۴ ، وج۴ ص ۲۲۴ آورده است . مؤلف دراین‌جا به نکته‌ای دل انگیز تمثل جسته است که اجمال‌آن‌را به پارسی برمی‌گردانیم :

« . . . روایت‌کنندکه مهترعالم علیه‌السلام در یکی از سفرها بر زنی گذشت که نان می‌پخت وکودکش‌باوی . به او خبردادند که پیامبر خداست‌که

می‌آید . زن به خدمت رسول خدا بار یافت و اظهار داشت : چنین دریافتم که فرموده‌اید : خداوند نسبت‌به‌بندگان خویش‌از مادر به فرزندش‌مهربان‌تر است ؟ پیامبر خدا درپاسخ‌گفت : آری ! هم چنین‌است . آن زن‌بیان داشت: اما مادر فرزند خود را در این تنور نمی‌افگند ! مهتر گریست ، و فرمود : خداوند هیچ‌کس را در آتش دوزخ عذاب نمی‌کند مگر آن‌کس‌که از گفت : لااله‌الاالله سر باز زند . »

و باز به‌صورتی دیگر در«کشف الاسرار » ج۶ص۴۰۹ می‌یابیم : قال النبی (ص) : انما انا لکم‌مثل‌الوالد لولده . همین ترتیب‌را «غزالی» در«احیاء» ج ۱ ص ۱۶۷ ، و « عین‌القضات همدانی » در «نامه‌ها » ج۱ ص۱۳۱،وج۲ ص ۴۳ نقل نموده اند .

گفت پیغمبر شما را ای مهان **چون پدرهستم شفیق و مهربان**

بیتی است از « مثنوی معنوی »که درکتاب : «احادیث مثنوی» ص۸۴، از این روایت منقول ازکتاب : مسنداحمد، ج۲ ، ص۲۴۷ ، مستفاد دانسته‌شده است . نیز ر . ف : « جامع‌الستین» ص ۲۲۲

☆ ☆

☆

ص۵۲ س ۱۲ ، و ص۲۲۰س ۱۲

ظنو بالمؤمنین خیراً

به‌صورت : «من ظن بك خیراًفصدق ظنه» منسوب به حضرت علی(ع) ، در «نهج‌البلاغة » ص۱۱۱۶ ، و نیز به صورت : «احسنوا ظنونکم باخوانکم» در «شرح مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة » ج ۲ ص۴۶۴ دیده می‌شود.

☆ ☆

☆

ص ۵۲ س ۱۳ ، و ص ۵۳ س ۱۳ و ص ۹۴ س ۷ ، و ص ۱۷۰ ، س ۵ ، و ص ۲۲۰ س ۱۴

انا عند ظن عبدی بی فلیظن بی ماشاء

به همین صورت در کتاب : « خلاصة المقامات » ص ۱۱۱ ، تفسیر :

« کشف الاسرار » ج ۱ ص ۵۱۹ و ج ۶ ص ۲۱ خطاب به داود (ع) ، در : «جامع الصغیر » ج۲ ص۱۳۸ ، و تفسیر « ابوالفتوح رازی » ج۴ ص۵۷۰ ، و : « المعجم المفهرس» ج۱ و « شرح مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة » ج۲ ص۴۶۶ ، و به صورت : « انا عند ظن عبدی بی الی الخیرات » در : «جامع الستین » ص ۲۸۰ مضبوط است .

خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب : « اوصاف الاشراف » (فصل ۴ ص ۳۸ ، در رجاء) این حدیث شریف را همراه با توضیحی چنین درج نموده است :

« ... و نیز رجاء مقتضی حسن ظن باشد به مغفرت و عفو باری سبحانه وتعالی ، وثقت به‌رحمت او ، اولئك یرجون رحمة‌الله‌ ودر حصول به‌مطلوب به موجب آن توقع فرموده است : انا عند ظن عبدی ... » نیز ر. ف : تفسیر ابوالفتوح ج۴ ص۲۴۰ که تفصیل بیشتری را در این باب دربر گرفته است .

«انا عند ظن عبدی بی و ان ظن خیراً فله و ان ظن شراً فعلیه » صورتی دیگر است از این خبر که به‌روایت ابوهریرة در جامع‌الصغیر سیوطی مضبوط است . و هم در این کتاب به صورت : « انا عند ظن عبدی بی ان خیراً فخیر و ان شراً فشر » باذکر اسناد ملاحظه می‌شود ، ج۱ ص۲۴۵ ، و همین مضمون با مختصر تفاوتی در لفظ در همین مجلد ص ۲۰۳ آمده است .

صاحب « طرائف الحکم » در ج ۲ ص ۲۳۷ از کتاب خویش به نقل از : « الکافی » (کتاب الایمان و الکفر ـ باب : حسن الظن بالله عزوجل) می‌نویسد : کان الله عند ظن عبده المؤمن ان . . . و باز در : « الکافی » (در همان‌کتاب الایمان و الکفر و همان باب) به‌روایت از : محمدبن اسماعیل‌بن بزیع از ابی‌الحسن الرضا (ع) می‌خوانیم که قال : احسنوا الظن بالله ؛ فان‌الله عزوجل یقول : انا عند ظن عبدی . . .

« میبدی » دو صورت متفاوت از این خبر را : «انا جلیس من ذکرنی ؛ انا عند ظن عبدی‌بی وهو معکم اینما کنتم » (کشف الاسرار ج ۶ ص۱۵۱ ،

ذیل تفسیر سوره طه) وهم چنین : «انا عند ظن عبدی ، وانا معه حین یذکرنی ؛ فان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی ، و ان ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منهم » در: ج ۷ ، ص ۳۹۵ ، ضبط نموده‌است .

در کتاب : « السوانح فی العشق » صورتی نادر از این‌خبر به صورت: **« أنا عند ظن عبدی بی ؛ فالعبد متصل بالظن ، و الظن متصل بالرب »** به دست داده شده (ص۶) ، و این توضیح به دنبال آن آمده است : آن ظن که غواص این‌بحر است ، مگر آن گوهر به دستش افتد ، یا او به دست‌گوهر افتد .

صاحب « برید السعادة » این‌خبررا ذیل‌شماره ۳۲ ، درکتاب خویش ، ص ۱۱۴ ، درج نموده ، ومفاد آن را به پارسی همراه با این دوبیت چنین بیان داشته است :

. . . معنی حدیث آن است که : من‌آن جا ام که ظن بنده است به‌من، تا به من آن گمان برد که خواهد . . . :

ظنی که ترا بود به هر کس   پیوسته از او توقع‌آن دار
تخمی‌که تو از گمان‌بکاری   بروفق گمان تو دهد بار

« عبادی » این خبررا باتفاوت : . . . فلیظن‌العبد . . . ضبط‌نموده‌است با توضیحی در ذیلش : گفت عـز من خیمهٔ قرب آن‌جا زند که گمان بندگان است به من ــ یعنی هرگمان‌که بری . . . (التصفیه فی‌احوال‌المتصوفه ص ۶۹) .

صاحب « مناقب العارفین » ، احمد افلاکی خبر مذکوررا با تفاوت:... حسن ظن . . . و همراه با مقدمه‌ای این چنین آورده است : « ... باز فرمود که اغلب مردم بی دف می رقصند ؛ اگر آواز دف شنوند تا چـه کنند ؟! و هم چنان تأویل دوم آن است که در آدمی به غیر اعمال ظاهر وتقوی محض عملی تقوی مختفی هست که آن حسن جوهر اوست که : انا عند حسن ظن عبدی . . . (ج ۲ ص ۶۷۸)

و « شیخ بهائی » آورده است که : یکی از وزراء وصیت کرد که پس از مرگ بر کفن او بنویسند : اللهم حقق ظنی بك ! (کشکول ، ج۳ ،ص۳۳)

در باب این حدیث نیز ر . ف : «مصباح‌العارفین» باب ۲۸ ،ص۷۳، ذیل : « در بیان رجاء » ، وهم در : « شفاء السائل لتهذیب‌المسائل» ص ۷۸ ، و « حلیة الاولیاء » ج ۹ ص ۳۰۶ ، و « شرح تعرف » ج ۲ : ص ۹. و« معراج السعادة » ص ۱۴۱ ، و ص ۱۴۳ ، ذیل باب : در ترغیب و امر به حسن ظن به خدا .

☆ ☆ ☆

. . . هرچه مؤمن مخلص به من گمان برد ، من با او آن کنم .

ص ۵۲ س ۱۵ ، و ص ۱۷۰ ، س ۱۵ ، و ص ۲۲۱ ، س ۲

من ظن بی ظناً وفیته ، ومن لقینی بقراب الارض خطیئة لقیته بمثلها مغفرة مالم یشرك بی شیئاً ـ باین صورت در کتب احادیث دیده نشد .

☆ ☆
☆

ص ۵۲ س ۱۸

یسروا ولا تعسروا فان الله بعثکم میسّرین ولم تبعثوا معسّرین .

قریب بدین مضمون با تفاوتی در لفظ ، در : «کشف الخفاء » ج ۱ ، ص ۳۷۵ ، و باز به صورت : « **یسّروا ولا تعسّروا و بشّروا ولا تنفروا** » در ج ۲ ، ص ۳۹۸ ، از همین کتاب به روایت « انس » ملاحظه می شود . نیز ر . ف : « جامع الصغیر » ج ۲ ، ص ۲۰۵ ؛ « کنوز الحقایق » ج ۲ ، ص ۱۹۸ ، و « صحیح بخاری » ، و « صحیح مسلم » ، و « نسائی » ، و« مسند احمد » ، و « تعلیقات حدیقة الحقیقة » ، ص ۵۵۱ ، و « ترك الاطناب فی شرح الشهاب » ، ص ۴۲۸ .

« **یسّروا ولا تعسّروا فانما بعثتم میسّرین ولم تبعثوا معسّرین** » ترتیب دیگری

از این حدیث شریف است که در رسائل « پیرهرات» خواجه عبدالله انصاری، ص ۲۲۵ ، ذیل فصل ۳۱ ، باعنوان : «در آسان‌گرفتن کارها» مضبوط است بدین شرح :

« . . . حدثنا ابو الیمان ، اخبرنا شعیب عن الزهری قال ، وقال اللیث حدّثنی یونس عن ابن شهاب قال اخبرنی عبدالله بن عبدالله بن عتبة ان ابا ـ هریرةاخبره‌ان اعرابیا بال‌فی‌المسجد ا فتناوله الناس‌لیقعوا به‌فقال لهم‌رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: یسرو ولاتعسروا فانما بعثتم میسرین ولم تبعثوامعسرین ».

. . . ومرید چون به حضرت شیخ ملازم شود ، شیخ باید که اورا کیفیت رجوع به خدای تعالی بیاموزد ، و او را به راه طریقت دلالت کند ، و سلوك راه را بر وی سهل گرداند ، وآن را در نظر ودل او دشوار ودرشت ننماید که رسول خدای فرمود : یسروا ولا تعسروا .

☆ ☆
☆

ص ۵۳ س ۳

ور رسول (ص) می‌گوید : هرچیزی از من به شما رسانند که موافق قرآن باشد فرا ستانید ؛ وهرچه ناموافق قرآن باشد فرا مستانید !

این صورت‌پارسی حدیثی است که تفصیل آن‌را در: «تفسیر ابوالفتوح رازی » ، ج ۱، ص۷۶۸ ، چنین می‌یابیم :

« اذا أتاکم عنی حدیث فاعرضوه الی کتاب الله و حجة عقولکم ؛ فان وافقهما فاقبلوه ، و الا فاضربوا به‌عرض الجدار ـ چون حدیثی ازمن به‌شما آید ، بر کتاب خدای و حجت عقل عرضه‌کنی ؛ اگر مطابق باشد قبول‌کنی ، و الا بر جانب دیوار زنی ! »

« شیخ احمد جام » در کتاب : « سراج السائرین » باب اول ، این

مضمون را با صورت پارسی آن ذکر نموده است :

« ما حدثتم عني مما تنكرون ، فلا تصدقوا به فاني لا أقول المنكر ، و ما حدثتم عني مما تعرفون فصدقوا به . »

و « عجلوني » این روایت را از « الدار قطني » ، در :«کشف الخفاء و مزيل الالباس » ج ۱ ، ص ۸۶ ، نقل نموده است :

« اذا حدثتم عني بحديث يوافق الحق ، فصدقوه و خذوا به ؛ حدثت به او لم أحدث . »

نیز . ر ف : «تذکرة الموضوعات» که چند صورت از آن با مضامین نزدیك به‌یکدیگر ، ذیل باب : «رواية الحديث و العمل بالضعيف بحسن الظن» ص ۲۷ ، ضبط شده است .

☆ ☆
☆

ص ۵۳ س ۱۵ ، و ص ۷۲ س ۷ ، و ص ۱۷۰ ، س ۳

سبقت رحمتي على غضبي .

حدیث قدسی است ؛ میبدی آن را در کتاب : « کشف الاسرار و عدة الابرار » ج۷ ص۳۹۹ به صورت : « سبقت رحمتي غضبي ضبط» کرده است .

نیز ر . ف : تفسیر «ابوالفتوح رازی» ج۲ ص۲۵۸ و ص۴۶۱ ، وج۴ ص۲۰۶ – « کنوز الحقایق » ج۱ ص ۲۹ و ص ۸۹ ، « مسند احمد » ج ۲ صفحه‌های : ۲۴۲ ، و ۲۵۸ ، و ۳۹۷ – صحیح مسلم ج۸ ص۹۵ ، و «جامع الصغير » ج۱ ، ص۷۲ ، که صورتی دیگر از این حدیث‌را ذکر نموده است: «ان الله تعالى لما خلق الخلق كتب بيده على نفسه **ان رحمتي تغلب غضبي »** و ج ۲ ص ۸۹ از همین کتاب .

« نجم‌الدین رازی » همین صورت را همراه با شرحی چنین ضبط نموده است :

« ... برخورداری عوام ازصفت رحمانیت است ، و آن مقبول و مردود

می‌یابد ؛ از بهر آن‌که رزق و صحت و شفقت بر عیال‌کافر و مسلمان را هست ، و آن از خاصیت صفت رحمانیت است ، و اگرنه از اثر این رحمت بودی ، یك شربت آب به هیچ کافر ندادی ، آنچه فرمود : **« سبقت رحمتی غضبی »** از این معنی بود . » مرصاد العباد ، ص ۲۳۸

« حکیم غزنوی » در سرودن این بیت از : « حدیقة الحقیقة » :

عفو او بر گنه سبق برده **سبقت رحمتی** عجب خورده

ناظر بدین حدیث بوده است ؛ ر . ف : « تعلیقات حدیقة الحقیقة » ص ۱۵۷ . مولانا « جلال الدین محمد مولوی » این بیت از مثنوی شریف خویش را :

زان که این دم ها چه گر نالایق است
رحمت من بر غضب هم سابق است

ناظر بدین حدیث سروده است ؛ و هم این ابیات را :

سبق‌رحمت راست واین از رحمت‌است
چشم بد محصول قهر و لعنت است
رحمتش بر نقمتش غالب بود
چیره زان شد هر نبی بر خصم خود

« احادیث مثنوی » صفحه‌های : ۲۶ و ۱۵۲ .

و این ابیات :

جز به نفخ حق نسوزد نفخ سحر
نفخ قهر است این دم و آن نفخ مهر
رحمت او سابق است از قهر او
سابقی خواهی برو سابق بجو

از همین حدیث شریف الهام یافته است ــ ر . ف : « فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی » ج ۷ ، ص ۶۶۶ .

☆ ☆
★

ص ۵۳ س ۱۵

و هم از رسول روایت کنند که او گفت :

لیلة اسری بی الی السماء سألت الله تعالی ، فقلت : یا رب ! ان کنت غافراً لذنوب أمتی لم قضیت علیهم المعاصی ؟ قال الله عزوجل : فیه اضاعة شیئین : اضاعة شفاعتك ، و اضاعة رحمتی .

در کتاب : « کنوز الحکمة » ورق۳ ، و باترجمه پارسی‌آن درکتاب : « سراج السائرین » باب نهم ، ورق ۷۹ ، ملاحظه می‌شود .

« در شرح شطحیات روزبهان بقلی شیرازی » ذیل : « فی شطح ابی‌بکر الواسطی » ص ۳۱۰ ، از مناجات داود پیامبر علیه‌السلام چنین می‌خوانیم :

« ... روزی داودعلیه‌السلام بگریست، گفت: الهی ! چون تو قادر بودی که مرا به معصیت نگذاری ، در معصیت‌افگندن چه حکمت بود ؟ ... »

☆ ☆
☆

ص ۵۴ س ۱۶

من أذنب ذنباً و علم أن الله اطلع علیه غفر له و ان لم یستغفر .

ر . ف : « حلیة الاولیاء » ج۸ ص ۲۸۶ ، تفسیر «ابوالفتوح رازی» ، ج ۱ : صفحه‌های : ۶۵۴ و ۶۵۵ ، و ج ۲ : صفحه ۱۳۸ .

«شیخ بهاءالدین عاملی» قریب به‌همین مضمون را ازپیامبر اسلام (ص) با این عبارت نقل نموده است :

« قال النبی (ص) : من‌أذنب ذنباً فاوجع قلبه علیه غفر له ذلك‌الذنب و‌ان لم یستغفر له » ــ « کشکول » ج ۱ ، ص ۳۰۲ .

☆ ☆
☆

ص ۵۴ س ۲۰ ، و ص ۶۶ س ۱۵

ان الرجل لیذنب الذنب یدخله الله به الجنة ! قالوا : و کیف یکون ذلك یا رسول الله ؟ قال : یکون نصباً بین عینیه فیتوب منه .

بدین‌صورت در : « الکافی » ج ۲ ص ۴۲۶ ، و با تفاوتی مختصر در عبارت ، در : نامه‌های عین القضات همدانی ج۱ ص۳۱۳ ، و ج۲ ص ۶۹ . و به صورت : ان الله لینفع العبد بالذنب یذنبه ، به روایت « ابن عمر » در « جامع الصغیر » ج ۱ ص ۱۲۳ ، و در همین مجلد ص ۱۴۱ ، به روایت « ابن مبارك » به‌صورت : ان‌العبد لیذنب الذنب فیدخل به الجنة یکون نصب عینیه تائباً فارّاً حتی یدخل به الجنة .

نیز ر.ف : «طرائف الحکم» ج۲ ص۲۱۵ ، ذیل: وصایای پیامبر(ص) به « ابوذر غفاری » و هم در : « تنبیه الخواطر و نزهة النواظر » ص ۲۷۳ ، به روایت «ابوذر» ، و « حلیة الاولیاء » ج۸ ص ۱۹۹ ، و « معراج السعادة » ص ۵۰۷ ، از قول امام همام حضرت صادق علیه‌السلام ، و «احادیث مثنوی» ص ۳۸ .

صورتی از این حدیث موافق با آنچه در متن کتاب حاضر ملاحظه می‌شود ، در «فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی» ج۶ ص۳۲۳ ضبط شده‌است ، همراه با این بیت از مثنوی ملای رومی (از دفتر اول) مناسب با مفاد آن ، در توضیح کلمهٔ « عصات » :

کی بدیدندی عصا و معجزات　　　معصیت طاعت شد ای قوم عصات

☆ ☆

☆

ص ۵۵ س ۶

لو اخطأ احدکم من امتی حتی یبلغ ما بین السماء والارض ثم تاب ، تاب الله علیه .

« عجلونی » این خبر را به‌صورت : « لو أخطأتم حتی تبلغ خطایاکم السماء ثم تبتم لتاب الله علیکم » در « کشف الخفاء و مزیل الالباس » ج۲ ، ص ۱۵۲ ضبط نموده است ، و صورت پارسی آن در : « معراج السعادة » ص ۵۰۶ ملاحظه می‌شود .

۞ ۞
۞

ص ۵۵ س ۱۱

و هم عبادة‌بن الصامت از رسول (ص) روایت می‌کندکه رسول (ص) می‌گوید : هرکه توبه کند پیش از مرگ به یکسال خدای عزوجل توبهٔ او قبول کند ؛ پس گفت سالی بسیار بود ...

تمامی این مضمون هم در عبارات پارسی و تفاوتی اندك درلفظ مانند : « هر که او توبه‌کند پیش از آن‌که جان او به غرغر رسد » به‌جای «... جان به چنبر گردن رسد » در تفسیر « ابوالفتوح رازی » ج ۱ ، صفحه‌های : ۷۳۸ و ۷۳۹ نقل شده است .

۞ ۞
۞

ص ۵۶ س ۱۲

عن ابی هریرة ، عن رسول الله (ص) ، قال : **لو أن رجلا أذنب ذنباً فقال : یارب ! أذنبت ذنباً فاغفرلی ! فقال‌الله تعالی : عمل عبدی ذنباً ، و علم أن له رباً یغفر الذنوب و یأخذ به ، فقد غفرت لعبدی ؛ ثم انه أذنب الثانیة، فقال : یارب ! أذنبت ذنباً فاغفرلی . . .**

از احادیث مفصلی است که در متن بدان استشهاد شده است ؛ اسناد و وسائط این حدیث از منابعی که در دسترس بود به دست نیامد .

۞ ۞
۞

ص ۶۱ س ۱۶ و ص ۱۱۴ س ۲۱

من لم یذق لم یدر .

از مثل‌های معروف و مستعمل در زبان تازی است که در متون عرفانی و اخلاقی ، و داستان‌های پارسی غالباً بدان تمثل جسته‌اند .

به صورت : « من لم یذق لا یدری ــ تا نچشی ذوق آن نشناسی ، و تا نبینی ندانی ، و چون بینی دانی که ندانی » در : « حدیقة الحقیقة » تصنیف : « محمد بن شمس‌الدین مطهر » ورق ۷۰ مذکور است ؛ و هم در این کتاب ، در ورق ۱۷۴ می‌خوانیم که : « من لم یذق لا یدری ــ اهل ذوق دیگراند ، و اهل شوق دیگر ، و ارباب صورت دیگراند ، و اصحاب معنی دیگر . »

همین ترتیب مضبوط در حدیقهٔ « ابن مطهر » را جلاّبی هجویری در : «کشف المحجوب» خویش ، ص ۵۴۲ ، ضبط نموده و پیش از آن مقدمه‌ای چنین آورده است : « آن حالت که وارد حق است چیزی است که به نطق بیان‌نتوان کرد که : من‌لم‌یذق لایدری » ــ ونیز ر.ف : همین‌کتاب ورق۶۰۴ .

همین صورت‌را باز در : «راحة الارواح» باب اول ، ص۲۰ می‌یابیم :

« . . . و علی الحقیقة تا نفس انسانی کامل نشود ، لذت عشق به‌حاصل نشود : و من لم یذق لا یدری . »

و « عراقی » در « لمعه » ۲۳ ، از « لمعات » ص ۴۰۴ ، به‌صورت : « **من لم یذق لم یعرف** » به کار برده است .

و اما صورت ملحوظ در متن کتاب حاضر موافق است با آنچه «احمد افلاکی » در « مناقب العارفین » ج ۱ ص ۱۸۵ به دست داده است :

« . . . و می‌گویم : خدا همگی ذوق است ؛ و من لم‌یذق لم‌یدر . ومن آن ذوقم ، و در آن ذوق به کلی غرقام . »

و صاحب : لمعة السراج لحضرة التاج (بختیارنامه) راست :

« ... علی الحقیقة تا نفس انسانی‌کامل نشود ، لذت‌عشق حاصل نشود ؛

ومن لم یذق‌لم‌یدر» ـ ص۲۰ ، و ر. ف :تفصیل آن در ص۲۸۴ از این کتاب .
« حکیم غزنوی » مصدوق این مثل‌را درضمن بیتی از مثنوی : «حدیقة الحقیقة»
(ص ۳۳۱ س ۵) این چنین گنجانیده است :

چون ترا عشق نیست کی خوانی مزهٔ نـان نخورده کی دانی

همچنین ر.ف : «امثال و حکم» از علامه دهخدا (مجلد۴ ، ص۱۷۴۸) به‌نقل ازمقدمهٔ مختارنامهٔ عطار ، ونیز : «تعلیقات حدیقةالحقیقه سنائی غزنوی» به قلم دانشمند مفضال مدرس رضوی ، ص ۴۵۹ .

مولانا جلال‌الدین محمد مولوی به‌ترتیب در دفتر سوم ، و دفتر پنجم ، از مثنوی شریف ، این مثل را بدین‌سان ذکر نموده است :

لم یذق لم یدر هر کس کو نخورد
کی به وهم آرد جعل انفاس ورد؟

اندر این بحث ار خرد ره بین بدی
فخر رازی راز دار دین بدی
لیك چون **من لم یذق لم یدر** بود
عقل و تخییلات وی حیرت فزود

☆ ☆
☆

ص ۶۳ س ۷ ، و ص ۲۱۷ س ۱۸

ان أشد البلاء للانبیاء ، ثم للاولیاء ، ثم الامثل فالامثل .

به همین صورت در کتاب : « انس التائبین » مذکور است با ترجمهٔ پارسی آن : « . . . رسول‌الله علیه‌السلام می‌گوید : سخترین بلاها پیغمبران را بود علیهم الصلوة و السلام ، پس اولیاء را ، پس آن کسانی را که بدیشان نزدیك‌تر بودند (باب۲۸) » و باز در «بحار الحقیقه» با صورت پارسی‌خبر ، ورق ۱۷۳ . ایضاً در : « سراج السائرین » ورق‌های : ۱۱ و ۹۵ .

ابوالفضل رشیدالدین میبدی در تألیف منیف خویش در ذیل تفسیر آیهٔ کریمه : « و ایوب اذ نادی ربه » در این باب چنین می‌آورد :

« . . . عادت خلق چنان است که هر که را به دوستی اختیار کنند همه راحت آن دوست خود خواهند ، و روا ندارند که باد هوا بروی گذر کند ؟ لکن سنت الهی برخلاف این است : هرکه را به دوستی اختیار کرد ، شربت محنت با خلعت محبت به وی فرستد . **هر که را درجهٔ وی در مقام محبت عالی‌تر ، بلای او عظیم‌تر** . این است که مصطفی گفت : ان اشد البلاء . . . « کشف الاسرار » ج۶ ص۲۹۴ . و در همین کتاب شریف ج ۱ ص ۵۶۹ می‌خوانیم که : مصعب بن سعد از پدرش روایت کرد که گفت : پرسیدم از رسول الله (ص) : ای الناس أشد بلاء ؟ قال : ألانبیاء ، ثم الامثل فالامثل . هم‌چنین ر . ف : مجلدهای : ۴ ص ۳۲۴ ، و ۷ ص ۳۷۵ ، و ۸ ص ۳۹۳ ، از همین تفسیر عزیز .

« ابوالفتوح رازی » ترجمه پارسی خبر را در ضمن متن عربی آن به روایت همان «مصعب بن سعد» ، در مجلد اول ص۳۵۳ ، از تفسیرخویش این‌گونه درج نموده است :

« مصعب بن سعد گوید : پدرم از رسول پرسید که : ای الناس اشد بلاء ؟ که کدام مردمان به بلا مبتلاترند ؟ گفت : پیغمبران ! ثم الامثل فالامثل من الناس ــ پس آن‌که نیمکردتر باشد ، و امثل و اشبه باشد ، یعنی هر کس در حسن سیرت به ایشان ماند . . . »

و به صورت : ادخر البلاء للاولیاء . . . در : « نفایس الفنون » ج ۳ ص۲۲ ، ذیل : مقاله سوم در علم تصوف ، و با تفصیلی در : « شرح مصباح الشریعة و مفتاح الهدایة » ج۲ ص۲۸۷ . و با ترتیب : البلاء موکل بالانبیاء ثم بالاولیاء . . . در : « تاریخ وصاف » ذیل فصل مربوط به : گرفتاری صدر جهان ، ص ۳۲۹ .

صورتی دیگر ازآن را « جلاّبی هجویری » در : «کشف المحجوب» ص ۵۰۳ همراه با توصیفی لطیف از « بلاء » این چنین آورده است :

«... به‌بلاء امتحان‌تن‌دوستان‌خواهند به‌گونه‌گونه مشقت‌ها ، و بیماری‌ها، و رنج‌ها ؛ که هرچند بلاء بربنده قوت بیشتر پیدامی‌کند قربت زیادت می‌شود ورا با حق تعالی ، که بلاء لباس اولیاء است ، و کدوادهٔ اصفیاء ، و غذاء انبیاء صلوات‌الله علیهم . ندیدی که پیغمبر (ص) گفت : اشد البلاء بالانبیاء ... نحن معاشر الانبیاء اشد الناس بلاء ؟ و فی الجمله بلاء نام رنجی باشد که بر دل و تن مؤمن پیدا شود . . . و وی را از آن ثواب باشد ؛ و باز آنچه برکافران باشد آن نه بلاء بود که آن شقا بود . . . »

و همچنین ر . ف . به آنچه « عجلونی » در « کشف الخفاء » ج ۱ ص ۱۳۰ در این‌خصوص به‌دست داده است، و به : «التعرف‌لمذهب التصوف» ص ۱۴۸ .

« غزالی » در : « کیمیای سعادت » ذیل : عنوان دوم ــ در شناختن حق تعالی ص ۵۳ می‌آورد : « . . . حق سبحانه و تعالی بدین طریق به بلا ، و بیماری، و سودا ، ومحنت ، خلق‌را به‌حضرت‌خویش می‌خواند ، ومی‌گوید: این نه بیماری است که آن کند لطف ماست که اولیای خویش را بدان به‌حضرت خویش می‌خوانیم : ان‌البلاء موکل بالانبیاء ، ثم بالاولیاء . . .

ترجمه‌ــ بلاءسخت برای پیغمبران است ، پس‌ازآن برای اولیاء است، پس از آن برای هر کس که درجه و رتبه‌اش فزون‌تر ، و فضیلتش بیشتر باشد .

ونیز در «تمهیدات» از : «عین القضات همدانی» ص۲۴۳ ، و «مصباح الهدایه و مفتاح الکفایة» ص۳۸۷ ، «حلیة الاولیاء» ج ۱ ص۳۶۸ وص۳۷۰، « مستدرك حاکم » ج ۱ ص ۴۱ ، « جامع الصغیر » ج۱ ص۴۱ ، «کنوز الحقایق فی حدیث خیر الخلایق » ص ۱۳ ، و « فصوص الاداب » ص ۲۶۷ .

و بدین صورت در : « معتقد الامامیة » ص ۶۲ :

« ... رسول را (ص) پرسیدند که : ای الناس اشد بلاء ؟

یعنی : کدام مردمان را بلا سختر است ؟ جواب داد : الانبیاء ، ثم الصالحون، ثم الامثل فالامثل من‌الناس ـ یعنی : پیغمبران‌را بلا سختر است ، آنگه صالحان را ، آنگه کسانی را که نیکوتر و بهتر باشند . »

« ملای روم » مضمون این حدیث شریف را در دفتر چهارم از « مثنوی معنوی » بیت شماره ۳۲۰ چنین نقل کرده است :

زین سبب بر انبیا رنج و شکست　　　از همه خلق جهان افزون‌تر است

و متن حدیث که بیت بدان راجع است خود در کتاب : « احادیث مثنوی به جمع و تدوین : علامه فقید استاد فروزانفر ص۱۰۷ این چنین ذکر شده است : « اشد الناس بلاء الانبیاء ، ثم الصالحون ، ثم الأمثل فالامثل »

و نیز در دفتر پنجم ص ۳۳۶ این چنین آورده است :

زان بلاها بر عزیزان بیش بود　　　کان تجمش یار با خوبان فزود

(فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی ج ۶ ص ۳۱۲)

☆ ☆ ☆

ص ۶۳ س۱۵

طوبی لمن‌مات فی‌النأناة

به همین صورت در «طرائف الحکم » ج ۱ ص ۳۰۵ ملاحظه می‌شود و آن سخنی است از امیر المحشرین ، « ابوبکر صدیق » ، که در کتاب : «کنوزالحقایق» ص ۴۴۰ به نقل از «صحیح بخاری » ثبت شده است .مؤلف «کنوز»رحمةالله علیه ،در باب کلمه «النأناة » مذکور در این خبر چنین توضیح آورده است ، «أی : حدة الاسلام»

ابوعثمان عمروبن بحربن محبوب‌بن فزارهٔ‌کنانی بصری ، مشهور به :

«جاحظ» با ذکر این خبر از قول «ابوبکر» به صورت : «طوبی لمن مات فی نأنأة الاسلام» (البیان والتبیین ــ فی الزهد ، ص ۷۶) کلمهٔ «نأنأة» را چنین توصیف نموده است : «الضعف والعجز».

«رشیدالدین میبدی» در تفسیر : «کشف الاسرار وعدة الابرار» ذیل آیهٔ ۷۲ ، از سورهٔ : النحل ؛ «والله خلقکم ثم یتوفیکم و منکم من یرد الی ارذل العمر» براین قول «ابوبکر» شرحی چنین ترتیب داده است :

«... برلسان اهل معرفت ، وبرذوق جوانمردان طریقت ، «ارذل العمر» آن است که بنده را در عنفوان شباب وقتی خوش بود ، وارادتی تمام ، وروزگاری مساعد ، و صحبتی نیکو ؛ چون روزگاری دراستقامت براین صفت برود، آنگاه اورا فترتی افتد ، وآن عقد ارادت فسخ کند ، وروی دردنیا آرد ، و ازحطام دنیا جمع کند ، سالکان راه حقیقت آن را : «ارذل العمر» دانند ، و درطریقت خویش آن ‌ارادت شمرند . «ابوبکر صدیق» ازاین جا گفته: «طوبی لمن مات فی النأنأة»ـ خنک آن بنده‌ای که درابتداء ارادت با تازگی دل ، وصفای وقت ، و روزگار مساعد ، از دنیا برود ،که دردرنگ روزگار تغییر احوال می‌افتد، و درصفا کدر می‌آمیزد ...(ج ۵ص۴۲۳)

☆ ☆ ☆

ص۶۳ س ۲۱ ، و ص۶۴ س۱

من قال لااله الاالله دخل الجنة . وهم رسول (ص) می‌گوید :
من علم لااله الا الله دخل الجنة .

می‌دانیم ــ وبرکسی از گروندگان به آیین مقدس اسلام پوشیده نیست ــ که قول : «لااله الاالله» **کلمهٔ اخلاص** است ، ودر بیشتر مقالات مشایخ بزرگ و درعموم تفاسیری که بر مصحف عزیز . کارنامهٔ وحی الهی مرتب آمده ، ونیز در غالب بل درعموم کتاب ها ، و رساله‌هایی که دراخبار واحادیث ، وشرایع

و آداب و احکام طریقهٔ روشن حقه محمدی فراهم شده است ، فصلی مشبع و مستوفی درباب شرح فضیلت ، و بیان اهمیت ، و قدرمندی این کلام گران‌بها پرداخته‌اند که ذکر بعضی‌از آنهارا کتابی بلکه کتاب‌هایی‌جداگانه بایستی — وهم چنان‌که‌می‌بینیم به‌آن‌کسان که این‌قول به «اخلاص» برزبان آرندبهشت‌جاودان وعده داده شده است :

من قال‌لااله‌الاالله **مخلصاً** دخل‌الجنة (کنوزالحقایق) — ویا : من‌قال‌لااله الاالله **خالصاً مخلصاً** دخل الجنة (نامه‌های عین القضات همدانی‌ج۲ص۲۰۳) . . . هرکه بگوید : لااله‌الاالله محمد رسول الله **به‌اخلاص** واجب شد بهشت او را (شرح شطحیات روزبهان بقلی شیرازی ص۳۴۶)

« شیخ‌بهائی » همین‌صورت‌مذکور در : «کنوزالحقایق فی‌حدیث خیر- الخلایق»را در : «کشکول» (ج۳ص۱۷۴) وارد کرده ، وپس‌آنگاه توضیحی درباب‌لزوم‌همراه بودن‌علم باعمل بدان‌ضمیمه‌نموده‌است: «من‌قال‌لااله‌الاالله ... **وینبغی أن یقرن علمه بالعمل ؛ فأن العلم من غیر عمل مادّة الذّنوب** »

صاحب « تذکرةالموضوعات » آن رادرطبقه‌بندی احـادیث در شمار : « **احادیث حسن** » معدود داشته است ؛ و نیز ر. ف : « مناقب‌العارفین » ج ۲، ص۶۷۳ ،و:« کشف‌الخفاء و مزیل الالباس»ج۲، ص۲۶۹،و «سراج‌السائرین» باب ۱۲ ، ورق۱۱۷ .

اکنون‌سخن‌این‌جاست :یعنی برسر تفاوت آنچه در متن«روضةالمذنبین» آمده است به‌صورت : من **علم** لا اله الاالله ... با صورتی‌که در بیشتر جاهای دیگرآمده‌است : من **قال** لااله‌الاالله ...

تفصیلی بسیارخوب دراین‌باب ، در : « رسالة العلیة » ص ۱۲۰ می‌یابیم که در ضمن‌آن ۳۰نکته‌درفضیلت این‌قول بیان شده است ؛ از جمله درنکته۲۹ می‌گوید ، **این کلمهٔ علم است — افضل العلم لااله الاالله .**

وهم‌درتفسیر «کشف‌الاسرار وعدةالابرار » چنین‌یافتم از قول : « عثمان

بن عفان » که‌گفت : سمعت رسول الله (ص) یقول: من‌مات و هویعلم ان‌لااله الاالله دخل‌الجنة ــ ج۹، صفحه‌های : ۱۹۰ و۱۹۱ . و پارسی خبررا «غزالی» نیز باتصریح « بیاموزد » ذکرنموده‌است:

« ...هرکه **لااله‌الاالله بیاموزد ــ و این در وی نبود ــ جای وی‌در بهشت است .»**

کیمیای سعادت ، ج۲ ، رکن چهارم ، درفضیلت زهد ، ص۷۳۳ .

* *

*

ص ۶۵ س ۱۴ وص۹۴س۱۴ وص۱۳۰س۴

العجب والحسد تأکلان الحسنات کما تأکل النار الحطب

به همین‌صورت‌در«خلاصة‌المقامات»ص۱۶۰، وباترجمه‌مفادآن به‌پارسی در: «سراج‌السائرین» باب چهارم ، ورق ۳۷ مذکور است : چنان که آتش **هیمه را بخورد و نیست‌کند ، عجب وحسد اعمال (نیك) بنده هم‌چنان‌نیست کند ، چنانك خبر بدان ناطق‌است ، قال‌رسول‌الله**(ص) : **العجب والحسد ...**

در سایر منابع به‌صورت :الحسد یأکل الحسنات ... و یا : ان الحسد یأکل الحسنات ... ضبط شده‌است ؛ ازجمله در «جامع‌الصغیر» ج۱ص۱۳۱و: «کشف‌الخفاء » ج۱ ص۳۵۶ ، « کشف‌الأسرار وعدة‌الابرار» ج ۱ص۲۷۴، «تفسیر ابوالفتوح رازی » ج۱ صفحه‌های ۱۸۱، و۷۸۰ ، «التصفیه فی‌احوال المتصوفه » ص ۲۲۶، « احیاء العلوم» ج ۱ ص ۱۴۰ ، « لطائف الحکمة » ص۴۹۳، «مواعظ‌العددیة» ص۱۷ ، «رسالهٔ شکوی‌الغریب » ص ۱۳، «بختیار نامه»ص۳۰۸، « الرسالة العلیة» ص۲۱۷ ذیل عنوان «حسد» ، «حیات‌القلوب» در بیان قصه موسی ، ج ۱ص ۲۹۱ ، «راحة‌الارواح » ص۱۲۳ «کلم‌الطیب» بخش دوم ص۶۴، «ایهاالولد » از غزالی ص۴۹ ، «جوامع الحکایات » باب

دوم از قسم سوم ص ۵۵ ، و«شرح فارسی غرر ودرر آمدی» ج۳ص۷۲ .

* *

*

ص۶۷ س ۴

و از معصیت دیدن توبه و ندامت‌خیزدکه : «**الندم توبة** »

به همین صورت در: «جامع‌الصغیر» ج ۲،ص۱۶۱ وص۲۳۳ ، و«مسند احمد » ج ۵ ص ۱۹۵ و «کشف المحجوب هجویری » ص ۳۷۹ ، مضبوط است .

« ... و خداوندان اصول از اهل سنت گفته‌اند : شرط توبه تا درست آید سه چیزاست : پشیمانی برآنچه رفته‌باشد از مخالفت ، ودست بداشتن‌زلت اندر حال ، و نیت‌کردن که نیز باز ان معصیت نگردد . از این ارکان چاره نیست تا توبه درست آید .

و این گروه گفتند : آنچه درخبر است که : «پشیمانی توبه‌است» — یعنی : معظم ترین رکنی ازوی پشیمانی‌است ... هم چنین است قول‌او(ص) که : الندم توبة = توبه ندامت است » ترجمه رسالهٔ قشیریه ، ص۱۳۷ .

و در : «کنوزالحقایق فی‌حدیث خیرالخلایق» ج ۲ص۱۳۴ ، به‌روایت «دیلمی» به صورت : «**الندامة من‌الذنوب التوبة الصادقة** » ، و در : « برید السعادة» ص۱۱۴ به‌ترتیب : « **الندامة توبة** » ثبت‌شده‌است .

نیز ر . ف : « تفسیر ابوالفتوح رازی» ج۵،ص۱۸۵ ، و« کشف‌الخفاء و مزیل‌الالباس » ج ۲ ، ص۳۱۵ و « ترك الاطناب فی شرح الشهاب»ص ۶ ، و « مرصاد العباد » صفحه‌های : ۳۵۵ ، و ۶۴۴ ، که جزو « احادیث نبوی » به شمار آمده است .

«خواجه نصیرالدین طوسی » برای توبه وپشیمانی از گناه به یك نوع

«تقسیم‌زمانی»عقیده‌منداست (اوصاف‌الاشراف_ فصل اول در توبه ، صفحه‌های ۱۸و۱۹) : «... وتوبه مشتمل بود برسه‌چیز : یکی‌قیاس بازمان‌ماضی ، ویکی قیاس با زمان حاضر ، و سوم قیاس با زمان مستقبل . اما آنچه به‌قیاس بازمان ماضی باشد به‌دوقسم می‌شود : یکی پشیمانی برآن‌گناه‌که درزمان ماضی از او صادرشده باشد ، وتأسف برآن‌تأسفی هرچه‌تمام تر !و این قسم مستلزم‌قسم‌دیگر باشد ، و به‌این‌سبب‌گفته اند : «الندم توبة»

شیخ احمدجام‌نامقی (ژنده‌پیل) درکتاب : «مفتاح‌النجات» (باب‌سوم ـ اندر بیان‌کردن‌توبه ، وطریق‌تائبان ، وروش‌نشست وخاست باایشان)ص۱۱۶، آن‌رابه‌صورت: «**الندم توبة والاستغفار زیادة** » ضبط نموده وآن‌را ازکلمات حضرت علی(ع) معرفی‌کرده است.

* *
*

ص۷۰س۷ ، ص۷۱ س ۸، ص ۷۵ س ۱۲ ، ص۷۷ س ۱۷ ، ص ۷۸ س ۹ وس۱۱، ص۱۲۱ س۱۱، ص۱۳۳ س۱ ، ص۱۳۲ س۱۰ ، وص۱۳۶ ، س۶، وص۱۹۴ س۶

خلقت بیدی : بیافریدم‌به دودست خویش

بخشی است از آیهٔ شریف (شماره۷۵) ، از سورهٔ ص (شماره۳۸) ، از جزء ۲۳ ، از مصحف مجید که تمامت آن‌چنین است :

قال یا ابلیس‌ما منعك‌ان تسجدلما **خلقت بیدی** ؟ (= گفت : ای‌ابلیس! چه بازداشت تراکه سجده نکنی آن راکه **بیافریدم به دست‌من**؟) ـ نقل از : ترجمه تفسیرطبری ص ۱۵۵۹ ج۶ .

عبارت‌شکوه‌آمیز وباصلابت : « **خلقت بیدی** » درغالب تفاسیرصوفیه، و آثار دیگر این قوم به‌خصوص درآن مواردکه از مسأله «ایجاد» و برینش

تشریف خلقت بر بالای آدمی سخن به‌میان می‌آید ، با شرح و تأویل و تفسیر فراوانی به‌کار رفته است . من جمله در : تفسیر «کشف‌الاسرار وعدة‌الابرار » ج ۷ ص۳۷۷ ، دراین‌باب چنین آمده است :

«یا آدم ! این همه‌بارحسرت وتضرع چرا برخود نهاده ای ؟ این‌چه‌بلیت است که گردتو بر آمده ، و درآن بمانده‌ای ؟ این چه‌آب غم‌است که برچهرهٔ خویش ریخته‌ای ؟ چهره‌ای که من درپرده عصمت : خلق‌الله آدم علـــی صورته کشیده‌ام، شخصی که: **تاج «خلقت‌بیدی» برسرش نهاده‌ام** ،طینتی که به‌تخصیص: خمر طینة آدم بیده مشرف گردانیده‌ام ، قدی که حلهٔ : ونفخت فیه من روحی‌در برش پوشانیده ام ، چه پنداری که آن‌را به‌قهرخود ازخویش‌برانم ، یابه‌آتش قطیعت‌بسوزانم .»

و « روزبهان بقلی شیرازی » در شطحیات خـــود ، در :شطح ابی‌بکر ـ الواسطی (ص۳۰۵) چنین می‌آورد :

« بعد از خلق روح صورت آدم را بیافرید ، چهل هزار سال بدو تجلی کرد . حدیث : «خمرت طینة آدم بیده اربعین صباحاً» در حدیث طبیب‌بیماران عشق ازل بنگر ! که آن‌صورت را درسایهٔ‌عرش بپرورد . چون تمام شد ،گفت: « **خلقت‌بیدی** » آنگاه روح رااز فلق‌صبح فعل در او دمید ... » ـ ونیز درهمین کتاب ، صفحه‌های ۲۳۰ ، و۲۳۱.

« محمدبن منور» در «اسرار التوحید فی‌مقامات الشیخ ابی‌سعید »به‌این نکته اشارتی چنین دارد : همه عالم را درآفریدگی امری بس بود که‌گفت : **کن ؛ فکان** . چون به‌آدمی رسید ، از «**امر**» درگذشت ، وگفت: «**خلقت‌بیدی**» ـ فصل‌سوم ، باب دوم ، ص ۳۲۷.

و هم در این‌باب «شیخ‌بهاء الدین عاملی » را توضیحی است بس نغز در : « کشکول » ج ۳ص۱۱۰.

و نیزر.ف : «توحید صدوق»ص ۱۵۳ ، «رسالة‌القدس‌فی‌معرفة‌الارواح»

ص ۶۳ ، «حدیقة الحقیقة» شمس الدین ابن مطهر ورق ۲۳۳ ، و «بحار الحقیقة» ورق ۱۴۳ .

* *
*

ص ۷۴ س۸

لعمرك : سوگند به حیات تو ، قسم به جان تو (ای محمد!)

صدر آیهٔ شریفه شماره ۷۲ ، از سورهٔ «الحجر» (شماره ۱۵ــ جزء ۱۴) قرآن کریم ، که تمامی آن چنین است : « **لعمرك انهم لفی سکرتهم یعمهون (بزندگانی تو یا محمد! که ایشان اندر مستی، و نادانی شان متحیر و کور بوده‌ند)** ــ از ترجمه تفسیر طبری ، مجلد ۴ ، ص ۸۴۷ » .

نیز ر . ف : « تفسیر ابوالفتوح رازی » ج۳ص۲۴۶ ، و تفسیر « کشف الاسرار وعدة الابرار» ج۵ص۳۱۵.

در صفحه ۳۲۵ از مجلد پنجم از همین تفسیر ، ذیل آیه شریفه‌ای که یاد شد می‌خوانیم : «ای لحیوتك یا محمد ! مفسران گفتند : **رب العزة به حیات هیچ کس از آدمیان سوگند یاد نکرد ، مگر به حیات محمد (ص) تشریف و تفضیل وی را به همه خلق** . وبهذا قال ابوالجوزاء . ماسمعت الله عزوجل حلف بحیوة احد غیره» .

و باز درهمین مجلد از همین تفسیر ، ص۵۸۵ :

« آن مهتر عالم آفتابی بود که مشرقش مکه بود ، ومغربش یثرب بود ؛ کسوفش درغار بود ، لیکن آن کسوفی بود که درآن کسوف صد هزار ودایع لطایف را کشوف بود . برپیشانی مجد اواین عصابهٔ اکرام بود که : «لعمرك»

و درباب همین سوگند فخیم است که «میبدی» اقسام سوگند را درقرآن مجید بررسی می‌کند و آن‌هارا بر۳قسم منقسم می‌سازد : ۱ــ قسم به‌ذات باری‌

تعالی ۲ ـ قسم به صفات او ۳ ـ قسم به افعال او . و پس از آوردن مثال ها، و شواهد متعدد برای‌هریك ، باز قسم سوم (= قسم به‌افعال باری تعالی) را بر ۴ نوع تقسیم‌می‌کند ، و درباب نوع‌چهارم می‌نویسد : . . . در بیان تشریف است ؛ چنان که‌رب‌العزه گفت در حق‌مصطفی(ص) : «لعمرك». (کشف‌الأسرار و عدةالابرارج۶، صفحه‌های :۸۸و۸۷ .) و نیز ر . ف : تفاسیر معتبر دیگر.

و به خاطر همین پایه بلندی ، و ارجمندی فراوان این سوگند است که کلمهٔ «لعمرك» که باآن مهترکائنات مورد تکریم و بزرگ داشت خداوند قرار گرفته است ، مستند غالب عرفا و مردان خداگردیده ، وخجستگی وتبرك رااز آن درآثار منثور و منظوم خویش جای جای به مناسبت یاد کرده‌اند :

«حکیم غزنوی » در شاهکار عرفانی خویش ، مثنوی : «حدیقة الحقیقة» در سه مورد بدان استشهاد جسته است :

بر نهاده خدای در معراج　　　بر سر ذاتش از **لعمرك** تاج

ص۱۹۵ بیت ۱۸

و

با فترضی دل تباه کراست　　　با **لعمرك** غم گناه کراست

و

از **لعمرك** کلاه تشریفش　　　قم فـانذر قبای تکلیفش

ر . ف : « تعلیقات‌حدیقة الحقیة » ص ۲۷۴ ، ونامه‌های « عین‌القضات همدانی » ج ۴ ص ۲۰۰ ، و «الهی‌نامه» از : « فریدالدین عطار نیشابوری» ص۶ ، در نعت پیامبراسلام :

لعمرك تاج‌فرق مشك‌بارش　　　الم نشرح طراز روزگارش

و «اسرارنامه » از « فریدالدین عطار » ، ص۱۳:

در آمد گیسوی مشکین گشاده　　　به سر تاج **لعمرك** بر نهاده

نیز ر . ف : مثنوی ملای رومی ، دفتر پنجم :

ای لعمرك مر تراحق‌عمر خواند پس‌خلیفه کردو بر کرسی‌نشاند

و «فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی » ، مجلد ششم ص ۳۶۲ ، ذیل کلمهٔ: «عمر» ، و مجلد هفتم از همین کتاب ص۱۶۷ ، ذیل : «لعمرك» ــ و « دیوان سروش اصفهانی» صفحه های : ۱۵۱ ، و ۵۰۱ . و نیز « عبهرالعاشقین » ص ۲۰ .

* *
*

ص ۷۵ س ۸

خلقت من أطيب الطين و خلق محبي من أسفلها

سند آن پیدا نشد؛ به همین صورت در : « کنوزالحکمة » ورق های : ۱۰۷و۲۲۳، وهمچنین در : «أنس‌التائبین » باب نوزدهم، ص۲۶۳ از قول پیامبراسلام(ص) مذکور است .

* *
*

ص ۷۹ س ۱۳

لا اله الاالله حصنی و من دخل حصنی أمن من عذابی

ر . ف : « ترك الاطناب فی شرح الشهاب » ، ص۹۲۹ . درکتاب : « نورالابصار » ص ۲۰۹ ، به صورت : «کلمة لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی » به حضرت امام رضا (ع)نسبت داده‌شده‌است .

* *
*

ص۸۲ س ۱۶

رکعتان من رجل زاهد قلبه خیر له واحب الی‌الله من عبادة المتعبدین المجتهدین ابداً سرمداً الی یوم القیمة .

به همین صورت با پارسی آن در کتاب : « انس التائبین و صراط الله المبین » باب ۲۲ و «سراج السائرین » باب دوازدهم مسطور است .

« غزالی » درکتاب : «کیمیای سعادت » (ج۲ص۷۳۵ ، ذیل باب : منجیات) ملخص خبر را چنین به‌پارسی درآورده‌است :

« ابن مسعودگوید : دورکعت از زاهد ، فاضل‌تر ازعبادت همه‌مجتهدان تا به‌آخر عمر»

* *

☆

ص ۸۴ س ۱۹ و ص۹۰ س۱۸

ان الله لاینظرالی صورکم ولاالی اعمالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم .

این‌حدیث به همین‌صورت درکتاب : «مفتاح النجات» و «انس‌التائبین» مذکور است . و نیز به صورت : «ان الله لاینظر الی صورکم ولاالی اموالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و اعمالکم » در « مسند احمد » ج ۲ ص ۲۸۵ ، و «صحیح مسلم» ج ۸ص۱۱ ، و«احیاء العلوم» ج ۳ ص۱۹۰ ، و «جامع‌الصغیر» ج۱ ص ۷۳ ، ملاحظه می‌شود . «ان اللهلاینظر الی اجسادکم ولا الی صورکم ولکن ینظر الی قلوبکم » صورتی دیگر از این حدیث شریف است که در : «صحیح مسلم» ج ۸ ص۱۱مضبوط است .

نیز . ر . ف : تفسیر«ابوالفتوح رازی » ج۵ص۱۲۸، و«شرح تعرف» ج ۱ ، ص ۳۶ ، وج ۲ ، ص۷۰.

علامه فقید استاد بدیع‌الزمان‌فروزانفر ، این‌حدیث رادر کتاب‌مستطاب: «احادیث مثنوی » ص۵۹ ، ذیل این بیت ازدفتر دوم‌مثنوی معنوی :

ما برون را ننگریم و قال را   ما درون را بنگریم‌وحال را

نقل نموده‌اند . مضمون این حدیث درجای دیگراز : «مثنوی شریف » (دفتر پنجم) در این‌ابیات چنین‌آمده است :

گفت : **لا ینظر الی تصویرکم**   فابتغوا ذا القلب فی تدبیرکم
من ز **صاحب دل** کنم درتونظر   نه به نقش سجده و ایثار زر ا
ننگرم در تو در آن دل‌بنگرم   **تحفه آنرا آر ای جان‌دربرم**

« حکیم غزنوی » درنامهٔ پنجم ، از «مکاتیب» ، ص ۳۸ پس از بیان‌این حدیث ، خواننده را به اشارتی‌این‌گونه‌راهبری نموده‌است :

« **ان‌الله لاینظر الی صورکم ... آن اشارت بدین عبارت برون داد ، وگفت : نظر پاك الهی هرگز دررعنا سرای طبیعت‌فرونیاید ، ومرقدعماری جباری هرگز در دروازهٔ حدوث وحرف‌نگنجد** » ونیزدرصفحه۲۷۸ .

هم چنین ر . ف : « رسالة الصبیان » ص ۸۶ ، و « تنبیه‌الخواطرو نزهة النواظر»صفحه‌های : ۴۰۱ ، و ۲۷۸ (ذیل‌فصل مربوط به‌وصایای سرورکائنات به‌أبوذر)، و «رسالهٔ ایهاالولد» از : « غزالی » ص۶۱ ، و « اسرار التوحید » صفحه‌های:۳۲۲ ، و۳۲۷ ، و « شفاء السائل لتهذیب المسائل » ذیل : الکلام فی تحقیق طریق‌المتصوفه ، ص۲۵، و «فروغ بینش » ص۱۷۶ . و درکتاب : «الرسالة العلیة فی‌الاحادیث النبویة » ص۵۰ باشرحی چنین لطیف همراه آمده است :

. . . و حقیقت مناجات‌مکالمه است میان عابد و حضرت معبودعزشانه، و به‌حکم این‌حدیث‌که : «ان الله لاینظر الی صورکم ولاالی اعمالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم » چون معبود به حق را نظر بر حال قلب است نه بر قول لسان ؛ در این وقت اگر دل حاضر نباشد مناجات کما ینبغی صورت نبندد .

عارف رومی گوید :

اگر نه روی دل اندر برابرت دارم　　　من این نماز حساب نماز نشمارم
مراغرض ز نمازآن بودکه یك ساعت　　　غم فراق تو را با تو راز بگزارم
وگرنه این چه نمازی‌بودکه‌من‌بی‌تو　　　نشسته روی به‌محراب‌ودل‌به بازارم

نیز ر . ف : « فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی » مجلد ۴ ص ۸۵ ،ذیل کلمهٔ : «حال » و ص ۱۹۸ ، ذیل کلمهٔ «خاشع » ومجلد ۶ ، ص ۱۲۷ ، ذیل کلمهٔ « صاحبدل »که درآن صورتی از این حدیث با این بیت ازمثنوی‌شریف از دفتر پنجم ضبط شده است :

من ز صاحبدل کنم در تو نظر　　　نی به نقش سجده و ایثار زر

و باز درهمین مجلد ۶ ، ص ۶۹۱ ، ذیل کلمه « کشور » ، بااین بیت‌از دفتر سوم :

ما که باطن بین جمله کشوریم　　　دل به بینیم و به ظاهر ننگریم

و هم چنین در مجلد ۷ ص ۴۷۲ ، ذیل کلمهٔ « منحنی » با این دو بیت از دفتر پنجم مثنوی :

صد جوال زر بیاری ای غنی　　　حق بگوید دل بیار ای منحنی
ننگرم در تو در آن دل بنگرم　　　تحفه اورا آر ای جان بر درم

و باز در ص ۵۵۴ ، از همین مجلد هفتم از « فرهنگ لغات وتعبیرات مثنوی » ذیل : کلمهٔ «خاضع » . و هم چنین ر . ف : بخش احادیث کتاب : « مفتاح النجات » ص ۳۰۸ ، و « انس التائبین » ص ۳۳۳ .

☆　☆
☆

ص۸۸ س ۱۶

قال رسول الله (ص) : الشقی من شقی فی بطن أمه ؛ والسعید من سعد فی بطن أمه .

این حدیث به همین صورت در : ، « جامع الصغیر » ج ۲ ص ۳۶

وص۱۶۱، تفسیر: «کشف الاسرار وعدة الابرار» ج۱۰ ص۱۲۶، «شرح تعرف» ج۲ ص ۷۷ ، « فصوص الاداب » ص۲۱ ، « تمهیدات عین القضات همدانی » ص۱۸۲، «مرصادالعباد» صفحه‌های : ۳۳۴، و ۶۴۱ ، «اثنی عشریه فی مواعظ العددیة» ص۸ ،«کشف الخفاء ومزیل الالباس» ج۱ ص ۴۵۲، و ج۲ ص ۱۱، «شرح شطحیات روزبهان بقلی شیرازی» صفحه‌های : ۸۸ و ۳۱۱ و ۳۴۳، «آداب المریدین» ورق ۳ وورق ۱۷ ، «اخلاق محتشمی» ص۴۰۴ ، «قابوس نامه» به تصحیح دانشمند محترم دکتر غلامحسین یوسفی ص ۱۸۷ ، « شمس الحقیقة » ص۲۷۸، «الانسان الکامل» ص۲۰۱، وباترجمه پارسی در: « بحارالحقیقة» باب شانزدهم مذکوراست ؛ نیزدر : « کشکول» از : «شیخ بهائی» ج۲ ، ص۲۶۸، ذیل : «فی معنی بعض الاحادیث النبویة» ایضاًهمراه باتوضیحی ذیل کلمهٔ «شقا» در: «مجمع البحرین ومطلع النیرین» : «الشقی من شقی فی بطن امه = ای : من قدر الله علیه فی اصل خلقته أیکون شقیاً فهو الشقی حقیقة لامن عرض له بعدذلك.»

نیز ر . ف : «صحیح مسلم» که درمجلد هشتم ازاین کتاب ص ۴۵ ، به صورت : **الشقی من شقی فی بطن أمه والسعیدمن وعظ بغیره** مضبوط است ، کتاب التوحید «صدوق» ص۳۵۶ ، «عقدالفرید» ج۲ صفحه‌های : ۶۳ ، و۶۴، «موضح اوهام الجمع والتفریق» ج۱ ص۴۴۹ ، «جامع الصغیر» ج۱ ص ۶۲ وص ۶۳ و ص۱۷۹ « سنن ابن ماجه قزوینی» ج۱ شماره ۴۶، «ذکرالمعتزله من کتاب المنیته والامل فی شرح کتاب الملل والنحل» ص۹ ، «احادیث مثنوی» ص ۳۵ ، « علم الحدیث » ص ۷۹ ، « جمهرة الأمثال » ص ۱۱۵ ، «کشف الحقایق » باتصحیح وتعلیقات استاد دکتر احمد مهدوی دامغانی ، صفحه‌های : ۵۰ و ۱۱۳ ، «کشکول شیخ بهائی» ج ۲ ص ۳۶۸ ، « نهج الفصاحة » ص ۱۲۸ ، «بستان القلوب » (از مجموعهٔ آثار فارسی شیخ اشراق) ص ۳۸۹، «تذکرة الموضوعات» ص۲۰۰، « شرح اسرارمثنوی » (دفتر اول ــ وتوضیح حاج ملاهادی در باب این حدیث) ص ۸۴ ، و « فرهنگ لغات وتعبیرات مثنوی » ج ۴ .

مؤلف ارجمند دراین فرهنگ ذیل کلمهٔ : « حضرت » ص ۱۳۲ چنین آورده‌اند : . . . استاد نیکلسون مضمون این بیت‌ها ازدفتر اول‌را :

صورتی بد این منی اندر عدم پیش حق موجود نه‌بیش ونه‌کم

حاصل آن آمد حقیقت نام ما پیش حضرت کان بود انجام ما

مأخوذ می‌داند ازحدیث شریف : « السعید سعید فی‌بطن أمه ... » وهم ر . ف : «تاریخ وصاف » ص ۱۹۰ ، « جواهر الاسمار » ص ۱۷۱ ، « انس التائبین » ص ۲۳۳ ، وبه اسناد این حدیث شریف در صفحه ۳۱۹ ازهمین کتاب .

✧ ✧
✧

ص ۹۱ س ۴

لن یلج الجنة احدکم بعمله ؛ قالوا : ولا انت ؟!
قال : ولا أنا ! الا أن‌یتغمدنی الله برحمة ویسعنی منه عافیة .

باترجمه پارسی در : «سراج السائرین » باب چهارم ، ورق ۴۳ ــ وبا تفاوت : « لن یدخل الجنة » . . . در : « بحار الحقیقة » ورق ۲۷۲ ، همراه باپارسی خبر ، وهم‌بااختلافی‌درالفاظ وحذف : «ویسعنی منه عافیة » در«کشف المحجوب هجویری» صفحه‌های ۲۵۵، و ۲۷۰ ملاحظه میشود .همین مضمون باتفاوت‌هایی درلفظ ،درتفسیر : «کشف الاسرار وعدة الأبرار» ج ۲ ص۱۷۵، ج ۴ صفحه‌های ۱۰۸ و۱۹۹ ، وج۹ ص ۱۱۵ ، وص ۲۰۲ نقل شده است .

« اردشیر عبّادی » در: «التصفیه فی احوال المتصوفه» (صوفی‌نامه)، خبررا این سان ضبط نموده است باترجمه بعضی ازاجزاء آن به پارسی :

« لن ینجی احداً منکم‌عمله ــ هیچ کس‌را عمل او نجات ندهد ؛ قیل : ولا انت یارسول الله ؟ ! قال : ولا انا الا ان یتغمدنی الله برحمة منه و فضل » گفت : مگر غمام معرفت دررسد ، وقطرات رحمت برمن ببارد .

نیز ر . ف : « سیرت الشیخ الکبیر ابی‌عبدالله بن الخفیف » ذیل فصل معتقد بن الخفیف ص ۲۹۹ وهم در « رسائل خواجه عبدالله انصاری » فصل ۲۲ ، ص ۱۶۵ ، باذکر سلسله رواة .

وازشیخ روزبهان‌بقلی‌شیرازی، درکتاب : «شرح‌شطحیات» او، سر این حدیث‌را چنین بازگفته‌اند :

«گفت : هرکه دربهشت رود ، جز به‌فضل او دربهشت نرود . گفت :تو نیز ؟ گفت : من نیز ! الا ان یتغمدنی الله برحمته . یاد دارا قل بفضل الله ورحمته سرّ این حدیث است ــ ص ۳۰۸ » .

۞ ۞

۞

ص ۹۳ س ۲

این خبر ازرسول (ص) روایت کرده‌اند راویان معتمد ، قال رسول الله (ص) :

« ان الله یقضی‌بین العباد یوم القیمة ، فیقضی بینهم وکل امة جاثیة . فاول من یدعی به رجل جمع القرآن ، و رجل قتل فی سبیل الله ، ورجل کثیر المال . فیقول الله . . . »

به همین مضمون باتفصیلی بیشتر ، و تفاوتی در بعضی از الفاظ ، در کتاب : « مواعظ العددیة » (= فی الثلاثیات الواردة عن النبی) ص ۸۷ ، ودر«کشف الاسرار » ج۱ ص ۷۲۴ به روایت از ابوهریرة ، ونیز در«تذکرة السامع» ص۱۴ نقل شده است . هم چنین ر . ف : «تفسیر ابوالفتوح رازی» ج۱ ص ۴۶۷ ، و۴۶۸ که به نقل «عبدالوهاب مزین» از«ابوهریرة» (صورت پارسی خبر) مضبوط است .

درخبر مذکور در متن برای این سه‌تن برروی هم و یك‌جا چنین حکم شده است : « . . . اولئك الثلاثة اول خلق الله تسعر بهم النار یوم القیمة » ؛

درصورتی که در سایر منابع که بدانها اشاره شد ، از یادافراه هریك جدا جدا این چنین یاد می‌شود : «. . . ثم أمر به فسحب علی وجهه حتی‌ألقی فی‌النار ».

☆ ☆
☆

ص ۱۰۱ س ۱۴

تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنه قیام لیالیها و صیام نهارها ولایعصی‌الله طرفة عین.

به همین صورت مذکور درمتن : در« کنوز الحکمة » ورق‌های : ۴۲ ، ۵۰ ، ۳۲۳ ، و۴۱۷ ، ونیز در : «بحارالحقیقة » ورق ۱۹۵ دیده میشود ؛ ودر « حدیقة الحقیقة » شیخ شمس الدین بن مطهر (ورق ۲۰۰) بدین ترتیب : «تفکر ساعة خیر من عبادة الثقلین » نقل شده است .

جزءنخستین این‌حدیث را : « **تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة** » عین القضات همدانی درضمن یکی ازمکاتیب خود به شماره ۳۹ ، ذیل عنوان « رتبت کمالی ورتبت زمانی » ج ۱ صفحه‌های ۳۱۶ ، و۳۱۷ بااین توضیح دل انگیز همراه ساخته است : «**. . . وهان وهان ! تا ظن نبری‌که این‌گزاف است یاتقریب‌مثلا ، لابل‌که این دردیدهٔ نبوی هم چنان است‌که جوهری داند که مثقالی زر به از پنج مثقال نقره ، وبه ازصد مثقالی مس ، وبه ازچندین هزار هزار من سنگ ، و مثقالی یاقوت به از چندین مثقال زر . وداند که هرمثقالی‌را ازآن جوهر چون خواهد که تقدیرکند به‌زر یابه یاقوت مثلا چون باید کرد . وخباز داند مثلاکه چندین من نان به‌مثقالی زرچون تقدیر بایدکرد . وقصاب داند که‌گوشت به زر چون تقدیر می‌بایدکرد . وهم چنین هرچیز دراین‌جا به زر تقدیر توان‌کرد نه ازگزاف .** »

واستاذ البشر خواجه نصیرطوسی ، درکتاب : « اوصاف الاشراف »ذیل فصل مربوط به : «تفکر » ص ۳۳ ، دراین باب چنین آورده است : « هرچند درمعنی تفکر وجوه بسیار گفته‌اند خلاصهٔ همهٔ وجوه آن است که تفکر سیر

باطن انسانی است ازمبادی به مقاصد ، ونظررا همین معنی گفته‌اند دراصطلاح علماء . وهیچ کس ازمرتبه نقصان به مرتبه کمال نتواند رسید الا به سیری ؛و به این سبب گفته‌اند : اول واجبات تفکر ونظر است . **ودر تنزیل‌حث برتفکر زیاده ازآن است که برتوان شمرد : وان فی‌ذلك لایات لقوم یتفکرون.**ودر حدیث آمده است : تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة . »

سند جزء اخیرحدیث بدان‌گونه که درمتن این‌کتاب آمده است به‌دست نیامد ، ودرجزء نخستین آن درغالب کتب اخبار ، تفسیرها ، وآثار صوفیان ، از لحاظ تعداد «سنة» متفاوت است : یك سال ، هفت‌سال ، شصت‌سال ، هفتاد سال ، وهزار سال .

قول حجة الاسلام «غزالی » بایك سال موافق است : « . . . بدان‌که رسول (ص) گفته است : تفکر ساعة خیر من عبادة سنة **ـیك‌ساعت تفکر بهتر ازیك‌سال عبادت** » (کیمیای سعادت ـ ج ۲، ذیل‌فصل: درمنجیات ـ درتفکر) وچنین است در : « شرح مصباح الشریعة » بااین توضیح اضافی : « فکرة ساعة خیر من عبادة سنة ، ولاینال منزلة التفکر الا من خصه‌الله بنور المعرفة » ج ۱ ص ۱۷۱ ، وج ۲ ص ۴۵۶ .

ورأی « بوسعید مهنه‌ای » هم چنین است : شیخ را پرسیدند از تفسیر این خبر: «تفکرساعة خیرمن‌عبادة سنة؟ » . «**شیخ گفت : یك ساعت اندیشه از نیستی خودبهتر از یك‌ساله طاعت به اندیشه هستی خویش** ـاسرارالتوحید، ص۳۱۸ .» ونیز در : « شرح تعرف» ج ۱، ص ۷۲ . و «میبدی » هم برهمین عقیدت رفته است : « کشف الاسرار » ج ۲ ص ۳۸۷ ذیل تفسیر آیهٔ مبارك : «**ویتفکرون فی‌خلق السموات و الارض ـ آیهٔ۱۹۱ ازسوره آل عمران » ونیز** در مجلداول ازهمین تفسیر ص ۷۲۶ ،دوروایت دیگر دراین باب دیده میشود .

امابیشتر بر «شصت» ، اتفاق نموده‌اند : تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة ـ وبه‌حقیقت اعمال‌سرفاضل‌تراز‌اعمال جوارح ، وتأثیراعمال باطن تمام‌تر ازتأثیر اعمال ظاهر (کشف المحجوب ص ۱۳۵) ، « اردشیر عبّادی » در :

«صوفی‌نامه» ص ۱۶۰ ، و «شیخ عبد العزیز نسفی» در : « کشف الحقایق » ص ۱۶۴ ، و « ابوالفتوح رازی » در تفسیر خویش ج ۱ ، ص ۲۳۳ ، و «عجلونی» در : «کشف الخفاء و مزیل الالباس» ج ۱ ، ص ۳۱۰ ، همین صورت‌را ضبط نموده‌اند ، وهمچنین است در: «تنبیه الخواطر ونزهة النواظر» ص۱۸۵ و «الرسالة العلیة فی‌الاحادیث النبویة» ص ۱۷۸ .

مضمون‌این حدیث شریف درصورتی نادر از آن ، در کتاب : « المفید للمستفید » ص ۷۳ ، چنین به دست داده شده است :

« ساعة من عالم أن یتکی علی فراشه ویتفکر خیر من عبادة سبعین سنة » .

« سیوطی » دوصورت ازآن‌را یکی به روایت « ابوهریرة » : «فکرة ساعة » خیر من عبادة ستین سنة ، و دیگری به روایت : «أنس بن مالك » : « تفکر ساعة فی اختلاف اللیل والنهار خیر من عبادة الف سنة » در : «اللآلی المصنوعة فی‌الاحادیث الموضوعة» ذیل : «کتاب الادب والزهد » ص ۳۲۷ نقل نموده ،وآن‌را به هرحال از «موضوعات » به شمار آورده است . وهمین مضمون ضمن ده عبارت دیگر در کتاب : « تذکرة الموضوعات » ذیل باب : ماورد فی اخلاق المحمودة ، ص ۱۸۹ ، مضبوط است .

به هرصورت این معانی هم دلالت دارند براهمیت « اندیشه » وارجی که برای « تفکر » و«اندیشیدن » دردین مبین اسلام منظور داشته‌اند تابدان‌جا که ساعتی ازآن‌را به‌تر وفاضل‌تر ازیك‌سال ، هفت سال ، شصت سال ، هفتاد سال ، وهزار سال عبادت مقرر نموده‌اند ؛ چراکه به قول : « افلاکی » :

« مراد ازآن تفکر ، حضور درویش صادق است که درآن عبادت‌هیچ ریائی نباشد ؛ لاجرم آن به باشد از عبادت ظاهر بی‌حضور . نمازرا قضا هست ، حضوررا قضا نیست ! » ــ از : « مناقب العارفین » ج ۲ ص ۶۷۲ .

☆ ☆

☆

ص ۱۰۳ س ۲۱

رکعتان من غنی شاکر أحب الی الله من الدنیا و ما فیها .

به این صورت در جایی نیافتم . اما به صورت : « رکعتان یرکعهما الرجل فی جوف اللیل خیر له من الدنیا وما فیها ؛ ولولا أن اشق علی أمتی لفرضتهما علیهم » در تفسیر «ابوالفتوح رازی» ج۱ ص۶۳۲ و «جامع الصغیر» ج ۲ ص ۳۹ ، به روایت « ابن نصر » از : «حسان بن عطیه » ،وصورت‌های دیگر از آن نیز در همین کتاب آمده است .

هم چنین ر . ف : «کنوز الحقایق » ص ۴۳۰ ، و « مفتاح النجات » ص ۳۱۷ .

☆ ☆
☆

ص ۱۰۵ س ۱۶

من لم یعرف نعمة الله الا فی المطعم و المشرب و الملبس فقد قل عمله وکثر عذابه .

صاحب‌مجموعهٔ ورّام (تنبیه الخواطرو نزهة النواظر) درکتاب‌خویش این خبر را به‌این صورت ضبط نموده است :

« من لم یعرف نعمة الله علیه ء الا فی مطعمه و مشربه فقد قصر فی علمه ودنی عذابه » ص ۲۵۳ .

☆ ☆
☆

ص ۱۰۹ س ۱۹

ومن لم یرض بقضائی ، ولم یشکر لنعمائی ...

جزئی از خبری است که « شیخ احمد جام » تمامی آن را در کتاب : « انس التائبین » (باب بیست و هفتم ـ در شکر و شاکر) همراه با صورت پارسی آن این چنین نقل نموده است :

« . . . چنان که رسول علیه السلام خبر کرد ازقول خدای عز و جل : انی انا الله لا اله الا الله ، محمد رسولی ؛ من استسلم لقضائی ، و صبر علی بلائی ، وشکر لنعمائی ، کتبته صدیقا ، وبعثته یوم القیمة فی زمرة الصدیقین ؛ **ومن لم یرض بقضائی ، ولم یشکر لنعمائی ، ولم یصبر علی بلائی ، فلیختر الهاً سوائی** ـ خدای عزوجل گفت : هر که قضای مرا گردن نهد ، و بر بلاء من صبر کند ، وبرنعمت من شکر کند ، من بنویسم نام اورا در زمرهٔ صدیقان روز قیامت ، واورا باصدیقان برانگیزم ؛ **«وهرکس که به قضای من رضا ندهد ، و در نعمت من شکر نکند ، ودربلای من صبرنکند ، گو ! رو ! خدای دیگر گزین جز از من »** ـ وبه همین صورت مذکور در متن کتاب حاضر ، در : « کنوز الحکمة » ورق های : ۵۳ ، ۲۷۱ ، ۲۷۲ دیده می شود .

این بخش از این خبر را « سیوطی » در : « جامع الصغیر » به عبارتی دیگر ضبط نموده است : « من لم یرض بقضاء الله و یؤمن بقدره ، فلیلتمس الهاً غیر الله » نیز ر . ف : ج ۲ ، ص ۸۰ ، از همین کتاب ، و«کنوزالحقایق» ص ۸۹ ، و « شرح تعرف » ج ۱ ، ص ۷۰ .

« عجلونی » صاحب : « کشف الخفاء و مزیل الالباس » در مجلد ۲ ، ص ۱۰۲ ، این ترتیب را آورده است : « من لم یرض بقضائی ، ولم یصبر علی بلائی ، فلیلتمس رباً سوائی . » ـ نیز ر . ف : « فصوص الآداب » صفحه‌های ۲۱۱ ، و ۲۱۲ ، و «مصباح العارفین » ذیل : باب نوزدهم ، در بیان رضا

وتسلیم ، ص ۵۰ ، و « تنبیه الخواطر و نزهة النواظر » صفحه های : ۳۵۹ ، و ۴۰۳ .

شیخ محمد بن حسین عاملی **(شیخ بهائی)** در : «**کشکول**» خود (ج ۲ ص ۳۱۸) این صورت را : « من لم یرض بقضائی ، ولم یصبر علی بلائی ، ولم یشکر لنعمائی ، فلیتخذ رباً سوائی » وارد نموده ، و آن را مأخوذ از « **تورات** » دانسته‌است .

در « تذکرة الموضوعات » به ترتیب : « انی انا الله لااله الا انا ؛ من لم یصبر علی بلائی،ولم یرض بقضائی ، ولم یشکرلنعمائی، فلیتخذ ربأسوائی» ضبط شده (ص۱۸۹) و صاحب تذکرة در طبقه بندی احادیث‌آن را « ضعیف » برشمرده است . دو صورت دیگر ازآن نیز در همین صفحه ۱۸۹ از تذکرة مذکور دیده می‌شود .

دانشمند گرانمایه دکتر سید صادق گوهرین در مجلد ششم از کتاب : « فرهنگ لغات وتعبیرات مثنوی » ص۵۷۷ ، در مورد توضیح وتفسیرعرفانی: «قضا» ترتیبی نادر از آن را (به نقل از ۴۰ حدیث قدسی) به‌صورت : «من لم یرض بقضائی ، ولم یصبر علی بلائی ، ولم یشکر علی نعمائی ، ولم یقنع بعطائی ، فلیطلب رباً سوائی ، ولیخرج من تحت سمائی » ذکر نموده ، و این بیت از عارف نامبردار بلخی ملای روم در دفتر سوم از « مثنوی معنوی » را :

باز فرمود او که اندر هر **قضا**   مر مسلمان را **رضا** باید **رضا**

ناظر بدان حدیث دانسته اند .

☆ ☆
☆

ص۱۱۱ س ۷

در این خبر تأمل کن !

مر رسول الله و ابصر رجلا یصلی فجعل ینقر کما ینقر الغراب ؛ فقال

رسول‌اللّه‌صلی‌اللّه علیه وآله‌وسلم : لومات علی هذا لمات علی غیردین محمد.

سند آن در : «الوافی»ـص۱۲ ، به‌نقل‌از : « الکافی » ، واز:«التهذیب» مضبوط است .

صاحب « طرائف الحکم » در ج ۲ ص ۴۵۳ ، از کتاب خویش ، به نقل از : « مستدرك الوسائل » (کتاب الصلوة) صورتی از این خبررااین‌سان به دست داده است : « . . . عن ابی عبدالله الاشعری ، قال : صلی رسول الله علیه وآله باصحابه ثم جلس فی عصابة ؛ فدخل رجل فقام یصلی فجعل‌لایرکع وینقرفی‌سجوده ، والنبی‌صلی‌الله علیه‌وآله ینظراليه ، فقال : ترون هذا؟ ! **لومات علی‌هذا المات‌علی‌غیرملة محمدصلی‌اللّه‌علیه‌وآله نقرصلوته کماینقرالغراب...»**

وصورت پارسی آن در ذیل خبر مذکور چنین به دست داده شده است :

« . . . از ابی عبد الله اشعری روایت شده که رسول خدا صلی‌الله علیه و آله با یاران خویش نماز خواندند ، سپس در جمعیت نشستند ، پس مردی وارد شد ، وبه نماز برخاست ، وهنوز رکوع‌را کاملا انجام نداده به سجود می‌رفت چون‌دانه برچیدن مرغ ، ونبی‌اکرم (ص) اورا می دیدند ، پس‌حضرت فرمود : آیا می‌بینید این‌مرد را ؟ اگر برچنین نماز از دنیا برود ، بر غیر ملت محمد مرده‌است ...»

ونیز ر . ف : « کنز العرفان فی الفقه القرآن » ص ۶۵ ، در : « آداب نماز » ذیل : « الخشوع فی الصلوة » به روایاتی قریب به‌همین مضمون .

☆ ☆
☆

ص ۱۱۱ س ۱۶

قوام امتی بشرارها ـ

اسناد این خبر در کتاب : «جامع الصغیر » به نقل از « طبرانی » ،

و«کنوز الحقایق» ص ۴۵۱ ، و«کشف الخفاء» ج۲ ص ۱۰۳ به‌دست داده شده است .

☆ ☆
☆

ص ۱۱۳ س ۱۵

من أسف علی دنیا فاتته ، اقترب من النار مسیرة مائة ألف سنة ؛ ومن أسف علی آخرة فاتته ، اقترب من الجنة مسیرة مائة ألف سنة .

این حدیث به حذف کلمه (مائة) درهردو بخش از آن ، در : « جامع الصغیر » ج ۲ ص ۲۷۹ و با جزئی اختلاف در لفظ در : « مجموعة ورام » ص ۱۶۵ مضبوط است . نیز به صورت : « من أسف علی دنیا فاتته قرب من النار مسیرة سنة » در : « تلبیس ابلیس » ص ۱۷۱ ، و با تفاوتی اندك در : « أخلاق محتشمی » ص ۲۰۱ مذکور است . نیز ر . ف : « مفتاح النجات » ص ۳۲۴ .

بخش نخستین آن در کتاب : « تذکرة الموضوعات » ثبت شده ، ومؤلف در ذیل آن چنین ابراز عقیده نموده است : «لم یوجد » .

☆ ☆
☆

ص ۱۲۴ س ۱۶

العشق جنون الهیٌ لیس بمذموم ولاممدوح

در متن کتاب حاضر این قول به‌حضرت امام جعفر بن محمد صادق ع نسبت داده شده است ، اما درجای دیگری دیده نشد .

☆ ☆
☆

ص ۱۲۵ س ۱۸

در این خبر نگر ، و دراندیش ! که مهتر ص می‌گوید :

من عشق ، فعف ، ثم مات ، مات‌شهیداً و برلفظی دیگر آمده است ، **من عشق فعف ، فکتم ، فمات ، فهوشهید .**

روایتی است‌ازعبدالله عباس‌دربارهٔ «عشق» که صوفیه‌غالباً درآثارخویش آن‌جا که سخن از عشق به‌میان‌آمده ، به‌مناسبت بدان استشهاد نموده‌اند ، مفاد آن به پارسی چنین نقل شده است :

«هر آن‌کس‌که عاشق شود ، و عشق‌خویش‌آشکار نکند ، ودست‌به‌کارهای ناروا نیازد ، ودرچنین حالتی بمیرد، درزمرهٔ شهیدان راه حق به‌شمارآید »

این خبربه‌صورت‌مذکور درمتن‌کتاب‌حاضر ،در: «خلاصة المقامات» ص۱۴۱ ، وهمراه باترجمهٔ پارسی در : «سراج السائرین» باب ۱۴ ، ورق ۱۳۱ ذیل : «عشق وهوس» منقول است . نیز ر. ف : «عبهرالعاشقین» صفحه‌های : ۹ ، ۲۵ ، ۳۲ ، و۱۴۲ . وهم به : «تذکرة الموضوعات» ذیل : « باب الحب والعشق » ص ۱۹۹ .

در «جامع الصغیر سیوطی» ج ۲ ص ۳۰۶ دوصورت از آن ، یکی با روایت «عایشه» : «من‌عشق ، فعف ، ثم مات ، مات شهید» ؛ ودیگری به‌روایت از«عبدالله بن‌عباس» : «من عشق ، فکتم ، وعف ، فمات فهوشهید» ضبط شده ، وهمین صورت اخیر الذکر را صاحب «کنوز الحقایق» در ص ۴۷۹ به‌دست داده است .

«عجلونی» در بارهٔ این حدیث می‌آورد که : «خطیب» آن را درترجمهٔ: «محمد بن‌داودالاصبهانی» به‌روایت‌از «ابن‌عباس» ذکرنموده ، و«جعفرالسراج» در کتاب : «مصارع العشاق» به‌روایت از : «سوید» از آن به‌لفظ : «من‌عشق، فظفر ، فعف ، فمات ، مات شهیداً» یادکرده است. (تفصیل آن همراه بااسناد،

در «کشف الخفاء ومزیل الالباس» ، ج ۲ از ص ۲۶۳ به‌بعد ، باشعاری نغز در این باب ملاحظه می‌شود) « شمس الدین محمد دقایق مروزی » درکتاب: «راحة الارواح فی‌سرور المفراح» این حدیث را موافق‌صورت مضبوط درمتن «روضته» نقل‌نموده (در : باب‌اول ـ ص ۲۰) ودر تفسیر آن چنین نوشته است: «حیات» **عشق سرمایهٔ سعادت آمد ، وممات او پیرایهٔ شهادت** » . « روزبهان بقلی شیرازی » در : « عبهر العاشقین » از این حدیث شریف این چنین لطیف عبارت می‌کند :

«اما حدیث کتمان از اشارت سیدعاشقان تسویت احراق‌جان است تابه آتش عشق نیك نیك بسوزد که تف آتش عشق بنشیند . **عاشق اگر در عشق بگوید از آن‌شهیدش خوانند که به‌سیف‌غیرت در منزل ابتلاکشته ، وبه‌آتش عشق وبه احتراق درکتمان سوخته شود** ، ص ۲۵ »

«عین القضات‌همدانی» در «تمهیدات» (ذیل : تمهید اصل سادس-حقیقت وحالات عشق ـ ص ۹۶) پس‌از ذکر این خبر وصورت پارسی آن ، به‌این دو بیت توسل می‌جوید:

کارم اندر عشق مشکل می‌شود　　　　خان ومانم در سردل می‌شود
هرزمان‌گویم که بگریزم ز عشق　　　　عشق پیش‌ازمن به‌منزل‌می‌شود!

وهم در رباعی‌های منسوب به: «ابوسعید ابی‌الخیر مهنه‌ای» این رباعی بااین مقال مناسبت دارد که مصراع آخر آن مفاد این خبر را دربرگرفته‌است:

یك نیم رخت : الست منکم ببعید　　　　یك نیم‌دیگر : ان عذابی‌لشدید
برگرد رخت نبشته : یحیی ویمیت　　　　**من‌مات من‌العشق‌فقدمات شهید**

(سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر ص۴۲ ، رباعی شماره ۲۹۰)

صاحب «صوفی نامه »می‌نویسد «... واین چنین عاشق را حکم شهادت کرده است شارع علیه‌السلام ، چنان که گفته است : من‌عشق و . . . (التصفیه فی‌احوال المتصوفه ص ۲۰۹) ــ به‌تصحیح دانشمند محترم دکتر غلام حسین

یوسفی . در«لمعه» هفتم‌از : لمعات «ص۳۸۴» ، «عراقی» این روایت را بااین مقدمه همراه آورده است : « **نظرمجنون هرچند برجمال لیلی است ، امالیلی آینه‌ای بیش نیست ، ولهذا قال‌النبی ص : من عشق و ... »**

«شیخ بهائی» صورتی متفاوت از آن‌را باآنچه ذکر شد به روایت از «عبدالله عباس» بدین ترتیب ضبط نموده است :

«من عشق ، وکتم ، وعف ، غفرالله له وادخله الجنة » کشکول ، ج۳ ، ص ۱۰ .

علامه «علی‌اکبر دهخدا»درکتاب : «امثال وحکم»آن رادر زمرهٔ احادیث نقل نموده ، و«نخشبی» ازآن به وجه: «من‌مات من‌العشق‌فقدمات شهیدا»بسنده کرده است بااین مقدمه : . . . و درآن صبری که در **عشق به عفت** پیش‌می‌آمد به سعادت شهادت ، ودرجهٔ کرامت رسید که گفته‌اند : من‌مات . . . (جواهر الاسمار ص ۴۰۴) نیز ر . ف : «مکارم اخلاق» ص ۱۴۳ ، و«رسالهٔ عشق» از: سیف الدین باخرزی صفحه‌های : ۳و۵ .

« ... حیات عاشق‌سرمایهٔ سعادت‌آمد . وممات عاشق پیرایهٔ شهادت » قولی است صاحب «بختیار نامه» را در ذیل این خبر شریف (ص ۲۰) ، وهم ر . ف : ص ۲۸۴ از همین کتاب .

☆ ☆
☆

ص ۱۲۶ س ۱۰

مهتر ص می گوید : یقول الله تبارك وتعالی :

اذا کان الغالب علی عبدی الاشتغال بی‌جعلت نعیمه ولذ‌ّته فی‌ذکری عشقنی وعشقته ورفعت الحجاب فیمابینی وبینه . . .

به همین الفاظ با ترجمه پارسی در : «بحارالحقیقة» ورق ۹۷ ، و در :

«سراج السائرین» با ذکر سلسلهٔ راویان ، در ورق‌های : ۱۴ ، و۱۳۴ ، ودر : «کنوزالحکمة» ورق ۱۳۶ ، و در « خلاصة المقامات» به روایت ازحسین‌بن علی(ع)، صفحهٔ ۱۳۸ ، و مجمل آن در : «کشف الاسرار وعدة الأبرار » ج۲ ص ۴۱۷ ، و باز در همین تفسیر ، ج ۵ ، صفحه‌های ۵۸،و۵۲۵ بدان‌استشهاد شده است .

هم چنین ر. ف : «فصوص الاداب » ص۶۶ ، و « عبهرالعاشقین » ذیل باب : « فی‌ملاطفة العاشق والمعشوق» ص ۱۰ ، و به مضمون آن در عبارت متفاوت ، در: «الرسالة العلیة فی‌احادیث‌النبویه» ، ذیل‌فصل : در «فضیلت‌ذکر» ص ۱۱۷ .

✡ ✡
✡

ص ۱۲۸ س۱

. . . و در قصه داود می‌گوید : **یاداود ! قل للذین ینتحلون لعشقی اذا کان غداء هم و عشاء هم فلایة"بهمونی . هل رأیت حبیباً یبخل عن حبیبه ؟ ألاطال شوق الابرار الی لقائی ! وانی‌الیهم لاشد شوقاً .**

بهری از خطاب رب جلیل است به داود نبی علی نبیّنا وعلیه‌السلام ،که تمامت آن‌را شیخ‌احمد ژنده پیل نامقی با ترجمه پارسی در : «کنوزالحکمة» ورق ۶۱ ، و : «انس التائبین» باب ۳۳ ، نقل نموده‌است .

جزء اخیر خبر :«**ألاطال شوق‌الابرارالی‌لقائی‌وانی الیهم‌لاشد" شوقاً**» در « تمهیدات » از «عین‌القضات همدانی» صفحه‌های :۲۱، و۳۳۵، و«کشف الاسرار وعدةالابرار » ج ۲ ، ص ۴۷۱، وج۳ ، صفحه های : ۳۵۸، و۵۱۶، وج ۷ص ۷۹ ، وج ۸ص۳۴۰ ، وج۱۰ ، صفحه‌های : ۲۰۱ و ۲۰۲ مذکور است .

در : « جامع‌الستین للطائف البساتین » (تفسیر سورهٔ یوسف)ص۲۴۷،

در این باب چنین آورده است : « پادشاه عالم به‌داود وحی کرد : **ألاطال شوق الابرار الی لقائی . . .** گفت : یا داود ! پیغام ما به عاشقان جمال ما بر ، و بگوی ! مپندارید که مشتاق ما شمائید ، که جویان ما شمائید ؛ به عزت وجلال من که ما آفریدگاریم کون ومکان را، به‌عاشقان ازایشان مشتاق‌تریم .»

« ابوالفضل رشیدالدین میبدی » در مجلد ششم از کتاب تفسیر خویش (ص ۲۲۲) در تفسیر آیهٔ شریف : لقد انزلنا کتاباً فیه ذکرکم(آیه‌شمارهٔدهم‌ـ الانبیاء) همین بخش از خبر را بامقدمه‌ای این‌چنین نقل کرده است :

« عرصهٔ قیامت ، و صعیدسیاست‌در آرزوی روی اهل قرآن است ؛اقداح شراب کوثر مشتاق لبان اهل‌قرآن است . درجات جنّات مأوی ، وحورعین ، و اشجار ، و انهار سلسبیل و زنجبیل در بند انتظار اهل قرآن است ، **وازاین همه عزیز و بزرگوارتر ذات صمدی ، وصفات سرمدی ، در اشتیاق دیدار اهل قرآن است ، خود می‌گوید جل جلاله : الاطال شوق الابرار ... »**

« محمدبن‌منور » گوید که : شیخ ماگفت که عمرخطاب پرسید مرکعب الاحبار را که کدام آیت یافتی درتورات مختصرتر ؟ «کعب» گفت : انـدر تورات ایدون یافتم که حق سبحانه وتعالی می‌گوید : « **الامن طلبنی وجدنی و من طلب‌غیری لم یجدنی » ـ هرکه مراجست مرا یافت ، و هرکه جز مرا جست هرگز مرا نیافت** . ودربرابر این نوشته بود ، **قدطال شوق الابرارالی لقائی و انا الی لقائهم لاشوق ـ درازگشت آرزومندی ایشان به من ، ومن به دیدار ایشان‌آرزومندترم**(اسرارالتوحیدـفصل‌دوم، ازباب‌دوم ، ص۲۵۵)

و « عراقی » در : « لمعات » ترکیبی پارسی وتازی از این خبر ساخته است : « . . . گاه دست طلب این به دامن اودرآویزدکه : الاطال شوق‌الابرار الی لقائی ؛ و گاه‌شوق او ازگریبان این‌سر برزندکه : انی الیهم لاشدّ شوقاً»ـ لمعه ششم ، ص۳۸۳ . نیز ، در: «اشعة اللمعات » ص۶۳

حجةالاسلام غزالی که «شوق دیدار » را ملازم با : «محبت» می داند ،

با توسل به دعای : «خاتم الانبیاء » دراین باب آورده است که :

« . . . بدان که هر که محبت انکارکرد ، شوق نیز انکار کرد ؛ دردعای رسول است (ص) :اسئلك الشوق الی لقائك ، ولذة النظر الی وجهك الکریم. خدای تعالی همی گوید : طال شوق الابرار الی لقائی وانی الالقائهم لاشد شوقاً ــ دراز شد آرزومندی نیك مردان به من ، و من به ایشان آرزومندترم از ایشان (کیمیای سعادت ج۲ ، رکن ۴ ، ص۸۵۵)

و نیز ر . ف : «تذکرة الموضوعات » ذیل باب : السماع والشوق من الابرار ، ص۱۹۶ .

☆ ☆
☆

ص ۱۳۰ س ۷

تکبیرةالاولی خیرٌ من الدنیا ومافیها .

«احمد جام» درکتاب : «بحارالحقیقة » ورق۶ ، پارسی این خبر را چنین به دست داده است : « **تکبیر پیشین از دنیا وهرچه در دنیاست بهتر است** »

و هم در : « سراج السائرین » (ورق ۱۱۵) باز به همان صورت : «**تکبیر پیشین**» از : «تکبیرةالاولی » تعبیر می کند :

« . . . **اگر صدبار مؤذن بر در سرای ما بانگ نماز و قامت می گوید یك تاسف نخوریم ، واگر هزار تکبیر پیشین از ما درگذرد ، بردل ما بس باری نبود** ... »

شیخ نجم الدین رازی ، در : «مرصادالعباد » (باب سوم ـ فصل پنجم)، ص ۱۶۷ ، در ضمن شرحی این چنین روح نواز ، بدین حدیث نبوی استشهاد نموده است :

« . . . و درحرکات نمازی این اشارت است که **دروقت تکبیرةالاحرام**

روی از جمله اغراض و اعراض دنیاوی بگردان ، **و هردودست برآور ،یعنی: دنیا و آخرت‌برانداز در نظر همت ، و تکبیر برعالم حیوانی و بهیمی‌کن ، وبگوی : الله اکبر ! یعنی : با بزرگواری حق هیچ‌کس را بزرگ مشناس ،** و نظر ازهرچه بزرگ‌نمای نفس وهوی‌است بردار ، وبر بزرگواری‌حق‌اندازا خواجه علیه‌الصلوة والسلام از این جا می‌فرمود : «**تکبیرةالاولی‌خیرمن‌الدنیا و مافیها** ».

در : « صحیح ترمذی » (در : «ابواب الصلوة» ، ذیل : ماجاء فی‌فضل تکبیرة الاولی ، ج۲، ص۴) روایتی نقل شده است از : «انس‌بن مالك » بدین سان : « قال رسول‌الله (ص) : «**من صلیّ اربعین یومافی جماعةیدرك‌التکبیرة الاولی کتبت له براءتان : براءة من النار ، و براءة من‌النفاق** »

ابوطالب مکی ، در :«قوت القلوب فی معاملة المحبوب ووصف‌المرید الی مقام التوحید » ج ۱ ، ص ۱۸۶ ، ذیل : کتاب الصلوة ، شرحی مستوفی درباب : « **تکبیر** » آورده و افزوده‌است‌که : « **کلمه تکبیر لفظی عجمی است که معرب شده است** »

صاحب « مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة » ، در صفحه۳۰۳ ، از قول «جنید » در فضیلت تکبیرةالاولی ، چنین نقل نموده است :

لکل شییء صفوة ، وصفوة الصلوة : التکبیرة الاولی - و سبب آن است که تکبیر اول موضع نیت است ، و نیت جان عمل است ...

نیز ر. ف : « نفائس الفنون » ، ص۱۱۰ ، ذیل : چهل‌حدیث درتکالیف شرعیه ؛ و هم : «انس‌التائبین » صفحه‌های ۱۷۸ ، و ۳۱۴ .

✩ ✩

✩

ص ۱۳۱ س ۱۳

درحدیث موسی‌می‌آید که خدای عزوجل اوراگفت :**یاموسی‌اهل‌واتیت**

في وليا قطّ ، وهل عاديت فيّ وليّاً قط ؟

سند این روایت به دست نیامد .

☆ ☆
☆

ص ۱۴۹ ، س۱۶

قال الله تبارك و تعالى لعيسى ، يا عيسى ! انى باعث من بعدك أمة اذا اصابهم ما يحبون حمدوا وشكروا وأذا أصابهم مايكرهون احتسبوا ،ولاعلم ولاحلم ! قيل : وكيف يكون هذا لهم ولاعلم ولاحلم ؟! قال : أعطيهم من حلمي و علمي .

بخشی از خطاب حضرت باری تعالی است به عیسی بن مریم که در : «جامع الصغیر » ج ۲ ، ص۱۳۸ ، به روایت : «ابوالدرداء » مضبوط است .

☆ ☆
☆

ص ۱۵۳ س ۷ ، ص ۱۸۹ س۱۶

المؤمن مرآة المؤمن

به همین صورت در «خلاصة المقامات » صفحه‌های ۱۰۰ ، و۱۳۳ ، و «بحارالحقیقة » ورق۱۳۳ ، « جامع‌الصغیر » ج۲ ص۱۸۳ ، «مواعظالعددیة» ص ۸ ، «التصفیه فی‌احوال المتصوفه » ص۲۳۰، « احادیث مثنوی » ص۴۱ ، « کشف الخفاء » ج ۲ص۲۹۲ ، «تمهیدات عین‌القضات همدانی»صفحه‌های: ۸ ، ۲۵۴ ، ۲۷۱ ، ۲۷۴ ، ۲۸۱ ، « جامع الاسرار ومنبع‌الانوار » ص۶۷۲، و« ترك الاطناب» ص۱۰۶ ، و « لطائف الطوائف » ، ذیل : پنج مثل حضرت مصطفی ، ص۱۶۰ ، وبا این‌تفسیر در بارهٔ « مرآت » ، در : « مقصد اقصی » ص۲۸۱ : « ... . مرآت‌دو نوع باشد : یکی‌آن‌که عکس جمال خود را درآن

ببینند ، ویکی‌آن که عین خودرا درآن بینند : «المومن مرآة المؤمن » — ای درویش ! چنین‌مرآت‌که عین خود را درآن ببینند ساز داد ، وآن مرآت آدم است :

فرستادیم آدم را به بیرون — جمال خویش بر صحرانهادیم
جمال ماببین زین راز پنهان — اگر چشمت بود پیدا نهادیم
وگرچشمت نباشد آن‌چنان‌دان — که گوهر پیش نابینا نهادیم

« عراقی » در «لمعهٔ هفتم » از : «لمعات » ، ص ۳۸۵ ، این صورت‌را با توضیحی چنین عبارت نموده است :

« . . . هرچه هست آینهٔ جمال اوست ؛ پس هرچه باشد جمیل باشد ، لاجرم همه را دوست دارد ، وچون در نگری خود را دوست داشته باشد . خود هر عاشقی‌که‌بینی جز خود را دوست ندارد؛زیراکه درآینهٔ روی‌معشوق جز خود را نبیند ، لاجرم جز خودرا دوست نگیرد : «المؤمن مرآةالمومن والله المؤمن » بیان این‌همه‌کند .»

نیز ر . ف : «فروغ بینش »ص ۱۵۶ ، و با اضافه‌ای در«کنوزالحقایق» ص ۱۳۶ به صورت : «المؤمن مرآة اخیه المؤمن » ملاحظه می‌شود ، و هم صورتی دیگر از آن در «جامع الصغیر» ج ۱ ، ص۸۶ .

« عین‌القضات همدانی » در : مکاتیب خود (ج ۲ ص ۳۷۳) صورتی متفاوت از این حدیث را چنین به دست داده است : « المؤمن مرآة المؤمن لامرآة الکافر» و « افلاکی » در : « مناقب العـارفین » (ج ۱ ص ۵۱۳) توضیحی در باب آن‌چنین آورده است : المومن مرآة المؤمن ؛ یعنی: «تجلی فیها ربه »

جلال الدین محمد مولوی بلخی مضمون این حدیث شریف را دردفتر دوم ضمن بیت‌های سی‌ام ، و سی ویکم این سان بیان فرموده است :

چون‌که مؤمن آینه مومن‌بود — روی او زالودگی ایمن بود
یارآیینه‌است جان‌را در حزن — بررخ آینه ، ای‌جان ، دم مزن!

ونیز ر . ف : مجلد هفتم از : «فرهنگ لغات وتعبیرات مثنوی»ص۵۱۰
که بدین بیت (از دفتر اول ـ بیت ۱۳۲۸) در مضمون این حدیث استشهاد شده‌است :

مؤمنان آیینهٔ هم دیگراند این خبر می از پیمبر آورند

☆ ☆
☆

ص ۱۵۴ س ۹

خیل بهم غرٌ محجلون :

مستخرج است ازحدیثی درآداب طهارت ، و فضیلت وضوء ،ومواظبت و مداومت برآن که درکتاب : « الرسالة العلیة فی احادیث النبویة» ص ۵۲ ، باشرح و توضیحی به پارسی ، این سان ضبط شده است :

« نکته : نماز بی **طهارت** درست نیست ، و **طهارت نیمهٔ نمازاست** که: «الطهور شطرالایمان » ـ و این جا **ایمان بمعنی نماز است** ، کما قال الله تعالی : و ماکان الله‌لیضیع ایمانکم(= ای : صلوتکم) . **وهرکه امروزاوقات به طهارت گذراند ، فردا روی سفید باشدکه : « انامتی الغرٌالمحجلون من آثار الوضوء یوم‌القیمة »ـ یعنی بدرستی‌که امتمن روزقیامت ازاثر وضوء سفید روی و سفید دست وپای باشند.**

«غرٌ» جمع : «اغرٌ » است، و«اغرٌ» اسب سفید روی را گویند ، وآن سفیدی را «غرهٌ» خوانند ، و «محجل» درلغت اسبی راگویندکه چهاردست‌و پای او سفید باشد ، و عرب آنرا به فال نیکو دارد ؛ **واین‌جا سفیدی روی و دست و پای اشارت است به احاطهٔ انوار مرمؤمنان را ...»**

نیز ر . ف : « جامع‌الصغیر » ج۱ ص۵۱ ، و «تفسیرابوالفتوح‌رازی» ج ۲ ، ص ۱۱۳ ، و ج۵ ص ۲۴۷ .

در بخش توضیحات و حواشی کتاب : «نفثة المصدور» ص۱۶۲ ، مصحح دانشمند در توضیح جملهٔ : « در غرّه خطب همه را به قیود **محجل** گرداند » . با توسل بدین حدیث شریف به مناسبت ، ودر ضمن اشاره به منابع استناد : (صحیح بخاری ــ و سفینة البحار) چنین نگاشته‌اند :

«« غره» و «محجل» در این عبارت محتمل است مستفاد از جمع این دو کلمه باشد در دو حدیث ذیل : ان امتی یدعون یوم القیمة غراً محجلین من آثار الوضوء فمن استطاع منکم ان یطیل غرته فلیفعل ــ صحیح بخاری ، کتاب الوضوء ، ج۱ ص۳۵ ــ وحدیث : علی نور الله فی بلاده . . . وقائد الغر المحجلین و امام المسلمین . . . ــ سفینة البحار ، درماده «ح ج ل» ج۱ ص۲۲۵ ، و اسناد دیگر ...»

« واعظ کاشفی » در : «فتوت نامه» ، درفصل چهارم ، ص۱۶۷ ، آن‌جا که از « رنگ‌های خرقه » سخن می راند ، با توسل بدین حدیث ، به‌همان‌صورت که مستند صاحب : « الرسالة العلية » بوده شرحی لطیف نگاشته است ، این چنین :

« . . . اگر پرسند که لون سفید از آن کدام طایفه‌است؟ بگوی : رنگ سفید ، رنگ «روز» است ؛ وازآن جماعتی است که دل ایشان روشن باشد ، و سینهٔ ایشان ازکدورات صفات ذمیمه صافی بود ، و نامهٔ اعمال ایشان از رقم گناه سفید و پاک گشته ، وروی ایشان از علامت : «ان امتی الغر المحجلون من آثار الوضوء» تابان شده»

مؤلف ارجمند : « فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی » در مجلد هفتم از این فرهنگ ، ص ۸۶۹ ، ذیل : «هم‌گوهر» به مناسبت ، صورت مفصل این حدیث شریف را به نقل از « مسند احمد » ج ۲ ص ۴۰۸ چنین به دست‌داده:
« . . . فقالوا : یا رسول الله ! کیف تعرف من لم یأت من امتك بعد ؟ قال : أرایت لو أن رجلا کان له خیل غیر محجلة بین ظهرانی خیل بهم دهم ألم یکن

یعرفها ؟ قالوا : بلی ! قال : فانهم یأتون‌یوم‌القیمة غراً محجلین‌من‌أثرالوضوء»
و آنگاه دو بیت از مثنوی ملای رومی (از دفتر اول) را :

گفت پیغمبر که هست از امتم   که بود هم گوهر و هم همتم
مر مرا زان نور بیند جانشان   که‌من ایشان را همی بینم‌از آن

ملهم از این حدیث ذکر نموده‌اند .

☆ ☆
☆

ص۱۵۷ س۳و س۷
أمة مذنبة ٌ وربٌ غفور :

صاحب «خلاصة المقامات» می‌نویسد : بر در بهشت نوشته شده‌است :
«امة مذنبة ورب غفور » (ص - ۱۱) .

این خبررا «ابن‌النجار » در«تاریخ بغداد »و«الرافعی» در« تاریخ‌قزوین»
این چنین نقل کرده‌اند :

«. . . دخلت الجنة فرأیت فی‌عارضتی الجنة مکتوباً ثلاثةاسطربالذهب:
السطر الاول : لااله الاالله ، محمد رسول‌الله .

السطرالثانی : ماقدمنا وجدنا ، و ماا کلناربحنا ، وماخلفنا خسرنا .

والسطرالثالث : «امة مذنبة و رب غفور »ــ نیز ر. ف : «شرح تعرف»
ج ۱ ص ۱۷ .

« میبدی » درتفسیر خود آن را به صورت : « عبد مذنب و رب غفور »
ضبط نموده است . « . . . کعب عجره گفت رسول خدا روزی یاران راگفت :
« ماتقولون فی رجل قتل فی سبیل‌الله ؟ چه‌گوئید به مردی که درراه‌خدا کشته
شود ؟

یاران گفتند : « الله ورسوله‌اعلم » ــ خدا ورسول اوداناتر. رسول گفت:
« ذاك فی‌الجنة » ــآن مرد دربهشت است . دیگرباره گفت : چه گوئید

به‌مردی که بمیرد ودومرد عدل‌گویند : «لانعلم منه الا خیراً » ـ نشناسیم وندانیم از این مرد جز پارسائی و نیك مردی ؟ یاران‌گفتند : الله داناتـر به‌حال وی و رسول او . گفت : «ذاك فی‌الجنة» ـ در بهشت است .

سدیگر بار گفت : چه‌گوئید در مردی‌که بمیرد و دوگواه‌عدل‌گویند که در وی هیچ خیر نبود ؟ یاران همه‌گفتند: ذاك‌فی‌النار ـ در دوزخ باشد . رسول گفت : « بئسما قلتم ! **عبد مذنب و رب غفور** » ـ بد سخنی‌که گفتید درحق وی ، و بداندیشه‌ای که کردید ، و بدگمانی که بردید . **بنده ای گنه‌کار و خدایی آمرزگار ، بنده‌ای جفاکار و خدایی وفادار** . . . کشف الاسرار ج۱ص۶۴۰ »

☆ ☆
☆

ص۱۵۷ س ۱۶

التائب من‌الذّنب کمن لاذنب له

این‌حدیث نبوی به همین صورت درغالب‌کتب اخبار ، و متون‌صوفیانه (درباب فضیلت توبه ، وارجمندی مقام تائبان راستین) نقل شده‌است .ر.ف : « جامع الصغیر » ج ۱ ، صفحه‌های : ۱۳۳ ، و ۲۲۹ ، « کنوز الحقایق فی حدیث خیر الخلایق » ص ۵۳ ، « تنبیه الخواطر و نزهة النواظر » ص ۶ ، «احیاءالعلوم» ج۴، ص۴ ، «حلیةالاولیاء » ج۴ ، ص ۲۱ ، « ترك‌الأطناب، فی شرح‌الشهاب »،ص۹۴ ، تفسیر«ابوالفتوح رازی» ج ۲ ، ص ۶۵۰ ، « کشف الخفاء و مزیل الالباس » ج ۱ص ۲۹۶ ، «مرصاد العباد » صفحه‌های :۳۵۵، و۴۷۴ ، «مصباح العارفین » (ذیل فصل : در بیان توبه) ، ص۴ ، « اوصاف الاشراف » (فصل اول : در توبه) ، ص ۲۰ ، و کتاب : « ترجمه رسالـهٔ قشیریه » ، که صورت پارسی این‌حدیث درصفحهٔ ۱۳۶ ، ذیل : « باب‌چهارم‌ـ درتوبه»این‌چنین آمده‌است :

« انس مالك گوید : ازپیغمبر (ص) شنیدم که گفت : تائب از گناه

هم چنان بودکه گناه نکرده‌است »

وکتاب «احادیث مثنوی » ، ص ۱۶۷ ، که درآن این ابیات از «ملای روم » متناسب با مضمون این حدیث نقل شده‌است همراه‌با اسنادش :

هرچه کردم جمله نادیده گرفت — طاعت ناکرده آورده گرفت

نام من در نامهٔ پاکان نوشت — دوزخی بودم ببخشیدم بهشت

و نیز به : « فرهنك لغات و تعبیرات مثنوی » ج۵ ، ص ۱۹۸ ، که در آن ذیل : « زهر پارینه » این بیت از «مثنوی شریف » مستخرج ازدفتر پنجم :

جمله ماضی ها ازاین نیکو شوند — زهر پارینه از این‌گردد چوقند

از این حدیث : «التائب حبیب‌الله ، والتائب من‌الذنب کمن‌لاذنب‌له » مأخوذ دانسته شده‌است .

نیز ر . ف : «فروغ‌بینش » ص۸۷، «فرائدالادب فی‌الامثال ، والاقوال السائرة عندالعرب» ص ۱۰۴۸ ، و « مفتاح النجات » ص۳۱۳

☆ ☆
☆

ص۱۶۰ س۹ دراین خبرکه مهتر عالم (ص) می‌گوید ، سرّی‌است از اسرارکه می‌گوید :

الناس کلهم موتی الاالعالمون ، والعالمون کلهم نائمون الاالعاملون، والعاملون کلهم موقوفون الا المخلصون ، والمخلصون علی‌خطرعظیم .

تمامت آن در : « کشف‌الخفاء و مزیل‌الالباس » تألیف : « عجلونی » ذیل رقم ۲۷۹۶ ضبط شده‌است ، با اختلاف : «هلکی» به جای : « نائمون »، و « غرقی » به جای : « موقوفون » .

و اما به‌جزء اخیر این قول ، یعنی : « المخلصون علی خطر عظیم » در غالب آثار صوفیه استشهاد شده‌است . ر. ف : « انس التائبین » باب ۴۲ ، « تمهیدات عین‌القضات همدانی» صفحه‌های : ۱۳۵ ، و۳۳۳ ، «مرصادالعباد» صفحه‌های : ۶۹ ، ۳۶۲ ، و ۵۸۰ ، التصفیه فی‌احوال المتصوفه » ص ۶۵ ، « احادیث مثنوی » صفحه‌های : ۵۳ ، و ۵۶۰ ، « عبهر العاشقین » ص ۹۷ ،

و «مجموعهٔ ورّام مالکی» ص ۳۲۰ .

صورتی متفاوت از آن با آنچه در متن ملاحظه می‌شود ، در : « شرح مصباح الشریعه ومفتاح الحقیقة» ج ۴ ص۴۲۲ بدین ترتیب مضبوطاست :

« هلك العاملون الاالعابدون ، وهلك العابدون الاالعالمون، وهلك العالمون الاالصادقون ، وهلك الصادقون الاالمخلصون ، و هلك المخلصون الاالمتقون ، و هلك المتقون الاالموقنون ، **وان الموقنين لفی خطر عظیم .**»

استاد محقق مدرس رضوی ، در تعلیقات «حدیقة الحقیقة» ص۲۳۴ ، در این باب چنین نگاشته‌اند :

« در کشف الاسرار ج ۱ ص ۳۲۹ آن را نسبت به بزرگان سلف داده و بنابراین نباید حدیث باشد . درشرح کتاب : غرر و دررآمدی ج ۲ ص۴۰۲ همین معنی با این عبارت آمده : الاخلاص خطر عظیم حتی ینظر بما یختم له ــ خالص کردن طاعات وعبادات از برای خدای عزوجل و آمیخته به قصد دیگر نکردن خطر عظیم است .»

صاحب « تذکرةالموضوعات »آنرا درصفحه ۲۰۰ از کتاب خود درج کرده و « موضوع » دانسته است ؛ درضمن درمتن عبارت به یك اصلاح نحوی نیز مبادرت نموده است ، این چنین : « . . . الاالعالمین به‌جای : الاالعالمون ، والا العاملین (به‌جای : الاالعاملون)، والاالمخلصین (به‌جای : الاالمخلصون)

امام حسن بن محمدالصغانی ، در رسالهٔ خود درباب :«احادیث موضوعة» این خبر را ذکر نموده ، وآنرا **«موضوع»** معرفی نموده‌است .

* *
*

ص ۱۶۴ س ۱۱

شفاعتی لاهل الکبائر من امتی .

دو صورت از آن ، یکی : «شفاعتی لاهل الذنوب من أمتی » ، ودیگری:

«شفاعتي للجبابرة من أمتي » همراه بااسناد مربوط در کتاب:«کنوزالحقایق‌فی حدیث خیرالخلایق» ص ۴۳۵ ، مضبوط است .

اما صورت مذکور در متن‌حاضر همان است‌که در : « مواعظ العددیة» ص ۹ ، و«جامع‌الصغیر » ج ۲ ص ۳۹، و« کنوزالحقایق» ص۷۳ ، و«مستدرك حاکم » ج۱ص۶۹ ، به‌دست‌داده شده ، ونیز «عین‌القضات همدانی» درمکاتیب خود : ج۱ ص۱۳۱ ، و «عجلونی» در : « کشف‌الخفاء و مزیل‌الالباس » ج۲ ص ۱۰ ، و«نخشبی» در : « جواهرالاسمار » ص۴ ، به همین‌صورت استشهاد نموده‌اند .

در « طرائف الحکم » ج ۲ ص ۴۲۴ ، به نقل از : « امالی صدوق » (المجلس الثانی) ، همین صورت با اضافه لفظ «انما » درآغــاز ، نقل شده است .

« میبدی » ذیل آیة شریف : «من‌ذاالذی یشفع عنده الا باذنه» (۲۵۶— سورة البقره) در این مقام آورده است : « و مصطفی را مقام شفاعت است ، و اورادستوری‌داده‌اند . . . وقال : **شفاعتی لاهل الکبائر من‌امتی** (= کشف الاسرار وعدة الابرار ج ۱ ص۱۷۴)ـ نیز ر . ف : همین‌تفسیر ج۱ص۶۹۲، وج ۶ص ۱۸۷ .

و باز به همین صورت درتفسیر : «ابوالفتوح رازی » ج۱ ص۱۱۱ . «ابوالفتوح » درجایی دیگر از تفسیر خویش مضمون این حدیث را با تعبیری جدا از آنچه گذشت ، ضبط نموده‌است : « جعلت شفاعتی لاهل الکبائـــر من امتی أترانی‌لااکون منهم ؟ (ج ۱ص۳۱۲)

و در ترجمهٔ « سواد الاعظم » ص ۶۸ ذیل عنوان مسألــه پانزدهم : **« شفاعت رسول علیه‌السلام ، مراهل کبائر راحق بیند از امت »** و باز در : ص۷۰ ازهمین کتاب می‌خوانیم که :«اهل‌صلاح وعافیت را به‌شفاعت من‌حاجت نیست ، و ایشان را در مردمان شفاعت باشد ؛ وشفاعت من مراهل‌کبیره راست

از امت من» .

نیز ر . ف : «التعرف لمذهب التصوف » ص ۵۵ ، و « شرح تعرف» ج ۲ ، ص۱۱ ،و«حلیة ولاالیاء » ج۳ ص۲۰۱ وج ۷ ص ۲۶۱ ، وبه‌صورت : «ادّخرت شفاعتی‌لاهل‌الکبائر من امتی » در : « کلم الطیب » (مقام دوم در اثبات شفاعت) ص۸۱۱ ، و : « ترك الاطناب فی شرح الشهاب »ص۱۸۶

این حدیث را « احمد افلاکی » در « مناقب العارفین » خود ج ۲ ص۹۶۰ با این بیت همراه کرده است :

لعنتیان خسته‌اند ، رحمتیان‌جسته‌اند　　ما ز پی رحمت قوم لعین آمدیم

استاد فقید « بدیع‌الزمان فروزان فر » در کتاب : « احادیث مثنوی » ، ص۸۲ ، این ابیات از «مثنوی معنوی » را موافق بامضمون این‌حدیث شریف نقل فرموده‌اند :

گفت پیغمبر که روز رستخیز　　کی گذارم مجرمان را اشك ریز؟
من شفیع عاصیان باشم‌به‌جان　　تا رهانم شان ز اشکنجه گران

در مجلد اول از «فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی » ص۳۳۰ ، مؤلف گرانمایه پس ازتعریف «اهل کبائر » :کسانی که مرتکب گناهان کبیره‌میشوند، چون قتل ، وحرق ، وغیره ؛ این حدیث شریف را به‌همان صورت که در متن «روضة» مندرج است ذکر کرده ، و این‌بیت از «مثنوی معنوی » (از دفترسوم) را مناسب باآن‌آورده‌اند :

عاصیان واهل کبائر را به‌جهد　　وا رهانم ازعتاب نقض عهد

و بدین شرح « شفاعتی لاهل الکبائر من امتی » ــ **واین‌خوش‌بشارتی است مر سرگشتگان بیابان معصیت را ؛ مولانا کمال الدین اسمعیل در این باب‌گوید :**

شرط شفاعت تو اگر بر کبائر است
با ما بسی متاع‌از این جنس حاضراست !

در: «الرسالة العلیة ــ درشفاعت ــص۲۷»

☆ ☆

☆

ص ۱۶۵ س ۴

و خدای عزوجل هزار بار بر بندهٔ مؤمن عارف مخلص مهربان‌تر است‌از آن‌مادر و پدر مشفق‌مهربان بر آن‌فرزند بیمارخویش؛ از آن جا بود که **داود (ع)** علیه‌السلام‌گفت :

الهی أین أجدك اذا طلبتك ؟ قال : أنا عندالمنکسرة قلوبهم من مخافتی .

در این معنی شیخ‌الاسلام « احمد جام » را تعبیری بسیار دلکش ولطیف است ، در : «انس‌التائبین » (باب پنجم ــ می‌پرسند که بیدار کیست ،وبیداری چیست ؟) ص۵۲ ، اندر گزارش حال محبی دردمند ، و بشولیده روزگار ، وشکسته دل؛که حیران وسرگردان ، درجست وجوی محبوب‌خویش ، بانیازی صادق و تمام‌برمی‌خیزد ، ودروادی طلب بااشتیاقی زائدالوصف گام‌برمی‌دارد، وبه هرسو می‌دود ، وبه‌هرکس روی می‌آورد ، باشدکه از اونشانی یابد :

« . . . آن مرد محب ازخواب غفلت بیدار گردید ، آتش محبت دید که در جان وی افتاده ـ وی از سر آن درد ونیاز ، به طلب محبوب خود برخاست با شوقی تمام ؛ هرجاکه امامی ، یا پیری دید ، یاکسی کەمی‌گفتند که از دوست وی خبری دارد ، گرد همه می برآمد ، و از هر کس چیزی می‌پرسید ، تامگر خبری یابد ، و دردخویش را درمانی بیند ، واین آتش را آبی یابد . هرچند بیش گردید ، کم یافت ، وآن آتش شوق هر زمان زیادت می‌گردید : سوختگی بەسوختگی می‌افزود ، تا از همه روندگان این راه ، و خداوندان این‌کار عاجز آمد ، وهیچ‌خبر نیافت ، و درد خویش را هیچ دارو نیافت ، و ریش‌خویش‌را هیچ مرهم نیافت ؛ وهرکس رادیدکه راه بری می‌کردند ، همه دربند خویش بودند ، ویادربند چون‌خویشتنی ...!

مرد محب را خستگی ، وسوختگی زیادت‌گردید ، و دردش بیفزود ، و دست غیرت‌برآورد ، وپیراهن‌صبرپاره‌کرد، ودستار پنداشت برزمین‌زد، و

خاك بر تارك سر کرد ، وازسر آن حسرت و ندامت گفت :

الهی این اجدك ؟ ـ بارخدایا ترا کجا یابم ؟ ندائی به سرّ آن عاشق ، دل‌سوخته ، جگر بریان آمد که : ما را ازجای تهمت‌زده نیابند ! ما را ازخانهٔ مفلسان ، و نیازمندان جویند که سرمایهٔ مفلسان مائیم ، و ندیم شکسته دلان ماییم . کسی که جامه سفید باشد قصار را نجوید ! اگرما را می‌جویی برو ! به کوی قلاشان ، وعاصیان ، ومفلسان ؛ به نزدیك شکسته دلی که ازهمه خلق می شرم دارد که . . . »

به هرصورت ، این پرسشی است در مقام تحیروغالبامذکور در مقولات صوفیه که جواب آن به‌صورت: «**انا عندالمنکسرة قلوبهم من‌مخافتی**» ازحضرت عزت خطاب به‌یکی ازپیامبران : (داود ، یا موسی ، ویا اسمعیل) صادرشده ، وتفصیل آن‌در: « انس التائبین» صفحه‌های : ۵۴،و۶۴،و۳۱۳ ، و ۳۲۸ ،نوشته آمده‌است.

« حکیم غزنوی » با «شیخ‌جام » موافقت‌دارد ، وآن‌را در پاسخ «داود» پیامبر می‌آورد :

گفت **داود** را خدای جهان **که منم یاور شکسته دلان**

(دیوان سنایی ، به‌تصحیح محقق‌مفضال‌مدرس‌رضوی ، ص۳۸۵)

«هجویری » در : «کشف‌المحجوب» ص۱۲۵ ،آن را از جواب ربّ جلیل به **موسی** کلیم دانسته‌است :

... **موسی**اندرحالت‌مکالمت گفت : یاربّ ! این اطلبك؟قال: عندالمنکسرة قلوبهم‌ـ بارخدایا ترا کجا طلب کنم؟گفت:**آنجاکه دل‌شکسته است ، و ازخلاص خود نومید گشته ...**

«ابوالمفاخر باخرزی » در : « فصوص الآداب» ص۳۵۶ نیز آن را در جواب «موسی» آورده با تفاوتی اندك‌درلفظ : «اطلبنی عندالمنکسرة قلوبهم‌من اجلی».وهم‌علامهٔ فقید استاد بدیع‌الزمان فروزانفر ، درکتاب: «احادیث‌مثنوی» ص۱۵۱، مضمون این‌خبر را همراه با این بیت ازمثنوی ملای‌روم :

دست اشکسته برآور در دعا **سوی اشکسته پرد فضل خدا**

آورده آن را با استناد به‌قول‌صاحب : «شرح تعرف» ج۳ص ۱۳۷ درجواب موسی نقل کرده‌اند .

« غزالی» در : «کیمیای سعادت» ص۷۲۳ ،آن‌را درجواب :**«اسماعیل»** می‌داند : « . . . خدای تعالی وحی فرستاد به **اسماعیل (ع** که **مرا نزدیك شکسته دلان جوی.** گفت : آن کیان‌اند ؟ گفت ; **درویشان صادق .**

در باب این حدیث قدسی نیز.ر.ف : « اتحافات السنیه فی الاحادیث القدسیه » ص۲۶ ، «حدائق الحقایق » ص ۶۲۸ ، و با ترجمهٔ پارسی آن در: « اخلاق محتشمی » ذیل باب : «فی الدین و معرفة الخالق» صفحه‌های :۸و۹، و «تمهیدات» از : «عین‌القضات همدانی » ص ۲ ، و«مقالات شمس تبریزی » صفحه‌های : ۱۹ و۳۲۸ .

« میبدی » ابوالفضل رشیدالدین ، درتفسیر کشف‌الأسرار ، ابتدا به نقل ترجمهٔ پارسی مضمون این‌حدیث می‌پردازد : **هرکه‌درمانده تر به‌دوست نزدیك تر ، هرکه شکسته تر به دوستی سزاوارتر** ؛ و پس آنگاه متن خبر را درج می‌کند (ونیز ص۳۷ از ج۴ همین تفسیر) هم چنین ر . ف : «تعلیقات حدیقة الحقیقة » ص ۵۱۲ ، « شطحیات روزبهان بقلی شیرازی » ص۲۰۷ .

در سخنان منظوم منسوب‌به : «بوسعید ابوالخیر مهنه‌ای » سه‌رباعی‌ناظر بدین حدیث شریف یافتم‌که لطیف‌اند وجان نواز ، و راه‌برنده‌به‌کوی دوست:

یارآمد و گفت خسته می‌دار دلت دایم به امید بسته می‌دار دلت!

ما را به شکستگان نظرها باشد مارا خواهی‌شکسته‌می‌داردلت!

ص۲۳ شماره ۱۵۹

ما دل به‌غم تو بسته داریم ای دوست   دردتو به جان‌خسته داریم‌ای دوست
گفتی که‌به دل شکسته‌گان نزدیکم   مانیزدل شکسته داریم ای‌دوست!
ص۱۷ ش۱۱۲

من می شنوم که می ببخشایی تو   **هرجاکه شکسته‌ای است آنجایی‌تو!**
ما جمله شکستگان درگاه توایـــم   درحال‌شکسته گان‌چه فرمایی تو ؟
ص۸۴ ش ۵۷۲

«عراقی» در «لمعات» ص۴۰۱ به صورت:« انا عندالمنکسرة قلوبهم و عندالمندرسة قبورهم» بدان‌استشهاد نموده ومصرعی‌درتوضیح آن‌آورده‌است:

«برند شکستگان از این‌میدان‌گوی»

و این نکته غریب می‌نماید که : «سید محمد ابوالمحاسن القاوقجی» درکتاب‌خودموسوم‌به : «اللؤلؤ المرصوع‌فیما قیل لااصل له اوباصله‌موضوع» ص ۲۵ ، پس ازآنکه این‌خبر را به‌صورت : « **أنا عندالمنکسرة قلوبهم من اجلی ، وانا عندالمندرسة قبورهم لاجلی** » نقل می‌کند ، آن را در عداد : « احادیث موضوعة » به‌حساب آورده‌است ؟!

☆ ☆
☆

ص ۱۶۵ س ۱

. . . وهم درحدیث‌موسی می‌آیدکه حق‌سبحانه و تعالی مرموسی را گفت : یاموسی ! من‌بیمار بودم ، چرا به‌پرسش من نیامدی؟!موسی‌گفت :ای بار خدای! تو نیز بیمار شوی ؟! ...

اسناد و وسائط این خبر به ترتیب اصل خویش دراین منابع نقل شده است: « صحیح مسلم » ج ۸ ص ۱۳ ، « مسند احمد » ج ۲ ص ۴۰۴ ، « جامع الصغیر سیوطی » ج ۱ ص ۷۶ و ص ۳۱۱ . « احیاء العلوم » ج ۴ ص ۲۱۸ ، « تفسیر طبری » ج ۲ ص ۹ ، « فتوحات مکیه » ج ۳ ص ۲۹۹

و اینك دو صورت از آن به لغت عرب ، از : « طرائف الحکم » ج۲ ص۳۱۲ ، به نقل از : « وسائل » (ــ کتاب الطهارة) ، باب : « استحباب عیادة المریض المسلم » ــ عن الحسین بن اسحق ، عن ابیه ، عن اخیه موسی بن جعفر (ع) : عن آبائه ، عن النبی (ص) ، قال :

« ... یعیر الله عبداً من عباده یوم القیمة ، فیقول : عبدی ! ما منعك اذمرضت أن تعودنی؟! فیقول : سبحانك ! سبحانك ! انت رب العبادلا تمرض ولا تألم . فیقول : مرض اخوك المؤمن فلم تعده . فوعزتی وجلالی لوعدته لوجدتنی عنده ، ثم لتكفلت بحوائجك ، فقضیتها لك، و ذلك من كرامة عبدی المؤمن ، و انا الرحمن الرحیم » .

غزالی در کتاب « کیمیای سعادت » ، ص ۵۳ ، ذیل : (عنوان دوم ــ در شناختن حق تعالی) بخشی از این حدیث را همراه با شرحی پارسی این چنین آورده است :

« . . . به چشم بیماران فرا ایشان منگرید که ایشان از ما اند ؛ **مرضت فلم تعدنی** در حق ایشان می‌آید . ترجمهٔ قسمتی از خبری است ، و این کلام خداوند است به حضرت پیغمبر (ص) که بر طبق آن **خداوند مهربان بیماری مؤمن را بیماری خویش می‌خواند ، وعیادت از اورا عیادت از خود . »**

و هم « غزالی » چکیدهٔ معنی خبر را به پارسی ، با ذکر پاره‌ای ازآن به لغت عرب ، در همین « کیمیای سعادت » : (ج۲ ــ رکن چهارم ص ۸۳۸ این‌سان در ضبط آورده است :

« . . . و این که گفت : **مرضت فلم تعدنی ــ یا موسی ! بیمار شدم**

به عیادت نیامدی . گفت : تو خداوند عالمی چگونه بیمار شوی ؟ گفت : فلان بنده بیمار بود ، اگر وی را عیادت کردی ، مرا عیادت کرده بودی »
بعضی از این‌مفهوم در : « **انجیل متی** » ، (باب ۲۵ ، به‌خصوص از رقم ۴۲ به بعد ، صفحهٔ ۴۵) این چنین وارد شده است :

« . . . گرسنه بودم مرا خوراك ندادید . تشنه‌بودم مرا آب ندادید . غریب‌بودم مرا جا ندادید . عریان‌بودم مرا نپوشانیدید . مریض و محبوس بودم عیادتم ننمودید . پس ایشان نیز به پاسخ گویند : ای خداوند ! کی‌ترا گرسنه ، یا تشنه ، یا غریب ، یا برهنه ، یامریض ، یا محبوس دیده خدمتت نکردیم ؟ ! آنگاه در جواب ایشان گوید : « هر آینه به شما می‌گویم : آنچه به یکی از این کوچکان نکردید ، به من نکرده‌اید ! ... »

صورتی دیگر از این حدیث را « عین القضات همدانی » در رسالهٔ : « شکوی الغریب » ص ۳۷ ، این‌گونه ذکر نموده است :

« ... وکقوله لموسی (ع) : مرضت فلم تعدنی ، و جعت فلم تطعمنی ؛ حتی اضطرب موسی وقام وقعد و قال : الهی ! او تمرض و تجوع ؟ ! فقال : مرض عبدی فلان ، وجاع عبدی فلان ؛ ولو اطعمت هذا ، و عدت ذاك ، لوجدتنی عندهما » . ونیز نامه‌های: «عین‌القضات همدانی» ج۱ ، ص۱۵۷ ، و ج ۲ صفحه‌های : ۳۱۱ ، و ۴۲۱ .

و نیز ر . ف : « الهی‌نامه » از « عطار نیشابوری » (ذیل داستان : سلطان محمود و شیخ خرقانی) ، ص۲۸۳، که صورت پارسی تمامت این‌خبر در توضیح این بیت از آن مثنوی در ص ۳۵۰ همین کتاب آمده است :

چو من بیمارگشتم هان چه بودت … که خود بیمارپرس من نبودت ؟

علامه‌فقید، استاد «بدیع الزمان فروزان‌فر» ترتیبی‌دیگر از این‌حدیث موسی‌را (به همین مضمون که گذشت با اندك تفاوتی در عبارت) در کتاب : «احادیث مثنوی » ص۵۷ نقل نموده، و مستند مولانا در سرودن این‌بیت (از دفتردوم ـ در مناجات کردن شبان‌با حق تعالی در عهد موسی) دانسته‌اند :

آن‌که‌گفت، **انی مرضت لم تعد** **من شدم رنجور ، او تنها نشد**

استاد فقید در کتاب دیگر خود : « مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی » ، ص ۶۷ ، دو صورت دیگر از این روایت را با ذکر مآخذ ، ذیل عنوان : « **وحی کردن حق تعالی به موسی که چرا به عیادت من نیامدی** » همراه با این بیت از : « مثنوی معنوی »

وحی آمد سوی موسی این عتیب
کای طلوع ماه نو دیده ز جیب

از دفتر دوم ، نقل نموده‌اند که اینک چند بیت دیگر در تتمهٔ داستان از این فصل آورده می‌شود :

مشرقت کردم ز نور ایزدی
من حق‌ام رنجور گشتم نامدی ؟!

گفت : سبحانی ! تو پاکی از زیان
این‌چه رمز است؟! این‌بکن یارب! بیان

باز فرمودش که در رنجوریم
چون نپرسیدی تو از روی کرم؟!

گفت : یارب ! نیست نقصانی تو را
عقل گم شد ، این گره را برگشا !

گفت : آری ! بندای خاص گزین
گشت رنجور او منم نیکو ببین !

هست معذوریش معذوری من
هست رنجوریش رنجوری من

هر که خواهد هم‌نشینی با خدا
او نشیند در حضور اولیا

✩ ✩
✩

ص ۱۶۷ س ۹

قال رسول الله ، قال الله تبارك و تعالی :

یا عبادی کلکم مذنب الا من عافیت ؛ فاستغفرونی أغفر لکم و من علم منکم أنی ذوقوّة علی المغفرة فاستغفرنی لقد ربّی غفرت له ولا أبالی ...

خبری است مفصل که راوی آن « ابوذر غفاری » است ، و به همین تفصیل با صورت پارسی در : « خلاصة المقامات » صفحه‌های ۱۲۷ و ۱۲۸ و در «سراج السائرین» باب۱۳ ، ورق ۱۲۸ ملاحظه می‌شود . تمامی حدیث درکتاب: « شرح التعرف لمذهب التصوف » ج۱ ، ص۲۱۶ ، باشرح اجزاء آن مضبوط و مذکور است .

وباز مضمون این حدیث باالفاظ مختلف درتفسیر : «ابوالفتوح رازی» ج۳ صفحه‌های ۲۰۷ و ۲۰۸ ، و در تفسیر : «کشف الاسرار و عدة الابرار» ج ۱ ص ۵۷۱ و ج ۲ صفحه‌های ۳۰۴ ، و ۷۸۹ ، و ج ۳ ص ۴۴۸ نقل شده است .

☆ ☆
☆

ص ۱۷۲ س ۱

الکریم اذا قدرغفر

قولی است معروف که در کتب ، اخلاق و ادب بدان تمثل جسته‌اند .

در « کنوز الحکمة » به‌صورت : الکریم اذا قدر عفا (ورق ۴۵۴) ، و در « مرزبان‌نامه » باب ۵ ص ۱۱۷ چنین است : الکریم من عفا عن قدرة ، و نیز در « امثال و حکم دهخدا » ص ۲۶۸ . در کتاب : « نهج البلاغة » ص ۱۰۲۶ ، در سخنان مولای متقیان علی علیه‌السلام می‌آید که :

« اذا قدرت علی عدوك فاجعل العفو عنه شکراً للقدرة علیه » .

☆ ☆
☆

ص ۱۷۲ س ۶

لووزن ایمان ابی‌بکر بایمان اهل السماء والارض لرجح ایمان ابی‌بکر .
روزی از رسول (ص) پرسیدند که : ایمان ابوبکر که از ایمان اهل آسمان و زمین زیادت می‌آید آن چیست ؟ **قال : بشیء وقر فی قلبه .**

همین مضمون با تفاوت لفظ در : « نامه‌های عین القضات همدانی » ج ۱ ، صفحه‌های : ۳۱۱ ، و ۳۱۲ ، ذیل مکتوب شماره ۳۷ تحت عنوان : ما الایمان ؟ ، و نیز در صفحه‌های ۱۳۰ و ۱۳۱ از همین کتاب به صورت : « لو وزن ایمان ابی‌بکر بایمان الثقلین لرجح » دیده می‌شود .

« لو وزن ایمان ابی‌بکر بایمان الناس لرجح ایمان ابی‌بکر » صورتی دیگر از این قول است که « عجلونی » به روایت « اسحق بن راهویه » و روایت « بیهقی » از «عمر» ، در « کشف الخفاء » ج ۲ ص ۱۶۵ به دست داده است . و هم در این مجلد و این صفحه از این کتاب ، ترتیب دیگری از آن به روایت « ابن عمر » ضبط شده است : « لو وضع ایمان ابی‌بکر علی ایمان هذه الامة لرجح بها » .

« غزالی » در کتاب « احیاء العلوم » ج۳ ص ۱۹ ، صورتی دیگر از آن‌را چنین آورده است : «لووزن ایمان ابی‌بکر بایمان العالمین سوی النبیین و المرسلین لرجح » ـ و نیز در ص۱۲۱ از همین مجلد صورتی دیگر از آن دیده می‌شود .

« میبدی » از بیان « عمر » صورتی دیگر از آن را با تفاوتی اندك در عبارت می‌آورد : و قال عمر : لو وزن ایمان ابی‌بکر بایمان اهل الارض ، او قال بایمان هذه‌الامة لرجح به ـ تفصیل آن در «کشف الاسرار و عدة الابرار» ج ۲ ص ۳۵۱ ملاحظه شود .

و همچنین اسناد و وسائط آن را در این کتاب‌ها می‌توان جست : « فصوص الاداب » ج ۴ ص ۱۰۰ ، « المحاسن و المساوی » ذیل : محاسن

ابی‌بکر رضوان الله و رحمة علیه ، ص ۳۵ ، « الاربعین فی التصوف » ذیل : « باب فی صفة المؤمنین و صفة العلماء » ص ۴ ، و « شفاء السائل لتهذیب المسائل » ص۳۰ « تذکرة الموضوعات » ذیل : « ما ورد فی مناقب ابی‌بکر الصدیق» ص۹۳ ، و «شرح‌شطحیات روزبهان بقلی شیرازی» ذیل : فی‌الشطحیة ۴۳ للحلاج ، ص ۴۵۲ بدین‌سان :

« . . . نبینی که سید شناسندگان عالم ، و اصل جوهر فطرت پاکان بنی آدم (ص) چون صدیق را بستود ، فرمود که : لو وزن ایمان ابی‌بکر مع‌ایمان الخلق سوی النبیین ، لرجح علی ایمان الکل » .

در باب جزء اخیر از این عبارت : « . . . ولکن بشیئ وقر فی‌قلبه » قولی است صاحب « اسرار التوحید » را در تعریف « دین » : لیس الدین بالتمنی ولا بالتجلی ، ولکن بشیء وقر فی القلب و صدقه العمل – ص ۵۳ «جاحظ بصری» در : «البیان و التبیین» ص۷۰ این‌گونه تعریف از «ایمان» را «**الایمان لیس‌بالتجلی ولا بالتمنی ولکنه ما وقر فی القلب ، وصدقه العمل**» ذیل : «**مواعظ حسن بصری**» ضبط نموده است . و هم در : « شرح شطحیات روزبهان بقلی شیرازی» ذیل: «در شطح یوسف‌بن‌الحسین الرازی»، ص۱۹۶ ، چنین می‌خوانیم :

« ... در حدیث هست که تقدم صدیق نه ازنماز ، و روزهٔ بسیار بود ، لیکن بشیئ وقر فی صدره » .

و اما در تفسیر « ابوالفتوح رازی » صورتی است از این قول متفاوت با آنچه نوشته شد و موافق با آنچه در اخبار خاصه وارد است :

« . . . لو وزن ایمان علی بایمان امتی لرجح ایمان علی ، علی ایمان امتی الی یوم القیمة » ج ۲ ص ۶۲۸ ، و تفصیل را می‌توان در مجلد سوم از « فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی » ص ۷۱ باز جست .

در مجلد هفتم از : «الغدیر» ، ص ۳۹۰ ، ذیل عنوان : «اربعون حدیثاً فی سیدنا ابی‌طالب » ، بانقل اسناد صحیح از : «الدرجات الرفیعة» ، و «ضیاء

العالمین » ، و « کتاب الحجة » ص ۱۸ ، این حدیث در باب : « ایمان ابوطالب » ضبط شده است :

« ان ایمان ابی‌طالب لو وضع فی کفة المیزان ، و ایمان هذا الخلق فی کفة میزان ، لرجح ایمان ابی‌طالب علی ایمانهم . »

استاد مدرس رضوی در کتاب : « تعلیقات حدیقة الحقیقة » ص ۳۲۵ در باب این حدیث به‌صورت مذکور در متن چنین ابراز رأی نموده‌اند : «در کتب احادیث ذکری از این خبر نیست ، و چنین برمی‌آید که از : « احادیث موضوعه » باشد . »

☆ ☆
☆

ص ۱۷۴ س ۷

المعلوم شؤم و لؤمٌ

بدین صورت در جای دیگر دیده نشد .

☆ ☆
☆

ص ۱۷۵ س ۱۲ ، و س ۱۵ ، و س ۱۷ ، و ص ۱۷۶ س ۱۷

الشیخ فی قومه کالنبی فی أمته .

به همین صورت در : « خلاصة المقامات » ص۱۶۳ ، « بحارالحقیقة » ورق ۲۸۱ ، « سراج السائرین » باب چهارم ، ورق ۳۰ ، « انس التائبین » ص ۱۲۶ و ص ۳۲۱ ، « ترک الاطناب » ص ۶۶۷ ، « احیاء العلوم » ج ۱ ص۲۴۰ ، « فصوص‌الاداب » ص۱۱۱ ، « مرصادالعباد » صفحه‌های : ۱۶۰ ، ۲۲۶ ، « اسرار التوحید » ص ۵۳ ، « کشف الخفاء » ج ۲ ، ص ۱۷ ، « قابوس‌نامه » ص ۳۳ و به صورت : « **الشیخ فی بیته کالنبی فی قومه** » و : «**الشیخ فی‌أهله کالنبی فی أمته** » به‌ترتیب در : « جامع‌الصغیر » ج۲ ص۴۲ ،

و : « کنوزالحقایق » ص ۷۴ مضبوط است . نیز ر. ف : « مکاتیب سنائی » نامهٔ هفتم ص ۵۳ ، و «میزان الانسان » ص ۱۵۷ ، و کتاب «احادیث مثنوی » ص ۸۲ ، که دوبیت ازمولاناجلال‌الدین محمد مولوی :

گفت‌پیغمبر که : **شیخ** رفته پیش **چون‌نبی‌باشدمیان قوم خویش**

چون پیمبر در میان امتان در گشای روضهٔ دارالجنان

به مناسبت همراه با آن درج‌شده است .

« عزالدین محمودبن علی کاشانی » در کتاب : «مصباح‌الهدایة و مفتاح الکفایة » ص۲۱۹ ، ذیل فصل چهارم : در «آداب مرید با شیخ » چنین نوشته است :

« . . . و وجود شیخ در میان مریدان تذکره‌ای است از وجودنبی(ص) در میان اصحاب ؛ چه‌شیخ‌دردعوت خلق‌باطریق‌متابعت رسول نایبی است‌رسول را : الشیخ فی‌قومه . . .»

« قاوقچی » دوصورت مذکور پیش از این در : « جامع‌الصغیر » ، و : « کنوزالحقایق » را در کتاب خویش ؛ «اللؤلؤ المرصوع » ضبط نموده ، و آنها را : « موضوع » دانسته است ؛ وهم صاحب : « تذکرة الموضوعات » این‌ترتیب را :« **الشیخ فی جماعته کالنبی فی‌قومه ؛ یتعلمون من علمه ، و یتأدبون من أدبه** » در کتاب خویش باچند صورت دیگر از آن نقل نموده و و همگی را « موضوع» معرفی کرده‌است .

در کتاب «امثال و حکم » تألیف : « علامهٔ فقید علی‌اکبر دهخدا » ، ص۳۵۵، ذیل: «الشیخ فی‌قومه کالنبی‌فی‌امته» به دوبیت‌از «کمال خجند »بدین صورت :

می‌زند بنگ صرف مرشد خاف فارغ از نوشداروی عنبی است

گرچه : « **الشیخ کالنبی**» گویند «کالنبی»نیست،شیخ‌ما«کنبی»است

استشهاد شده ، و مؤلف درتوضیح کلمهٔ : « کنب » درمصرع دوم از بیت

دوم ، نوشته اند : « کنب » شاهدانه ، ومراد : « بنگ » است !

☆ ☆
☆

ص ۱۷۵ س ۱۳ وس۱۵ ، و ص ۱۷۶ س۱۶

العلماء ورثة الانبیاء

حدیث نبوی است که با همین الفاظ بی تفاوتی در: « ینابیع المودة » ص۳۴۵ ، «سنن ابن ماجه قزوینی » ، ج ۱ ، حدیث شماره ۲۲۳ ، « احیاء العلوم » ج ۴ ، ص ۱۴۶ ، «نامه‌های عین‌القضات » ج۱ ، ص ۴۲۲ ،«مرصاد العباد » صفحه‌های : ۴۸۰ ، ۴۸۱ ، ۶۶۱،۴۸۳ ، و« ترك الاطناب» ص۶۶۷، «الانسان‌الکامل» صفحه‌های: ۳۲۰ ، و۳۲۱ ، « فصوص‌الاداب» ج ۲ ص۵۶، «جامع الاسرار » صفحه‌های: ۴۲۱ ، ۴۷۹ ، ۴۸۹ ، ۵۰۴ ، و باتوضیحی‌در: « المقدمات من‌کتاب نص النصوص فی شرح فصوص الحکم » صفحه های : ۲۰۹ ، و۴۹۳ ، «آداب المریدین » ورق های ۹ ، و ۵۱ ، «کشف الاسرار » ج ۱ ص ۱۳۹ ، «المواعظ العددیة » ذیل :«المفردات‌الصادرة عن‌النبی(ص)» ص۱۵ ، « شرح شطحیات روزبهان بقلی شیرازی » ص۴۱۲ ، « مقالات شمس تبریزی » ، ص ۲۰۵ ، « روضة الانوار » ص ۱۸۹ مضبوط است .

« حکیم ناصر خسرو قبادیانی » در کتاب : « وجه دین » ، ص ۱۵ ، ذیل : گفتار دوم ، وص ۲۸۷ ، : گفتار چهل و ششم ، پس از نقل‌این‌خبر ترجمهٔ پارسی آن را چنین به دست داده است : « **دانایان میراث داران پیغمبران اند** » .

و در « تمهیدات » از : « عین‌القضات همدانی » ص ۱۸۴ ، ذیل فصل: اسرار قرآن و حکمت و خلقت انسان ، این خبر با این شرح همراه شده است : باش ! تا قرشی شوی که تا نسبت با محمد درست کرده باشی ، که : العلماء . .

عارف صمدانی ، «عین‌القضات همدانی » درجای دیگر از نوشته های خویش :

«نامه‌ها » ج۱ ، ص۲۴۲ (نامهٔ بیست وهشتم) ، با عنوان: **«عالم‌نمایان»** در توضیح این‌حدیث شریف ، شرحی این چنین لطیف نگاشته است :

« . . . در این عالم پوشیده‌کرده اند مشتی خران ، که کارها چون بوده‌است ، و می‌گویند : «العلماء ورثة الانبیاء » ـ پندارند عالم آن است که چیزی خواند یا نویسد ؛ و هرکه چیزی نداند خواندن و نوشتن نه عالم است . . . کتاب ، و حفاظ ، و روات ، و نقله ، و ثقات دیگراند ، وعلماء ، ومؤمنان ، و اهل یقین . و اربابسلوك ، و اصحاب قلوب دیگر ...

اکنون علماء را به‌طیلسان وآستین‌فراخ شناسند !کاشکی براین‌اختصار کردندی که انگشتری زرین دارند ، ولباس حرام ، ومراکب‌محظور ؛ وآنگه گویند : عزّاسلام می‌کنیم!...الخ »

و باز ورقی از «گلستان » شیخ بویی دل‌انگیز از این حدیث می‌پراگند: « دو امیرزاده در مصر بودند : یکی علم آموخت ، و دیگری مال اندوخت ؛ آن علامهٔ عصر شد ، و این عزیز مصر گشت . پس این‌توانگر به‌چشم حقارت در فقیه نظر کردی ، وگفتی : من به‌سلطنت رسیدم ، و تو هم چنان در مسکنت بماندی .گفت‌ای برادر ! شکر نعمت باری‌تعالی بر من‌است که **میراث‌پیغمبران یافتم یعنی علم** ، و. . . » ازباب سوم ـ درفضیلت قناعت .

هم چنین درباب این حدیث ، ر . ف : باب چهارم از کتاب : «سراج السائرین » ، ورق ۳۰ ، که مصنف در ضمن آن چنین آورده‌است : « . . . و آنچه علماء گویند که : « العلماء ورثة الانبیاء » درست است ، و حق است ؛ **اما از وارثان باشند که دربند و زنجیر باشند ، و قومی باشند که از درگاه ، و کلاه ، سریر باشند ، و قومی باشند که خلف باشند ، و قومی باشند که ناخلف باشند ، وهمه میراث دار و میراث خوار باشند ، امـا کار مشایخ کار دیگر است ، وکار علماء کار دیگر است ، وکار خواجگی کاردیگر**

است . این‌خبر سخت نیکو است ، وشرفی بزرگ دارد ؛ اما از علماء ازهزار یکی باشدکه مقتدائی را شاید . الخ »

و هم د . ف : «مختصر احیاء العلوم» درحاشیه‌کتاب : «نزهةالناظرین»، ص۳ ، ذیل باب : « فی‌العلم والتعلم » . وبه‌صورت : «**العلماء خلفاء الانبیاء**» در : «کشف الاسرار » ج۶ ، ص۲۳۱ ، و : « أن‌العلماء ورثة الانبیاء » در : « اصول کافی » صفحه‌های : ۱۲ ، و ۱۳ ، « وافی فیض » ج ۲ ، ص ۴۲ ، « بحار الانوار » ج ۱ ، ص ۵۲ ، و در : « جامع الصغیر » ج ۱ ، ص ۹۱ ، به‌صورت « أکرم العلماء فانهم ورثة الانبیاء» به‌روایت ابن‌عساکر از عبداللّه‌بن عباس ، و با اضافه‌ای در آخر : . . . فمن أکرمهم فقد أکرم‌اللّه و رسوله ، در همین کتاب به روایت : « جابر » مضبوط است .

مضمون این حدیث با مختصر تفاوتی در عبارت ، در : « کنزالعمال فی سنن الاقوال » ج ۱۰ ، صفحه‌های : ۷۷ ، ۸۵ ، ۹۴ ، «اتحاف سادة المتقین» ج۱ ، ص۷۱ ، «احیاءالعلوم» ج۱ ، ص۵ ، «جامع‌الصغیر» ج۲ ، صفحه‌های : ۶۹ ، و ۱۱۵ ، و ص ۱۵۳ ، « کنوز الحقایق فی حدیث خیر الخلایق » ، صفحه‌های ۸۵ و ۴۴۵ ، «صحیح بخاری» باب۱۰ ، «سنن‌ترمذی» کتاب۳۶ ، باب ۱۹ ، «تعلیقات حدیقة الحقیقة سنائی» ص۲۹ ، «رشحات نبویه» ص۹۱ ، « نهج الفصاحة » ص۴۲ ، «انس التائبین» ص۳۲۵ « معجم المفهرس » ج ۴ ص۳۲۱ ، «تذکرة السامع و المتکلم» ، صفحه‌های : ۶، ۷، ۱۲، ۲۷، و ۴۸، « ادب الدنیا و الدین » ص۲۹ ، نقل شده است .

« **ان العلماء ورثة الانبیاء ؛ ان العلماء لم یورثوا دیناراً ولا درهما ولکن ورثو العلم ، فمن أخذ منه أخذ بحظ وافی** » صورتی دیگر است از این حدیث مضبوط در : « سفینة البحار » ج۲ ، صفحه‌های : ۲۱۹ ، و ۲۲۳ ، ذیل باب : « ثواب العالم والمتعلم والعلوم التی أمر بتحصیلها » : و با تفصیلی بیشتر در : « کافی » (کتاب العلم و الجهل) به دست داده شده است .

شیخ ابوطالب مکی در : « قوت‌القلوب » ج۱ ، ص۳۲۰ ، می‌نویسد :

من عرف الله تعالی فما ذا جهل ؟ و من جهل الله تعالی فما ذا عرف ؟ فالعلماء بالله تعالی‌هم ورثة الانبیاء ؛ لانهم ورثوا منهم الدلالة علی الله تعالی .

صاحبان : « اللؤلؤ المرصوع » ، ص۵۱ ، و « تذکرة الموضوعات » ، ص۲۰ ، این خبر را در کتاب خود آورده‌اند ، و مؤلف «تذکرة» در بارهٔ آن چنین ابداء نظر کرده است : ... بعضی آن‌را : «ضعیف» ، بعضی : «صحیح» ، و بعضی سند این خبر را « مضطرب » دانسته‌اند ؛ اما در هرصورت **بی‌اساس نیست** ، و اصلی دارد .

☆ ☆

☆

ص ۱۷۷ س ۴

. . . هم خواجه امام را ، و هم شیخ المشایخ را سخن رسول (ص) را فرا بایستی نیوشید :

قال رسول الله (ص) : کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیته : فالامیر راع علی رعیته و هو مسؤول عنهم ، و الرجل راع علی اهل بیته و هو مسؤول عنهم ، و المرأة راعیة علی بیت بعلها و ولده و هی مسؤولة عنهم ، و العبد راع علی مال سیده و مسؤول عنه ؛ الا فکلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیته .

اسناد آن در « صحیح مسلم » ج۶ ص۸ ، و : « صحیح بخاری » ج ۲ ص۲۲ ، و ص۳۸ ، و ص۴۵ ، مضبوط است . «میبدی» درتفسیر آیهٔ شریف : و الذین‌هم لاماناتهم وعهدهم **راعون** (= آیه هشتم ، از سوره : المؤمنون)، و در هنگام توضیح در باب کلمهٔ « الرعی » بدین خبر استشهاد نموده است : اصل‌الرعی فی‌اللغة : القیام باصلاح مایتولاه من‌الامور ؛ وذلك‌معنی قوله(ص): **کلکم راع و . . .** (کشف الاسرار ـ ج۶ ص ۴۱۸) .

جزء صدد خبر : « کلکم راع و کلکم **مسؤول عن رعیته** » در : « تنبیه الخواطر و نزهة‌النواظر » ص۶، «حلیة‌الاولیاء» ج۵ ص۳۶۰ ، ج۷ ص۳۱۸،

و ج۸ ص ۲۸۱ ، و «مواعظ العددية» ص۹ ، «کشف الخفاء» ج۲ ص۱۱۵ ، « لطائف الحکمة » (ذیل باب سوم ، در بیان حکم و معدلت کردن در منزل خود ، ص ۲۱۹) ، و در « مکاتیب سنائی » (مکتوب چهادم) ، ص ۲۹ ، و « الرسالة العلية » ص ۲۳۸ ، و «مرصاد العباد » صفحه‌های : ۱۷ ، ۴۳۳ ، ۴۳۹ ، ۵۱۹ و ۵۶۰ ، و نیز « ترك الأطناب » ص۱۶۴ ، و « راحة الارواح » باب اول ، ص ۱۶ مذکور است .

«سعد الدین وروایني» در : «مرزبان‌نامه» ، باب‌سوم ، «در ملك اردشیر و دانای مهران به » ص ۷۶ ، با این مقدمه :

« و بدان ای ملك ! که ایزد تعالی ترا **راعی رعیت و مراعی مصالح ایشان** کرده است ؛ از ایشان به تیغ ستدن ، و به تازیانه بخشیدن ، و از آن ترك کلاه و طرف کمر آراستن ا مورث دو وبال و موجب دونکال است . . . ترا در دیوان‌محاسبت برپای دارند : **کلکم راع ...** » به‌استشهاد به همین‌مقدار از صدر خبر که پیش از این بدان اشاره شد ، بسنده نموده است .

در مجلد پنجم از : « فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی » ، ص ۹ ، ذیل کلمهٔ « **راعی** » دو صورت از این‌حدیث شریف نقل شده ، و این بیت از دفتر سوم از « مثنوی ملای روم » موافق با آن به ضبط درآمده است :

کلکم راع نبی چون راعی است
خلق مانند رمه او ساعی است

و هم در مجلد ششم از این فرهنگ ارجمند ، ص ۷۰۷ ، این بیت از مولانا جلال‌الدین محمدمولوی ، از دفترپنجم مثنوی‌مناسب باحدیث موصوف ملاحظه می‌شود :

کلکم راع بداند از رمه
کی علف‌خوار است و کی در ملحمه

و نیز ر. ف : کتاب «احادیث مثنوی» ص۹۹ ، و «شرح اسرار مثنوی»

ص ۲۴۷ .

شرحی که ادیب شهاب‌الدین عبدالله شیرازی ، درتاریخ خود مشتهر به : « تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار » در ذیل وقایع مربوط به ویران شدن « کیخاتوخان » ، ص۲۷۹ می‌آورد ، اگر چند بنابر شیوهٔ کار «وصاف» متصف به صفت اطناب است اما در عین حال لطیف است و حالی بر این خبر شریف مشتمـل :

« بر طلیعهٔ افکار موقوف پوشیده نیست که درعالم تمثیل **پادشاه مانند شبان است و جمهور خلایق چون رمهٔ گوسفند** در کنف رعایت و حوزهٔ حمایت او ــ و هرگاه‌که برشبان محافظت مصالح چراگاه و آبشخور یا مرعی نامرعی ماندـ تا به ترك‌کلی چه‌رسد ــ نظام‌حال مواشی ماشی‌گردد ، ومستحق سخره و نمیمت واشی . . .

شعر :

و من رعی غنماً فی ارض مسبعة
و نـام عنهـا تولی رعیهـا الاسد

قال النبی (ص) : **کلکم راع و کلکم مسوول عن رعیته** . »

۞ ۞
۞

ص ۱۷۹ س ۱۴

... مهتر (ص) می‌گوید ، **نحن‌معاشرالانبیاء اولاد علات : دیننا واحدٌ و شرایعنا مختلفة** = گفت : دین همه انبیا و رسل یکی است ، اما شرایع مختلف است .

خبر به صورت مذکور در متن در : « بحـار الحقیقة » ورق ۲۷۹ مضبوط است . قطب الدین محمد بن شمس الدین مطهر در کتاب : « حدیقة الحقیقة» ، درهنگام استشهاد به‌آیهٔ شریف : «لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجاً»

می‌نویسد : همه پیغامبران را دین یکی بود ، و شرایع مختلف ؛ پس آنگاه بدین خبر استناد می‌جوید : نحن معاشر الانبیاء . . .

در تفسیر « ابوالفتوح رازی » ج ۱ ، ص ۲۶۶ صورتی دیگر از آن بدین‌سان آمده است : الانبیاء اخوة لعلات : أمهاتهم شتی و دینهم واحد ــ پیغامبران برادران‌اند از مادران مختلف، و دین‌شان یکی‌است . و باز در مجلد دوم از همین تفسیر ، ص۷۴ بدین صورت مذکور است : نحن معاشر الانبیاء اخوة لعلات ؛ امهاتهم شتی و دینهم واحد ؛ و انی اولی الناس بعیسی‌بن مریم لانه لم یکن بینی و بینه نبی . . . و به همین مقدار که در این‌جا نقل شد ، در « جامع الصغیر » ج ۱ ص ۹۳ .

۞ ۞
۞

ص ۱۸۱ س ۱۹ و ص۱۸۲س ۸ ، و ص ۱۸۳ س۶ و س ۹، و ص ۲۱۹ س ۱۷ .

أللهم اکلانی کلاءة الولید .(= بارخدایا ، مرا نگاه می‌دار چونان‌که کودکان را نگاه دارند.)

برای توضیح یاد آور می‌شود که معنی پارسی: «**کلاء**» یا « کَلأْ » در : « **اکلانی** » مذکور درحدیث نیایش مهتر عالم ، سرورکائنات (ص) **گوشوانی و نگاهداری** است . مثال از سوره مبارك : الانبیاء (۲۱) ، از جزء ۱۷ ،آیه شماره ۴۳ :

« قل من **یکلؤ** کم باللیل و النهار . . . (بگو ــ یا محمد ! ــ که **نگاه دارد** شما را به روز و به شب ؟ . .) ــ ترجمه تفسیر طبری ، ج۴ ، ص۱۰۳۳.

به هر تقدیر به همین صورت‌مذکور درمتن ، در « بحار الحقیقة » ،ورق ۱۷۶ ، و در : «شرح تعرف » ج۱ ، ص ۶۷ ، همراه با صورت پارسی آن بدین ترتیب :

. . . پیغمبر گفت : خداوندا مرا نگاه‌دارچنان‌که نگاه داشتن‌کودکان خردکان خرد » به‌ضبط آمده است .

و هم به صورت : « **واقیة کواقیة الولید** » ، در : « کشف الاسرار » ج۳ ، ص ۷۶۴ ، منضم بدین شرح درتفسیر آیهٔ شریف : **انا هدنا الیك** ــ آیهٔ ۵۵ ، سورهٔ ۷ ، الاعراف ، : « . . . خداوند به همگی به تو باز گشتیم ، و از حول و قوهٔ خویش متبری شدیم ، وخویشتن را به‌تو سپردیم ، و به‌هرچه حکم کردی رضا دادیم ؛ ما را به ما بازمگذار ، و مائی ما از پیش ما بردار . همان است که مصطفی (ص) گفت : **واقیة کواقیة الولید** . به داود وحی آمد که : ای داود ! دوستان مرا با اندوه دنیا چه‌کار ؟ اندوه دنیا حلاوت مناجات از دل ایشان ببرد . ای‌داود ! من از دوستان‌خویش آن دوست دارم که روحانی‌باشند، غم هیچ نخورند ، و دل دردنیا نبندند ، وکار و شغل خودبه همگی بامن‌افگنند، و به قضاء من رضا دهند . » ونیزدر : «مکاتیب سنائی» نامهٔ۷ ،ص۵۸ .

و هم درکتاب : « ترك‌الاطناب » ص۷۷۲ همراه با شرحی این چنین :

« . . . اللهم واقیة کواقیة الولید . در این خبر دومعنی است : یکی آنکه الهی ، مرا از گناه معصوم دار ، تا چون طفلان باشم بی‌گناه . دوم آن است که ای‌خدای ! چنان که کودکان از بلا پرهیز ندانند کردن ، وتو ایشان را نگاه‌داری ، مرا نیز نگاه دار. »

☆ ☆
☆

ص ۱۸۳ س ۷وس۸

انا سید ولدآدم ولافخر

این حدیث شریف در : « کشف الاسرار » ج ۴ ص ۲۷۹ ، و ج ۷ ص۳۹۷، و ج ۱۰ ص ۵۲۹ ، و در : « نامه های عین‌القضات همدانی» ج ۱ صفحه‌های : ۴۳ ، و ۳۲۳ وج ۲ ، صفحه‌هـای : ۴۲ ، و ۲۰۰ ، و ۲۳۷ ، و

۲۴۹ ، و درکتاب : «تمهیدات » ازهمین‌مصنف صفحه‌های : ۱۶۲، و ۲۰۱ و در: «مرصاد العباد » ص۴۲۹ : و«لمعة السراج لحضرةالتاج» ص ۴ و«طرائف الحکم » ج ۱ ، ص ۲۹۳ ، به نقل از « امالی صدوق » ، ذیل : « المجلس الثانی والسبعون »به روایت: اصبغ بن نباته ، از امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام، و در : « الرسالة العلیة فی الاحادیث النبویة » ص ۱۱ ، و : « المقدمات من کتاب نص النصوص فی شرح فصوص الحکم » ص ۴۶ ، و « قابوس نامه » ص ۲۵ ، و « کلمات مکنونه » ص۱۸۸ ، به همان صورت مذکور در متن کتاب حاضر ضبط شده است .

اما در مجلد پنجم ازتفسیر : « کشف الاسرار وعدة الابرار » ص ۵۸۴ به‌این صورت : و انزل علیکم کتاباً و جعلك سید ولد آدم و اعطاك المقام المحمود ، ثبت شده و در مجلد هشتم از این‌کتاب ص ۳۸۶ آن را همراه با توضیحی چنین می‌یابیم :

« انا سید ولد آدم . . . منم مهتر فرزند آدم وبدین فخر نیست . فخرما که هست بدوست نه به غیر او . کسی‌که فخرکند به چیزی کند که آن چیز بر او بود نه فرود او . درهر دوکون‌هیچ‌چیز برمانیست پس مارا به‌هیچ‌چیزفخر نیست ؛ فخر ما به خالق است ، زیرا که بر ماکسی نیست‌جزاو...»

در تفسیر « ابوالفتوح رازی » ج۱ ص۳۷ ، مضمون این خبر به‌پارسی چنین شرح شده است :

«امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام روایت‌کندکه رسول علیه‌السلام گفت : یا علی ! من سید ولد آدمم ، و تو سید عربی ، و «سلمان » سید پارس است ،و « صهیب » سید رومیان ، و«بلال» سیدحبشه است ، و «طور» سید کوه‌هااست، و « سدرة » سیددرختان است ، و سیدماه‌ها « ماه‌حرام » است ، و سیدکلام‌ها « قرآن » است ، و سید قرآن‌سوره «البقرة» است ، و سیدالبقرة «آیةالکرسی» است ... » نیز در همین مجلد ، ص ۴۳۹ .

« أنا سید ولدآدم یوم‌القیمة » ترتیبی دیگر است از آن ، موافق باضبط «عجلونی » در : «کشف الخفاء » ج ۱ ص۲۰۳ .

« عزالدین محمودکاشانی» این‌حدیث نبوی رابدین‌صورت ذکرمی‌کند: انا سید ولد آدم ولافخر ، وآدم و من دونه تحت لوائی یـوم القیمة ولا فخر (مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة ص۴۳)

صاحب ترجمهٔ : «سواد الاعظم » این خبر رابه همان صورت منقول در: « مصباح الهدایة » در کتاب خویش ص ۹۷ این گونه به پـارسی در آورده است :

« . . . واندر خبراست که رسول(ص) گفت : که من سید ولد آدمم و مرا فخر نیست ؛ روز قیامت آدم و دون‌آن ، در زیر علم من روند و مرا فخر نیست ».

جلال الدین محمد ملای روم در دفتر چهارم از مثنوی شریف مفاد این حدیث را دربیت شماره ۳۳۱ این سان گنجانیده است :

مصطفی زاین گفت کادم وانبیا خلف من باشند در زیر لوا

که درکتاب مستطاب «احادیث مثنوی » متن خبر باذکر بیتی‌که گذشت با اضافاتی بدین‌صورت ثبت شده است : انا سید ولدآدم یوم القیمة ولافخر ، و بیدی لواء الحمد ولافخر . و مامن بنی‌آدم فمن‌سواه‌الاتحت لوائی . . .

و نیز ر . ف : جامع الصغیر ج ۱ ص ۱۰۶ و ص ۱۸۵ به روایت از ابوهریرة و ابوسعید ، و « فصوص الاداب » ص ۲۸۶ ، و فرهنگ لغات وتعبیرات مثنوی ج۷ ص ۱۸۲

☆ ☆

☆

ص ۱۸۷ س ۲۰

در خبر می‌آید که‌رسول گفت: (ص) که خدای گفت تبارك و تعالی :

اهل ذکری فی نعمتی و اهل شکری فی زیادتی واهل طاعتی فی کرامتی و اهل معصیتی لم‌اقنطهم‌من‌رحمتی ؛ ان مرضوا فاناطبیبهم ، و ان تابوا فأنا حبیبهم ، وان‌لم یتوبوا فبالمصایب والبلایا أطهرهم .

به همین صورت با ترجمه پارسی زیبا در: « بحار الحقیقة » ورق ۹۷، وورق ۱۲۹ ، ودر : « کنوزالحکمة » ورق ۱۳۶ ، ودر : « خلاصة المقامات » ص ۱۱۱ ، وبا تفاوتی درالفاظ در: « کشف‌الاسرار وعدة الأبرار » ج۸، ص ۲۳۹ ملاحظه می‌شود .

☆ ☆
☆

ص ۱۸۸ س ۱۸

و از سراپردهٔ سر ذوالجلال ندامی‌آید که :

اولیائی تحت قبابی لایعرفهم غیری

به همین عبارت فقط با تفاوت «اولیائی»به جای«احبائی » در: «نامه‌های عین‌القضات همدانی » ج ۲ ص ۳۷۰ ، « مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة » ص۴۱۶ ، ۳۷۸ و « مرصاد العباد » ص۲۲۶ ، ۲۴۲ ، ۳۷۹، ۵۴۳ ، و«احیاء العلوم » ج۴ ص۲۵۶ ، ملاحظه می‌شود .

وبه صورت مضبوط درمتن کتاب حاضر در : «المقدمات من کتاب نص النصوص » ، ذیل عنوان : «فی‌اثبات‌ولایة الشیخ» ص۱۰۷ ، همراه‌با توضیح، و در : «کشف‌الحقایق » (رساله سوم ـص۱۲۱) با این شرح دربیان‌مراحل چهارگانهٔ تصوف ، مورد استناد واقع شده‌است .

« . . . بدان که تصوف چهار مرتبه‌دارد : اول : ارادت است باشرایط . دوم : خدمت‌است با شرایط . سوم : سلوك است با شرایط سلوك . آن‌گاه بعد

از سلوك صحبت است : یعنی سالکان بعد از تمامی سلوك بر دوقسم می‌شوند : یك قسمت صحبت‌اختیاری است و باقی‌عمر را درعشرت به صحبت‌میگذرانند، وراحت و جمعیت خودرا دراین‌می‌یابند ، واین‌ها مظهر جمال بسیطاند ، و صورت روحانیان . . . **ویك قسم دیگر عزلت اختیار می‌کنند ، وباقی عمردر خلوات و عزلت می‌گذارند . . . و این ها مظهر جلال‌اند ، و صورت کروبیان ؛ و مراد از : «اولیائی تحت قبابی...» ایشان‌اند »**

« شمس الدین احمد افلاکی عارفی » در این باب می‌نویسد :

«...همچنان منقول است که روزی حضرت ولدقدس‌الله سره‌العزیزفرمود که : از حضرت پدرم سؤال کردم که تفسیر این کلام که : « اولیائی تحت قبابی لایعرفهم غیری » چه‌گونه است ؟ مقصود از «قباب» قوالب ایشان‌است ، یا اخلاق ذمیمه ؟ فرمود که بهاء الدین ! آن نیز هست ؛ اما مراد از : «**قباب**» خوی‌های ایشان است ، چه بعضی اولیاء را در ظاهر حرص چیزها باشد ، و بعضی را اسفار و تفرج خوش آید ، و بعضی به تحصیل علوم رغبت کنند ، و بعضی به اکتساب اسباب مایل شوند ، ایاً ماکان و یمکن که بعضی برخلاف شرایع انبیاء کارها کنند که مردم را ناپسند آید و در **تحت آن قبه‌ها** پنهان بمانند ، و از آفت شهرت گریخته ، در راحت خمول حمول مکاره باشند ، تا عوام لا بلك خواص آن جماعت را ندانند ، و بر حال‌شان مطلع نشوند . . .

قوم دیگر سخت پنهان می‌روند شهرهٔ خلقان ظاهر کی شوند
این همه دانند و چشم هیچ‌کس برنیفتد بر کیاشان یك نفس
هم کرامت‌شان هم ایشان در حرم نام‌شان را نشوند ابدال هم

(مناقب العارفین ج ۱ ص ۱۹۲)

و هم با تعبیری نغز و لطیف در همین مجلد ص ۵۴۴ می‌توان یافت . ایضاً در « خلاصة المقامات » ص ۱۱۲ ، « بحار الحقیقة » تصنیف شیخ جام ص۵۴ ، ۱۳۱ ، و « رسالة القدس » ص ۶ .

و باز با اختلاف « قبابی » به جای « قبابی » در : « شرح شطحیات روزبهان بقلی شیرازی» ص: ۳۲۷ : « . . . این پوشیدگان غیب چون برقع : اولیائی تحت **قبائی** » براندازند ، در آینهٔ‌جمال ولایت نور قدس دبوبیت بنمایند » و با تفاوتی‌درآخر :« اولیائی‌تحت قبائی لایعرفهم غیری الااولیائی» در «کشف المحجوب » ص ۷۰ ، و به صورت : اولیائی فی قبابی لا یعرفهم غیری» در : التصفیه فی‌احوال‌المتصوفه (صوفی نامه) ص ۱۸۳ ، وباافزونی: « تحت جنائی » :

« . . . اما قسم‌سوم طایفه‌ای‌باشند که به لب دین رسیده باشند وحقیقت یقین چشیده ، ودرحمایت‌غیرت الهی‌باشند که : اولیائی تحت جنائی و تحت قبائی . . . » در«تمهیدات عین‌القضات » ص ۴۲ آمده‌است.

« محمدبن‌منور » در: «اسرار التوحید فی‌مقامات الشیخ ابی‌اسعید»چنین می آورد :

« . . . اگر چه بیشتر **اولیاء** در پس پردهٔ :« تحت قبابی لایعرفهم غیری » محتجب اند از ابصار عوام . . . » باب‌اول ، ص۴۵ .

مضمون این خبر راصاحب : « حدیقة الحقیقة » قطب الدین محمد بن شیخ شمس الدین مطهر بن شیخ‌الاسلام‌ژنده پیل ، از بزرگان اعقاب شیخ‌جام درسنهٔ ۶۲۴ ، هنگام فراغت از زیارت بقعهٔ نیای خویش درقطعه‌ای با مطلع :

هر آن‌دل کز ره‌معنی زاسرارش خبر دارد

هر آنچ‌ازگفت‌اوزاید به‌دل هادراثر دارد

چنین‌آورده است :

چودر تحت‌قباب افتادنشناسندخلق اورا

سخن‌درنفس اوباشدکه‌اوازخودخبر دارد

صاحب : «الرسالة العلیة فی احادیث النبویة » در ضمن درج این‌حدیث (ص۴۰) دوبیت از « فرید الدین عطار نیشابوری » را مستفاد از مضمون آن

نیز نقل نموده است :

در راه تو مردان اند ازخویش نهان مانده
بی جسم وجهت‌گشته بی نام و نشان مانده
در **قبه** متواری **لا یعرفهم غیری**
محجوب ازل بوده مستور جهان مانده

مولانا جلال الدین بلخی در دفتر دوم ازمثنوی شریف ص ۱۲۸ آورده است :

صد هزاران پادشاهان و مهان   سرفرازان اند زان سوی جهان
نام‌شان ازرشک‌حق پنهان‌بماند   هرگدایی نام شان را برنخواند

ونیز در دفتر سوم از این کتاب مستطاب ، ص ۱۳۰ آمده است :

در **قباب حق** شدند آن‌دم همه   درکدامین روضه رفتند آن رمه

(فرهنگ لغات وتعبیرات مثنوی ج ۶ ص ۵۴۱)

و هم در این دفتر سوم :

وانکه نشناسد توای یزدان جان   برمن محجوبشان کن مهربان

و باز درهمین دفتر ص ۲۰۹ :

پس چویعرف‌گفت‌چون جای دگر   گفت **لایعرفهم غیری** فذر
انهم **تحت قبابی** کامنون   جز که‌یزدان شان‌ندانند آزمون

(فرهنگ لغات وتعبیرات مثنوی‌ج ۷ص۹۲۰)

ص ۱۸۸ س ۲۱

و رسول (ص) می‌گوید : انا غیور والله اغیرمنی

جزئی است ازحدیث نبوی که قسمتی از آن درکتاب : « صحیح مسلم» ج۴ ، ص ۲۱۱ ، و «احیاء العلوم » ج۲ ، ص ۳۰ ، وج۴ ، ص ۱۱۷ ،بدین گونه مضبوط است :

« أتعجبون من غیرة سعد ؟ فوالله لانا اغیر منه ، والله أغیر مني ؛ من

أجل غيرة الله حرم الفواحش ماظهر منها و مابطن .» و راجع می‌شود به داستان : « **سعدبن** عبادة » معروف به‌حکایت : « **غیرت‌سعد** » که بدان درکتب اخبار و قصص وادب و عرفان اشاراتی دیده می‌شود ، من جمله :

« . . . «وراد » از قول : «مغیرةبن شعبه » روایت می‌کند که : **«سعدبن عبادة گفت :اگر مردی رابینم با زن خود باتیغ بزنم ! صحابه را عجب‌آمد. پیغمبر گفت : شما عجب می‌دارید از غیرت «سعد»** ؟یعنی که : طاقت ندارد که تفحص کند ، و به‌اولوالامر گذارد از غلبهٔ غیرت که دارد ؛ **من که محمدم از او غیورترم** . اما من ، منم ؛ یعنی که : **همه قوت تحت شریعت من‌است** ، مرا در نتواند جنبانید جزبه امر . «**سعد**» واقعه بازمی‌گوید که : **چون کنم که غضب‌خود را درتحت شرع‌آرم که به امر جنبم ؟ و ، الله ازمن غیورتراست!؟ وقال وراد عن المغیرة: قال سعدبن عبادة : لورأیت رجلا مع‌امرأتی لضربته بالسیف غیر مصفح ، فقال‌النبی (ص) : أتعجبون من غیرة سعد ؟ لانا أغیر منه و الله أغیر منی ؟!** »

این بخش از مقالات «پیر انصار » خواجه عبدالله انصاری است ،منقول از « رسائل » وی (فصل شانزدهم ، ذیل : درغیرت ممشاد دینوری ، رحمة الله علیه) ، ص ۱۲۷ و ص۱۲۸ . « خواجه» در این فصل پس از ذکر احادیث دیگری به روایت : « عبدالله عمر » ، و «جابربن عبدالله » ، وسایران در مقولهٔ « **غیرت** » ، با این «**اشارت**» به سخن‌خویش دراین باب پایان بخشیده‌است:

« **در غلبهٔ غیرت ملامت نکرد سعد را** که واقعه باز می‌گفت که درراه بود و در تحت آوردن هرصفتی که‌بجنبد نه به‌امر حق و متابعت سنت ؛ **اما معالجه‌اش فرمود که من ازتو غیورترم . تا در غلبات وجد طالبان عجب نکنند خامان وبی‌دردان** اگر چیزی بینند یا اشنوند نه برفهم و سکون احوال‌خویش ؛ که که آنچه مغلوبان را پیدا آید و عاجز کند ،کسی‌را که آن نباشد فهم نکند و به دشواری استوار دارد .**غیرت قرین راه غیراست ، محبت در قهراست ، هر ساعت محب را بردست جام زهر است** ، **همه آتش ها درجنب آتش محبت**

سرد است . همه نعمت‌ها بی‌لطف دوست درد است ، محبت باغیرت هم عنان است : آن‌جا که آتش محبت آمد سموم باد غیرت بخاست . هرکه را جان به‌کاراست ، گو : دل‌بنه ؛ وهرکه را سر به‌کاراست ، گو: سر نگاه‌دار.»

این حدیث به‌همان صورت مذکور در متن « روضة» نیز ، درکتاب‌های « بحارالحقیقة» ورق‌های ۵۴ ، و۱۳۲ ، و«خلاصة‌المقامات » صفحه‌های :۱۱۲، و۱۶۰ ، و بازبه‌ترتیب : « **الحق غیور** » در : « انس التائبین » باب های : ۲۷ و ۳۵ ، و «خلاصة المقامات » ص۱۳۹ ، و«تمهیدات» صفحه‌های :۱۴۹، و۳۱۶ ، و «کشف‌الخفاء » ج ۱ ،ص ۲۲۴ ، و «معراج السعادة » ص ۱۵۲، (به روایت امام صادق (ع)) منقول است ؛ و هم در : «ترجمة رساله‌قشیریه» (باب ۳۸ ، در«غیرت» ، و ص۴۱۷).

« . . . ابوهریرةگفت که : پیغامبر (ص) گفت که : خدای عز و جل رشکن است ؛ واز غیرت خدای است کـه مؤمن چیزی کند که بر او حرام است . »

استاد «بدیع‌الزمان فروزان فر» جزئی از این حدیث را (از :«**اتعجبون من غیرة سعد ...؟**») با اشاره به بعضی از اسانیدآن در صفحه ۱۸ ، ازکتاب مستطاب : «احادیث مثنوی » نقل فرموده ، و این بیت از مولانارا از دفترپنجم « مثنوی شریف » :

جمله‌عالم زان غیور آمد که حق   برد درغیرت براین عالم سبق

مقتبس از مضمون آن معرفی نموده اند .

نیز ر . ف : «فرهنگ لغات و تعبیرات‌مثنوی » ، مجلد ششم، ص۴۴۶، ذیل کلمه : « **غیور** » ، وص ۴۴۷ از همین مجلد ، ذیل : « **غیوری‌رسول** » که این بیت از «مثنوی معنوی » ، از دفتر پنجم‌نیز :

زان که واقف بود آن خاتون پاك   از غیوری رسول رشك ناك

ملهم از این حدیث شریف معرفی شده‌است ؛ و هم : « **مختصرصحیح** بخاری » ج ۳ ، ص ۱۷۰ ، و «صحیح مسلم» ج۳ ، ص۲۷ ، و ج۸ ص۱۰۰ و ص ۱۰۱ ، و «حلیة‌الاولیاء» ج ۵ ص ۴۴ ، و«فتوحات مکیة » ج ۲ ص۱۲

و ص۳۲۳، ج ۴ص۶۴۲ ،و «مسند احمد» ج ۱ ص۳۸۱ ، و « جامع‌الصغیر» ج ۱ ص ۷۰ ، و «ربیع‌الابرار» باب الحیاء و السکون ، و « اللالی‌المصنوعه فی‌الاحادیث الموضوعة» ج۲ص۳۶۲ و عبارتی از «تورات» چنین می‌رساند :

« . . . من هستم یهوه خدای تو که ترا از زمین مصر از خانهٔ بندگی بیرون آوردم . ترا به حضور من خدایان دیگر نباشند . به جهت خود صورت تراشیده یا هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان ، یا از آنچه پائین در زمین ، یا از آنچه در آب‌های زیر زمین است مساز ؛ **آنها را سجده وعبادت منما ، زیرا من که یهوه خدای تو هستم خدای غیورم ...** » . سفر تثنیه ، باب پنجم ص ۲۸۱ ؛ و نیز باب ششم از همین سفر ، ص ۲۸۳ .

☆ ☆ ☆

ص ۱۹۰ س ۲

. . . اگر هیچ نیستی مگر این یك خبر که این خود تمام است :

روی عن معاذ بن جبل أنه قال سمعت رسول الله (ص) أنه قال : أتانی جبرئیل فیقول‌الرب یقرؤك السلام ویقول ان بینی وبین أمتك سبع شرایط : اولها من أطاعنی منهم قبلت طاعته ولا أكلفهم كما ینبغی لی ولكن كما ینبغی منهم . . .

خبر مفصلی است که تمامی آن با ترجمهٔ پارسی در : «خلاصة المقامات» ص ۱۱۴ ، و : « بحار الحقیقة » ورق ۱۳۴ ، و مضمون آن ذیل فصل ۱۲ ، از باب : ۱۲ ، از کتاب : « اثنی عشریة فی المواعظ العددیة » ذیل عنوان : « فی بعض الفوائد المهمة » ، ص ۴۴۹ مذکور است .

☆ ☆ ☆

ص ۴۱۱ س ۲۰

چنان که راویان روایت کرده‌اند که :

خط رسول الله لاصحابه خطاً فقال : هذا سبیل الله ؛ و خط خطوطاً عن یمین الخط و عن یساره ، قال : هذا سبل ، علی کل سبیل منها شیطان یدعوا الیه . ثم تلا : « و أن هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله ذلکم وصیکم به لعلکم تتقون » .

این خبر با تضمین آیتی از مصحف عزیز ، قسمت داخل پرانتزها (آیهٔ شماره ۱۵۴ ، از سورهٔ : الانعام ، شمارهٔ ۶) در کتاب‌های : «حدیقة الحقیقة» تألیف : «قطب الدین محمد بن شمس الدین مطهر» ورق ۷ ، ودر : «انس التائبین» باب ۳۹ ، و با ترجمهٔ پارسی در : « بحار الحقیقة » ، ورق ۱۶۴ ، نقل شده است .

این حدیث در کتاب : « سنن ابن ماجه قزوینی » ج ۱ ، باب اول ، ذیل شماره ۱۱ ، به روایت : « الشعبی » از « جابر بن عبدالله » چنین نقل شده است :

« کنا عند النبی (ص) ؛ فخط خطاً ، و خط خطین عن یمینه ، و خط خطین عن یساره . ثم وضع یده فی الخط الاوسط ، فقال : هذا سبیل الله ؛ ثم تلا هذه الایة : و أن هذا صراطی مستقیماً . . . »

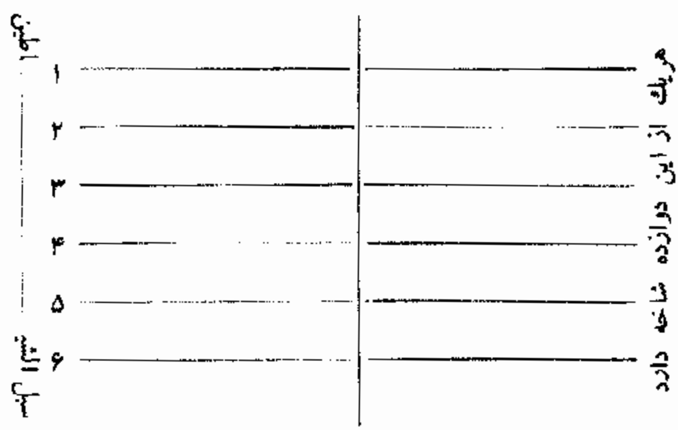
تفصیل آن‌را درکتاب : «نور المریدین و فضیحة المدعین» مشهور به : « شرح تعرف » به قلم : امام ابو ابراهیم اسمعیل بن محمد بن عبدالله مستملی بخاری (ج ۱ ، ص ۲۰۸) چنین یافتم :

« . . . پیغمبر علیه‌السلام روزی به یاران خویش نشسته بود ؛ خطی در پیش‌خود بکشید سوی خویش ، و گفت : و أن هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه . باز بر هردو کنارهٔ آن خط ، خط‌های دیگر بکشید ، و گفت : ولا تتبعو السبل فتفرق بکم عن سبیله . گفت : هذه سبل علی کل سبیل منها شیطان فمن خرج الیها هلك ــ **بیان کردکه آن راهی که اندر میان است ، راه حق آن است ، و آن‌که بر چپ و راست است بدعت است ؛ راه میانه ناجی است و راه‌های**

چپ و راست هالك . و ما طالب راه تا این راه میانه کدام است ؛ راه سنت و جماعت یافتیم از بهر آن که اصل همه هوی‌ها شش است ، هر دو از آن ضدین‌اند : چون‌تشبیه و تعطیل ، و جبر و قدر ، و رفض و نصب . و هریك از این ۱۲ شاخ‌دارد ، جمله ۷۲ باشد . »

شارح تغمده الله بالرحمة و الرضوان ، درحاشیه‌کتاب نموداری از آن « خطوط » را این چنین به دست داده است :

صراط مستقیم



صراط مستقیم

فهرست دعاها

واژه نامه

ز

چند توضیح

اگر چند چاپ توضیحات مبسوط درباره لغات و ترکیبات و نکته های نادر این متن بنابر موجبی که در صفحهٔ شمارهٔ ۱۰۷ م مقدمه یاد شد ، به فرصت مساعد دیگری موکول گردید ؛ با این همه اشاره فقط به چند مطلب در این جا لازم می نماید :

ص ۷۰ س ۱۳-۱۵ ، و ص ۷۱ س ۱ - ۷

« ابراهیم گفت صلوات الله علیه : ربّ ارنی کیف تحیی الموتی — **قصهٔ این بسیار است شنیده باشی ؛ اما مقصود این رمزی است اگر بدانی شنود ، و اگر ندانی شنید داوری‌مکن که زیان کار باشی :** ابراهیم از حق تعالی درخواست که مرده زنده چون کنی ؟ حق تعالی گفت : أولم تؤمن ؟ قال : بلی ! ولکن لیطمئنّ قلبی . فرمود تا چهار مرغ بیاورد ، وبکشت ، وبرهم کوفت ، وبرهم آمیخت ، چنان که شنیده باشی . **چنین گویندکه آن مرغان : یکی طاوس بود ، یکی بط ، و یکی کلاغ ، ویکی خروه بود . . . »**

این خود درست است که گزارندگان مصحف کریم بظاهر درباب نوع مرغان چهارگانه یك سان ابراز رأی نکرده اند ؛ لکن آنچه درحقیقت بایدمورد عنایت باشد بررسی علل وجهات کیفی این ندای آسمانی والهام شگرفـدبانی است که درمعنی اشارتی است لطیف ، ونکته ای است شریف صاحبدلان ژرف اندیش و صوفیان نظر ور و واقع بین را . باشد که مغز کلام دوست ازپوست

بیرون کشند ، ورمز این حدیث نیك دریابند ؛ چراکه کوته بینان به‌ظاهر نگرند، همان به : خروس و طاوس . . . وبانگ و رنگ‌شان ، وسودهایی که‌ازداشت، و کشت ، و خوردشان توان گرفت ، و حقا که تاب فهم این گفتار ملکوتی نیارند، همانا بیشتری‌ازآن‌کسان‌اند که درشأن‌ایشان می‌آید : فما لهولاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثاً ۱ .

به هر تقدیر ازمیان همه تفسیر ها در این باب بسنده می‌کنیم به‌باز گفتن نظر ابوالفضل رشید الدین میبدی ، وآوردن روایت ابوالفتوح رازی که هردو لطیف اند و دل نواز :

« . . . اذ قال ابراهیم رب ارنی کیف تحی الموتی ، الایة . . . این آیة به زبان کشف برذوق ارباب حقائق رمزی دیگر دارد ، و بیانی دیگر. گفتند: ابراهیم مشتاق کلام حق بود وسوختهٔ خطاب او ؛ سوزش به غایت رسیده ، و سپاه صبرش به هزیمت شده ، وآتش مهر زبانه زده . گفت : خداوندا ! بنمای مرا تا مرده‌چون زنده کنی ؟ گفت : یا ابراهیم ! أولم تؤمن ؟ ایمان‌نیاورده‌ای که من مرده زنده کنم ؟ گفت : آری ؛ ولکن دلم از آرزوی شنیدن کلام تو وسوز عشق خطاب تو زیر وزبر شده‌بود ، خواستم تا گوئی : أولم تؤمن ؟ـ مقصود همین بود که گفتی ودر دلم آرام آمد .

آرام من پیغام تو وین پای من در دام تو

حکایت کنند که : یکی در کار سرپوشیده ای بود ، ومی‌خواست تاباوی سخن گوید ، نمی گفت ، وامتناعی می نمود ، و آن کار افتاده سخت درمانده وگرفتار وی بود ، ودر آرزوی سخن گفتن‌با وی . دانست که ایشان‌را به‌جواهر میلی باشد ؛ رفت و هرچه داشت به یك دانه جوهر پرقیمت بداد و بیاورد و برابر وی سنگی برآن نهاد تابشکند : آن معشوقه طاقت نداشت که برشکستن آن صبر کند ، گفت : ای بیچاره ! چه می کنی ؟ گفت : به‌آن می‌کنم تاتو گوئی

۱ ـ قرآن مجید (النساء ـ ۸۵) ـ چه رسید این قوم را ؛ خواهندید که هیچ سخن در نیابندید ! (ترجمه از میبدی ـ کشف الاسرار ، ج ۲ ، ص ۵۸۷)

چه می‌کنی ؟!

اندر دل من قرار وآرام نماند دشنام فرست اگرت پیغام نماند !

وگفته اند : ابراهیم به آنچه‌گفت : أرني كيف تحي الموتى ـ زندگی دل می‌خواست و طمأنینهٔ سر". دانست که تا دلی زنده نبود طمأنینت در آن فرو نیاید ، وتاطمأنینه نبودبه‌غایت مقصد عارفان نرسد ، وغایت مقصد عارفان: روح انس ، وشهود دل ، ودوام مهر است . زبان دریاد ، و دل با راز ، و جان در ناز . زبان در ذکر ، ودل در فکر ، وجان با مهر ؛ زبان ترجمان دل دربیان وجان باعیان . گفتند : ای ابراهیم ! اکنون که زندگی در مردن است و بقادر فنا ، شو ! چهار مرغ را بکش از روی ظاهر چنانك فرمودیم تعظیم فرمان مارا و اظهار بندگی خویش را ؛ و از روی باطن هم در نهـاد خود این فرمان به جای آر :

طاوس‌زینت راسر بردار ! و با نعیم دنیا وزینت دنیا آرام مگیر !

کم‌کن بر عندلیب وطاوس‌درنگ کاین‌جا همه بانك‌بینی‌آن‌جاهمه رنگ

غراب حرص را بکش ! نیز حریص‌مباش برآنچه نماند وزود به‌سرآید:

چه بازی عشق با یاری کزو بی جان شد اسکندر

چه داری مهر بر مهری کزو بی ملك شد دارا ؟

خروه شهوت را باز شکن ! ـ هیچ شهوت به‌دل خود راه مده‌که ازما باز مانی :

گر از میدان شهوانی سوی ایوان عقل آئی

چو کیوان در زمان خود را به هفتم آسمان بینی

کرکس امل را بکش ! امل دراز مکن ، ودل برحیات لعب و لهو منه ، تا به حیات طیبه رسی . ای ابراهیم حیات طیبه آن زندگی دل است ، وطمأنینهٔ سر" که تومی‌خواهی . . . »ـ کشف الاسرار ، ج۱ ، صفحه‌های ۷۱۷ـ۷۱۸ .

« . . . مفسران خلاف کردند درآن مرغان : عبدالله عباس گفت :طاوس بود ، و کرکس ، وکلاغ ، و خروس . مجاهد و عطا و ابن یسار وابن جریج

گفتند : کلاغ بود ، وخروس ، وطاوس ، وکبوتر . ابوهریرة گفت : طاوس‌بود وخروس ، وکبوتر ، ومرغی که آن را فرنوق گویند . عطاء خراسانی گفت : خدای تعالی وحی کرد به او که چهار مرغ بگیر : بطی سبز ، وکلاغی‌سیاه، وکبوتری سفید ، و خروسی سرخ .

اهل اشاره گفتند : اختصاص این مرغان از آن بود که طاوس مرغی با زینت است ، و کلاغ مرغی حریص است ، وخروس شهوانی است،وکرکس دراز عمر است . و کبوتر الوف است ؛ گفتند این چهار مرغ را بگیر بااین چهار معنی ، و ایشان را بکش ، و به‌کشتن‌ایشان این چهار معنی‌خودرابکش: کرکس را بکش وطمع را ازطول عمربرگیر. و طاوس را بکش و طمع را از زینت دنیا ببر. وکلاغ‌را بکش وگلوی حرص‌ببر. وخروس‌را بکش‌ومرغ شهوت را پر وبال بشکن . وکبوتر را بکش و اِلف ازهمه جهان بگسل ... » تفسیر ابو الفتوح رازی ج ، ص ۴۵۸ .

و نیز ر . ف : « مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی » ص ۱۵۹ ، ذیل این بیت از مثنوی معنوی :

چاروصف است‌این بشر را دل فشار　　　چارمیخ عقل گشته این‌چهار

☆ ☆ ☆

ص ۱۱۱ س ۷

در این خبر تأمل‌کن:ا مرّ‌رسول الله (ص) وابصر رجلاً یصلی‌فجعل‌ینقر **کما ینقر الغراب . . .**

پارسی خبر چنین باشد که رسول (ص) به جایی می‌گذشت ، مردی را دید که نماز می‌کرد ـ سر برزمین می‌زد **هم چنان که کلاغ چنگک بر زمین زند . . .**

لفظ « چِنگک » به کسر اول در اصطلاح مردم خراسان صورت پارسی « **منقار** » (= نوك پرندگان) است ، درست درهمان معنی که‌نویسنده**معادل**

صورت عربی آن به‌کار برده و با اشباع کسره به صورت «چینگک» نیزدرمحل* مستعمل است .

کوه معروفی است در شهر مشهد دنبالهٔ انشعابات « بینالود » و دارای قله ای همانند «نوك کلاغ » ، و به همین مناسبت در نزد مردم آن سامان به « چینگک* کلاغ » شهرت دارد .

استاد دانشمند دکتر احمد علی رجائی بخارائی مؤلف کتاب ارجمند : « یادداشتی در بارهٔ لهجهٔ بخارائی » اظهار داشتند : امروز این کلمه در لهجه مردم بخارا باضم اول و اشباع آن به صورت : « چونگک » مصطلح است .

☆ ☆ ☆

ص ۱۷ س ۹

و جای دیگر می‌گوید :

من یهد الله فلا مضلّ له ، ومن یضلل فلا هادی له .

همان گونه که در زیرنوشت صفحهٔ ۱۷ یادآوری گردید ، و در صفحهٔ ۲۲۹ (درفهرست آیات) توضیح داده شده است ، با این ترتیب که گذشت آیه ای در کلام مجید مشاهده نمی شود ، وبی گمان از سهو کاتبان است که آن را در عداد آیات قرآنی برشمرده‌اند. چرا ؛ نزدیك بدین معنی‌لکن‌درالفاظ متفاوت مانند :

من یهدالله فهو المهتدی ومن یضلل فاولئك هم الخاسرون ــ الاعراف ــ ۱۷۷ .

ومن یهدالله فهوالمهتد ومن‌یضلل فلن تجد لهم اولیاء من‌دونه ــ الاسراء ــ ۹۹

من یهد الله فهو المهتد ومن یضلل فلن تجد له ولیاً مرشداً ــ الکهف ــ ۱۶ .

در قرآن دیده می‌شود .

اما این عبارت : « من یهدالله فلامضلّ له ، ومن یضلل فلا هادی‌له » بنا بر تصریح « جاحظ بصری » بعضی از سخنان پیامبر اسلام محمد مصطفی است در خطبه فخیم «حجة الوداع » که در سرآغاز این خطبه چنین‌آمده‌است: « الحمد لله ، نحمده ونستعینه ونستغفره ونتوب الیه ، ونعوذ بالله من‌شرورانفسنا

و من سیئآت اعمالنا ، **من یهد الله فلا مضلّ له ، ومن یضلل فلا هادی له ،** واشهد أن لا اله الا الله وحده لاشریك له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله...»
« البیان و التبیین » ـ چاپ قاهره ، ج ۲ ، ص ۲۴ ، ذیل : خطبة الوداع .

۞ ۞ ۞

ص ۱۷۸ س ۶

. . . و گویی که من عالم و مفتی ام ، **پی خشت !** بر چنین مفتیِ و بر چنین دانش . . .

واژهٔ : « **پی خشت** » در نسخه‌های « روضة المذنبین » به صورت : « **بر خشت** » کتابت شده است ،وباجست وجوی بسیاری که دربارهٔ آن به‌عمل آمد بدین صورت نه در جای دیگری دیده شده ونه معنی صحیح و قطعی آن معلوم گشت ؛ تا درضمن تفحص سرانجام دست یافتم به مقالهٔ ممتع دوست عزیز دانشمند دکتر علی رواقی که در ضمن آن با شواهد واسناد محکم،صورت درست مکتوب کلمه و معنی آن به دست داده شده بود . آنگاه بابهره‌گیری از نوشته ایشان این واژه در متن تصحیح و ضبط شد .

اکنون چنین به نظر می رسد که کاتبان‌بدون توجه به معنی کلمه‌در کتابت پیشاوند « پی » در « پی‌خشت » تصرفاتی کرده اند و در نتیجه (با در نظر گرفتن این نکته که در رسم خط پیشینیان حرف « پ » فارسی غالباً بایك نقطه به صورت« ب » نوشته می شده است) این جزء اول به مرور زمان به‌صورت « بر » وکلمه بردوی هم متدرجاً به‌صورت : « برخشت » درآمده است؛ واینك توضیح دکتررواقی :

« . . . ظاهراً ضبط درست این واژه « پیخست » (= پی + خست = پی + خشت) است . «پی» جزء اول این واژه صورتی است از *Paiti* به معنیِ‌ضد ، وجزء دوم‌آن «خُست» یا «خُشت » از «خُستن » (به‌ضم‌اول) یا «خُشتن » به معنی لگدمال شدن ولگدمال کردن است ؛ غیاثی‌گفته است :

چندان گرداندش که از پی دانگی
با پدر و مادر و نبیره زند مشت
« اف» ز چونین حقیر و بی‌هنر از عقل
جان ز تن آن خسیس بادا « پیخشت »

درقصص قرآن‌مجید برگرفته از تفسیر عتیق‌هم در ترجمهٔ ... «افٍ لکم» « = پی‌خشت بادا شما را ... » آمده است.

انوری گفته است :

او چه داند که در آن شیوه چه خون باید خورد
که ترا از سر پندار در آن پی‌خست است [1] »

نیز ر. ف : «فرهنگ فارسی» تألیف : دکتر محمدمعین ، ذیل کلمه‌های: پی خست ، و پی خشت ؛ و « برهان قاطع » ، ذیل : پای خوست ، پیخستن ، پیخسته ، و پیخشت .

پس با این حساب برای معنی ترکیب « پیِ‌خشت! » مذکور در متن : « روضة المذنبین » می‌توان مفهومی معادل با : « نفرت و زشتی باد ! » درنظر گرفت :

... و گویی که من عالم و مفتی‌ام ، پی خشت ! برچنین مفتی و برچنین دانش . . الخ .

* * *

ص ۱۳ س ۱۳

تابه‌آب « تلخ » ناید نرّه‌گور او بنشناسد مزه از آب شور

« تلخ » درمصراع نخستین از این‌بیت در اصطلاح مردم نواحی مختلف خراسان خاصه در مناطق روستایی (به‌خصوص تا این اواخر) به تالاب

---

۱ ـ تمامت مقاله درنشریه : «سیمرغ» ، شماره ۱ ، ۲۵ اسفند ماه ۱۳۵۱ ، صفحه ۳۸ .

وآبگیری باعمق وظرفیت نسبةً زیاد اطلاق می‌گردید که آب‌چشمه‌ها و قنات‌ها از اطراف در آن گرد می‌آمد ، و این آب ذخیره از آن‌جا به‌هنگام آب‌یاری به وسیله جوی‌های احداث شده به زمین‌های زراعتی برده می‌شد . آبگیری این چنین را « استلخ » (= استخر = استرخ) نیز می‌گفتند که « تلخ » باید صورت مخفف آن باشد .

در ضمن با درنظر گرفتن لفظ «شور» در مصراع دوم در برابر « تلخ » در مصراع اول ، شاعر در سرودن این‌بیت به نوعی ازصنایع بدیعی ، صنعت : « ایهام تضاد » توجه داشته است .

* * *

ص ۴۲ و ۴۳ س ۱ و ۲

. . . انزل منها رحمة واحدة و قسمها بین الجنّ ، و الانس ، و الطیر ، و البهایم ، و الهوامّ . . . (= یك رحمت از آن بفرستاد و قسمت کردمیان آدمی ، و پری ، و مرغ ، و سباع ، و جنبنده . . .)

بخشی است از خبری که تمامت آن در متن کتاب مندرج است واسناد آن در صفحهٔ ۲۶۵ در « بخش احادیث » ملاحظه می‌شود . اکنون شاهد بر سر کلمهٔ « الهوامّ » در این خبر است که همان گونه که در زیرنوشت صفحهٔ ۴۳ متن یادآوری شدکاتبان نسخه‌ها پارسی‌آن را «جنبنده» نوشته‌اند. اگر چند « حبیش تفلیسی » هم معادل پارسی : « الهامّ» را « جنبندگان بی‌زهر » ضبط نموده است [۱] ، اما چنین به نظر می‌رسدکه صورت درست‌تر کلمه به خصوص با وضع و ترتیبی که در این عبارت دارد باید « مَخنده» باشد (به فتح اوّل ، اسم فاعل ازمصدر : « مَخیدن») : جنبنده ، حرکت کننده ، خزنده ، و « هوامّ » (مطلقا) ، حشرات الارض [۲] .

---

۱ ــ « قانون ادب » ج ۳ ، ص ۱۵۵۸ .

۲ ــ ر . ف ، فرهنگ نامه‌های فارسی .

فهرست نام اشخاص[1]

آ

الف

۱ــ حرف «م» در برابر شماره صفحه‌ها نشانه اختصاری برای «مقدمه» است .

ز

ژ

س

ش

ص

ض

ط

ع

ك

گ

ل

م

* * *

فهرست مآخذ و منابع

آداب المریدین - تألیف ابوالنّجیب عبدالقاهر بن عبدالله بن محمّد السهروردی. نسخه خطی مضبوط در کتابخانه مجلس شورای ملّی به شماره ۷۸۲۹، مکتوب به سال ۷۰۶ هـ. ق.

ابوعبدالله رودکی و آثار منظوم رودکی - از: عبدالغنی میرزایف. تحت نظر: ی. براگینسکی. نشریات دولتی تاجیکستان. استالین آباد ۱۹۵۸ م.

اتحافات السنیة فی الاحادیث القدسیة - تألیف: شیخ محمّد المدنی (یا به زعم حاجی خلیفه در کشف الظنون: شیخ شمس الدین محمّدعبدالرؤف المناوی)- چاپ حیدرآباد دکن ۱۳۵۸ هـ. ق.

اتحاف سادة المتقین - تألیف: سید محمّد بن محمّد الحسینی الزبیدی (مشهور به سیّدمرتضی) باشرح شیخ عبدالقادر العیدروس. چاپ مصر ۱۳۱۱ هـ. ق.

اثنی عشریة فی المواعظ العددیة ـ تألیف : سیّد محمّد بن محمّد بن الحسن الشهیر بابن قاسم الحسینی العاملی . چاپ مطبعه اسلامیّه قم .

احادیث مثنوی ـ به جمع و تدوین علاّمه فقید استاد بدیع الزمان فروزانفر ـ از انتشارات دانشگاه تهران شماره ۳۸۳ .

احیاء علوم الدین ـ تصنیف حجّة الاسلام ابوحامد محمّد بن محمّد بن محمّد بن احمد طوسی مشتهر به غزّالی ـ چاپ مصر ۱۳۱۲ هـ. ق.

احیاء علوم الدین ـ ترجمان مؤیدالدین محمّد خوارزمی . به کوشش دکتر حسین خدیو جم ـ از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران شماره ۱۵۴ .

الاخبار الدخیلة ـ تألیف دانشمند حاج شیخ محمّد تقی التستری . چاپ کتاب فروشی صدوق ، تهران ۱۳۹۰ هـ. ق .

اخلاق محتشمی ـ تألیف ابوجعفر نصیرالدین محمّد بن حسن طوسی . به تصحیح فاضل گرامی محمّد تقی دانش پژوه ، از انتشارات دانشکده علوم معقول و منقول ۱۳۳۹ ش .

ادب الدنیا و الدین ـ تألیف ابوالحسن بصری (مشهور به ماوردی) چاپ مصر ۱۳۲۹ هـ . ق .

اسدالغابة فی معرفة الصحابة ـ تألیف عزّ الدین علی بن اثیر جزری (معروف به : ابن اثیر) . چاپ کتاب فروشی اسلامیّه ـ تهران ۱۳۳۶ ش ـ تجدید چاپ

از روی طبع مصر ۱۲۸۶ هـ . ق .

الاربعین فی التصوف - تألیف : شیخ ابوعبدالرحمن محمّد بن الحسین السلمی - چاپ حیدرآباد دکن ۱۳۶۹ هـ . ق.

اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی‌سعید ابی الخیر - از: محمّد بن منوّر . به‌اهتمام دانشمند گران‌مایه استاد دکتر ذبیح‌الله صفا . چاپ مؤسسه انتشارات امیر کبیر ، تهران ۱۳۳۲ ش .

اسرار نامه ـ از : شیخ فرید الدین ابو حامد محمّد بن ابوبکر ابراهیم ابن‌اسحاق عطّار نیشابوری . به‌تصحیح وتعلیقات وحواشی دانشمند ارجمند استاد دکترسیدصادق گوهرین ـ چاپ ۱۳۳۸ ش . تهران .

اشعة اللمعات - از : نور الدین عبد الرحمن بن نظام الدین احمد بن محمّد جامی . به‌اهتمام حامد ربّانی . از انتشارات کتاب‌فروشی علمیّه تهران .

اصول کافی (الاصول من الکافی) - تألیف : ابوجعفر محمّد بن یعقوب بن اسحق الکلینی الرّازی . به اهتمام شیخ محمّد آخوندی . چاپ حیدری ۱۳۳۴ ش . تهران .

الهی‌نامه - از: شیخ‌فریدالدین ابوحامدمحمّدبن‌ابوبکر ابراهیم‌بن اسحاق عطّار نیشابوری . به تصحیح فؤاد روحانی ـ از انتشارات کتاب فروشی زوار ـ تهران .

امثال وحکم - (در ۴ مجلّد) تألیف : علاّمه علی اکبر دهخدا . چاپ

مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۵۲ ش.
الانسان الکامل - تألیف: عزیزالدین نسفی. به‌تصحیح و با مقدّمه به‌زبان فرانسوی ماریژان موله - از انتشارات قسمت ایران‌شناسی انستیتو ایران و فرانسه (گنجینۀ نوشته‌های ایرانی - شماره ۱۱) سال ۱۹۶۲ م.
انس التائبین و صراط الله المبین - تصنیف: شیخ‌الاسلام احمد جام نامقی (ژنده پیل) (عکس پنج نسخه از نسخه‌های دست‌نویس این کتاب - و نسخه چاپی آن مجلّد اوّل، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران) سال ۱۳۵۰ ش.
اوصاف الاشراف - تألیف: ابوجعفر نصیرالدین محمّد بن حسن طوسی. به تصحیح حاج سیّد نصرالله تقوی. چاپ برلین ۱۳۰۶ ش.
اوراد الاحباب و فصوص الاداب - تألیف: ابوالمفاخر یحیی باخرزی. به‌اهتمام‌فاضل‌ارجمند ایرج‌افشار. از انتشارات دانشگاه تهران. شماره ۱۰۵۷ سال ۱۳۴۵ ش.
ایها الولد - نوشته حجة الاسلام ابوحامد محمّد بن محمّد بن محمّد بن احمد طوسی‌مشتهر بغزّالی- همراه‌باترجمه‌فرانسوی آن‌وسیله: توفیق‌الصّباغ. چاپ‌بیروت ۱۹۵۹م.
باب ذکر المعتزله - من کتاب المنیة و الامل فی شرح کتاب الملل و النّحل - تألیف: احمد بن یحیی المرتضی.

به تصحیح : توما ارتولد . چاپ حیدرآباد دکن ۱۳۱۶ هـ . ق .
بحار الانوار ـ تألیف : محمد باقر بن محمد تقی اصفهانی معروف به مجلسی . چاپ تهران ۱۳۰۱ هـ . ق .
بحار الحقیقة ـ تصنیف : شیخ احمد جام (ژنده‌پیل) نسخه خطی .
برهان قاطع ـ تألیف : محمد حسین بن خلف تبریزی متخلّص به برهان . به‌اهتمام دکتر محمد معین ـ چاپ تهران ۱۳۴۲ ش. از انتشارات کتاب‌فروشی ابن سینا .
برید السعادة ـ از محمد بن غازی ملطیوی به کوشش دکتر محمد شیروانی ـ از انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۳۵۵ .
بستان العارفین ـ تألیف : امام الحافظ ابوزکریّا محی‌الدّین النووی . از انتشارات مجمع البحوث الاسلامیّه ـ چاپ قاهره ۱۳۹۰ هـ . ق .
بستان القلوب ـ ازمجموعه آثار فارسی شیخ‌اشراق (شهاب‌الدّین یحیی سهروردی) به تصحیح و تحشیه و مقدمه دکتر سید حسین نصر بامقدمه وتجزیه وتحلیل بەزبان فرانسوی از هانری کربن . از انتشارات قسمت ایران‌شناسی انستیتوی فرانسوی پژوهش‌های علمی در ایران سال ۱۳۴۸ ش .
البغیة فی ترتیب احادیث الحلیة ـ تألیف : سید عبدالعزیز سید محمّد بن صدیق . نسخه متعلّق به کتابخانه شخصی

محقّق مفضال استاد مجتبی‌مینوی .
البیان و التبیین و اهم الرسائل - تألیف : ابوعثمان عمرو بن بحر بن محبوب الجاحظ البصری - چاپ بیروت ۱۹۵۹م .
البیان و التبیین - تألیف: ابوعثمان عمرو بن بحربن محبوب الجاحظ البصری. حقّقه وشرحه: حسن‌السندوبی . چاپ قاهره . در ۴ مجلّد ، سال ۱۳۵۱ هـ . ق .
تاریخ بغداد (تاریخ البغداد او مدینة الاسلام) - تألیف : حافظ ابی‌بکر احمدبن علی‌الخطیب البغدادی . چاپ‌مصر سال ۱۳۴۹ هـ . ق .
تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر - تألیف:غیاث‌الدّین بن‌همام‌الدین الحسینی (خواندمیر) با مقدمه محقق ارجمند استاد جلال الدین همایی ـ از انتشارات کتاب فروشی خیّام .
تاریخ زبان فارسی - از گرانمایه استاد سخن دکتر پرویز خانلری . انتشارات بنیاد فرهنگ ایران شماره ۹۰ .
تاریخ وصاف (تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار) - تألیف : ادیب شهاب الدّین عبدالله‌شیرازی ملقّب به وصّاف الحضرة ، چاپ بمبئی ۱۲۶۹ هـ . ق .
تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی - (ج۲ ـ احادیث) به کوشش دکتر عسکر حقوقی . از انتشارات دانشگاه تهران ۱۱۱۴/۲ .

تحلیل اشعار ناصر خسرو - به اهتمام: دکتر مهدی محقّق- از انتشارات دانشگاه تهران - شماره (۹۸۷) سال ۱۳۴۴ ش.

تذکرة السامع و المتکلم فی ادب العالم و المتعلم - چاپ حیدرآباد دکن ۱۳۵۳ هـ. ق.

« تذکرة الموضوعات » و « قانون الموضوعات و الضعفاء » - تألیف: محمّد طاهر بن علی الهندی. چاپ بمبئی. المکتبة القیمة ۱۳۴۳ هـ. ق. نسخه متعلق به کتابخانه شخصی محقق گرانمایه استاد مجتبی مینوی.

ترجمهٔ تفسیر طبری - به تصحیح و اهتمام: استاد حبیب یغمایی - در ۷ مجلّد. چاپ تهران ۱۳۳۹ ش.

ترجمهٔ رسالهٔقشیریه - با تصحیحات و استدراکات علامه فقید استاد بدیع الزمان فروزان فر - از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۴۵ ش.

ترجمهٔ سواد الاعظم - تألیف ابوالقاسم اسحاق بن محمّد بن اسماعیل بن ابراهیم بن زید حکیم سمرقندی (ترجمه فارسی درحدود ۳۷۰ هـ. ق) به اهتمام: عبدالحی حبیبی از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران شماره ۷۵.

ترجمهٔ کلمات قصار حضرت علی علیه السلام به زبان فارسی - عکس نسخه متعلق به بنیادفرهنگ ایران به خط ابوالمحاسن محمّد بن سعد بن محمّد النخجوانی معروف به ابن ساوجی. مورّخ ذیقعده سال ۷۲۹، اصفهان.

ترك الاطناب فی شرح الشهاب - یا (مختصر فصل الخطاب) . تألیف : ابوالحسن علی بن احمد معروف به ابن القضاعی- ترجمه فارسی شهاب الاخبار . از : ابو عبیدالله محمد قضاعی مغربی - به کوشش دکتر محمد شیروانی- از انتشارات دانشگاه تهران شماره ۹۳۶ .

التصفیة فی احوال المتصوفه (صوفی نامه) - تألیف: قطب الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر العبّادی . به تصحیح دانشمند محترم دکتر غلامحسین یوسفی استاد دانشگاه- از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران شماره ۴۲ .

تعلیقات حدیقة الحقیقة مجدود بن آدم سنایی - به انضمام تفسیر و توضیح ابیات مشکله . به جمع و تألیف محقّق مفضال استاد مدرس رضوی . سفارش وزارت فرهنگ . از انتشارات مؤسسهٔ مطبوعاتی علمی . تهران ۱۳۴۴ ش .

تفسیر الحدیث للقرآن الحکیم - تألیف : حافظ عیسی عمّار . در ۲ مجلّد. چاپ قاهره ، ۱۳۸۰ هـ . ق .

تفسیر ابوالفتوح - از : جمال الدّین ابو الفتوح الحسین بن علی بن محمد بن احمد بن الحسین بن احمد الخزاعی الرّازی. معروف به تفسیر ابو الفتوح رازی . به تصحیح وتحشیه : مهدی الهی قمشه‌ای . چاپ تهران . مؤسّسه انتشاراتی علمی ، ۱۳۳۴ ش .

تفسیر حدائق الحقایق - از : معین الدین فراهی هروی (مشهور به ملاّ مسکین) به اهتمام : فاضل ارجمند دکتر سید جعفر سجّادی . از انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۱۵۹ ، ۱۳۴۶ ش .

تفسیر سوره یوسف - (الجامع الستین للطائف البساتین) - املای احمد بن محمد بن زید طوسی . به اهتمام فاضل روشن ضمیر محمد روشن - از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۵ ش .

التعرف لمذهب التصوف - تألیف : ابوبکر کلابادی - چاپ قاهره از انتشارات لجنة النشّرات التراث الصوفی ۱۳۸۰ ه . ق .

تلبیس ابلیس - (**نقد العلم و العلماء**) - تألیف : حافظ جمال الدین ابوالفتوح بن جوزی بغدادی . تصحیح محمد منیر الدمشقی چاپ قاهره ۱۹۲۸ م .

التمثیل و المحاضرة - تألیف : ابی‌منصور عبدالملك بن محمد بن اسماعیل الثعالبی. تحقیق از : عبدالفتّاح محمد الحلو. چاپ قاهره ۱۳۸۱ ه . ق .

تمهیدات - از : ابو المعالی عبدالله بن محمد بن علیّ بن الحسن بن علی المیانجی الهمذانی الملقّب بعین‌القضاة . به تصحیح: دکتر عفیف عسیران . از انتشارات دانشگاه تهران شماره (۶۹۵) سال ۱۳۴۱ ش .

التوحید - نوشته : شیخ الجلیل الاقدم الصدوق ، ابوجعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی . چاپ کتابخانه صدوق. سال ۱۳۸۷ هـ . ق .

جامع الاسرار و منبع الانوار - (به انضمام رساله نقد النقود فی معرفة الوجود) تصنیف : شیخ سید حیدر آملی . به اهتمام : هانری کربن و عثمان اسمعیل یحیی - گنجینهٔ نوشته‌های ایرانی - از انتشارات انستیتو ایران و فرانسه - شماره ۱۶ .

الجامع الصغیر فی احادیث البشیر و النذیر - تألیف : جلال الدین عبد الرّحمن بن ابی بکر السیوطی . چاپ مصر ، ۱۳۷۳ هـ . ق .

جلاء الاذهان و جلاء الاحزان - (مشهور به : تفسیر گازر) - تألیف : ابو المحاسن الحسین بن الحسن الجرجانی . به تصحیح : دکتر جلال الدّین محدّث ارموی . (در ۱۰ مجلّد و یك فهرست) چاپ تهران ، ۱۳۳۷ - ۱۳۷۸ ش .

جمهرة الامثال - تألیف : ابو هلال حسن بن عبدالله بن سهل العسکری النّحوی . چاپ بمبئی ۱۳۰۶ هـ . ق .

جوامع الحکایات و لوامع الروایات - تألیف : سدید الدّین محمّد عوفی . (جلد اول از قسم سوم) . با مقابله و تصحیح ومقدّمه دکتر بانو مصفّا (کریمی) - از انتشارات

بنیاد فرهنگ ایران شماره ۱۶۲ .
جواهر الاسرار - (منتخب مفتاح الاسرار) تألیف : علی حمزة بن علی ملك بن حسن الطوسی ، تهران ۱۳۰۳ هـ . ق .
جواهر الاسمار (طوطی نامه) - به تصحیح و با مقدّمه و حواشی و توضیحات سید شمس‌الدین سادات آل احمد - از انتشارات بنیادفرهنگ ایران . شماره ۱۵۰ .
جواهر السنیة فی احادیث القدسیة - تألیف : محمّد بن حسن الحرّ بن علی العاملی - چاپ بمبئی ۱۳۰۲ هـ . ق .
حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة - از : ابو مجد مجدود بن آدم سنائی . به تصحیح دانشمند مفضال‌استاد مدرّس رضوی - تهران ۱۳۳۹ ش .
حدیقة الحقیقة - تألیف : شیخ قطب الدین محمّد بن شمس الدین مطهّر (نوه شیخ احمد جام) ، ۲ نسخه : ۱ - نسخه عکسی محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از روی نسخه موزه بریتانیا . ۲ - نسخه هرات متعلق به‌آقای محمّد اعظم جامی الاحمدی .
حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء - تألیف : حافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی - چاپ مصر ۱۳۵۱ هـ . ق .
حیات القلوب - در قصص و احوال پیامبران و اوصیای ایشان . تألیف : علاّمه محمّد باقر بن محمّد تقی مجلسی - ازانتشارات کتاب فروشی اسلامیّه ، تهران ۱۳۷۳ هـ . ق .

خلاصة المقامات - تأليف : خواجه ابوالمكارم بن علاء الملك الجامى - چاپ قندهار افغانستان ۱۳۳۵ هـ . ق ؛ و عكس نسخه خطى مضبوط به شماره ۶۴۱ در كتابخانه ديوان هند - (*India office*) ، انگلستان .

الدرالمنثور - (ترجمه و شرح يك صد كلمه از كلمات قصار حضرت علي عليه‌السلام به نثر و نظم فارسى - نسخه عكسى متعلّق به بنياد فرهنگ ايران .

ديوان احمد جام - عكس نسخه‌هاى محفوظ در موزه بريتانيا به شماره‌هاى : *or. 269* و *or. 5599* ، و نسخه متعلق به كتابخانهٔ ديوان هند انگلستان به شماره‌هاى : *2863* و *I. O. 3547* و هم چنين نسخه كتابخانه نافذ پاشا در اسلامبول محفوظ در كتابخانه مركزى دانشگاه تهران (شماره ميكروفيلم ۵۸۷ ، و شماره عكس ۱۱۴۳) ، و نسخه‌هاى چاپى متعدد منسوب به احمد جام ، از آن‌ها : چاپ‌هاى لكنهو ۱۸۸۳ م ، و كانپور ۱۸۸۱ - ۱۸۹۸ ، و ۱۹۲۳ م .

ديوان اديب صابر ترمذى - به اهتمام : علي قويم ، چاپ تهران مؤسّسه كلاله خاور ۱۳۳۴ ش .

ديوان سروش اصفهانى (شمس الشعراء) - به‌اهتمام : دكتر محمّدجعفر محجوب استاد دانشگاه ، با مقدّمه محقّق گران مايه

استاد جلال الدین همایی ـ از انتشارات مؤسسه امیر کبیر ، تهران ۱۳۴۱ ش .

دیوان سنائی (حکیم ابو المجد مجدود بن آدم) ـ با مقدمه و حواشی وفهرست‌ها به‌اهتمام : دانشمندمفضال‌استادمدرس رضوی . از انتشارات کتاب فروشی ابن سینا ، تهران ۱۳۴۱ ش .

دیوان عثمان مختاری ـ به اهتمام : محقق گران مایه استاد جلال‌الدّین همائی . از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب (۱۴۷) مجموعهٔ متون فارسی ، (شماره ۱۳) . تهران ۱۳۴۱ ش .

دیوان فرخی سیستانی ـ به‌اهتمام : استاد دکترسید محمّد دبیرسیاقی‌قزوینی ازانتشارات کتاب‌فروشی‌زوّار، تهران ۱۳۴۹ ش .

دیوان کمال الدین اسماعیل ـ (خلاق المعانی ، ابو الفضل) به اهتمام : دکتر حسین بحر العلومی . از انتشارات کتاب فروشی دهخدا . تهران ۱۳۴۸ ش .

راحة الارواح فی سرور المفراح (بختیار نامه) ـ تحریر : شمس الدین محمّد دقایق مروزی . به اهتمام : دانشمند گران مایه استاد دکتر ذبیح الله صفا ـ از انتشارات دانشگاه تهران ، شماره ۱۰۵۶ .

رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری ـ به اهتمام : محمّد علی فروغی ودکتر قاسم غنی . ازانتشارات وزارت فرهنگ، تهران.

۱۳۲۱ .

رجال کتاب حبیب السیر ـ (ازجملهٔ مغول تامرگ شاه اسماعیل‌اوّل) . تألیف : دکتر عبدالحسین نوائی . چاپ تهران ۱۳۲۴ ش (ضمیمه مجلّه یادگار) .

رسالهٔ حق الیقین ـ از: شیخ محمود شبستری ، چاپ شیراز ، ۱۳۱۷ش .

رسالهٔ در اثبات بزرگی شیخ جام ــ به قلم‌فرزند وی : شیخ شهاب‌الدین اسماعیل . محفوظ در مجموعه نافذ پاشا در اسلامبول‌مکتوب رجب‌سال‌۸۳۵هجری . عکس آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۱۱۴۳ ، و میکروفیلم آن به شماره ۵۸۷ مضبوط است .

رسالهٔ دراحادیث موضوع ـ تألیف : امام‌حسن‌بن‌محمّد الصغانی ، چاپ‌مصر.

رسالهٔ در بیان اعتقاد اهل سنت و جماعت ـ تألیف : ابوحفص عمرنسفی . به تصحیح : دکتر محمّد خوانساری استاد دانشگاه تهران و « آلبرت ناپلئون کمپانیونی » ـ نقل از مجله فرهنگ ایران زمین .

رسالهٔ سمرقندیه ـ (نامه‌های شیخ احمد جام) نسخه عکسی مضبوط در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران .

الرسالة العلیة فی الاحادیث النبویة ـ تألیف : مولانا کمال الدین حسین کاشفی بیهقی‌سبزواری . به تصحیح : دکتر جلال الدّین‌محدّث ارموی . ازانتشارات بنگاه ترجمه

و نشر کتاب، شماره ۲۱۹، سال ۱۳۴۴ ش.

رسالة فی العشق - تألیف: سیف الدّین باخرزی ـ چاپ تهران.

رسالة مقصد اقصی - تألیف: شیخ عزیز نسفی، ضمیمه اشعة اللّمعات.

رسالة مکارم اخلاق - تألیف: رضی الدّین ابوجعفر محمّد نیشابوری. به کوشش: فاضل گرامی محمّدتقی دانش پژوه، از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۱ ش.

رشحات نبویه - چاپ لاهور ۱۳۰۵ ش.

روضات الجنات و جنات الجنان - تألیف: حافظ حسین کربلائی تبریزی. به تصحیح و تعلیق: جعفر سلطان القرّائی. از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب شماره ۲۱۸، سال ۱۳۴۴ ش.

زبدة الحقایق - تألیف: ابوالمعالی عبدالله بن محمّد بن علی بن الحسن بن علی المیانجی الهمذانی، الملقّب به: عین القضات. به اهتمام: دکتر عفیف عسیران. از انتشارات دانشگاه تهران شماره ۶۹۵.

زینة المجالس - تألیف: مجدالدّین محمّدبن ابی طالب الحسینی الحائری. متخلّص به مجدی ـ چاپ کتابفروشی سنائی، تهران. سال ۱۳۴۲ ش.

سبک شناسی یا (تاریخ تطور نثر فارسی)، در ۳ مجلّد ـ تصنیف: استاد روان شاد محمّد تقی بهار ملک الشعراء چاپ تهران.

سخنان منظوم ابوسعید ابی الخیر - به کوشش: سعید نفیسی -

از انتشارات کتاب فروشی سنائی ـ تهران .
سراج السائرين ـ تصنيف : شيخ الاسلام احمد جام نامقی (ژنده پیل) .
نسخه خطی مضبوط در کتابخانه ملّی ملك تهران
به شماره ۴۲۶۵ .
سفينة البحار و مدينة الحكم و الآثار ـ تأليف : عباس بن محمّد رضا محدّث
قمی . چاپ نجف ۱۳۵۵ ه . ق .
سنن ابن ماجه قزوينی ـ تأليف: الحافظ ابی عبدالله محمّد بن يزيد القزوينی
ابن ماجه ، به تصحيح : محمّد فؤاد عبدالباقی . از
انتشارات دارالاحياء الكتب العربيّه ۱۳۷۳ ه.ق.
سنن ابی داود ـ تأليف : ابی داود سليمان بن الاشعث السجستانی . به
اهتمام : محمّد محی الدّين عبدالحميد . چاپ مصر
۱۳۵۴ ه . ق .
سنن الدارمی ـ تأليف: ابو محمّد عبدالله الدّارمی . چاپ دمشق ۱۳۴۹ ه .ق.
السوانح فی العشق ـ تصنيف : شيخ ابوالفتوح مجدالدّين احمد بن محمّد بن
محمّد غزّالی طوسی . به کوشش مهدی بيانی .
چاپخانه رنگين ، تهران ۱۳۲۲ ش .
سيرت الشيخ الكبير ابوعبدالله بن الخفيف الشيرازی ـ تأليف : ابوالحسن
الدّيلمی . ترجمه فارسی از : رکن الدّين يحيی
بن جنيد الشيرازی .
سيمرغ ـ نشريّه بنياد شاهنامه فردوسی .وزارت فرهنگ وهنر شماره ۱ ،
اسفندماه ۱۳۵۱ ش .

شاهنامه فردوسی - (در ۹مجلّد) از انتشارات انستیتوی خاورشناسی- شعبه ادبیات خاور چاپ مسکو ۱۹۷۰ م.

شرح اسرار مثنوی - تألیف : حاج ملاّ هادی سبزواری. چاپ تهران ۱۲۸۵ هـ. ق. (نسخه متعلّق به کتابخانه شخصی دانشمند ارجمند جناب دکتر حسین کریمان).

شرح التعرف لمذهب التصوف (نور المریدین و فضیحة المدعین)- به‌قلم : امام‌ابوابراهیم اسماعیل بن محمّد‌بن‌عبدالله المستملی البخاری. چاپ نول کشور - لکنهو.

شرح التعرف لمذهب التصوف - به‌تصحیح و تحشیه استاد گرانمایه دکتر حسن مینوچهر. از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، (شماره ۲۲) سال ۱۳۴۶ ش.

شرح جمال الدین محمد خوانساری برغرر الحکم و درر الکلم - تألیف : عبدالواحد بن محمّد تمیمی آمدی. به تصحیح و تنظیم: دکتر سید‌جلال‌الدّین محدّث ارموی- از انتشارات دانشگاه تهران - گنجینهٔ متون ایرانی، شماره ۴۴.

شرح رساله قشیریه - از : سیّد محمّد حسینی گیسو دراز چشتی. چاپ حیدرآباد دکن ۱۳۶۱ هـ. ق.

شرح شطحیات - تصنیف : شیخ روزبهان بقلی‌شیرازی. شامل گفتارهای شورانگیز ورمزی صوفیان. باتصحیح و مقدّمه

فرانسوی : هانری کربن ـ گنجینهٔ نوشته‌های
ایرانی . از انتشارات قسمت ایران شناسی
انستیتوی ایران و فرانسه ۱۳۴۴ ش .
شرح فارسی مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة ـ در ۲ مجلّد . از :
عبدالرّزاق گیلانی . بامقدّمه وتعلیقات : دکتر
سیّد جلال‌الدّین محدّث ارموی ـ از انتشارات
دانشگاه تهران ، شماره‌های ۹۵۷ و ۹۷۳ .
شرح نهج‌البلاغه ـ از: عزّالدّین ابوحامد (مشهور به : ابن‌ابی‌الحدید) .
تحقیق‌السّید نورالدین شرف‌الدّین والشیخ محمّد
خلیل الزّین ، چاپ بیروت ۱۳۷۴ هـ . ق .
شفاء السائل لتهذیب المسائل ـ تألیف : ابوزید عبدالرّحمن بن محمّد بن
خلدون ، چاپ بیروت ۱۹۵۹ م .
شکوی الغریب ـ تصنیف : ابوالمعالی عبدالله بن محمّد بن علیّ بن الحسن
ابن علی‌المیانجی الهمذانی الملقّب‌بعین‌القضات .
به تصحیح : دکتر عفیف عسیران . از انتشارات
دانشگاه تهران ، شماره ۶۹۵ .
شمس الحقیقة ـ تألیف : رایض الدّین ذهبی زنجانی (متخلّص به :
اعجوبه) ، تهران ۱۳۴۱ هـ . ق .
صحیح البخاری ـ تألیف : امام الحافظ ابی‌عبدالله محمّد بن اسماعیل بن
ابراهیم بن المغیرة النجاری . چاپ مصر ۱۳۲۰
هـ . ق .

صحیح ترمذی - تألیف : ابی‌عبدالله محمد بن عیسی بن سورة التّرمذی ، بشرح الامام ابی‌بکر بن العربی المالکی . چاپ مصر ۱۳۵۳ هـ . ق .

صحیح مسلم (الجامع المسلم) - تألیف: امام ابوالحسین مسلم‌بن الحجّاج ابن مسلم القشیری النیسابوری ـ چاپ مصر ۱۳۳۴ هـ . ق .

طرائف الحکم (= اندرزهای ممتاز)ـ در ۲ مجلّد (با ترجمه پارسی) ، تألیف: میرزا احمدآشتیانی. ازانتشارات مکتبة الصّدوق تهران ۱۳۴۰ ش .

طرب‌خانه یار احمد رشیدی (رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری) ـ تألیف : یار احمد بن حسین رشیدی تبریزی . به‌تصحیح: محقّق گران‌مایه استاد جلال‌الدّین همائی . از انتشارات انجمن آثار ملّی . تهران ۱۳۴۲ ش .

عبهر العاشقین ـ تصنیف : شیخ روزبهان بقلی شیرزای . با تصحیح وبامقدّمه فارسی‌وفرانسوی‌هانری کربن‌ودکتر محمد معین . از انتشارات قسمت ایران شناسی انستیتو ایران و فرانسه شماره ۸سال ۱۳۳۷ش .

عقد الفرید ـ تألیف : امام شهاب‌الدّین احمد معروف به : ابن‌عبدربّه اندلسی . چاپ قاهره ۱۳۳۱ هـ . ق .

علم الحدیث ـ تألیف :کاظم مدیر شانه‌چی استاد دانشگاه . از انتشارات

دانشگاه مشهد شماره ۱۰ ، سال ۱۳۴۴ ش .
علوم الحديث و مصطلحه ـ تألیف : دکتر صبحی الصالح . چاپ بیروت ۱۹۶۵ م .
الغدير في الكتاب و السنة و الادب ـ (در یازده مجلّد ـ مجلّد پنجم ذیل فصل : نظرة التنقیب فی الحدیث ـ سلسلة الكذّابين و الوضّاعين) . تألیف : آیة الله حاج شیخ‌عبدالحسین‌احمدالامینی‌النّجفی.(نسخه‌های مرحمتی دانشمند عزیز محمّدرضا حکیمی) . چاپ سوم بیروت ۱۳۸۷ هـ . ق .
الفائق في غريب الحديث ـ تألیف:جارالله محمودبن‌عمر الزمخشری . ضبطه وصحّحه وعلّق حواشیه علی‌محمّد البجاوی ، محمّد ابوالفضل‌ابراهیم . چاپ‌قاهره ۱۳۶۴ـ۱۳۶۸ هـ . ق .
فتوحات مکیة (الفتوحات المکیة) ـ تألیف: محی‌الدّین ابی‌عبدالله محمّدبن علی المعروف به ابن عربی الحاتمی الطایی . چاپ دارالکتب العربیّة الکبری . مصر ۱۳۲۹ هـ . ق .
فتوت نامه سلطانی ـ تألیف : مولانا حسین واعظ کاشفی سبزواری . به اهتمام : دکتر محمّد جعفر محجوب . از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران شماره ۱۱۳ .
فرائد الادب ـ في الامثال،والاقوال السائرةعندالعرب . ضمیمه«المنجد».

فروغ بینش (سخنان محمد) - ، درقالب رباعیات‌فارسی باترجمه‌به‌فارسی و انگلیسی . به‌اهتمام : ابوالقاسم حالت ـ چاپ مؤسسه مطبوعاتی علمی ـ تهران .

فرهنگ فارسی - تألیف : دکتر محمد معین (در ۶مجلد) ـ چاپ مؤسسه انتشارات‌امیر کبیر، تهران .

فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی - در ۷ مجلد . به اهتمام : دانشمند ارجمند استاد دکتر سید صادق گوهرین ـ از انتشارات دانشگاه تهران : ج ۱ شماره ۴۷۹ ، ج۲ شماره ۵۴۵ ، ج۳ شماره ۶۰۸ ، ج ۴ شماره ۷۴۴ ، ج۵ شماره۷۴۴ ، ج۶ شماره۷۴۴ ، و ج۷ شماره ۷۴۴ .

قانون ادب - تألیف : ابوالفضل حبیش بن ابراهیم بن محمد تفلیسی . به اهتمام : غلام‌رضاطاهر . ازانتشارات‌بنیادفرهنگ ایران (سلسه فرهنگ‌های تازی به پارسی) شماره ۱۳۷ .

قرآن مجید - به‌انضمام (نجوم الفرقان) کشف الآیات از روی نسخه تصحیح شده گوستاو فلوگل . چاپ مؤسسه انتشارات‌اقبال . سال ۱۳۵۱ ش .

* **قوت القلوب فی معاملةالمحبوب و وصف المرید الی مقام‌التوحید** - تألیف : ابوطالب محمد بن علی بن عطیة الحارث المکی ـ چاپ مصر ۱۳۸۱ هـ . ق .

کتاب مقدس - (مشتمل بر اسفار عهدعتیق واسفار عهدجدید) . به‌اهتمام انجمن پخش کتب مقدّسه - چاپ‌از روی نسخه مطبوع ۱۹۰۴ م .

کشف الاسرار و عدة الابرار - (معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری هروی) ، تألیف: ابوالفضل رشیدالدّین میبدی . به‌اهتمام علی‌اصغر حکمت- ازانتشارات دانشگاه تهران (در ۱۰ مجلّد) ۱۳۳۱-۱۳۳۹ ش .

کشف الحقایق - تألیف : شیخ‌عزیزالدین محمّدنسفی . باتصحیح و حواشی فاضلانه عالم پرهیزگار دکتر احمد مهدوی دامغانی . از انتشارات بنگاه‌ترجمه ونشر کتاب شماره ۲۳۱ ، سال ۱۳۴۴ ش .

کشف الخفاء و مزیل الالباس - تألیف : شیخ اسماعیل بن محمّد العجلونی ، (در ۲ مجلّد) . از انتشارات : دار احیاء التراث العربی ، بیروت ۱۳۵۱ هـ . ق .

کشف‌الظنون فی اسامی الکتب و الفنون - تألیف: مصطفی‌بن عبدالله‌مشهور به حاجی خلیفه . چاپ استانبول ۱۳۶۰ هـ . ق .

کشف المحجوب - تألیف: ابوالحسن علی‌بن عثمان‌بن ابی علی الجلاّبی الهجویری الغزنوی . از روی متن تصحیح شده والنتین ژوکوفسکی . به اهتمام : محمّد محمّد لوی عباسی . چاپ‌مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۳۶ ش .

کشکول - تالیف : شیخ بهاءالدّین محمد عاملی . چاپ قم ۱۳۷۷ هـ . ق .
کلمات قصار پیغمبر خاتم (ص) - نشریّه‌شماره۱۲ اوقاف، چاپ‌تهران ۱۳۴۲ ش .
کلمات مکنونة من علوم اهل الحکمة و المعرفة - تصنیف: محمدمحسن فیض کاشانی . با تصحیح : شیخ عزیز الله عطاردی قوچانی . از انتشارات مؤسسه‌فراهانی ، تهران .
کلم الطیب - در تقریر عقایداسلام . تألیف : سیّد عبدالحسین طیّب - از انتشارات بنیاد فرهنگ اسلامی .
کلیات شمس (دیوان کبیر) - باتصحیح‌وحواشی علاّمه‌فقیدبدیع‌الزمان فروزانفر-ازانتشارات دانشگاه‌تهران۱۳۴۵ش.
کلیات شیخ فخرالدین‌ابراهیم همدانی متخلص به‌عراقی - به کوشش سعید نفیسی . از انتشارات کتاب‌فروشی سنائی، تهران ۱۳۳۸ ش .
کلیات قاسم انوار - باتصحیح‌ومقابله ومقدّمه‌سعیدنفیسی . از انتشارات کتاب‌فروشی سنائی ، تهران ۱۳۳۷ ش .
کمال الدین و تمام النعمة - تألیف : شیخ الطائفة صدوق . با ترجمه و شرح موارد مشکل به قلم محمد باقر کمره‌ای . چاپ تهران ۱۳۷۹ هـ . ق .
کنز العرفان فی فقه القرآن - تألیف: شیخ جمال‌الدّین المقدادبن عبدالله السیوری . چاپ تهران ۱۳۴۳ ش .
کنزالعمال فی‌سنن الاقوال و الافعال - تألیف : علاءالدّین علی المتّقی

الهندی - چاپ هند ۱۳۸۴ هـ . ق .
کنوز الحقایق فی‌حدیث خیرالخلایق - تألیف : امام عبدالروؤف المناوی .
چاپ مصر ۱۳۱۳ هـ . ق .
کنوز الحکمة - تصنیف شیخ الاسلام احمد جام (ژنده‌پیل) . نسخه
دست‌نویس تربت جام ، و عکس نسخه خطّی
مضبوط در کتابخانه دانشگاه توبینگن آلمان
به شماره ۱۷۱۶ .
کیمیای سعادت - تألیف : حجة‌الاسلام ابوحامدمحمدبن محمدبن محمدبن احمد
طوسی مشتهر به غزّالی . به اهتمام دانشمند
گرانمایه‌احمدآرام . ازانتشارات کتاب‌فروشی
مرکزی - تهران چاپ چهارم ۱۳۵۲ ش .
گزیده غزلیات شمس - (سخن پارسی شماره ۶) با مقدّمه و شرح لغات
و ترکیبات وفهارس . به کوشش دانشمند گرامی
دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی استاد دانشگاه
تهران چاپ سال ۱۳۵۲ ش .
گلستان سعدی - (از کلّیات شیخ) با تصحیح و مقدّمه محمدعلی فروغی .
چاپ انتشارات جاویدان . تهران ۱۳۳۶ ش .
گنجینهٔ قرآن - تألیف : دکتر مهدی بیانی .
اللآلی المصنوعة فی الاحادیث الموضوعة - تألیف: جلال‌الدین‌عبدالرحمن
السّیوطی . چاپ مصر ۱۳۵۲ هـ . ق .
اللؤلؤ المرصوع فیماقیل لااصل له او باصله موضوع - تألیف : سیّد محمد

ابوالمحاسن القاوقجی، چاپ مصر.
لطائف الحکمة ـ تألیف: سراج‌الدّین محمود ارموی. تصحیح دانشمند محترم دکتر غلامحسین یوسفی استاد دانشگاه ـ از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۱۳۴.
لطائف الطوائف ـ تألیف: مولانا فخرالدّین علی‌صفی. به‌اهتمام دانشمند محترم استاد احمد گلچین معانی. چاپ شرکت نسبی اقبال ۱۳۴۶ ش، تهران.
لمعة‌السراج لحضرة التاج (بختیارنامه) ـ به کوشش: فاضل روشن‌ضمیر محمّد روشن ـ از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۶۷.
مثنوی‌معنوی ـ از: جلال‌الدّین محمّدبن محمّدبن‌الحسین البلخی ثمّ‌الرّومی. به اهتمام رینولد الین نیکلسون ـ چاپ مطبعه بریل در لیدن هلند ۱۹۲۵ م.
مثنوی مولوی روم مع شرح حضرت بحرالعلوم ـ (شرح عبدالعلی محمّد بحرالعلوم) چاپ‌هند ـ نسخه متعلّق به کتابخانه شخصی دانشمند گرامی استاد دکتر حسین کریمان.
مجله سخن (مجله ادبیات و دانش و هنر) ـ به مدیریّت گرانمایه استاد سخن دکتر پرویز خانلری. شماره‌های ۶، ۱۱، ۱۲، از سال دهم.
مجمع الامثال ـ تألیف: ابوالفضل احمدبن محمّدبن محمّد ابراهیم‌النیسابوری.

المیدانی . چاپ مصر ۱۳۷۹ هـ . ق .
مجمع البحرین و مطلع النیرین (لغات غریب القرآن و الاحادیث) ـ تألیف : شیخ فخرالدین طریح النجفی . (نسخه متعلّق به کتابخانه شخصی دانشمند گرامی استاد دکتر حسین کریمان)
مجمع الزواید و منبع الفواید ـ تألیف : نورالدین علی بن ابی‌بکر هیثمی . چاپ قاهره ۱۳۵۲ هـ . ق .
مجموعهٔ آثار فارسی شیخ اشراق (شهاب الدین یحیی سهروردی) ـ به تصحیح : دکتر سید حسین نصر . با مقدمه هانری کربن . از انتشارات قسمت ایرانشناسی انستیتو ایران و فرانسه . تهران ۱۳۴۹ ش .
مجموعه‌رسائل خواجه عبدالله انصاری ـ به اهتمام : دکتر محمد شیروانی . از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران شماره ۱۶۱ .
المحاسن و المساوی ـ تألیف : ابراهیم بن محمد البیهقی ، چاپ مصر ، ۱۹۰۶ م .
محیط زندگی واحوال واشعار رودکی ـ تألیف: سعید نفیسی . ازانتشارات کتاب فروشی ابن سینا ، تهران ۱۳۴۱ ش .
مختصر احیاءالعلوم ـ (در حاشیه کتاب : نزهة النّاظرین) . کتاب اخیر الذکر ذیل حرف : (ن) معرفی شده است .
مرزبان‌نامه ـ تألیف : مرزبان بن رستم بن شروین و اصلاح و ترجمه سعد الدّین الوراوینی . با تصحیح وتحشیه

علاّمه‌فقید محمّد بن‌عبدالوهاب قزوینی . چاپ
لیدن ۱۹۰۹ م .

مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد ـ تألیف : نجم‌الدین ابوبکر بن محمّدبن‌
شاهاوربن‌رازی‌معروف‌به: دایه. به‌اهتمام‌دانشمند
محترم دکتر محمّدامین ریاحی . ازانتشارات بنگاه
ترجمه و نشر کتاب شماره ۳۸۹، سال ۱۳۵۲ ش .

المستطرف فی کل فن مستظرف ـ تألیف : شهاب‌الدّین محمّد الابشیهی، چاپ
مصر ۱۲۹۲ ه . ق .

المسند ـ تألیف : امام احمد بن محمّد حنبل ؛ شرح و صنع فهارسه احمد
محمّد شاکر . چاپ مصر ۱۳۶۸ـ۱۳۷۵ ه . ق .

مشکل الحدیث و بیانه ـ تألیف : امام حافظ ابوبکر محمّد بن الحسن بن
فورك ، چاپ حیدرآباد دکن ، ۱۳۶۲ ، ه . ق .

مصباح العارفین ـ تألیف : سید صدر الدّین کاشف دزفولی چاپ اهواز
۱۳۳۲ ش .

مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة ـ تألیف: عزّالدین محمودبن علی‌کاشانی .
با تصحیح محقق گرانمایه استاد جلال الدّین
همائی . از انتشارات کتاب‌فروشی سنائی تهران
۱۳۲۵ ش .

مصنفات عین القضات همدانی ـ با تصحیح و تحشیه دکتر عفیف عسیران.
از انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۳۴۱ ش .

معارف ـ مجموعه‌مواعظ وسخنان سلطان‌العلماء بهاءالدین محمّدبن حسین

خطیبی بلخی مشهور به : بهاء ولد . با تصحیح
علاّمه‌فقید بدیع‌الزمان فروزان‌فر . ازانتشارات
وزارت فرهنگ .
معتقد الامامیة ـ (متن فارسی در کلام ، و اصول ، و فقه شیعی از سده
هفتم هجری) ـ باتصحیح فاضل ارجمند محمّدتقی
دانش‌پژوه ـ ازانتشارات دانشگاه‌تهران ۱۳۳۹ش.
المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی ـ رتّبه و نظمه لفیف من
المستشرقین و نشره : دکتور : ا . ی . ونسنك
A.j. wensinck ، چاپ لیدن، ۱۹۶۵ـ۱۹۶۳ م .
معراج‌السعادة ـ تألیف: ملاّ احمدنراقی . از سلسله کتب معارف‌اسلامی
سازمان انتشارات جاویدان .
المغنی عن حمل الاسفار فی الاسفار (تخریج‌احیاءالعلوم)ـ تألیف:عراقی.
مفتاح النجات ـ تصنیف : شیخ‌الاسلام احمدجام (ژنده‌پیل) ـ به اهتمام :
علی فاضل . از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
سال ۱۳۴۷ ش .
مفتاح الوسائل ـ تألیف : سیّد جواد مصطفوی خراسانی استاد دانشگاه
مشهد . چاپ سال ۱۳۴۹ ش .
المفید للمستفید ـ از رسائل افضل الدّین کاشانی . باتصحیح : حاج سیّد
نصرالله تقوی . چاپ ارمغان تهران ۱۳۱۰ ش .
مقالات شمس تبریزی ـ با تصحیح و تحشیه احمد خوشنویس . موسسه
عطائی ، تهران ۱۳۴۹ ش .

المقدمات من کتاب نص النصوص فی شرح فصوص الحکم لمحی الدین بن العربی ـ از تصنیفات: شیخ سید حیدر آملی ـ باتصحیح هانری کربن وعثمان اسماعیل یحیی ـ گنجینهٔ نوشته‌های ایرانی ـ از انتشارات قسمت ایران‌شناسی انستیتو ایران و فرانسه، سال ۱۳۵۳ ش.

مقصد الاقصی ـ تألیف: عزیز نسفی، چاپ تهران.

مکاتیب سنائی غزنوی ـ به کوشش: نذیر احمد استاد و رئیس قسمت فارسی دانشگاه علیگره. چاپ هند، رامپور. از انتشارات دانشگاه اسلامی علیگره، سال ۱۳۴۱ ش.

مناقب العارفین ـ تألیف: شمس الدّین احمد الافلاکی المعارفی در ۲ مجلّد. باتصحیحات‌وحواشی‌به کوشش: تحسین یازیجی ـ از انتشارات انجمن‌تاریخ‌ترک ـ آنکارا ۱۹۵۹ م.

منتخب اسرار التوحید ـ به‌اهتمام: استادفقید احمدبهمنیار. ازانتشارات وزارت فرهنگ سال ۱۳۲۰ ش.

منتخب عقد الفرید و البیان و التبیین ـ چاپ وزارت فرهنگ. سال ۱۳۲۰ ش.

منتهی الامال ـ تألیف: حاج‌شیخ عبّاس‌قمی. از انتشارات کتاب‌فروشی اسلامیّه. چاپخانه رنگین ۱۳۱۷ ش.

المنجد في اللغة و الادب و العلوم ـ چاپ بيروت ۱۹۵۶ م .

منطق الطير يا (مقامات طيور) ـ از شيخ فريدالدين ابوحامد محمّد بن ابوبكر ابراهيم بن اسحاق عطّار نيشابوری . به اهتمام : دانشمندارجمند استاد دكتر سيدصادق گوهرين . ازانتشارات بنگاه‌ترجمه و نشر كتاب (چاپ‌اول ۱۳۴۲ ، چاپ دوم ۱۳۴۸ ش) تهران .

المنهج القوی لطلاب المثنوی ـ تأليف : شيخ يوسف بن احمد المولوی چاپ مصر ۱۲۸۹ هـ . ق .

المواعظ العددية ـ (تهذيب و تلخيص كتاب اثنی عشريّة) . به‌اهتمام : علی المشكينی الاردبيلی . چاپ قم ۱۳۸۵ هـ.ق.

موضح اوهام الجمع و التفريق ـ تأليف : حافظ ابوبكر احمد بن علی‌بن ثابت‌الخطيب البغدادی ، چاپ هند ، سال ۱۳۷۹ هـ . ق .

الموطأ ـ تأليف : امام مالك‌بن‌انس . باتصحيح محمّدفؤاد عبدالباقی . چاپ مصر ۱۳۷۰ هـ . ق .

ميزان الانسان ـ يا رهنمای سعادت . تأليف : محمّد علی صفوت ، چاپ تبريز ، ۱۳۱۲ ش .

نامه‌های عين القضات همدانی به اهتمام : علينقی منزوی و دكتر عفيف عسيران (در ۲ مجلّد) ـ از انتشارات بنياد فرهنگ ايران شماره ۷۳ .

نزهة الناظرين فی اخبار و الآثار المروية من الانبياء و الصالحين ـ

تألیف : شیخ تقی الدّین عبدالملك ابی المنی
مشهور به‌شیخ عبدالعزیز ، چاپ‌مصر ۱۳۷۳ ه.ق.
نصیحة الملوك ـ تألیف : حجّة الاسلام ابوحامد محمّد بن محمّد بن محمّد بن احمدطوسی مشتهر بغزالی . باتصحیح وحواشی وتعلیقات : محقّق گرانمایه استاد جلال‌الدّین همائی. ازانتشارات انجمن آثار ملّی شماره ۹۰ .
نفایس الفنون فی عرایس العیون ـ تألیف : محمّد بن محمود آملی . چاپ تهران ۱۳۰۹ ه . ق .
نفثة المصدور ـ انشای شهاب الدّین محمّد خرندزی زیدری نسوی . با تصحیح وتوضیح ومقدّمه‌فاضلانه دانشمندمحترم دکترامیرحسن یزدگردی استاددانشگاه‌تهران ـ از انتشارات اداره کلّ نگارش وزارت آموزش و پرورش ۱۳۴۳ ش .
النهایة فی غریب الحدیث و الاثر ـ تألیف : مجد الدین أبی السعادات المبارك‌بن‌محمّدبن‌محمّدالجزری‌المعروف بابن‌الاثیر، چاپ‌مصر ۱۳۱۱ ه . ق . (نسخه متعلق به کتاب خانه شخصی استاد کریم النّفس دکتر حسین کریمان) .
نور الابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار ـ تألیف : سیّد مؤمن شبلنجی، چاپ عثمانی، ۱۳۰۴ ه . ق .
نهج البلاغة ـ خطبه‌ها ، نامه‌ها ، و کلمات قصار مولای متّقیان حضرت

علی عليه‌السلام. به‌اهتمام : محمدعلی انصاری، چاپ مؤسسهٔ انتشارات علمی ، تهران ۱۳۴۵ ش .

نهج الفصاحة ـ سخنان پیامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله . ترجمه: ابوالقاسم پاینده ، از انتشارات جاویدان ، تهران .

وجه دین ـ تألیف : حکیم ابومعین حمید الدّین ناصر بن خسرو قبادیانی بلخی از انتشارات کتاب فروشی طهوری، تهران (چاپ اول در برلین چاپخانه کاویانی ۱۳۰۳ هـ . ق ، چاپ دوم افست گلشن ۳۱۴۸ ش)

وسائل الشیعة الی تحصیل وسائل الشریعة ـ تألیف : الشّیخ محمد بن الحسن الحرّ العاملی ـ چاپ کتابخانه اسلامیّه تهران (در ۲۰ مجلّد) ۱۳۷۶ ـ ۱۳۸۹ هـ . ق .

الهفت و الاظلة ـ منسوب به : المفضل بن عمر الجعفی ، چاپ بیروت ۱۹۶۰ م .

ینابیع المودة ـ تألیف : علاّمه شیخ سلیمان بن شیخ ابراهیم (معروف به‌خواجه کلان بن شیخ محمد مشهور به باباخواجه حسین البلخی القندوزی) . چاپ چاپخانه‌اختر، اسلامبول ۱۳۰۱ هـ . ق .

* * *

تصحیحات

صفحه	سطر	درست
۷	۱۵	پادشاهان
۳۰	۲	الجماعة
۳۷	۱۲	جان فزای
۶۴	۱	من
۷۰	۹	المنافقین
۸۰	۳	احمد بن ابی
۸۳	۹	به رسم وعادت
۸۵ م	۹	سخنی
۹۱	۴	لن
۹۴	۵	از
۱۰۱	۱۱	نعماء
۱۰۳	۳	مِنْ
۱۱۸	۵	خطایی
۱۲۰	۱۷	زبان
۱۲۵	۱۹	شهیداً
۱۲۸	۳	حبیباً
۱۳۵	۱۵	آمد
۱۳۹ م	۱۶	متعلق
۱۵۰	۹	پرتبات
۱۵۴	۲۰	فی اللّیل
۱۶۱	۶	لِمَن
۱۶۷	۱۵	عبادی
۱۶۷	۱۶	رطبکم
۱۶۷	۱۹	انتزعها
۱۷۰	۵	بی
۱۷۰	۱۵	مَن
۱۷۹	۱۵	دیننا
۱۸۴	۱۴	کلاّ إنّ کتاب الابرار
۲۰۵	۱۰	فانظر
۲۰۸	۱۲	کان
۲۱۱	۱۷	وصیّکم
۲۱۹	۱۵	الحیّ الّذی
۲۲۱	۱۲	نکفُرُ
۲۳۲	۵	فتمنّوا الموت
۳۳۴	۱۳	بنده‌ای
۳۴۱	۲۳	و سریر